

اسرار، مناسک، ادلہ

حج

مکہ مکرمہ: محمد صادقی

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين وأفضل الصلاة والسلام على سيد الخلق أجمعين محمد
وعلى آله الطاهرين.

مناسک و اسرار حج به اندازه‌ای دقیق و دامنه‌دار است که شایسته تألیف
مجلداتی چند بوده و علمای اسلام در هر زمان از دیدگاه‌های گوناگون
بررسی‌هایی کرده و کتاب‌هایی در دسترس مسلمین نهاده‌اند.

جز آنکه فقه احکام و مناسک حج تاکنون از فقه اسرارش جدا بوده و همچون
جسمی بی‌روح تنها نمایشی ساده و بی‌مغز از این عبادت نغز پرمغز اجتماعی
اسلامی به معرض افکار عموم نهاده شده است، و نیز ادله این دو فقه در
کتاب‌های مناسک تقلیدی هرگز به میان نیامده، و همه مسائل مورد نیاز مکلفین
را نیز شامل نیست.

و چون نوشته‌های زمان‌های گذشته است، گرچه مورد تصدیق مراجع تقلید
این زمان با اندک و کاستی می‌باشد، نظری به شرائط زمان و مکان و نیازهای
کنونی در آنها نیست. نگارنده که دو سال است به حکم مسئولیت بزرگ اسلامی
جهانی تنها با انگیزه الهی توفیق مجاورت بیت‌الله را یافته، و در این سرازیری
عمر تمامی قوامی خود را در ام‌القری: زادگاه اسلام و رسول‌الله (ص) در طبق
اخلاص نهاده‌ام، و به حکم ضرورت روزمره زوار بیت‌الله الحرام دائماً به مسائل
جدیدی برخوردیم که در کتاب‌های مناسک سائر مراجع کمتر به چشم

می خورد، به منظور اینکه اعمال حجاج ناقص نماند اینگونه مسائل را اضافه بر سایر مسائل حج و عمره از مدارک اصلی اجتهادی: کتاب و سنت به نظر خود استخراج نموده و در دسترس عموم می نهم، تا برای مقلدین سایر مراجع تقلید پیش از آنکه اظهار نظر کند جهت شرعی‌ای باشد، و هم برای مراجعشان که گاهی فرصت اینگونه تفریعات و تفصیلاً تو را ندارند مسائلی آماده برای اظهار نظر باشد.

فعلاً دست کم مسائل جدیدی این دفتر که در سائر کتاب‌های مناسک نیست برای مقلدین عموم مراجع شرعاً قابل اعتماد و عمل است، و برای اهل علم که همیشه در پی ادله احکامند وسیله‌ای آماده برای اظهار نظر، و برای اهل سر که همواره در پی علل و اسرار مناسکند مجموعه‌ای تقریباً کاملست.

اینجا فقه اسرار پایاپای فقه احکام به همراهی ادله کتاب و سنت تا آنجا که مناسب این مختصر است در دسترس عموم نهاده می شود و از صاحبان نظر انتظار می رود نظرات خود را بر پایه راهنمایی نگارنده یادداشت کنند تا شاید این مجموعه نوین کمال بیشتری یابد «لعل الله یحدث بعد ذلک أمراً».

مکه مکرمه: محمد صادقی

۴۷۰۵۷

حج یکی از اساسی‌ترین پایه‌های پنجگانه احکام فرعی اسلام است، سوره‌ای از قرآن بدان نام یافته: «سورة الحج» و ده بار از آن در مناسبت‌های گوناگون یاد شده است. نه بار «حج» و یکبار «حج‌البیت».

این هر دو از یک ریشه است، و هر دوی حج و عمره را در تمامی موارد شامل است، مگر قرینه‌ای باشد که از هم جداشان کند، چونان که با هم یاد شوند: «وَأَتِمُّوا الْحَجَّ وَالْعُمْرَةَ لِلَّهِ...» یا آنکه حکمی مخصوص یکی از آنها ذکر شود.

«حج» قصد زیارت است و «حج» نتیجه قصد که زیارت مقصود باشد، و آنچه بر «ناس» واجب است «حج‌البیت»: زیارت قصد شده است و نه تنها قصد زیارت، پس حج مقدمه و پیش‌قر اول حج است، که نه قصد تنها کافی است و نه زیارت بی قصد و بی حساب.

آری - زیارت حساب شده و نه بی حساب، و نه حساب زیارت، که چه بسیارند آنان که همواره در این قصد و حسابند ولی گامی به سویش نمی‌نهند، و چه بسیار نیز که زیارتش می‌کنند اما بی قصد و حساب، آن حسابی که حسابت و ارجمند و نه تنها نیت، علی‌الخصوص که پیرایه‌ها بر او بستند.

«حج» با معانی گوناگون و یک روش که در لغت دارد ما را به معانی و هدف‌ها و بهره‌های این عبادت پر از حرکت و برکت آگاه می‌سازد که:

۱- آهنگ کردن سوی کسی است که بزرگش داری: که نه بزرگتر از خدا و نه بزرگی به جز خدا و نه بزرگی برای غیر خدا نیست، که همه آهنگ‌ها، قصدها و حساب‌ها به سوی او و برای اوست.

۲- و خودداری است: که آهنگ آن خدای یگانه شرطش ترکِ دگران و دست رد زدن بر سینه نامحرم‌ان، و خودداری از قصد این و آن حتی خودداری از خودی‌ها و خودها است.

شایسته و بایسته است در این «سَفَرِ الی الله» از «ما سوی الله» تهی شود، تا از معرفت و محبت خدای پر شوی.

۳- و غلبه با دلیل و برهان است: که هرگاه اینگونه خدائی شدی بر همه ناخدایان چیره‌ای، و هرگاه حج خانه خدا و مردم را آنگونه که شاید انجام دهی بر همه دشمنان خدا و مردم غالبی.

۴- و قدم نهادن است: به خانه خدا و خانه مردم، که دور شدن از خود و خدایان دیگر است، و نزدیک شدن به خدای معبود به حق و بندگان عابدش.

۵- و رفت و آمد بسیار است و آمد و رفت بسیاری: که نه تنها ترک خانه خدا بر مسلمین حرام اجتماعی است، بلکه بایستی جایگاه و پایگاه «ناس» باشد، که در این اجتماع بزرگ برای دفع شرّ نسناس خناس چاره‌ها کنند، و این «ناس» که بر آن کنگره بزرگ اسلامی خوانده شده‌اند، در پرتو آئین «إِلَهِ النَّاسِ» زندگی مردمی یابند و الهی شوند.^۱

و «حج» نخستین «حجة الاسلام» است، که بر مستطیعانش لازمه اسلام است، و وجوبش بر اسلام و ریشه اسلام است، که این کنگره بزرگ جهانی اسلام پاسبان و نگهبان برای اسلام است، بنابراین «حجة الاسلام» خود و «حجة

۱. این پنج معنی برچیده‌ای است از کتاب‌های لغت که به ترتیب: ۱- القصد او کثرته الی من یُراد تعظیمه. ۲- الکف.

۳- الغلبة بالحجة. ۴- القدوم ۵- کثرة الاختلاف والتردد.

الاسلام» است، که ضمانت و برهانی است برای اسلام، و بهترین نگاهبان برای مسلمین.

چنانکه عمره نخستین نیز «عمره الاسلام» است، یعنی زیارتی که در آن محبت و وداد، عدل و داد، پیوستگی و سداد آباد شود^۱ که مقدمه‌ای برای تکمیل حج است: زیرا در تمامی سال بدون شرط آن اجتماع بزرگ، و نه زمان خاص، پذیرفته است، تا به هنگام موسم و برای حج که کنگره جهانی اسلام است، با تمرینی فردی و اندکی هم اجتماعی عمره، وارد میدان عمومی کشور حج گردد.

خانه خدا و مردم:

خانه کعبه که قبله مسلمین و طوافگاه حج و عمره است در شانزده جای قرآن یاد شده، و تنها در دو جا خدا آن را به خود نسبت می‌دهد، که گاه درباره تطهیرش به ابراهیم فرمود: «وَطَهَّرُ بَيْتِي...» (۲۶:۲۲): خانه امرا پاک کن - و گاهی هم اسماعیل را بدین منظور افزود: «أَنْ وَطَهَّرُ بَيْتِي...» (۱۲۵:۲) و برای سومین و آخرین بار این ابراهیم است که باز بیت را برب البیت نسبت می‌دهد که: «رَبَّنَا إِنِّي أَسْكَنْتُ مِنْ ذُرِّيَّتِي بِوَادٍ غَيْرِ ذِي زَرْعٍ عِنْدَ بَيْتِكَ الْمُحَرَّمِ...» (۳۷:۱۴): پروردگاران! من برخی از خاندانم را در بیابانی بی آب و گیاه جای دادم نزد خانه محترمت...» و دیگر هیچ!

در سه جای دیگر هم این خانه را به «ناس»: مردمان - نسبت می‌دهد «خانه مردم» که: ۱- «إِنَّ أَوَّلَ بَيْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ لَلَّذِي لَدَى بَيْكَةِ مَبْرَكًا وَ هُدًى لِّلْعَالَمِينَ...» (۱۶:۳) ۲- «جَعَلَ اللَّهُ الْكَعْبَةَ الْآبِيَةَ الْحَرَامَ قِيَامًا لِلنَّاسِ...» (۹۷:۵) ۳- «وَ إِذْ جَعَلْنَا الْبَيْتَ مَثَابَةً لِّلنَّاسِ وَ أَمْنًا...» (۱۲۵:۲):

۱- «نخستین خانه‌ای که برای «ناس»: مردمان پایه‌گذاری شد آن است که در «بکه» مکه مکرمه - رهنمون و برکت برای جهانیان گشته».

۱. العمرة هي الزيارة التي فيها عمارة الود.

۲- «خدای این خانه مکعب را بسی محترم است برای به پا خاستن «ناس» بنیاد نهاد.»

۳- و آن هنگام که این خانه را «مَثَابَةٌ لِلنَّاسِ» نهادیم «و اَمْنًا» که تنها مثابه‌اش: پناهگاه - توبه‌گاه - هشدارگاه - بازگشت‌گاه - پایگاه، و آن جوارگاه باشد برای «ناس» است.^۱

در این سه آیه آخرین کعبه خانه «ناس» و در آن دو یا سه نخستین خانه «رب الناس» و در ده جای دیگر نه این و نه آن، بلکه «البیت» که اشاره است به آن خانه: خدا و مردم و چون خدای را خانه و مکانی نیست، و نسبت این خانه به وی تشریفی است، و این خانه را به منظور تشکیل کنگره جهانی اسلامی و تأسیس کشور حج که نموداری از دولت اسلامی است مقرر فرموده توان گفت: در هر صورت «کعبه» خانه «ناس» است که خدای را گرد آن عبادت کنند: «فَلْيَعْبُدُوا رَبَّ هَذَا الْبَيْتِ...» (۱۳:۱۰۶) تا پروردگار این خانه را بپرستند، نه خدای ساکن این خانه را! که نه این خانه معبود است و نه صاحبش اینجاست.

هدف اصلی تکمیل «ناس» است که به وسیله «حج البیت» از وسواس خناس، و از اخلاق نسناس برهند و آنگونه که باید و شاید در پرتو رهبری إله ناس «ناس» شوند.

اصولاً «بیت» به معنی جایگاه بیتوته: استراحت است که گاه استراحتگاه بدن است، و گاهی هم همچون «بیت الله والناس» استراحتگاه روح است، که «حج البیت» به معنی صحیح روح و جان را از هر چه بی‌روحو و بی‌جانی است راحت می‌کند، و این عبادت سراپا حرکت انقلابی بزرگ و همه‌جانبه در انسان پدید می‌آورد، و نه آنکه خواب‌ها را خواب‌تر کند.

در آیات بهره‌های حج آنچه بیشتر مورد نظر است آن است که: این خانه چهارگوش حجش بر چهار پایه در چهار تابلوی درخشان «مَثَابَةٌ لِلنَّاسِ» «قِيَامًا

۱. لسان العرب - مَثَابَةٌ یعنی: ملجأ - مَثَابٌ - مَثَبَةٌ - مرجع - مقام - مستقی.

لِلنَّاسِ» «هُدًى مُبَارَكًا» «لِيَشْهَدُوا مَنَافِعَ لَهُمْ» بنیاد شده، و در آخر کار: «وَيَذْكُرُوا اللَّهَ فِي أَيَّامٍ مَّعْدُودَاتٍ» که این هم به مصلحت «ناس» است:

سه پایه آخرین: به پناختن مردم - هدایت و برکت برای مردم - منفعت برای مردم - و پایه نخستین «مَثَابَةً لِّلنَّاسِ» - که خودداری شش معنی است و به مقتضای بلاغت قرآن همه‌اش مقصود است. و خود به تنهایی می‌تواند اسرار و اهداف «حج‌البيت» را بدین‌گونه خلاصه و کلاسه کند که:

کشور حج

۱- برای مسلمین پناهگاهی است بسی ارزمند و ارجمند، از خطر بدبینی و بی‌دینان و هجوم خودپرستان ۲- توبه‌گاهی است از گناهان ۳- هشدارگاهی است به بسیاری از آنچه مسلمین از آن غافلند ۴- بازگشتن به زندگی انسان خدائی: خدا ساخته خدا خواسته، که همه ساله در این کنگره اسلامی تجدید نیرو کنند، تا به مجد و عظمت اسلامی آراسته شوند ۵- پایگاهی است برای تنظیم و تقویت امور سیاسی، اقتصادی، علمی، اخلاقی، نظامی و کشورداری مسلمین، ۶- و چشمه‌ساری است بر بلند قله‌ای بس نمایان و شایان که مسلمین را از تشنگی‌ها می‌رهاند، تا از این آبشخور زندگی بخش آب زندگی گیرند، و شربت جانساز زندگی انسان خدائی نوشند!

این همه رحمت و نعمت سرشار در انحصار کنگره اسلامی «حج» این کشور خدا ساخته و خدا خواسته است، که از عهده هر کنگره و هر کشوری برون است، اگر مسلمین حج را آنگونه که باید و شاید انجام دهند، این خانه خدا و مردم مرا خدا خواه و مردم‌وار زیارت کنند، =کشور حج به چهره دولت یگانه پرافتخار اسلامی و قدرت روزافزون جهانی در خواهد آمد، به جای قراردادها و ملت‌های مسلمان در این کشور پرعزت و عظمت با یکدیگر هم‌پیمان شوند، روابط برادری را با هم بر پایه اسلام - و دیگر هیچ - استوار سازند.

«و يُذَكِّرُوا اسْمَ اللَّهِ...» خدای را هم - دسته‌جمعی یاد کنند که «بِاللَّهِ مَعَ الْجَمَاعَةِ» و اسلام دینی است اجتماعی و زندگی‌ساز، و بر پایهٔ هماهنگی و همکاری است حتی در عبادت خدا که پیوندی است خصوصی با خدا. آری - حج‌البيت بپاخاستن است برای تکمیل شایستگی‌های زندگی، و هدایت و برکت است برای جهانیان و امن است برای انسان.

حرکتی هم‌پای با خلق‌الله به سوی بیت‌الله و بیت‌الناس: خانهٔ خدا و مردم، به حکم خدا، برای خدا و به مصلحت مردم، نمونه‌ای است از تمامی حرکات شایسته به سوی خدا که زندگی‌ساز است و مردم پرداز.

مناسک حج بیشتر از الفاظ تهی، و گزاشی است پی‌گیر با نیت و تصمیم به سوی معنی و عمل، و گزارشی است از همهٔ اسلام، اگر هم الفاظی دارد رهگذری است برای یاد کردن معنی و سپس انجام اعمال پر معنی.

می‌بینیم که: احرام - طواف - سعی - وقوف عرفات و مشعر الحرام - بیتوته منی - رمی جمرات - قربانی - حلق یا تقصیر - همه‌اش اعمال است و اشارات، وقوفش نیز که ظاهراً بی‌عمل و بیکاری است، خود کاری است فکری و حرکتی معرفتی که آمادگی برای عمل بیشتر و خالصی است، تنها الفاظی که در این همه حرکات است لبیک‌ها و نماز طواف است و دیگر هیچ.

و این خود سرّی است درونی و برونی، نمایش و رژه‌ای است از همهٔ اسلام به چهرهٔ همگانی با همگامی مستطیعان، نمایشگاه و ارزشگاه‌هایی است که جز در نمایشگاه کشور حج یافت نشود.

این انسان مسلمان که «بیت عتیق»: خانهٔ آزاد و قدیمی، خانهٔ خدا و مردم را زیارت می‌کند، باید بفهمد و تصمیم بگیرد که از پرستش جز خدا و گردش دور غیر خدا آزاد شود، بر گرد خواسته‌های ناخدایان نگردد و تنها خدا و دیگر هیچ، باید همواره در خدمت خدا و مردم باشد که خدمت مردم به حکم خدا خدمت خداست، خدمت خدا هم تنها به مصلحت خود مردم است.

باید در این خدمتِ خدا مردمی از خدمت خدایان دروغین و خدمت‌های نامردمی: خدمت بنسناس - آزاد گردد، اسیر خدا باشد نه اسیر هوی، که اسیر خدا از هرگونه هوی آزاد است.

اینجا خانهٔ خداست ولی به مصلحت مردم که خانه خدا و مردم است، که «ناس» در پرتو «حج‌البیت» به لطفِ إله «ناس» از شر هر چه «نسناس» است رهائی یابند.

سازمان زیبای «حج» که سازنده زندگی‌ای است بسی عالی و روشنفکر، با غفلت عمومی از اهداف و اسرارش به چهرهٔ زشت‌ترین و بی‌منطقی‌ترین عملی تو خالی سالیانه از این گروه انبوه تکرار می‌شود، افسوس که با دست مشتی نادان سازمان سودجوئی و تجارت برای این و آن شده، که گروهی تجارتمندی بر خلاف حکم خدا و در خانهٔ خدغ، برخلاف مصلحت مردم و در خانهٔ مردم آنچنان گرم و سیاه به راه می‌اندازند، و چهرهٔ زیبای این سازمان درخشان اسلامی را آنچنان سیاه و تباه می‌سازند که برای هر بیننده‌ای تهوع‌آور است.

متأسفانه «حج» این سند موجودیت مسلمین - در حال کنونی و از دیرزمانی به چهرهٔ یک بدویت و بربریت موتوریزه درآمده، و یا صورت یک رشته اعمال نافهمیده - که از نظر ظاهری هم درست نیست - همچون خیمه شب‌بازی گشته است.

این «حج» که در حقیقت همهٔ اسلام است، با مناسک سراسر جنیش و حرکتش می‌فهماند که اسلا حرکت است و فکر، حرکت بر پایهٔ فکر، فکر هم مایه و پایهٔ حرکت!

این حج را ما مسلمین دور از اسلام، هم از حرکت و هم از فکرش تهی ساخته‌ایم، تبدیل به اعمالی خشک و بی‌مغز، و سودجوئی گروهی تجار حج نموده‌ایم، با آنکه مناسک حج خودجنگی کامل است از هر آنچه خدا خواسته به

ما بفهماند، دوره کاملی است از همه اسلام، که با ما ضایع کردن این الگوی کامل همه اسلام را به معنی ساخته ایم.

کشور حج - دولت اسلام؛

کشور حج که در یک زمان و یک مکان با گردآمدن عموم مستطیعان مسلمان تشکیل می‌یابد، کشوری که تنها قانونش قرآن و پادشاهش خدای جهان و نخست وزیرش خاتم پیمبران و وزیران و فرمانفرمایش دوازده امامند، که از همگی قوانین و قانونگذاران و صاحب منصبان در این زمان و مکان سلب مسئولیت را در انحصار به پا خاستن برای به پا ساختن قرآن می‌نهد، این کشور به مسلمین تمرین عملی می‌دهد که در تکاپوی دولت جهانی اسلامی باشند که تنها قرآن - و دیگر هیچ - بر جهان حکومت کند، تمامی مرزها و قانونها و جدائی‌ها برکنار گردد.

این است «قیاماً لِلنَّاسِ» به منظور تأسیس آن یگانه دولت پرافتخار و پراقتدار تکاپو کنند، قدرت‌های علمی و ایمانی، مالی و جنگی، سیاسی و اقتصادی پراکنده، یکدست و یک داستان برای بلند کردن پرچم «لا إله إلا الله محمد رسول الله» بر بلندترین قله‌های هستی قیام کنند: قیام «ناس»: خواننده‌شدگان کشور حج، علیه «نسناس»: رانده‌شدگان از کشور حج.

و این است «مَثَابَةً لِلنَّاسِ» که در پناه این پرچم حق و عدالت آرامش و امن عمومی برپا کنند، پناه برند و پناه دهند و دیوان و ددان را به جای خود نشانند. و این است «مُبَارَكًا وَ هُدًى لِّلْعَالَمِينَ» که برکت و هدایت است برای جهانیان، تا در پرتوش خودهاشان و دیگران هدایت و برکت یابند.

و این است «لِيَشْهَدُوا مَنَافِعَ لَهُمْ» که بهره‌های حیات‌بخش و زندگی‌ساز، عزتبخش و انسان‌ساز را از این کشور حج در خانه خدا و مردم دریابند. «و»

يُذَكِّرُوا اسْمَ اللَّهِ» که دسته‌جمعی نیز خدای را یاد کنند، که مردم خداپرست، خدا نیز به آنها مهربان است، که انسان بر ای خدا، پس خدا برای انسان.

چگونه حج برویم؟

در خبر است از حضرت صادق(ع) که (چون تصمیم حج گرفتی نخست دلت را با تمام قوی از هرگونه پردهٔ حجاب دهنده و هر فکر و ذکر مشغول کننده‌ای خالی کن) دل‌باختهٔ حق شده و از غیر حق بپرداز (همهٔ کارهایت را به او واگذار و در تمامی حرکات و سکانات هم بر او توکل نمای، و در برابر قضا و حکم و تقدیرش تسلیم شو، و دنیا و راحتی و همهٔ آفریدگان را ترک و فراموش کن.

از حقوق لازمهٔ مردمان بدر آی - هرگز اعتماد و تکیه‌ای بر توشه و وسیله راحت - بر همراهانت - بر نیرو بر جوانیت و بر مالت - مکن، مباد همین‌ها دشمن و وبال شوند، تا بدانی و بدانند که هرگز برای احدی نیرو و توانی چاره وسیله‌ای جز با توفیق و نگهبانی خدا نیست.

آنچنان آماده باش که گوئی امید بازگشت از این سفر نداری، با همراهان و همنشینان و دیگر کسان به نکوئی رفتار کن - اوقات واجبات الهی و سنت‌های رسول گرامی را مراعات کن - هرگونه ادب و تحمل و شکیبائی و شکر نعمت و مهربانی و شفقت و سخاوت و ایثار را در همه اوقات مراعات کن، دگر آن را بر خویش در آنچه نیازمندی پیش دار...»

سفر حج که سیری است خدا راه و خداخواه، اضافه بر منافع و شرائط اجتماعیش - چونان که گذشت - شرائطی فردی دارد که: نخست از خودرأیی و خودراهی و خودخواهی در آئی.

این سفری است از خود و خودی‌ها به سوی خدا و خدائی‌ها که تو را از تو می‌کند و آدمت می‌کند... زندگی یکنواخت را بر هم می‌زند، این زندگی مرگبار

که تو را در خود پیچیده و سرپیچت کرده و در حقیقت هیچت کرده و تو پنداری که همه چیزی! این مُردگی را تبدیل به زندگی می‌کند.

این فرار از خود و خودی‌ها به سوی خدا و خدائی‌هاست که پیلۀ تنیده‌ات را سوراخ، و کلاف پیچیده تو را باز می‌کند، تا از خودبینی و خودخواهی و خودراهی برهی، و راه تو را که دائره‌ای است بر محور خود و منتهی به خود است مستقیم و منتهی به سوی خدا می‌کند: «وَأَنَّ هَذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا فَاتَّبِعُوهُ وَ لَا تَتَّبِعُوا السَّبِيلَ فَتَفْرَقَ بَيْنَكُمْ عَنْ سَبِيلِهِ ذَلِكُمْ» (۱۵۳:۶) این راه من است راست به راستی دنبالش کنید به دنبال راه‌های دگر مروید که از راه خدایتان جدا می‌سازد.

این هجرتی است از خانه خود به خانه خدا و مردم، از شهر خود به شهر خدا و مردم، از کشور خود به کشور خدا و مردم، تا در پرتوش خدائی و مردمی گردید، و راه خدا را پایاپای مردم بپوئید.

هجرتی است از کار خود بکار خود مردمی، که تو را از تو و توئی‌ها و دوئی‌ها می‌کند و آدم خدائیت می‌کند که جز خدا هوائی نداری، که از تو بیگانه‌ات می‌کند، و با خدا یگانه‌ات می‌کند، بیگانگی از غیرخدا و یگانگی قرب به خداست.

تو که خدایت به فطرت و فکرت خدا خواهی و خدا راهی و خداشناسی آفرید، این تو! پول شده‌ای، شکم و شهوت گشته‌ای، تو - ی دیگر شده‌ای، از تو - ی انسان و توی انسان پوک و تهی گشته‌ای، که هر معنای بی‌معنای غیرانسانی و دروغین را به خود بسته‌ای، تو با این غُل‌های گران و بستگی‌های بیکران نتوانی راه خدائی را پیش گیری.

در نخستین گام این سیر الی الله - احرام - گویند از این تو خود ساخته تو خالی خالی شو، گم شو تا پیدا شوی، کم شو تا زیاد شوی، بنده او شو تا آفاشوی، اسیر او شو تا آزاد گردی، که سفر به سوی «البيت العتيق»: خانه آزاد است.

تو ای که هیچ نبودی و اکنون هم هیچی، آنچه به دروغ به خود بسته‌ای رها کن، ای هیچ از بودنِ خیالیِ دروغین بگریز، و به هست و هستی بی‌کران در آویز.

اکنون که مستطیعی: می‌توانی - به مالت، به حالت، به عقلت، به تنت، به راحت - پس راهی شو تا عهد بزرگ الهی را با گروهی از بندگان خدا تحقق بخشی که «وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا...» پیمانی است بس عمیق و ناگسستنی از خدای و برای خدای بر عهده «ناس»: مردم - که «حج‌البیت» کنند... نخست حساب‌هایت را با بندگان خدا تصفیه کن، و با خدا هم، که به خانه خدا (اسرار حج - ۲) و مردم می‌روی، پندار که مرگت فرا رسیده ... آری! مرگ از این زندگی مرگبار، که خود اصل زندگی است، و هنگامی هم که برمی‌گردد، پر از زندگی انسان خدائی، نه آنکه خودت خود خالی و چمدانت پر از سوغات، خودت را سوغات ببر که خدا ساخته برگردی، از خانه خدا برگرد نه از خدا، از مدرسه حج فارغ‌التحصیل برگرد، نه آنکه حج را صحه اعمال ناشایسته‌ای کنی، که آنچه پیش از حج حرام بوده اکنون با مهر و امضای حج، و تصدیق «حاجی» حلال شود، تازه از خدا و بندگانش طلبکار هم باشی که: حج رفته‌ای!

«حج» خود مردن اختیاری است، تمرین مرگ است پیش از مرگ و سرپایش حیات است و تجدید حیات که: «موتوا قبل ان تموتوا» پیش از مرگ بی‌اختیار به اختیار خود بمیرد، به همین علت هم مأموری به هنگام سفر حج وصیت کنی. «حج» سیمائی مردمی و همگانی دارد، و نه اشرافی، که استطاعت توانگری به معنای ثروت نیست، بلکه توانستین حج با تأمین حداقل زندگی که نخست دعوتش از پیادگان است و سپس سواران شتران لنگ، و بعد - که یاد هم نشده - سائر سواران با وسائلی بهتر که: «وَأَذِّنْ فِي النَّاسِ بِالْحَجِّ يَأْتُوكَ رِجَالًا وَعَلَى كُلِّ ضَامِرٍ يَأْتِينَ مِنْ كُلِّ فَجٍّ عَمِيقٍ...» (۱۲:۲۷) در میان «ناس»: مردمان - اعلام عام کن که بی‌ایندت پیادگان و بر هر شتری لنگ... و دیگر هیچ، گوئی ثروتمندان را هیچ

گرفته و حقاً استطاعت را از توانگری و ثروت به توانائی و حداقلش پیاده‌روی برده است.

عبادت حرکت

حج که سراپا حرکت است، عبادتی حرکتی و انقلابی است، اسلامی است عملی بر پایه فکر و مایه عقل و علم و هدف انقلاب، که به تو حرکت الی الله می‌آموزد، حرکتی لبریز از هرگونه برکت و نعمت، نه برای بازی و تفنن که هوایش بدترین هوا و مردمش نیز ... اما اجتماعش محشر اکبر و نمایشگاه ارزش‌های اسلامی است که باید به هم آمیزند و همه یکی شوند.

این! حرکت به سوی بی‌نهایت است، به سوی خدائی که «تا» ندارد «همتا» ندارد، پس تو در مدرسه جنبش حج چنان می‌آموزی که اسلام سرا پا جنبش است و حرکت به سوی حقیقت، نه هیچ وقفه‌ای دارد و نه درنگی، حتی مرگ هم تو را در این «سیر الی الله» متوقف نمی‌سازد که به دنباله و در نتیجه حرکت اینجا آنجا هم در حرکتی، تا بی‌نهایت در حرکتی، و خدا هم نهایت این حرکت نیست که نهایت ندارد، بلکه سرپیمودن این را هست، نه مردن در خدا و ماندن در خدا، و نه رفتن به سوی خدا تا رسیدن به خدا: «وصول» و تنها قرب معنوی و معرفتی است نه مسافتی یا ذاتی، کعبه هم که جایگاه او نیست بلکه پایگاه عبادت حرکت الی الله است، رمز است که بایستی مدام «فی سبیل الله» باشی، بودند - ماندند - مردند: همهات و «سبیل الله» نیز «سبیل الإنسان» است: راه مصلحت انسان که جز به راهنمایی خدا ممکن نیست، چنانکه «بیت الله» = «بیت الناس» است، که خدا چیزی را برای خود نمی‌خواهد، زیرا «صمد» است، نقصی ندارد تا تکمیل کند، حالت انتظار ندارد تا حیران شود.

حج و عمره

از پیش گفتیم که «حج البیت» زیارتِ قصد شده و حساب شده خانه خداست، بنابراین هر دو حج و عمره «حج البیت» اند که در هر زیارت خانه خدا رکن اصلی است، هر جا «حجّ - یا - حجّ» گفته شود هر دو را شامل است، مگر آنکه قرینه و گواهی بر اختصاص به یکی از آنها در دست باشد، چونان که با هم یاد شوند: «وَ أَتَمُّوا الْحَجَّ وَ الْعُمْرَةَ لِلَّهِ» (۲:۱۹۶) یا قرینه‌ای دیگر همچون: «یوم الحج الاکبر» که حج بزرگ همان است که دارای و قوفین و منی است، و در ضمن اشاره به عمره دارد که حج اصغر است، این «حج».

اما «عمره» تنها شامل عمره است و حج را شامل نیست، چنانکه از معنایش نیز پیداست، و بالاخره هر دوی حج و عمره در اینکه رکنشان زیارت کعبه است هماهنگند، جز آنکه «حج»: حج اکبر، و «عمره» حج اصغر است، بنابراین ادله و جوب حج که بدون قید و اجبش کرده هر دو را شامل است.

«حجّ اکبر» یا تمتع است، یا قرآن یا افراد، و «حجّ اصغر»: عمره که یا تمتع است یا مفرد.

«حج تمتع» که مجموعه‌ای است از عمره تمتع و سپس حجش تنها در ماه‌های حج انجام می‌شود: عمره‌اش از اوّل شوال تا نهم ذیحجه، و حجش از نهم تا آخر ذیحجه به تفصیلی که خواهد آمد.

«حج قرآن و افراد» در بخش دوم این زمان است: نهم تا آخر ذیحجه، ولی عمره مفرده‌اش زمانی معین ندارد، می‌توان پیش - و یا بهتر - پس از حجش انجام داد، با فاصله زیاد یا کم یا بی‌فاصله، و بهتر اینکه پس از حجش بی‌فاصله انجام شود.

«عمره مفرده» از نظر صحت زمان معینین دراد، فقط برای کسی است که استطاعت حج دارد و در زمان اختصاصی حج صحیح نیست.

ادله وجوب حج و عمره

درباره وجوب حج و عمره سه آیه است که سومینش عمره را پس از حج، و دو دیگر هر دو را با کلمه «حج» یاد کرده، که روی هم رفته وجوب هر دوی حج و عمره را ثابت می‌کند:

۱- «إِنَّ أَوَّلَ بَيْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ لَلَّذِي بَكَتْهُ مَبَارَكًا وَ هُدًى لِّلْعَالَمِينَ. فِيهِ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ مَّقَامُ إِبْرَاهِيمَ وَمَنْ دَخَلَهُ كَانَ آمِنًا وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِينَ» (۹۷:۳).

۲- «وَ أَدِّنْ فِي النَّاسِ بِالْحَجِّ يَأْتُوكَ رِجَالًا وَعَلَى كُلِّ ضَامِرٍ يَأْتِينَ مِنْ كُلِّ فَجٍّ عَمِيقٍ لِيَشْهَدُوا مَنَافِعَ لَهُمْ وَيَذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ فِي أَيَّامٍ مَّعْلُومَاتٍ عَلَى مَا رَزَقَهُمْ مِنْ بَهِيمَةِ الْأَنْعَامِ فَكُلُوا مِنْهَا وَأَطْعِمُوا الْبَائِسَ الْفَقِيرَ» (۳۱:۲۲).

۳- «وَأَتِمُّوا الْحَجَّ وَالْعُمْرَةَ لِلَّهِ فَإِنْ أُحْصِرْتُمْ فَمَا اسْتَيْسَرَ مِنَ الْهَدْيِ...» (۱۹۶:۲).

دو آیه اول «حج»: زیارت خانه خدا را که هر دوی حج و عمره را شامل است واجب کرده، و هر که استطاعت هر یک از حج و عمره را داشت همان بر او واجب می‌شود، جز آنکه حج تمتع که مشتمل بر عمره است کافی از عمره نیز هست، ولی عمره کافی از حج نیست، مگر برای کسی که هیچگاه استطاعت نیابد و فقط برای عمره «مفرد» مستطیع شود.

چنانکه گذشت از آیه «حج اکبر» به خوبی می‌فهمیم که عمره نیز حج است، ولی حج اصغر، زیرا ما مناسکی به جز حج و عمره - به اقسامشان - نداریم، پس به ناچار عمره «حج اصغر» بوده و ادله وجوب حج تمامی انواع حج «حج اکبر» را - و تمامی انواع عمره: «حج اصغر» را شامل است.

اینجا آیات و در حاشیه‌اش روایات^۱ واجب کرده، خصوص آیه سومین که عمره را پس از حج یاد می‌کند: «وَأَتِمُّوا الْحَجَّ وَالْعُمْرَةَ لِلَّهِ جَمِيعًا»: حج و عمره را

۱. از جمله اخباری چند در خبر صحیح معاویه بن عمار است از حضرت صادق(ع) که: عمره واجب است بر مردمان همچون حج بر مستطیعان زیرا خدا فرماید: «وَأَتِمُّوا الْحَجَّ وَالْعُمْرَةَ لِلَّهِ» گفتم اگر عمره حج تمتع به جا آورد

برای خدا به تمام و کمال انجام دهید، که عمره در کنار حج مشمول اوامر واجب کننده حج است، مگر جاهائی که قرینه‌ای به روشنی عمره را کنار زند، که آیات از آن قبیل نیست، بلکه به طور اطلاق و تصریح عمره را همسان حج واجب کرده است.

و چنان که اقسام حج و عمره فرق‌ها دارند، استطاعت آنها نیز متفاوت است: برای کسانی که از مکه دورند فقط با حج تمتع که مشتمل بر عمره تمتع است، یا عمره مفرده بدون حج واجب می‌شود، و برای مکیان یا نزدیکان به مکه فقط حج قرآن یا افراد یا عمره مفرده و یا تنها یکی از اینها واجب می‌شود.

مسائلی چند پیرامون عمره

مسأله ۱- اگر استطاعت حج ندارد ولی می‌تواند عمره مفرده انجام دهد واجب است هر چه زودتر به عمره رود، و اگر در آینده نیز مستطیع حج شد واجب است حجة الاسلام را انجام دهد، اگر حجش قرآن یا افراد است همان

کافی است فرمود: آری، و پیدا است که مقصود عمره مفرده است والا = معنی ندارد که عمره تمتع از خودش کافی باشد.

و در خبر حسن است که عمرین اذینه گفت: درباره مسائلی برای حضرت صادق(ع) نوشتم پاسخ چنان آمد: از آیه «وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ» پرسیدی - مقصود هر دوی حج و عمره است که هر دو واجبند، و از آیه «وَأْتِمُوا الْحَجَّ وَالْعُمْرَةَ» پرسیدی - مقصود از اتمامشان انجام آنها و دوری از محرّمات احرام است، و از آیه «الْحَجُّ الْأَكْبَرُ» پرسیدی - حج اکبر و قوف در عرفه است و انداختن جمرات و حج اصغر عمره است.

و در موثقه یعقوب بن شعیب است که از حضرت صادق(ع) درباره آیه «وَأْتِمُوا الْحَجَّ وَالْعُمْرَةَ لِلَّهِ» پرسیدم که آیا اگر کسی عمره تمتع با حجش انجام داد به جای عمره مفرده کافی است؟ فرمود: اینگونه پیمبر خدا اصحابش را امر فرموده است. (وسائل باب پنجم عمره).

بنابراین اختصاص دادن و جوب به عمره تمتع بی مورد است.

روی هم رفته روایات این باب متفق‌الکلمه و به استناد این آیات عمره را در جای صورت استطاعت همچون حج واجب دانسته و مجالی برای شک و تردیدی به جای نهاده است.

تخصیص دادن عمره هم به عمره تمتع و یا عمره مفرده با حج قرآن و افراد هرگز دلیلی از قرآن و احادیث ندارد، بلکه برخلاف ظاهر و صریح آیات و روایاتی چند است.

عمرهٔ قبلی ضمیمهٔ این حج می‌شود، و اگر حج تمتع است عمرهٔ مفردهٔ قبلی از عمرهٔ تمتع که ضمیمهٔ متصل حج تمتع است هرگز کافی نیست.

مسئلهٔ ۲- مکیان یا نزدیکان به مکه اگر تنها استطاعت حج افراد دارند و نه عمره، یا استطاعت عمره دارند نه حج، همان را که استطاعت دارند انجام دهند، و اگر بعداً برای دیگری هم مستطیع شدند فقط همان را انجام دهند کافی است.

مسئلهٔ ۳- کسانی که از مکه دورند اگر فقط استطاعت حج تمتع را دارند و نه عمرهٔ تمتع را، تکلیفشان تا پیش از تکمیل استطاعتِ هردو، عمرهٔ مفرده است، که اگر بعداً برای مجموعهٔ حج و عمرهٔ تمتع مستطیع شدند واجب است انجام دهند.

مسئلهٔ ۴- چنانکه حج اوّل برای مستطیع حجة الاسلام است، عمرهٔ اوّل نیز برای او عمرهٔ الاسلام است، و چنانکه در صورت ترک حج با وجود استطاعت این تکلیف برعهدهٔ اوست و پس از مرگش از اصل مالش بایستی انجام گردد، در عمره نیز چنان است که باید از اصل مالش نیابت شود.

مسئلهٔ ۵- اگر استطاعت حج دارد پیش از موسم جائز است - و نه واجب - که عمرهٔ مفرده انجام دهد، به شرط آنکه انجام عمره او را از استطاعت حج نیاز ندارد، در غیر این صورت انجام عمره جائز نیست و واجب است استطاعت حج را تا موسمش تا سر حد امکان نگهدارد.

مسئلهٔ ۶- چنانچه اکنون تنها استطاعت عمرهٔ مفرده را دارد ولی اگر یک یا چند سال صبر کند برای حج تمتع نیز مستطیع می‌شود، در صورت اطمینان به استطاعت آینده ظاهراً می‌تواند صبر کند تا حج تمتع به جای آورد، گرچه وجوب فعلی عمرهٔ مفرده بعید نیست بلکه احوط است، زیرا آیهٔ استطاعت حج فعلاً دربارهٔ او عمره را که حج اصغر است واجب می‌کند، و استطاعتِ آیندهٔ حج تمتع مانع از وجوب فعلی عمرهٔ مفرده نیست، این در صورت اطمینان به

استطاعت آینده، و در صورت عدم اطمینان شکی در وجوب عمره مفرده فعلی نیست.

مسأله ۷- اگر خودش توانائی مالی برای عمره مفرده ندارد، چنانچه نیابت حج، یا عمره مفرده انجام دهد، عمره مفرده برای خودش نیز واجب می‌شود، که خود نیابت هر یک از حج یا عمره استطاعت عمره مفرده است، مگر آنکه به عللی امکان انجام عمره برای خودش نداشته باشد.

مسأله ۸- چون نیابت حج یا عمره زمینه استطاعت عمره مفرده است و واجب است با حفظ احترام و شأنش خود را در معرض نیابت گذارد، تا بتواند برای خود بدین وسیله عمره مفرده انجام دهد، و چنانکه در بخش «استطاعت» خواهیم گفت، استطاعت حج یا عمره در انحصار داشتن مال نیست، همین اندازه که بتواند بُرد، گرچه با مقدمات ممکنه، بدون عسر و حرج، مستطیع است، پس کسی که می‌تواند به وسیله قبول نیابت برای عمره مفرده، یا برای حج - طبعاً در سال آینده یا سال‌های آینده‌اش - مستطیع شود، قبولن یابت و حتی اینکه در تکاپوی نیابت گرفتن با شرائطش باشد بر او واجب است.

مسأله ۹- اگر در موسم حج توانائی بدنی یا راهی یا شرعی برای حج ندارد، ولی توانائی مالی دارد و در غیرموسم می‌تواند به عمره مفرده رود، اگر ممکن است خودش عمره رود و برای حج نیز نایب بگیرد، مگر آنکه امید رفع مانع در سال‌های آینده داشته باشد، و اگر امیدی ندارد، چنانچه مالش برای هر دوی حج و عمره به اصالت و نیابت کافی نیست، ظاهراً نیابت حج مقدم است، و اگر کافی است چنانکه گفتیم ظاهراً هر دو واجب است.

مسأله ۱۰- در زمینه استطاعت به‌طور کلی «حج» که به اصطلاح «حج اکبر» است بر «عمره» که «حج اصغر» است مقدم است، و از طرفی هم اصالت بر نیابت تقدم دارد، و نیز حالت و زمینه فعلی بر زمینه احتمالی یا ظنی و حتی یقینی آینده مقدم است.

بنابراین مستطیعان عمره مفرده پیش از موسم حج، واجب بلکه جائز نیست در انتظار استطاعت موسمی عمره مفرده را ترک کنند، مگر آنکه پیش از موسم استطاعت حج دارد که در صورت عدم امکان انجام عمره فعلی با حج آینده، واجب است در انتظار رسیدن موسم حالت استطاعت راحت‌الامکان نگهدارد، و اگر بداند که امکان ندارد یا عسر یا حرج است، واجب است فعلاً عمره الاسلام را، و بعداً هم در صورت امکان حجة الاسلام را انجام دهد.^۱

روی این اصل کمتر کسی می‌ماند که از عهده وجوب عمره مفرده برون باشد، مگر آنان که استطاعت بدنی یا راهی یا شرعی یا شأنی و آبرویی برای انجام عمره نیابتیهم نداشته باشند.

و عمره که به معنای تعمیر: آباد کردن کشور حج است، همچون پیشقراولی برای اجتماع جهانی حج بر بیشتر مردم واجب است، تا راهی برای خود حج بر بسیاری از آنان که گمان دارند که مستطیع نیستند باز شود. و اصولاً این کشور خدا خواسته و خدا ساخته را بایستی بندگان شایسته خدا از هر گروه همیشه در آغوش گیرند، تا از استعمار کافران و استعمار روباهان و استبداد نمرودان و سودجویی آنان در امان باشد.

استطاعت

این استطاعت که خود زمینه وجوب حج و عمره است، با تفسیری نامأنوس و بدون دلیل خود از موانع وجوب حج بر گروهی از مستطیعان شده است.

آیه «مَنْ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا» خصوص به ضمیمه آیه «يَأْتُوكَ رِجَالًا وَعَلَى كُلِّ ضَامِرٍ» داشتن یا یافتن راهی را به سوی حج شرط وجوب آن دانسته، کما طبعاً

۱. در این ده مسأله که بنای وجوب عمره مفرده است سایر مراجع تقلید و علمای شیعه بین وجوب قطعی یا احتیاط واجب یا استحباب مؤکد اختلاف کرده‌اند که با مراجعه به قرآن و حدیث حکم وجوب قطعی است، ولی آنها هم که واجب دانسته‌اند این مسائل را به میان نیاورده‌اند.

خالی از عسر و حرج باشد، مشقتِ تحمل ناپذیری نخواهد، و زندگی را بی‌سامان نکند، مگر آن اندازه سختی که طبعاً لازمه این سفر است، معیارش هم زمان نزول آیه است که پیاده یا سوار بر حیوان به حج می‌رفته‌اند، نه اکنون که زمان ناز و راحتی است، تا با اندک زحمتی گویند عسر یا حرجست پس استطاعت نیست؟ نه! بلکه توانائی این راه و اعمال حج، نه طاقت‌فرسائی، که «سبیل» راه سرازیر: آسان‌روست، چه راه مالی یا حالی، چه مکاتنی یا بدنی یا عقلی و روحی، و چه هر راهی و مقدمه‌ای که لازمه «حج‌البیت» است.

اگر همه این راه‌ها شوسه است، حرجی و طاقت‌فرسا نیست - البته به معیار زمان نزول آیه استطاعت - در این زمینه حج با عمره یا یکی از این دو بر تو واجب است.

در استطاعت در دست داشتن مال و وسیله سواری، شرط اصلی نیست، و تنها برای کسانی که «به اصطلاح» وجود «زاد و راحله» شرط وجوب است که جز آن نتوانند، و الا نه در لفظ «استطاعت» وجود زاد و راحله خوابیده، و نه پیمبر و امامان چنان شرطی - برخلاف عموم آیه استطاعت، و خصوص آیه «يَأْتُوكَ رِجَالًا» - کرده‌اند، بلکه به عکس هماهنگ و در حاشیه قرآن تنها استطاعت را به معنی توانائی پیمودن این راه و انجام حج دانسته‌اند.

آیه «مَنْ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا» وجود هر راه و وسیله ممکن را برای انجام حج شرط وجوب دانسته، چنانکه در هر تکلیفی توانائی انجامش شرط وجوب است. و آیه دیگر پیادگان را - که پیش از سواران بر شتران لنگ یاد کرده از مستطیعان «حج‌البیت» خوانده است که: «وَأَذِّنْ فِي النَّاسِ بِالْحَجِّ يَأْتُوكَ رِجَالًا وَعَلَى كُلِّ ضَامِرٍ يَأْتِينَ مِنْ كُلِّ فَجٍّ عَمِيقٍ...».

اینجا ابراهیم(ع) و سپس حضرت خاتم النبیین(ص) مأموریت یافتند که وجوب حج را اعلام جهانی کنند که «و اعلام کن در میان مردمان «ناس» تا

بیابندت پیادگان و بر هر شتری لاغر، آیند از هر مکانی دور تا بهره‌هایی به سود خودهاشان بیابند...».

فرمود: «يَا تُوكَ رَجَالًا» که نتیجه امر است، پس امر است: پیاده‌ها بیابند، خبر نیست که «يَا تُوكَ رَجَالًا» تا دلالتی بر وجوب احیاناً نداشته باشد.

مأموریت جهانی و مردمیت این است که امر کنی پیادگان و سوارگان بیابند از هر راه دوری، و بی‌شک این آیه صریح است در اینکه وسیله سواری شرط وجوب حج نیست، امامان نیز چنان فهمیده‌اند که سرچشمه فهمشان قرآن است. اینجا نه تنها کسانی را که توانائی پیاده‌روی دارند از مستطیعان واجب‌الحج خوانده، بلکه همان‌ها آغاز سخن‌اند و سپس سواران شتران لنگ و دیگر هیچ! که گمان نشود حج در انحصار توانگران است، و یا آنان در این میان سبقتی بر دیگران دارند.

اینجا آیه استطاعت که به طور عموم پیادگان را شامل بود، به طور خصوصی آنان را شامل است که: «هر که راهی به سوی حج‌البیت بتواند: توانائی عقلی - آنان را شامل است که: «هر که راهی به سوی حج‌البیت بتواند: توانائی عقلی - عرفی - شرعی - بدنی - مالی - راهی - عرضی - و هرگونه توانائی که لازمه انجام این واجب بزرگ الهی بدون عسر و حرج است و دیگر هیچ.

برای توضیح بیشتر به ترجمه تفسیری آیه توجه کنید: و برای خداست بر عهده «ناس»: مردمان «حج‌البیت»: زیارت مخصوصه و مقصوده خانه خدا، بر آنان که توانائی راهی به سوی آن دارند. راه مسافتی به سوی خانه و راه عملی برای انجام مناسب آن خانه، که راه مالی و سلامتی بدنی و دیگر راه‌ها نیز مقصود است - و هر که از این پیمان الهی سرباز زند و انکار یا انکارش کند، پس خدای از جهانیان بی‌نیاز است.

فرمود: راهی به سوی آن بتواند که هم توانائی «حج‌البیت» شرط است و هم توانائی پیمودن راه «حج‌البیت» هر دو توانائی، چه عقلی و بدنی، چه مالی و

عرضیش، چه شرعی و عرفیش، همه و همه شرط وجوب «حج البیت» است: پیمودن این راه و انجام مناسک حج به وسیله‌ای ممکن، اصل دومی است، و راه فقط اهلی است به سوی آن و نه آنکه اصالتی در موضوع استطاعت داشته باشد.

استطاعت: فردی - اجتماعی:

استطاعت - که توانائی حج است و نه توانگری و ثروت - دوگونه است: استطاعت اجتماعی که بر «ناس» همه ناس است که بایستی همه ساله گروهی چشم‌گیر و کافی در این کنگره بزرگ اسلامی: کشور حج - شرکت کنند، این پایگاه و پناهگاه - رمز وحدت و استقلال و قدرت، رمز هماهنگی و عزت و عظمت، این! نباید مهمل و خالی بماند، نکند استعمار کافر این مرکز اصلی اسلام را تحت نفوذ نهد - چنانکه ... و اگر مردمان کعبه را ترک گویند، این سفر پر اثر را سرلوحه سفرهای خود قرار ندهند، بر زمامداران اسلام است که آنها را به زیارتش وادارند، و اگر کسانی از شایستگان این سامان تهی دستند و یا بیمار و یا موانعی دیگر دارند، واجب است حتی الامکان از بیت‌المال به راهشان اندازند.^۱ و این خود مستلزم روابط و همبستگی‌ها و پیوستگی‌های همیشگی میان مسلمین جهان است، که هر ساله تعداد حج روندگان بر همگان معلوم باشد - یا بهتر بگوییم که: لازمه‌اش یگانگی دولت با سعادت اسلامی است، زیرا دولت‌های مختلف که مصالح و سیاست‌ها و قانون‌های گوناگون دارند، بسی دشوار یا ناشد نیست که یک فکر و یک هدف اینگونه مراقب تعداد ضروری و آماده حج‌ج‌ها باشند.

۱. وسائل الشیعه، ج ۱ ص ۱۵، از حضرت صادق(ع) اگر مردمان حج را ترک کنند واجب است والی: زمامدار اسلامی، آنها را وادار کند که حج روند ... و اگر بی‌بضاعت باشند از بیت‌المال بپردازد.

در میان ده‌ها حدیث که متعهد بیان اینگونه وجوب کفائی اجتماعی حج است^۱ جمله‌ای از آخرین وصیت امیرمؤمنان علی(ع) که مختصرتر و هم مفیدتر است به میان می‌آوریم که فرمود: «الله الله فی حج بیت ربکم لا تخلوه فانکم إن ترکتموه لم تُنظروا»: خدا را خدا را در زیارت خانهٔ پروردگارتان که اگر ترکش کنید، خالیش گذارید، شما را مهلت نخواهند داد.

و این دشمنان هماهنگ اسلام و مسلمین‌اند که اگر نابسامانی و گسیختگی‌شان را احساس کنند هرگز مهلتشان ندهند، که حج - البته با شرایطش - ضامن نگهداری مسلمین و نمودار قدرت جهانی مسلمین است که غالباً مهملش گذارده و نادیده‌اش گرفته‌ایم، و روی همین اصل هم می‌بینیم که دشمن راست و چپ و ... هرگز با ما مهلت نمی‌دهد، در میدان‌های علمی - سیاسی - اقتصادی - نظامی و عقیده‌ای که ما بایستی در پرتو اسلام صحیح و حج صحیح گوی سبقت را از همگان بربائیم، می‌بینیم که دیگران ما را با گویمان ربوده‌اند، که نه حجامان حج «ناس» است: «قِيَامًا لِلنَّاسِ - مَثَابَةً لِلنَّاسِ - مَنَافِعُ لِلنَّاسِ» تا چه رسد که «مُبَارَكًا وَ هُدًى لِّلْعَالَمِينَ»: رهبر سائر ناس باشد، و نه دولت‌هایمان همچون دولت‌های «ناس»‌اند، بلکه همه‌اش از دم تا دم موتوریزه‌ای است بدوی و خیمه‌شب‌بازی است خنده‌آور یا گریه ... و دیگر هیچ!

استطاعت فردی در ضمن اجتماعی:

آیه استطاعت «حج‌البیت» را در شعاع تمامی انواع استطاعت‌ها بر «ناس» چه به گونهٔ اجتماعی و چه فردی واجب کرده است، و نه تنها در زمینهٔ توانائی مالی یا بدنی، بلکه بر همهٔ آنچه نیرو دارند: بر عمل‌ها و دانائی‌هایشان، بر بدن‌ها و

۱. وسائل الشیعة، ج ۸، ص ۱۴، ح ۵ - از حضرت صادق(ع): «تا کعبهٔ مکرمه بیاست دین نیز پایدار است» .. بدین معنی که حج بیت‌الله بپا باشد آنگونه که شاید، نه تنها سنگ‌های خانه همچنان روی هم بماند و گزندی بر آنها نرسد. در خبر دیگر از آن حضرت است: اگر مردم حج را ترک کنند بی‌مهلت عذاب بر آنها فرود آید.

مال‌هاشان، بر سلامت ارواح و اجسادشان، بر احساس مسئولیت‌ها و جهادشان - که تمامی توانائی‌ها: «استطاعت‌ها» ی «ناس» مسلمان باید درین کنگره بزرگ اسلامی به میدان آمده و مصرف «قِيَامًا لِلنَّاسِ - مَثَابَةً لِلنَّاسِ - مَنَافِعُ لِلنَّاسِ - مُبَارَكًا وَ هُدًى لِّلْعَالَمِينَ» - گردد، تا همه از همه نیروهای هم بهره گیرند، و در این میدان عرضه قدرت‌ها از استطاعت‌های پراکنده اسلامی یک‌جا و دسته‌جمعی بهره‌مند شوند.

اگر توانائی بدنی دارد و نه مالی حجاج به حساب حجة الاسلام نیاید، و پس از توانائی مالی بایستی از نو حج کند، و اگر توانائی مالی دارد و نه بدنی نیز چنان است، گرچه اینجا در صورت نومی‌دی از بهبودش باید کسی را که حج نرفته به جای خود بفرستد، که در حقیقت شرکت سهامی استطاعت است: مالی از من بدنی از تو، تا یک نفر به گروه نمایندگان کشور حج افزوده شود، و اگر هر یک از این دو نیز استطاعت کامل یافتند بایستی خودشان حج کنند، که نائب تنها در صورت ضرورت جایگزین اصل است، و هر مسلمانی بایستی با تمامی استطاعتشان در کشور حج حضور یابد.

در حجة الاسلام که مجموعه استطاعت‌ها به مصرف شرکت در این کنگره اسلامی می‌رسد، نتیجه این است که تبدیل به «حجة الاسلام» شود، تا این اجتماع بزرگ ارزند و ارجمند بتواند زمینه‌ای برای: رهبری جهانی - برکت جهانی - قیام و جنبش جهانی و پناهگاه و نمایشگاه بهره‌های جهانی اسلام باشد.

اقسام استطاعت:

استطاعت در نخستین بخش سه قسم: عقلی - شرعی - عرفیست، و عرفیهم به سه بخش: مالی - بدنی - راهی منقسم است که هر یک توضیحات و فروعی به شرح زیر دارند:

۱- استطاعت عقلی:

توانائی عقلی همان داشتن عقل بالغ و رسای به حد تکلیف است که دیوانه در حال حج توانائی عقلی درک تکلیف و انجامش را ندارد، نه مکلف است و نه اگر در این حال حجش دهند پذیرفته است.

و نیز شخص بی هوش در حال حج، که نه توانائی عقلی دارد و نه بدنی که از دیوانه هم ناتوان تر است.

و نیز طفل نابالغ گرچه نزدیک به حد رشد و تکلیف هم باشد، که چون درک و کشش عقلی و بدنیش به اندازه کافی نیست، قلم تکلیف هم بر او جاری نیست، و گرچه حجش صحیح است ولی حجة الاسلام نیست، که آیه حج خصوصاً با دنباله اش: «و من کفر» هرگز شامل او نیست، زیرا کفر و ایمان، و تکلیف به ایمان و ترک کفر، و انجام اعمال ایمان، بر اساس عقل و رشد به حد معین است، و چون مبنای تکلیف اسلامی بر اکثریت است، چنانچه طفل نابالغی هم همچون بالغ‌ها یا بهتر از بعضی آنها درک داشته باشد، در هر صورت مکلف نیست، گرچه حج و سائر عباداتش صحیح باشد ولی چون بر او واجب نیست - گرچه مستحب است - کفایت از واجب نمی‌کند - و اینجا مسائلی است:

مسأله ۱- اگر طفل هنگام احرام بالغ شد حجش حجة الاسلام و صحیح است، ولی اگر پس از احرام^۱ و یا بعضی اعمال دیگر محرم بالغ شود ظاهراً حجة الاسلام نیست گرچه گروهی از فقها فرموده‌اند چنانچه وقوفین عرفات و مشعر را در حال بلوغ انجام دهد کافی است، ولی از آنجا که حج البیت مجموعه مناسک است واجب است همگی واجبات عمره و حجش در حال بلوغ باشد، خصوصاً در حج تمتع که عمره اش جلو است و همچون حج دارای ارکانی است مانند طواف که اصل حج البیت می‌باشد، اخباری هم که ادراک مشعر یا

۱. در صورت امکان باید احرام را پس از تکلیف تجدید کند که به میقات برگشته و یا با نیت و لبیک جدید محرم شود.

وقوفین را ادراک حج خوانده اگر شامل طفل هم باشد، تنها دلالت بر صحت دارد نه کفایت، ولی با همه این اوصاف علامه در تذکره دلالت بر صحت دارد نه کفایت، ولی با همه این اوصاف علامه در تذکره ادعای اجماع و نصوص کرده که حتی اگر در وقوف مشعر الحرام بالغ شد به حساب حجة الاسلام محسوب‌اند، بنابراین به طریق اولی اگر بقیه استطاعت‌ها را یا بعضی از آنها را نداشته و در وقوف مشعر الحرام حاصل شد حجة الاسلام خواهد بود. و چون ما همه این روایات را دیده‌ایم که هرگز شامل چنان مواردی نیست، و این‌گونه اجماعات نیز به معنی اطلاق و عدم خلاف نیست بلکه در مقابل اهل تسنن و به معنی ورود نصوص از ائمه اهل بیت (ع) است، روی این اصل لااقل مسأله مورد تردد و اشکال است خصوص درباره طفل.

مسأله ۲- اگر همراه بودن طفل در سفر حج به مصلحت خود طفل است، مخارجش نیز از مال خود طفل است، حتی قربانی عید و کفارات احرام، ولی اگر تنها به مصلحت ولی طفل است، یا تنها همراه بردنش - و نه حج کردنش - به مصلحت خود طفل باشد،^۱ در صورت اول تمامی مخارج و دوّم مخارج حج بر عهده ولی است، مگر مخارجی که در خانه‌اش نیز دارد که همان اندازه فقط از مال طفل منظور می‌شود، البته در صورتی که طفل واجب النفقه و لیش نباشد، و اگر هم باشد طفل غنی و و لیش فقیر است.

مسأله ۳- ولی شرعی طفل - بر حسب ادله - در مورد حج و عمره، پدر و مادر و جد پدری و مادری یا جده پدری یا مادری طفل و وصی و حاکم شرع است، یا وکیل شرعی یکی از اینها، چه طفل ممیز باشد نه، نزدیک بلوغ باشد یا نه.

مسأله ۴- چون حج برای طفل مستحب است و نه واجب، نمی‌تواند بدون اجازه ولی خود - خصوص برخلاف مصلحت خودش - حج برود، و اگر رفت حجش خصوص در زمینه عدم مصلحت معلوم نیست، گرچه بطلانش نیز دلیلی

۱. و اگر به مصلحت هر دو است از مال هر دو به نسبت این مصلحت خواهد بود.

روشن ندارد، و چون تصرف زیاده بر مخارج عادی و طنش در انحصار اجازه ولی است، ولی موظف است برای حفظ مصلحت طفل از مصرف زیادی چه برای حج و چه غیر حج مانع شود، خصوصاً اگر طفل یتیم باشد، مگر آنکه این سفر مصلحت معنوی یا مادی برای طفل داشته باشد.

و به‌طور کلی مخارج سفر حج در صورتی بر عهده طفل است که حج رفتنش از جمله مصالح زندگی او باشد، که اگر هم تنها بود شایستگی چنان سفری را داشت، ولی اگر حج بردنش برای تنها نماندنش، یا برای شدت محبت و علاقه و لیش و از این قبیل باشد، مخارج حجش در صورت قدرت بر عهده ولی اوست، والا حق ندارد او را همراه ببرد، و اگر هم بدون همراهی او نمی‌تواند برود و مخارج او را ندارد در این صورت خودش واجب الحج نیست.

مسئله ۵- آنچه از اعمال حج و عمره از خود طفل امکان‌پذیر است بر عهده ولی اوست که تعلیمش دهد و مراقب هم باشد که درست عمل کند، و آنچه را طفل نمی‌کند ولی یا وکیلش انجام دهد.

مثلاً طفل غیر ممیزی که اصلاً نیت نمی‌فهمد و نمی‌تواند اعمال را انجام دهد، ولی یا نائیش از او نیابت می‌کند، و آنچه از صورت اعمال ممکن است خود طفل را وادار کند، و به‌طور کلی تنها کمبود اعمال یا نیت‌های طفل بر عهده ولی است و بس، و لازم است، همگی اعمال را طفل با مراقبت و لیش تا سر حد امکان انجام دهد، و یا شرکت سهامی انجام اعمال حج است که تمامش به حساب طفل می‌آید، و نیز واجب است طفل را حتی‌الامکان از محرمات احرام باز دارد و به واجباتش وا دارد.

مسئله ۶- بطور کلی - در زمینه‌ای که مخارج حج بر عهده طفل است - قربانی و کفارات احرام نیز بر عهده اوست، و نه و لیش، گرچه در مراقبت او سستی یا نادانی کرده باشد، اما - چنانکه خواهد آمد - کفاره‌ای به جز صید بر عهده طفل نیست، حتی در زمینه‌ای که مخارج حج بر عهده و لیش باشد.

این مسائل درباره استطاعت عقلی، اما امکان عقلی حج، گرچه به طریق اولی شرط است ولی ما که امکان عرفی و شرعی را هم از شرائط وجوب حج می دانیم، وقت تلف کردن است که درباره مرز و بوم امکان عقلی سخن پراکنی کنیم.

استطاعت علمی:

ناگفته نماند که استطاعت علمی نیز مانند عقلی شرط استطاعت کلی است که اگر از روی قصور - نه تقصیر - نمی دانست که از نظر عقلی: بلوغ - یا از نظر مالی - بدنی - راهی - یا شرعی مستطیع است، در این گونه موارد اگر موسم حج گذشت و ندانست مستطیع بوده، اینجا ترک واجب نکرده است، ولی پس از آنکه فهمید بایستی سایر استطاعت های خود را تا سال آینده حتی المقدور حفظ کند و واجبش را در موسم انجام دهد، و اگر هم استطاعت مال یا غیره بدون سهل انگاری از بین رفت حجة الاسلام برعهده او نیست زیرا در سال گذشته که همه استطاعت ها را داشته فاقد استطاعت علمی بوده که نمی دانسته مستطیع است، و روی این اصل مشمول آیه استطاعت نبوده است.

استطاعت شرعی:

استطاعت: توانائی - شرعی بدین معنی است که فعل یا ترکی واجب یا حرام مزاحم حج نباشد که چه بسا برخی از واجبات با برخی دیگر و یا بعضی از مرحمت مزاحمت می کنند که جمع میان هر دو تکلیف ممکن نیست، لازم است در صورت وجود اهم و مهم مهم تر را مقدم داشت، و در صورت تساوی راه اختیار را برگزید، و فریضه حج اگر مبتلای به واجب یا حرام مهم تر شود واجب نیست گرچه اگر در این حالت انجام شود صحیح و به حساب حجة الاسلام و یا هر حج صحیح دیگر محسوب است، و ما اینجا درباره استطاعت شرعی که شرط وجوب - و احیاناً - شرط صحت جست گفتگو داریم.

واجبات یا محرمات کوچک‌تر از حج:

این‌گونه واجبات یا محرمات یا در صورت تأخیر حج به سال یا سال‌های آینده برطرف می‌شوند یا نه، در صورت دوّم شکی در وجوب تعیین حج امسال نیست، گرچه لازمه‌اش ترک واجبی کوچک‌تر از حج و یا فعل حرامی کوچک‌تر از حرمت ترک حج است، و در صورت اوّل نیز بعید نیست که حج همین سال همچنان واجب باشد که شاید در سال یا سال‌های آینده زنده نماند، یا بعضی دیگر از استطاعت‌هایشان از بین برود، و یا همان واجب یا حرام کوچک‌تر برخلاف گمان یا یقینش همچنان برجای بماند، و اگر هم برطرف شود و استطاعت‌های دیگرش نیز همچنان بماند، با این وصف دلیلی بر جواز تأخیر حج که اکنون مهم‌تر از مزاحم خود است نداریم، و اینجا مسائلی چند است.

مسأله ۱- امسال زمینه جوری است که زن‌های پزشک‌یار بایستی به مردها آمپول بزنند که احیاناً لازمه‌اش تماس بد نیست، این حرام جزئی - گرچه سال‌های آینده هم برطرف شود - در برابر این فریضه بزرگ الهی حلال است.

مسأله ۲- امسال باید از کسانی که شایسته احترام و خواهش نیستند، و بلکه بایسته اهانتند، باید برای صدور گذرنامه از آنها خواهش نمود، یا مبلغی هم که قابل تحمل است پرداخت، این هم که در جاهای دیگر حرام است، در زمینه فریضه‌ای همچون حج حرام نیست، و طبعاً مقدماتی که برای حج حرام نباشد واجب خواهد بود.

مسأله ۳- امسال راه طوری است که احیاناً برای نماز مبتلای به تیمم می‌شویم، یا نماز را بایستی در هواپیما یا هر وسیله دیگر در حال حرکت آنها و یا نشسته بخوانیم، که این هم مانع از وجوب فوری حج نیست، زیرا این دوران کار میان ترک حج و انجام نماز با شرایط است، یا انجام حج و در نتیجه خواندن، نماز با ترک بعضی از شرائط، و بدون شک اینجا حج مقدم است، حتی اگر هم نماز مهم‌تر باشد، زیرا اصولاً انجام

دو واجب یا ترک بعضی از شرائط یکی از آنها، از انجام یک واجب با همه شرائطش برتر است.

مسأله ۴- زمینه گرفتن گذرنامه جوری است که تقاضا کنندگان بایستی در صف‌های طویل مدت‌ها بایستند، تا پس از ساعت‌ها یا روزها معطی و یا اهانت شاید نوبتشان برسد، که این خود اهانتی است عمدی به زائران بیت‌الله که هرگز به زائران اروپا و آمریکا روا نمی‌دارند، این هم مانع از وجوب فوری حج نیست، تا دشمنان «سبیل‌الله» بنگرند چگونه بندگان خدا برای انجام امر «الله» پافشاری دارند.

واجبات یا محرّمات برابر با حج:

در زمینه‌ای که حج مبتلای به فعل واجب یا ترک حرام برابر شود، حکم همان است که در بخش گذشته گذشت که حج همچنان بر وجوب خود باقیست؛ خصوصاً در صورتی که مزاحمت همیشگی باشد، که چون امکان و استطاعت حج همیشگی نیست، طبعاً حج در عین برابریش با این مزاحم بر او مقدم خواهد بود، که فعل این واجب و ترک آن حرام در سال‌های بعد قابل جبران، ولی ترک همه ساله حج به خاطر اینها قابل جبران نیست.

و بعید نیست که اگر مزاحمت این واجب یا حرام برابر در آینده برطرف گردد، در صورت اطمینان تأخیر حج جائز باشد، ولی احتیاط انجام فوری حج است و احیاناً واجب است.

مثلاً زمینه جوری است که برای سفر حج بایستی از ماه رمضان راهی شد که طبعاً روزه در سفر صحیح نیست، حج و روزه که ظاهراً دو واجب برابرند اینجا مزاحم یکدیگرند، ولی باز هم حج مقدم است که روزه را می‌توان بعداً گرفت، ولی حج خود عذری است قطعی برای جائز بودن سفر در ماه روزه، و حتی اگر برای انجام واجبی کوچک‌تر از

روزه، یا ترک حرامی کوچک‌تر از ترک روزه سفر کند نیز جائز است و برای حج واجب می‌باشد.

واجبات یا محرمات بزرگ‌تر از حج:

اینگونه واجب و محرمات اگر فوتی باشند که در صورت ترک کنونی آن واجب یا انجام کنونی آن حرام قابل جبران در آینده نباشند بی‌شک حج را از وجوب می‌اندازند، گرچه اینجا نیز اگر حج کند درست است و از باب نمونه به مسائل زیرین توجه کنید:

مسأله ۱- کشور اسلامی ما - دینمان - جانمان - عرضمان - ناموسمان - استقلالمان مورد هجوم و خطر دست‌اندازی یا دست‌یابی دشمن است، که احتیاج لازم به مقداری مال و تعدادی مجاهدین شایسته برای رفع دشمن داریم، اینجا مقاومت با دشمن از حج و از هر واجب دیگری واجب‌تر است، که حج را می‌توان به سال دیگر انداخت، اگر هم نشد واجبی که خود زمینه حفظ آن واجب است از دست رفته، ولی غفلت از دشمن احیاناً آن هم جائز نیست، اینجا است که حج مستطیعان جهاد و دفاع از نوامیس اسلامی است، که با تمامی امکانات خود بپا خیزند. اگر اموال مجاهدان کافی است دیگر مستطیعان واجب الحجند، و اگر کافی نیست، اینها هم که خود نمی‌توانند در جبهه دفاع آینده بایستی با مال استطاعت - که در اختیار مجاهدین می‌نهند - دفاع کنند.

و به منظور اینکه سایر مسلمین جهان نیز - خصوصاً به هنگام ضرورت - بپا خیزند، واجب است گروهی هم به اندازه کفایت برای عرض جریان و گرفتن کمک‌های گوناگون به کشور حج روند، که جهاد اینان حج است چنانکه حج آنان جهاد است.

مثال کنونی این جریان کشور لبنان است^۱ که مسلمین در عین اکثریتی که دارند مورد هجوم قوای مشترک اسرائیلی و مسیحی با کمک‌های بی‌حد و

۱. در حال حاضر نیز کشور خودمان که مورد هجوم کفر جهانی صدامی است تکلیفی مشابه و مهم‌تر از لبنان دارد.

حساب دشمنان اسلام قرار گرفته‌اند و گروه بسیاری از مسلمین بی‌خانمان و از هستی ساقط گشته‌اند، اینجا بر توانگرانشان واجب است استطاعت مالی حج و غیره را به صورت وسائل دفاعی و کمک به جنگ‌زدگان کنند، تعدادی هم از شایستگی‌شان برای آگاهانیدن سائر مسلمان‌ها و گرفتن کمک‌ها به کشور حج فرستاده شوند، چه آنان که خود توانائی مالی دارند، و چه کسانی که ندارند ولی شایسته این سفرند که با نتایج اجتماعی برای مسلمین جنگ زده برگردند، و نیز بر سایر مسلمین جهان است که به مقدار کفایت به کمک آنان بشتابند، گرچه مستطیعانیم در این زمینه از حج باز افتند.

مسئله ۲- هجوم تبلیغات منحرف کننده به اندازه‌ای است که اگر فلان دانشمند یا قدرتمند یا ثروتمند - گرچه برای چند روزی هم - غائب شوند، گروهی گمراه گردند، که بر صاحبان نفوذ که می‌توانند سیل بی‌دینی و گمراهی را سد کنند واجب است - گرچه به بهای ترک حج یا واجبی همچون حج باشد - تا سرحد امکان بپای خیزند، که مهم‌ترین هدف عالی شرکت در کنفرانس حج طرح نقشه با تبادل آراء است برای نگرهبانی اسلام و مسلمین، و اکنون خود نقشه در کشور موجود است و باید آن را با ترک فعلی حج عملی کنی.

مسئله ۳- زمینه رفتن حج جوری است که لازمه‌اش کمک به دستگاه ظلم و شکستن عدل و آبرو دادن به شیادان بی‌دین و فرمانروایان خدانشناس است، که با فرستادن حجاج و رفتن خود شاهان به حج نیرو و آبرو گیرند، تا با این نقاب مذهبی بهتر بتوانند ضد مذهب کار کنند، که شرکت با این گروه‌ها برای انجام حج حرام و فرستادن تعدادی آزاد مرد و آزاد زن مسلمان که سالوسان بی‌دینی را رسوا کنند واجب است، و حتی الامکان بر مستطیعان است که با وسائلی آزاد از قید دستگاه ظلم و سالوسی حج روند گرچه گران‌تر و سخت‌تر باشد، و اگر هم به ناچار با آنان به حج روند گرچه حرام است ولی حجتشان ظاهراً صحیح است، مگر کسانی که با این همراهی سودی به حال آنان نداشته بلکه وسیله‌ای برای

رسوا کردنشان باشند، که اینجا حرام هم نیست بلکه احیاناً حج را واجب‌تر می‌کند.

اینها نمونه‌هایی از ابتلاءات اجتماعی برخوردار حج با فعل واجب یا ترک حرام مهم‌تر از حج، و اکنون مسائلی هم از ابتلاءات فردی آن:

مسئله ۱- اگر از هر نظری مستطیع است ولی به اندازه مال استطاعت یا بیشتر یا کمتر که با پرداخت دین نتواند حج رود، مدیون است، و با رفتن حج بستانکار جوری عرصه را بر او تنگ می‌کند که قابل تحمل نیست، وقت پرداخت هم فرا رسیده و به سختی مطالبه می‌کند، یا نرسیده ولی به سختی شرارت می‌کند، مباد که با رفتن به حج نتوانی در سررسید دینت را ادا کنی، در این زمینه وجوب پرداخت دین و حفظ احترام و آبرو و حرمت ضایع کردن شرف و حیثیت در هم آمیخته و پرداخت دین را واجبی مهم‌تر از فریضه حج می‌کند. در نتیجه این پرداخت واجب و حج ظاهراً حرام خواهد شد. بقیه مسائل دین که مشترک میان این بخش و بخش استطاعت مالی است در جای خود خواهد آمد.

مسئله ۲- مستطیع است ولی حاجت فوری ضروری به ازدواج دارد، و در صورت ازدواج فعلاً یا برای همیشه - به حساب عادی برای حج مستطیع نخواهد بود، اگر هم به حج رود مبتلای به انحراف جنسی یا مقدماتش می‌شود.

اینجا گرچه حرام بودن زنا و ماندنش مهم‌تر از واجب بودن حج است، ولی واجب است خود را به وسائلی از این حرام - که طبعاً اختیاری است - برهاند: روزه بگیرد - غذاهای شهوت‌انگیز نخورد، چهره‌های شهوت‌خیز ننگرد، یا به ازدواج موقت اکتفا کند، و اگر با فرض بسیار بعید اینها جلوگیری از انحراف جنسی نشد واجب است حش را برود، و خود را از زنا حفظ کند، که اینجا حج از اسباب زنا نیست تا از وجوب بیفتد یا حرام شود، مگر در این صورتی که با ترک ازدواج جوری عرصه بر او تنگ آید که عرفاً گویند با این وضع توانائی حج را ندارد، و از اینجا حکم کسانی که تنها ترک یا تأخیر ازدواج بر آنها دشوار

ولی قابل تحمل است معلوم می‌شود، مادامی که از نظر مزاجی یا شرعی قابل تحمل است حجش واجب والا واجب نیست ولی اگر در همان حال حج کرد صحیح است.

مسئله ۳- زنی است تنها، توانائی این را هم ندارد که محرمی یا شخص مطمئن همراهش ببرد، و خود را در خطر ناموسی می‌بیند البته نه خیالی و وسواسی، بلکه عقلائی و عادی - اینجا حج نه واجب است و نه جائز، ولی مانند موارد ابتلای دیگر اگر انجامش داد صحیح است، خصوص اگر آنچه گمان می‌کرده پیش نیاید.

مسئله ۴- در سفر حج برای جان یا عرض یا ناموس یا مال یا دین و یا هر مهم دیگری که واجب الحفظ است و از نوامیس اصلی به شمار می‌آید احساس عقلائی خطر می‌کند، اینجا حج مبتلای به مزاحم مهم‌تر است، که حفظ این نوامیس خود از نتایج حج است پس فدای حج نمی‌شود.

اینها و یا هر واجب یا حرام دیگر که مهم‌تر از حج و مزاحم با حج است و قابل جبران هم نیست حج را از وجوب و بلکه جواز می‌اندازد، که در راه خدا بیراهه رفتن، و برای حفظ مهم مهم‌تر را از دست دادن شیوه متدین خردمند نیست.

مسئله ۵- اگر کاری را به نذر یا عهد یا قسم بر خود واجب کند که در موسم حج انجام دهد، چنانچه در آن حالت مستطیع بوده نذر یا ماندش که مزاحم انجام فریضه حج است منعقد و پای گیر نیست، که پیمانی است خودساز و بر خلاف پیمان بزرگ خداساز بوده است.

و اگر به هنگام نذر و غیره مستطیع نبوده و بعداً مستطیع گردد، پیمان اصلی خدائی «حج» بر پیمان قراردادی بنده «نذر و...» طبعاً مقدم است، زیرا مستطیع حج توانائی آنچه منافی حج است ندارد، و این نذر که به گمان عدم استطاعت بوده زمینه استطاعت را شامل نیست.

مسأله ۶- در حجة الاسلام زن اجازه شوهر لازم نیست، و منعش هم بدون عذر شرعی حرام است، مگر آنکه با تصویری عاقلانه و مسلمان پسند بر ناموس یا جان و یا هر ناموس دیگرش بترسد، ولی در حج مستحبی، و یا حج نیابتی که خود استطاعت آور نباشد، و همچنین حج نذری و عهدی یا قَسَمی اجازه شوهر شرط است.

مسأله ۷- آیا زن در حال طلاق رجعی می‌تواند با اجازه یا بدون اجازه شوهر حجة الاسلامش را انجام دهد؟ اینجا آیه استطاعت حج را حتی بدون اجازه شوهر بر او واجب می‌کند که حکمش مانند حالت پیش از طلاق باشد، ولی آیه رجعت برون رفتنش را به طور کلی - مگر در زمینه‌ای که فاحشه مبینه‌ای انجام دهد - حرام کرده است که «**لَا تُخْرِجُوهُنَّ مِنْ بُيُوتِهِنَّ وَلَا يَخْرُجْنَ إِلَّا أَنْ يَأْتِيَنَّ بِفَاحِشَةٍ مُبَيِّنَةٍ**»: «از خانه‌هاشان بیرون نکنید و بیرون نروند مگر آنکه عمل زشتی برون از حد انجام دهند که نماینده ناسازگاری است».

و این حکم از لحاظ امید به رجوع شوهر است که «**لَا تَدْرِي لَعَلَّ اللَّهَ يُحْدِثُ بَعْدَ ذَلِكَ أَمْرًا**». «تو نمی‌دانی شاید خدا پس از این کاری و حادثه‌ای خوش آیند پدید آورد»: و طبعاً این در انحصار مواردی است که امید بازگشت باشد. اکنون اگر این زن، در خود امید آشتی و برگشتن به زندگی زناشوئی می‌بیند، در صورتی که پس از برگشتن از حج عده‌اش تمام شود، ظاهراً حتی با اجازه شوهرش حرام است که برای انجام حج سفر کند، خصوص در صورتی که بتواند بعداً حجة الاسلامش را انجام دهد.

چنانکه از حضرت صادق(ع) نیز اینگونه روایت شده که «بیرون نرود آنکه طلاق داده شده زیرا خدا فرمود»: «بیرون نروند...»^۱ گرچه در حدیثی دیگر برخلاف این حدیث گفته می‌شود: «اگر حجة الاسلام است در حالت عده

۱. و مانند این حدیث را ابن‌عمار نیز از آن حضرت آورده است.

انجامش دهد»^۱ ولی قاعده در موارد اختلاف احادیث رجوع به قرآن است و آیه گذشته بیرون رفتنش را به طور کلی ممنوع کرده است. بلی اگر امید آشتی شدن نیست، یا پس از برگشتن هنوز وقت عده باقی است، ظاهراً در اینگونه موارد با اجازه شوهر می تواند حجة الاسلام برود، و حتی بدون اجازه هم بعید نیست خصوصاً اگر امید آشتی هرگز نباشد.^۲

استطاعت عرفی:

این استطاعت چنانکه گذشت بر سه بخش: مالی - بدنی، راهی منقسم است، و معنای توانائی حج در هر سه یکی است که بدون حرج و مشقت تحمل ناپذیر، بی آنکه تمامی قدرتش را به میان گذارد بتواند به زیارت خانه خدا رفته و مناسکش را آنگونه که باید انجام دهد که: «**مَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ**»: دینی حرجی نیست و در دین هم تکلیف حرجی نیست، بدین معنی که انجام وظیفه دینی راه پس و پیش را در زندگی به روی تو ببندد و تو را آنچنان زیر منگنه فشار دهد که به ناچار آنچه تاب و توان داری ... مصرف کنی ... نه! بلکه «**بِكُمْ الْيُسْرَ وَلَا يُرِيدُ بِكُمْ الْعُسْرَ**» خدا همیشه برای بندگان آسان خواسته نه سخت: آنگونه که طاقت فرسا و بیچاره کننده باشد.

استطاعت مالی

استطاعت مالی داشتن مال یا قدرت تهیه مالی است که برای رفت و برگشت سفر حج به طور اعتدال و مناسب حال و شأنش داشته باشد: «راه مالی به سوی

۱. چنانکه علا از محمد از یکی از آن دو بزرگوار آورده که زن طلاق داده شده در حال عده حج ی کند. (وافی ج ۲، باب حج ذات العدة، ص ۵۱).

۲. اگر بتواند میان این دو واجب: حق الله و حق الناس - جمع کند، خصوص در صورتی که بعداً نتواند حجش را انجام دهد، و مخصوصاً در شرایط زمان ما که ایام ضروری حج خیلی کمتر از ایام عده است، ظاهراً اینجا مورد منع آیه عده نیست، و حدیث «بیرون نرود» به استناد آیه با حدیث «اگر حجة الاسلام است» تقیید.

«حج» به جز قیمت قربانی و هزینه کفاره‌ها که از حداقل استطاعت برون است: «فَمَنْ لَمْ يَجِدْ فَصِيَامُ ثَلَاثَةِ أَيَّامٍ فِي الْحَجِّ وَ سَبْعَةَ إِذَا رَجَعْتُمْ»: پس هر که قربانی نیافت پس روزه سه روز در حج و هفت روز چون بازگشتید» که این خود جایگزین قربانی است.

استطاعت مالی همچون هر استطاعت دیگر به معنی آماده بودن مال و یا هر مقدمه دیگر نیست. که «مَنْ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا» هر کسی است که راهی را به سوی «حج‌البيت» تواند، و پر واضح است که توانائی حج بدون مقدمات و وسائلش نیست، و نوعاً توانستن هر کاری به توانستن مقدمات آن کار است و نه توانستن بی مقدمه خود آن کار، و إلا حج مورد استطاعت احدی نخواهد بود.

عبارت دیگر استطاعت حج این است که از انجام حج عاجز نباشد که «سبیل» به معنی راه شیب‌دار آسان رواست گرچه با صدها مقدمات ممکنه طی گردد، و از نظر استطاعت مالی: چه با پول موجودش، یا پولی که می‌تواند بدون عسر یا حرج بدست آورد، یا حرفه و کاری که در این راه او را از هر پولی بی‌نیاز می‌کند و از پول هم مهم‌تر است، که پول را دزد می‌برد اما حرفه و کار دزد پر نیست.

بالاخره به همان جمله پرمعنای وسیع خود آیه برمی‌گردیم: هر آنکه توانائی پراهی به سوی حج دارد: چه راه عقلی و شرعی و چه عرفی: مالی - بدنی - راهی، که همگی مشمول همین آیه است.

بنابراین نه بودن زاد و راحله شرط استطاعت است: ^۱ - گرچه برحسب حدیث هر که آنها را داشته باشد با ملاحظه بقیه استطاعت‌ها مستطیع است - و نه آنکه استطاعت مالی در انحصار بودن «زاد و راحله» است، بلکه تنها امکان تهیه این پنج شرط که: ^۱ - عقلش را تا حد کمال علاج کند. ^۲ - موانع شرعی را برطرف

۱. وسائل‌الشیعه، ج ۵، ص ۲۹، ح ۲، خبر صحیح ابوبصیر که خدمت امام صادق(ع) عرض کردم آیه «وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا» فرمود: اگر ندارد پیاده برود، گفتم: نمی‌تواند پیاده‌روی کند، فرمود: پیاده و سواره برود، گفتم: هرگز نمی‌تواند پیاده‌روی کند، فرمود: خدمتکار گروهی از حاجیان شود و بدین وسیله حج کند.

سازد. ۳- مال مورد نیازش را فراهم کند. ۴- کسالت بدنیش را که مانع این سفر است علاج کند. ۵- موانع راه را برطرف سازد اگر توانائی اینها را داشته قطعاً مورد «مَنْ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلاً» است.

پس اگر کسی در این راه حاجتی به وسیله سواری ندارد و به قول معروف «راحتی رجالی» است، پاهایش وسیله سواری اوست، از این نظر مستطیع است، چنانکه پیادگان در آیه اعلام حج در صف اول مستطیعانند: «بِأَتُوكَ رِجَالاً...» پیادگان بیابند.^۱

در هر صورت بودن و حتی توانستن تهیه مال برای استطاعت حج هرگز مطرح نیست، گرچه برای بسیاری از مردم که حرفگی و کاری نیستند طبعاً شرط است.^۲

و اکنون مسائلی چند پیرامون استطاعت مالی:

مسأله ۱- کارگران روزمزد یا هفته مزد، یا کارمندان ماه مزد که نوعاً هیچگاه مالی به اندازه حج اندوخته ندارند، اینان نیز از استطاعت محروم نمی‌باشند، که اگر بتوانند به اندازه نیاز حج از کافرهای خود وام بگیرند، که ماهیانه به اندازه ممکن از مزد یا حقوقشان کم شود، دچار تنگی و پریشانی زندگی هم نشوند، چنان اشخاصی همچون دیگر مستطیعان واجب الحجند، و یا لااقل واجب العمرة. اگر هم از این راه نتوانستند، اگر بتوانند از کار و حرفه خود در سفر حج یا عمره رفع حاجت کنند نیز واجب الحجند.

۱. «بِأَتُوكَ رِجَالاً» پیاده‌ها بیابند، اینجا نتیجه اعلام واجب حج است بنابراین در صورت امکان بر پیادگان نیز واجب است، بلکه در وصف اول نهاد شده‌اند و سپس «وَعَلَى كُلِّ ضَامِرٍ» و بر هر شتر لاغری و دیگر هیچ، که حج تنها بر توانگران واجب نیست بلکه بر عموم توانایان که بیشترشان ثروتمند نیستند.

۲. برحسب روایات بودن مالی و وسیله سواری تنها برای کسانی شرط استطاعت است که توانایشان در انحصار بودن مال و وسیله باشد، نه آنکه به اصطلاح «زاد و راحله» شرط عمومی باشد!

مثلاً شرکتی دولتی یا ملی گروهی حرفه‌ای یا هر جور کارگری را برای کارهای مناسب، یا در خور قدرت و شأنشان در کشور حج لازم دارد، بر کسانی که دارای شرایط مورد لزوم می‌باشند - اگر محظور دیگری نباشد - واجب است پذیرفتن، بلکه پیشنهاد کردن برای شرکت در این کاری که وسیله‌ای است برای انجام حجة الاسلام یا عمره الاسلامیان، زیرا بدین وسیله واجب الحجند که «راهی به سوی حج» دارند، البته با سائر شرایط استطاعت.

مسأله ۲- اگر از کسی کاری در راه حج یا در کشور حج بخواهند که در خورشان حقیقتش - و نه خیالی و ادعائیش - نیست، و موجب سرافکنندگی است، پذیرفتن این کار به منظور انجام حج یا عمره یا هر منظوری دیگر نه واجب است و نه جائز، و چنانچه پذیرفت و حجتش را انجام داد، اگر این کار اهانت بار در خود اعمال حج ادامه ندارد حجتش به حساب حجة الاسلام است، و اگر در ضمن اعمالشان نیز همان عمل اهانت‌آمیز هست و خود شرط استطاعت حج است، کافی از حجة الاسلام نخواهد بود، زیرا چنان کسی مستطیع نیست، ولی در صورت اول چون در حال اعمالش مستطیع است کافی است.

مسأله ۳- اگر کاری از او شناخته باشد یا از او بخواهند، که برای استطاعت مالی حج کافی است و در خورشانش نیز هست، پذیرفتنش و حتی پیشنهاد دادنش واجب و چنان کسی واجب الحجس است، البته با در نظر گرفتن سائر شرایط استطاعت.

مسأله ۴- تاجر یا صنعت‌گر و مانندشان اگر بتوانند با جدیتی ممکن و بدون عسر و حرج اضافه بر مخارج عادی زندگیشان مالی به اندازه کفایت حج یا عمره به دست آورند واجب الحجند، که در صورت سستی همچنان تکلیف بر عهده آنان باقی است، و چنانچه بیش از شأن حقیقی و حاجت عادی خود جوری درآمدهای خود را خرج کنند که مجالی برای حج نماند، چنانچه مقدار زیاده رویشان به اندازه حج است واجب الحج بوده و بایستی به هر وسیله شده

این پیمان الهی را انجام دهند، و اگر کمتر از حاجت حج بوده فقط خمس آن زیادی را بایستی بپردازند، و چنانچه یکی دو سال دیگر هم به همین رویه عمل کنند و روی هم رفته زیاده روی هاشان به اندازه حج باشد در آخرین سال واجب الحج خواهند بود، و حکمشان حکم کسانی است که استطاعت مالی خود را تفریط کرده اند.

و برخلاف آنچه گمان می شود این خود تحصیل استطاعت نیست تا واجب نباشد، بلکه خود استطاعت است: که توانائی حج به هر وسیله ممکن می باشد، پس اگر تاجری که می تواند با فلان معامله واجب الحج شود. و به گمان این که این تحصیل استطاعت است و واجب نیست سستی و سهل انگاری کند و آن معامله را انجام ندهد، چنان کسی - برخلاف گمانش - واجب الحج بوده و با این اهمال گناهکار است.

یا زارعی که توانائی کشت صد خروار گند مرا دارد، گرچه زمین و آب و دانه و کارگری آماده ندارد، ولی تمامی اینها بدون عسر و حرج برایش ممکن است و برای حشش کافی، چنان زارعی واجب الحج است و به همین منوال دیگران ... و می بینیم چگونه استطاعت حج مسلمین را به تکاپوی کار و بهبود دادن هر چه بیشتر و بهتر زندگی می اندازد که تا سر حد امکان از دیدگاه استطاعت حج در صدد آمادگی مالی و بدنی و راهی - عقلی و شرعی - انجام فریضه حج باشند، و اجتماع مسلمین سراسر مسابقه آمادگی ها و شایستگی ها و فعالیت ها گردد، و این خود برکات پیش از حج، تا چه رسد به برکات پر از حرکات خود حج، و به هنگام برگشتن از این کنگره و مدرسه عالی تربیتی اسلامی که همچون «ناس» - و نه چون نسناس - برگردد... که استطاعت حج خود در حقیقت تحریک استعدادها و جنبش ساکن ها و به تعبیر آیه دیگر زحمت کش به سوی خداست که «یا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَى رَبِّكَ كَدْحًا فَمُلَاقِيهِ» (۶:۸۴) «تو ای

انسان هان که رنجبر و زحمتکش هستی به سوی پروردگارت تا او را بیابی و به ملاقات معنوی و معرفتیش مشرف شوی».

مسأله ۵- اگر به خود سختی و فشار آورد و کمتر از حاجت عادی و شایسته شأنش مصرف کند و در نتیجه زیاده‌ای به اندازه حج بیاندوزد، اکنون که وقت مصرفش - که سراسر سال است - گذشته نمی‌تواند به حساب جبران گذشته - و یا هر حسابی دیگر جز حساب ضرورت - مصرف کند، که فعلاً واجب الحج است و چون حج از مؤنه سال است خمس هم ندارد، مگر آنچه از مخارج حج زیاد بیاید و سال هم از او گذشته، و به طور کلی سستی در تهیه مال یا زیاده روی در مصرفش و یا هر حيله و کلاه‌های دیگر مانع از استطاعت حج نیست، که پیمانی است الهی و بس سنگین و شایسته و بایسته بسی کوشش و کاوش و احترام است.

مسأله ۶- اگر از او کاری ساخته نیست که بدان وسیله در سفر حج واجب الحج شود، مالی هم ندارد و هم نمی‌تواند مالی به اندازه حاجت حج آماده سازد، ولی می‌تواند با راهنمایی مشروع حاجیان و یا هر خدمت و کمکی شایسته شأنش - به آنان مستطیع باشد، با امکان سایر استطاعت‌ها چنان شخصی نیز واجب الحج است.

مسأله ۷- از همه اینها محروم است ولی گروه‌هایی هستند که با قسط‌هایی (اسرار حج - ۴) ماهانه و یا هر جوری دیگر - گرچه گران‌تر - حاجی می‌پذیرند، اگر بتواند اقساط حج‌رایی عسر و حرج بپردازد واجب الحج است.

مسأله ۸- چنانچه دین الهی یا بشری در عین مال استطاعتش موجود است، و مال خودش به تنهایی کافی نیست از این نظر طبعاً واجب الحج نیست، چه این بدهی‌ها را بپردازد یا نه، ولی اگر این بدهی‌ها تنها بر عهده اوست نه در عین مالش، اینگونه بدهی مانع از استطاعت و وجوب حج نیست مگر در مواردی که خواهد آمد.

مسأله ۹- شرط استطاعت مالی یا بدنی یا راهی و یا هر استطاعتی منحصر در این نیست که از محل سکونتش بتواند حج رود، بلکه از هر جایی که در موسم حج باشد، بهر صورتی که آنجا رفته باشد، اگر از آنجا بتواند حج رود واجب الحج است، گرچه اگر آنجا نیامده بود امکان حج نداشت.

مثلاً کارگران یا کارمندانی را که برای کار به کشور حج آورده‌اند، اگر امکان ماندن تا موسم را داشته باشند، از این نظر مستطیعند، گرچه اگر شرکت وسائل سفرشان را فراهم نمی‌کرد هرگز امکان چنان سفری را نداشتند که حتی گروهی از مستطیعان مالی هم ندارند، ولی اکنون که در کشور حجاجند و قدرت بر ماندن - گرچه با مزد کمتر - دارند، واجب است با وجود شرائط دیگر تا وقت حج بمانند و گرنه دست کم عمره الاسلام را به جای آورند.

مسأله ۱۰- گران شدن وسائل حج از کرایه هواپیما و غیره با کرایه خانه‌ها و سایر نیازمندی‌های سفر حج مانع از وجوب حج بر مستطیعانش نیست، گرچه بدانند در آینده دور یا نزدیک ارزان می‌شود، مگر آنکه گرانی امسال به قدری زیاد باشد که نوعاً قابل تحمل نیست جوری که گویند: نمی‌تواند، گرچه قدرت مالی هم دارد، ولی با این حال احتیاط ترک نشود.

مسأله ۱۱- چنانچه خانه ملک یا اجاره‌ای یا سائر وسائل زندگی کنونیش بیش از اندازه حاجت و شأنش می‌باشد، در صورت امکان، اگر این زیادی برای حج یا عمره‌اش کافی است واجب الحج یا واجب‌العمره است که با تبدیل خانه و یا هر اضافه دیگر حجة الاسلام یا عمره الاسلام را انجام دهد.

با توجه به اینکه شأن و موقعیت خیالی و ادعائی نیست، و تنها میزان شرعیش این است که کمتر از آن در نظر مردمان معتدل «ناس» و نه نامردمان بی‌اعتدال «نسناس» هتک احترام و موجب آبروریزی باشد.

و به عکس اگر زندگی کنونیش کمتر از حاجت و شأن حقیقی اوست می‌تواند اضافه درآمدش را برای تکمیل کمبودش مصرف کند، گرچه به اندازه

سفر حج یا عمره باشد، و خمس هم ندارد، ولی اگر مصرف نکرد تا موسم حج یا وقت امکان عمره، چنانکه گذشت واجب الحج یا واجب العمره است.

مسأله ۱۲- با توجه به اینکه حالات و حاجات انسان در مراحل گوناگون زندگی مختلف است، میزان در بود و نبود استطاعت حالت فعلی است نه گذشته یا ملاحظه آینده، که من در گذشته ماهیانه فلان مبلغ یا فلان جور اثاث البیت موافق شأن و نیازم بوده و فعلاً کمتر است، میزان حالت فعلی است نه دیگر حالات.

مثلاً زنی که در جوانیش فلان مقدار جواهرات و طلا آلات برای شأن و شرفش لازم بوده، و اکنون که پیر شده آن همه یا همه‌اش مورد نیازش نیست مگر به تصور و خیال حال گذشته، بایستی حالت کنونی را قیاس گیرد.

یا کسی که فعلاً حاجتی به این مال موجودش ندارد، ولی در آینده محتاج است حالت کنونیش میزان است، مگر آنکه این آینده نزدیک بوده و اگرش نادیده بگیرد زندگیش مختل شود، که در این صورت فعلاً مستطیع حج نیست.

مسأله ۱۳- اگر پس از استطاعت و پیش از موسم یا در خود موسم، خود را برای کاری اجاره شرعی دهد که مانع از سفر حج است، چه می‌دانسته مستطیع بوده یا خواهد شد یا نمی‌داسته، در هر صورت اجاره‌اش باطل است، که حق اصلی خدا بر حق جعلی بندگان مقدم است چنانکه نظیرش در مسأله نذر و عهد و قسم گذشت.

و به طور کلی کسی که در وقت موسم مستطیع است بی‌چون و چرا واجب الحج است، و هیچ قراردادی که منافی با حج است، چه با خدا و چه با بندگان خدا، چه دانسته یا ندانسته، این قرارداد و پیمان محکم الهی را نسخ نمی‌کند، مگر عهد الهی دیگری مزاحم با حج شود که مهم‌تر از حج است چنانکه در مسائش گذشت.

مسأله ۱۴- هرگاه طلبی دارد که خود به تنهایی یا به ضمیمه‌ای ممکن و مقدور، برای حج یا عمره کافی است، اگر موعدهش رسیده و بدهکار امکان پرداختش را دارد واجب است به وسیله‌ای مشروع از او بستاند، و نیز اگر موعدهش نرسیده و بدهکار آماده پرداخت است و مطالبه‌اش موجب سرشکستگی هیچ یک نیست در هر دو صورت بستانکار واجب الحج است.

و چنانچه در سررسید امکان پرداخت ندارد، یا در صورت دوّم آماده پرداخت نیست، بستانکار از نظر مالک بودن مقدار استطاعت مستطیع نیست، مگر اینکه بتواند به وسیله‌ای ممکن و مشروع قرض الحسنه بگیرد، به شرط آنکه طلبش در حکم سوخت شده نباشد، که امکان عقلانی دریافتش باشد، یا خودش بتواند از راهی دیگر بدهی حجرا بپردازد، و الاّ وام گرفتن به اعتماد طلب سوخت شده و عدم قدرت بر پرداخت، خود حرام و مال مردم‌خواری است.

مسأله ۱۵- اگر نه مالی دارد و نه طلبی، اگر بتواند به اندازه حج یا عمره به آبرومندی قرضی کند که امکان پرداختش را دارد، این خود راهی است مشروع به سوی حج، و ظاهراً چنان کسی واجب الحج یا واجب‌العمره است، مگر آنکه تمامی راه‌های مشروع و ممکن به روی او بسته باشد که واجب نیست و بلکه احیاناً همچون قرض بدون محل حرام است.

مسأله ۱۶- اگر حج یا عمره در حال حاضر برایش ممکن است، ولی زندگیش را پس از برگشتن مختل می‌سازد و نابسامانی غیرقابل تحمل به بار می‌آورد، واجب الحج نیست، ولی برگشتن به وطن یا اقامتگاهش یا ادامه زندگی در آنها نیز شرط استطاعت نیست، مگر آنکه ضروری باشد، که اگر نتواند به جایگاهش که دور و پرخرج است برگردد، ولی بتواند در جالی نزدیک‌تر یا در خود کشور حج زندگی عادی کند، در صورتی که حرج یا مشقت تحمل‌ناپذیری نداشته باشد، واجب الحج است.

و قاعدهٔ عمومی استطاعت حج یا عمره این است که انجام این فریضه الهی موجب پریشانی و نابسامانی تحمل‌ناپذیر زندگیش نگردد، و این خود برحسب حالات و شئون و اشتغالات اشخاص گوناگون است، چه بسا کسانی هستند که با تغییر جایگاه زندگی و وضعشان بهتر شود یا چندان فرقی نکنند، و چه بسا زندگیشان از هم پاشیده شود و «لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا» و «بَلِ الْإِنْسَانُ عَلَى نَفْسِهِ بَصِيرَةٌ» تو خود بهتر دانی که می‌توانی حج یا عمره به روی یا نه، پرسیدن از این و آن هم لازم نیست.

اصولاً داشتن مال ملازمه‌ای با توانستن مصرف مال ندارد، مثلاً کسی که روزانه یک هزار ریال درآمد دارد و برای زندگی روزمره‌اش کافی است، و به اندازه یکصد ریال هم می‌تواند روزانه به مصرف‌های تفننی دیگر برساند، چنان کسی نمی‌تواند: مستطیع نیست - که: روزانه دویست یا سیصد ریال اینگونه خرج‌های دیگر کند، با آنکه هر روز یک هزار ریال دارد، که توانستن در انحصار داشتن نیست بلکه منوط به امکان مصرف است که زندگیش مختل و دگرگون نشود.

و اکنون که تو مثلاً یکصد و پنجاه هزار ریال نقد داری که برای حج کافی و زیادی هم هست ولی این سرمایه توست، اگر با این مبلغ حج به روی پس از بازگشت زندگیت به نیستی می‌گراید، و عائله‌ات پریشان و بی‌سر و سامان می‌شوند، اینجا تو به حساب موسم حج مستطیعی، اما به حساب اساس زندگیت تا مستطیع، و آیه استطاعت هر دو گونه استطاعت را شامل است، یا بهتر بگوییم چنان کسی برای حج مستطیع نیست، عرفاً و شرعاً نمی‌تواند برای انجام حج زندگیش را واژگون کند.

اینها همه در صورتی است که بداند با حج رفتن چنان می‌شود، اما اگر نداند چه خواهد شد، اکنون هم به اندازه حج موجود دارد، و زندگیش روی هم رفته بدون این مال در گذشته و آینده هم مقدراتی دارد، چنان که در باب قرض کردن

برای حج گفته‌ایم، حکم مسأله در اینجا روشن‌تر است، که توکل بر خدا کند و با مال حاضرش تکلیف حاضر الهی را انجام دهد.

مسأله ۱۷- اگر به عقیده اینکه رفتن حج زندگیش را مختل می‌سازد رفت و برگشت و اختلالی هم در زندگیش حاصل نشد حجش حجة الاسلام بوده و صحیح است، چنانکه در تمامی مواردی که به گمان عدم استطاعت حج رفته و بعد معلوم شود گمانش خطا بوده همین حکم جاری است مگر در مواردی که در اعمالش نتواند قصد قربت کند، مانند مواردی که عمل حج به عللی ظاهراً بر او حرام شود، ولی در آن واقع آن علل نقشی نداشته یا اصولاً وجود نداشته باشد، که اینجاها عمل حج به علت عدم قصد قربت، و نه نبودن استطاعت، باطل خواهد بود، مگر آنکه به هر جوری شده قصد قربت کرده باشد.

مسأله ۱۸- اگر زندگیش از آنگونه حقوق الهی می‌گذرد که شرطش فقر است، در این میان هم مالی بدست آورد که برای حج یا عمره کافی است و از حقوق فقرا هم نیست، واجب است به همین اندازه از دریافت حقوق فقراء خودداری کند که طبعاً واجب الحج نخواهد بود.

ولی اموالی که شرط مصرفش فقر نیست مانند سهم مبارک امام علیه‌السلام که بایستی در راه تقویت و نشر اسلام مصرف شود، و بخشی از زکات که «فی سبیل الله» است و باید در راه خدا مصرف گردد، با اینگونه اموال می‌توان - و احياناً واجب است - به حج یا عمره رود، بشرط اینکه چنان سفری «فی سبیل الله» و برای تقویت «دین الله» باشد، مانند علماء و گویندگان و هرگونه کسانی که رفتنشان به کشور حج اثری دینی دارد.

ولی چنانچه خودش مالی به اندازه حج از غیر اینگونه حقوق الهی دارد یا بتواند بیابد، در این صورت از مال خودش مستطیع الحج است و نباید از حقوق الله - گرچه زندگیش از آنهاست - برای حج مصرف کند، مگر برای غیر حجة الاسلام یا عمره الاسلام، که از سهم زکات به عنوان «فی سبیل الله» و از سهم امام

برایت تقویت «دین الله» حج یا عمره انجام دهد، که اضافه بر استحباب، احیاناً هم واجب است، همچون کسانی که در موسم حج تبلیغ می‌کنند، برای آگاهانیدن مسلمین به کشور حج رهسپار می‌شوند، که خود فرستادگان دعوت الی الله‌اند.

مسئله ۱۹- اگر فقیری است که بدون درخواست به او رسیدگی می‌کنند، بعنوان هبه یا هدیه و ماندش، نه به عنوان حقوق مخصوص فقراء و سهم امام و ماندش، چنان کسی اگر از همین راه‌ها یا وسیله‌ای دیگر - به جز حقوق و سهم - مالی به اندازه حج بیابد، که با حج رفتنش زندگیش مختل نشود، و مانند گذشته آموزش بگذرد، او نیز واجب الحج است.

مسئله ۲۰- اگر بتواند با پول نیابت حج یا عمره مستطیع حج یا عمره شود، قبول نیابت و حتی بدست آوردنش - با حفظ سائر شرائط - واجب است، که اگر حج نیابتی مثلاً مقید با مسالست سال دیگر برای خودش و امسال به نیابت برود، و اگر مقید به امسال نیست، یا چه بهتر مربوط به سال یا سال‌های آینده است، واجب است امسال را برای خود و سپس برای نیابت حج کند، مگر در صورتی که مال نیابت قبلاً در اختیارش نباشد، و امکان قرض کردن به پشتوانه نیابت هم نداشته باشد... و به همین قیاس هم عمره مفرده است. و در صورتی هم که حج نیابتی مقدم است، اگر در گذشته عمره الاسلام به جا نیاورده، امسال واجب است در ضمن حج نیابتی آن را به جا آورد، که چه بسا - برخلاف انتظارش - نتواند در آینده حجة الاسلامش را از مانده این نیابت یا وسیله‌ای دیگر انجام دهد، و اگر هم مطمئن باشد فعلاً وجوب عمره الاسلام جای شک نیست، زیرا در صورتی حج تمتع از عمره مفرده کافی است که انجام شده، نه اینکه فقط واجب شده باشد، و این مسئله در حج نیابتی قرآن یا افراد خیلی روشن و مسلم است، که اکنون واجب العمره است و در آینده واجب الحج، و تأخیر عمره اینجا هرگز مجوزی ندارد.

مسأله ۲۱- قرض کردن برای حج یا عمره واجب - اگر محظوری شرعی یا عرفی یا اخلاقی و یا آبرویی ندارد و برحسب ظاهر حالش امکان پرداخت هم دارد - واجب است، گرچه اکنون مال یا اعتباری که ضامن پرداختش باشد ندارد ولی وضعیت جوری است که به خود می‌بیند که امکان پرداخت دارد، ولی اگر نیت پرداخت و یا امکان آن را ندارد اصولاً قرض کردن حرام است، چه برای حج و چه غیرحج مگر در حالت ضرورت حیاتی که اگر قرضی نکند جان یا مانند جانش در خطر است، که در این صورت نه تنها قرض بلکه گرفتن مقدار ضرورت به هر وسیله‌ای جائز بلکه واجب است.

ولی قاعده عمومی در غیر حالت ضرورت این است که نیت و امکان پرداخت داشته باشد و الا قرض کردن خود نوعی مال مردم‌خواری است «وَلَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْبَاطِلِ»: اموال یکدیگر را به ناچیز و بدون مقابل مخورید.

مسأله ۲۲- چنانچه با نداشتن استطاعت - به هر معنی - خود را به وسیله‌ای به یکی از میقات‌ها - به هر منظوری که باشد - رسانید، چنانچه از همان‌جا مستطیع باشد واجب الحج است، زیرا «مَنْ اسْتَطَاعَ» موضوعش شخص مستطیع است نه مکان زندگی یا وطنش، که اگر در وطنش مستطیع نیست، ولی می‌داند که اگر به فلان‌جای دیگر برود مستطیع خواهد بود، از هم اکنون مستطیع که استطاعت مقدمه کاری استطاعت خود آن کار است.

مسأله ۲۳- زن در صورتی که همراه داشتن محرم برایش به جهتی ضروری باشد، در صورت امکان واجب است محرمی همراهش ببرد، مگر آنکه نتواند مخارجش را تحمل کند، که طبعاً مستطیع نیست، و چنانچه بتواند بدین‌منظور شوهری دائمی یا و قمت کند در صورت امکان واجب است شوهر کند، یا لااقل با مردی مطمئن که عازم حج است - گرچه به عنوان موقت - محرم شود، و اینها خود استطاعت است و نه تحصیل استطاعت، بلکه تحصیل استطاعت نیز در صورت امکان خود نیز استطاعت است، که نه تنها استطاعت حج بلکه نوع کارها

مقدماتی دور یا نزدیک، کم یا زیاد دارند، که در صورت امکان‌های مناسبش گویند: می‌تواند انجامش دهد، گرچه با صدها وسیله و مقدمه، و الاً مستطیع نیست گرچه با یک مقدمه ناشدنی یا خیلی سخت.

مسئله ۲۴- از آنچه تاکنون درباره شعاع استطاعت گذشت به خوبی روشن است، که اگر کسی مالی به اندازه استطاعت حج یا عمره مفرده در اختیار شما گذاشت، یا اگر کمبودی دارد می‌توانید جبرانش کنید، در صورت وجود سائر شرائط و بدون منت، پذیرفتن این مال واجب است، که اگر می‌توانید با حفظ آبرو و زندگیتان حج بروید طبعاً واجب الحج خواهید بود.

مسئله ۲۵- اگر پولی را میان گروهی گذارند که هر که بخواهد حجة الاسلام یا عمره الاسلام خود بردارد، پیش‌دستی در برداشتن آن مال - اگر برخلاف شأن و آبرویتان نباشد - واجب است، که با وجود شرائط دیگر اگر با امکان پیش‌دستی اهمال و سستی کنید ترک واجب کرده و این پیمان الهی همچنان بر عهده شما باقیست،^۱ و اگر همگی اهمال کنید تنها حج بر عهده آنهایی خواهد ماند که با وجود شرائط دیگر امکان پیش‌دستی داشته و نکرده‌اند، و هر جوری که شده گرچه با نداشتن استطاعت بایستی انجام دهند.

مسئله ۲۶- چنانچه خودش استطاعت مالی ندارد ولی فرزند بالغش ثروتمند است و تصرف به اندازه مخارج حج یا عمره‌اش در مال وی موجب فساد یا اختلاف یا اختلال زندگیش نیست، جائز بلکه واجب است از مال فرزندش حجة الاسلام و عمره الاسلام برود، و در صورتی که موانع دیگری نباشد اجازه یا رضایت فرزند نیز شرط نیست که: فرزند و هر چه دارد به گفته پیمبر نازنین از آن پدر است «انت و مالک لأبیک».

۱. در صورتی که با این پیش‌دستی قطعاً این پول نصیب شما می‌شد، و در صورت شک در استطاعت اگر اهمال کرد تکلیفی بر عهده‌اش نیست که هنوز واجبی از حج انجام نداده ولی پس از دخول حرم که طبعاً محرم است بر حسب روایات کافی است.

ولی اگر بعداً بتواند، بایستی جبران کند، خصوص در صورت مطالبه، و بالأخص اگر فرزند تنگدست شده باشد که اضافه بر این تا حدود امکان بایستی به او کمک هم بکند زیرا واجب النفقه اوست.

و اگر تصرف یا گرفتن این مال برای حج یا عمره موجب فساد و اختلاف و به هم خوردگی خانواده یا موجب منت و سرافکنندگی است، یا مال فرزند تحمل اینگونه تصرفات را ندارد، چنان تصرفی حرام است.

مسأله ۲۷- در عکس این مسأله که پدر ثروتمند است فرزند حق تصرف بیش از نفقه واجب بر پدر را ندارد، و حج یا عمره نیز داخل در نفقات واجبه نیست، و آنچه از پیمبر درباره پسر گذشت، درباره در نیست.

مسأله ۲۸- اگر خود را عهده‌دار مخارج فقیر یا فقرائی که واجب النفقه او نیستند کرده، ولی عرفاً در زمره ناخورها و خاندان او آمده‌اند، که رها کردنشان - گرچه به اندازه سفر حج باشد - ناشدنی یا بسی مشکل و تحمل‌ناپذیر است، چنان کسی چنانچه با رها کردن موقت یا دائم ایشان بتواند از نظر مالی حج برود ظاهراً مستطیع نیست، خصوص اگر از نزدیکانش باشند، و هر چه نزدیک‌تر این حکم نیز طبعاً روشن‌تر است، زیرا «ذی القربی» خود از موارد وجوب انفاقند، و اینجا نه تنها وجب انفاقشان مزاحم با حج است، بلکه از نظر عدم استطاعت عرفی نیز معذور است، که مثلاً خواهر یا برادر فقیرش را رها کند و حج برود، ولی اگر شرعاً هم واجب النفقه نباشند فقط استطاعت عرفی ندارد، مگر آنکه آنها نیز با رها شدنشان طوری پریشان حال شوند، که انفاقشان به طور عمومی واجب باشد: «انفاق بمساکین - فقراء و...».

در هر صورت اگر شأنش مقتضی است که گروهی بی‌سامان را سامان دهد، و کسی دیگر هم فعلاً نیست که جبران کند، گرچه انفاق به آنان بعد وجوب نرسد، اگر هم بارها کردنشان امکان حج داشته باشد، چنان کسی از مستطیعان مورد آیه نیست، که عرفاً نمی‌تواند با این حال حج رود.

در عین حال جای این تذکر نیز هست که چنانچه با ادامه این وضع تا آخر عمر موفق به انجام حجه الاسلام و یا لأقل - عمره الاسلام نشود، و با اندکی رها کردن اینگونه ناخورها بتواند حج یا عمره برود، و پس از بازگشتش بتواند همانگونه که بود ادامه دهد، اینجا ظاهراً حج یا عمره واجب است که جمع میان هر دو حق ممکن است، و با این وصف برخلاف شأن آدم متدین و با وجدان نیست که چنان کند، و روی هم رفته، «بَلِ الْإِنْسَانُ عَلَىٰ نَفْسِهِ بَصِيرَةٌ» انسان به حال و کار خود آگاه است، که هرکسی با مختصر تأملی، با در نظر گرفتن آنچه گذشت می‌تواند در حالات و شرائط گوناگون به وظیفه شرعی خود آگاه شود.

مسأله ۲۹- کتابهایی که اهل علم دارند، اگر بتوانند با فروش آنها حج یا عمره روند، چنانچه بتوانند از کتاب‌های وقف یا عاریه بدون عسر و حرج یا سرافکنندگی رفع حاجت کنند، ظاهراً واجب الحجند، خصوص در مورد کتاب‌های ملکی که چندان مورد حاجت حتمی و روزمره آنان نیست که احیاناً اگر هم از جای دیگر جبران نشود، با نبودنش کار علمیشان مختل نشود، ظاهراً آنگونه کتاب‌ها در هر صورت از مال استطاعت محسوب است.

مسأله ۳۰- اگر با وجود استطاعت از هر جهت حج یا عمره را ترک کند، همچنان حج یا عمره مورد استطاعت گذشته بر عهده‌اش می‌ماند، که اگر هم استطاعتش از بین برود واجب است در صورت امکان و بدون حرج هر چه زودتر انجامش دهد، گرچه با زحمت باشد که او خود این زحمت و مشقت را به خود خریده و با آیه نفی عسر هم منافاتی ندارد، و اگر هم بدون حج یا عمره مرد اگر مالی آزاد که کافی است به جا گذاشته واجب است برایش نایب بگیرند، و البته حج یا عمره میقاتی در این زمینه کافی است مگر آنکه بلدی و یا هرگونه‌ای دیگر وصیت کند که از باب وجوب انجام وصیت بایستی همانگونه که خواسته است انجام دهند، مگر آنکه مالش برای انجام خواسته‌اش کافی نباشد که باز همان میقاتی کافی است.

مسأله ۳۱- اگر به گمان این که مستطیع است حج یا عمره رود و سپس معلوم شود مستطیع نبوده، چنانچه استطاعت اعمال را به تمام معنی دارد حجش حجة الاسلام است، گرچه این راه پیموده را استطاعت نداشته، ولی اگر استطاعت مالی و یا حالی و بدنی خود اعمال را هم ندارد حجة الاسلام نیست گرچه استطاعت راهی را داشته باشد.

مسأله ۳۲- با وجود استطاعت مالی اگر در کشور حج مالش تلف یا ربوده شد، چنانچه بتواند - گرچه به سختی و بدون اهانت - عملش را همچنان پایان دهد، ظاهراً حجش حجة الاسلام بوده و تکرارش واجب نیست گرچه در صورت امکان خیلی شایسته است تکرار شود.

مسأله ۳۳- اگر برای خودش یا نیابت با پول یا مجانی تنها استطاعت حج بدون قربانی را دارد، چنانکه گذشت برای خود واجب الحج، و نیابتش نیز اگر حج نیز خود را انجام داده یا خودش واجب الحج نبوده - درست است، که به جای قربانی در صورت امکان طبق دستور ده روز روزه بگیرد.

مسأله ۳۴- حج در زمینه‌ای برعهده انسان می ماند که اگر می رفت می توانست تمامی ارکان و واجباتش را اختیاً انجام دهد، مگر واجبات و ارکانی که نیابت پذیرا است همچون طواف و نمازش برای زنها یا مردهای معذور.

مسأله ۳۵- حفظ مال یا سائر استطاعت های حج تا هنگام موسم واجب است، و اگر هم در موسم همان سال استطاعت نرفت واجب است حتی الامکان خود را برای سال آینده آماده سازد.

مسأله ۳۶- شخص مستطیع گرچه همانند نامستطیعان حج رود کافی و حجة الاسلام است گرچه کارش نامرغوب و برخلاف روح حج و هدفش باشد، که حداقل واجبش را انجام داده، مگر آنکه برای خضوع تن برنج بیشتری در این راه بدهد، و مخارجی هم که برای خود نکرده به مستمندان کشور حج و دیگران بپردازد، مانند رسول الله (ص) و حضرات ائمه (ع) که خیلی اوقات راه میان مدینه

و مکه را پیاده می‌پیمودند، و در عوض مخارج سواری را با اضافه به مستمندان می‌دادند.

مسئله ۳۷- اگر به گمان اینکه مستطیع نیست به نیت استحباب حج یا عمره برود و بعداً معلوم شود مستطیع بوده، به حساب حجة الاسلام یا عمره الاسلام می‌آید، چنانکه اگر به گمان عدم استطاعت ترکش کند، حج یا عمره همچنان برعهده‌اش خواهد ماند، مگر وقتی بفهمد مستطیع بوده که از استطاعت افتاده باشد، زیرا اینجا استطاعت علمی نداشته و از اول مشمول آیه استطاعت نبوده است، زیرا سبیل علمی: دانستن اینکه مستطیع است خود کلید استطاعت‌ها است.

مسئله ۳۸- اگر شخصی سنی با شرائط استطاعت موافق مذهب خود حج یا عمره رفت و سپس شیعه شد، تکرار عمل بر او واجب نیست، ولی در صورت امکان خیلی شایسته است طواف نساء را خودش یا به وسیله نائیش انجام دهد.

مسئله ۳۹- مخارج سوقات و میهمانی‌های پس از مراجعت از مال استطاعت نیست، که اگر فقط مصارف رفت و برگشت را دارد و بس واجب الحج است، و سوقات و ولیمه که از مستحبات است هیچگاه عدم استطاعتش مانع از استطاعت حج و وجوب آن نیست، شأن‌ها و موقعیت‌های خیالی و واهمی، آن هم در برابر بزرگ‌ترین فریضة الهی که بر پیادگان نیز در صورت امکان واجب است، این شأن‌ها هرگز مانع نخواهد بود، در قرآن و حدیث نیز هرگز اشاره‌ای هم به چنان مانعی نشده، و آیه استطاعت هم: فقط توانائی به سوی حجرا شامل است، و نه توانائی حاجی شدن موافق میلش با سوقات و لوازم خیالیش را.

و شایسته نیست چنانکه کارهای دنیوی ما بر پایه خیال و همت است و شئون و اعتبارات واهی، احکام و فرائض الهی را نیز بر همان پایه‌های بی‌پایه گذاریم. موضوع سوقات و ولیمه حج که حد و نهایی هم ندارد، با کمال تأسف گروهی از مستطیعانی را با همین خیالات: آبرو- موقعیت - هتک - حرمت - مسخره مردم - از انجام حج بازداشته و گروهی را از پا انداخته است.

مسأله ۴۰- اگر شخص مستطیع پیش از شروع به اعمال حج بمیرد بر حسب آیه هجرت الی الله = چه داخل حرم شده یا نه، محرم شده یا نه - به مجرد بیرون شدنش از خانه‌اش به قصد سفر الی الله «فَقَدْ وَفَّعَ أَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ» اجر عملش را که انجام نداده و در راهش بوده برای او به فضل الهی ثابت است.

ولی بر حسب احادیث معتبره‌ای در بعضی موارد واجب است برایش نایب گرفته شود که از جمله جائی است که پیش از احرام و دخول حرم بمیرد، البته به شرط آنکه حج از سال یا سال‌های گذشته بر عهده‌اش بوده و به تأخیر انداخته، زیرا اگر سال اول استطاعتش باشد خود این مرگ پیش از عمل به روشنی عدم استطاعت است، و به حساب همین مرگ پیش از عمل بر حسب آیه مأجور است که گوئی کارش را انجام داده است.

ولی اگر محرم شده و هنوز داخل حرم نگشته، یا بعکس که طبعاً خیلی هم نادر است: که داخل حرم شود بدون احرام، ظاهراً اگر سال استطاعتش باشد مأجور بوده و چیزی هم بر ورثه‌اش نیست،^۱ و اگر از سال یا سال‌های گذشته مستطیع بوده، در عین آنکه مأجور است واجب است برای او نایب گرفته شود، و این منافاتی با آیه اجر ندارد، که مأجور بودن در نیت عملی منافی با وجوب نیابت در آن عمل نیست، و این مرده پیش از عمل هم به حساب کار خودش و هم به حساب نیابت در عملش مأجور است، و بعید هم نیست که مرگ پس از احرام یا پس از دخول حرم نیز کافی باشد گرچه خلاف احتیاط است، خصوص پیش از احرام که هنوز واجبی از حج انجام نداده ولی پس از دخول حرام که طبعاً محرمت بر حسب روایات کافی است.

استطاعت بدنی

این استطاعت برای پیمودن راه «حج‌البیت» و انجام مناسک «حج‌البیت» است، که از نظر صحت بدنی توانائی هر دو را داشته باشد، پس اگر جوری بیمار است

۱. زیرا مستطیع حج نبوده گرچه به همان استطاعت راهی حج شده است.

که پیمودن این راه - گرچه با آسان‌ترین وسائل - برایش ناشدنی یا دشوار است، یا راهش ممکن ولی در خود اعمال حج عاجز است، در هر دو صورت مستطیع نیست.

زیرا «من استطاع الیه» نه تنها استطاعت خود حج را، بلکه استطاعت راه حج را نیز شامل است و اینجا مسائلی است.

مسأله ۱- اگر با وجود ناتوانی راهی، به سختی خود را به کشور حج رساند، چنانچه خود اعمال را می‌تواند انجام دهد، فعلاً مستطیع و واجب الحج است گرچه پیش از آمدن به علت عدم استطاعت راهی واجب الحج نبوده است، زیرا استطاعت راهی مقدمه‌ای بیش برای خود اعمال نیست، و اکنون «من استطاع الیه» در حالی که او در کشور حج است او را شامل است.

مسأله ۲- اگر توانائی راهی را دارد ولی از انجام خود حج ناتوان است، بدین معنی که خود نتواند در عرفات و مشعر وقوف کند، و نه حتی با وسائل و کمک طواف و سعی انجام دهد، به اندازه‌ای بیمار یا بی‌هوش است که به هیچ وسیله‌ای ممکن نیست ارکان و واجبات اصلی را انجام دهد، چنان شخصی واجب الحج نیست، ولی اگر بتواند - گرچه با کمک و وسیله - این چهار رکن را انجام دهد - البته با احرام - واجب الحج است، گرچه بعضی از دیگر از واجبات حج مانند رمی جمرات و شب ماندن در منی، و ترک بعضی از محرمات احرام، عاجز باشد، و یا زن به علت حالات زنانگی از طواف معذور گردد، که اینها منافاتی با استطاعت حج ندارد، و اگر هم از پیش بداند از انجام رکن طواف معذور است اشکالی ندارد.

مسأله ۳- در مورد دو رکن طواف و سعی چنانچه مرد پیش از احرام بداند معذور می‌شود مشکل است، ولی پس از احرام دانست که معذور است ظاهراً بی‌اشکال بوده و می‌تواند نائب بگیرد ولی در مورد دو رکن وقوف عرفات و

مشعر اگر ممکن نباشد مشکل است، که نیابت پذیر هم نیست، ولی اگر پیش از احرام نمی دانسته و بتواند وقوف اضطراری کند، ظاهراً کافی است.

مسأله ۴- اگر از پیش می دانسته که به علت بیماری شدید از انجام اعمال حج به کلی معذور خواهد شد واجب الحج نیست، ولی اگر نمی دانسته و پس از احرام سخت بیمار شد چنانچه نمی دانسته و راه را بر او بستند - با شراطی که در آخر این دفتر در باب محصور و مصدود خواهد آمد - با قربانی و تراشیدن سر از احرام بیرون می آید، که در بعضی موارد همان اندازه کافی است، و احیاناً هم واجب است تکرار شود.

مسأله ۵- حجة الاسلام و همچنین عمرة الاسلام از چند نفر در یک عمل نیابت کرد، ولی چند نفر در یک زمان می توانند از یک نفر نیابت کنند، و در حج یا عمره مستحبی نیز می شود از چندین نفر نیابت کرد، و نیز اگر چند نفر قسم بخورند یا نذر یا عهد کنند که به جای خود یک نفر را برای یک حج با یک عمره بفرستند جایز است.

استطاعت راهی:

معنی استطاعت راهی امن و امکان پیمودن راه حج است، نه تنها از نظر شرعی یا مالی یا بدنی فقط، بلکه از نظر راهی که بقیه موانع از ملحقیات است، مثلاً راه را بسته اند، یا قطاع الطريق ایجاد ناامنی و خطر کرده اند، یا با وجود شرائط دیگر وسائل پیمودن راه نیست، یا هست و برای او ممکن نیست، کشتی یا ماشین هست ولی او جز با هواپیما نمی تواند سفر کند و از این قبیل، و ما برای توضیح بیشتر همگی موانع راهی و ملحقیاتش را در مسائل زیرین (اسرار حج ۵)

مسأله ۱- اگر گشودن راه بسته حج یا عمره بسته پرداختن مالی غیرقابل تجمل، و یا نزاع و دفاعی سخت دشوار باشد، که عرفاً یا شرعاً نتواند، مستطیع نیست، و اگر بتواند گرچه با مقدماتی زیاد، مستطیع است.

و نیز اگر گشودن راه مستلزم ترک واجبی است مهم‌تر از حج، که قابل تدارک هم نیست، یا حرامی که وجوب ترکش مهم‌تر است، نیز مستطیع راهی نیست که راهی است حرام، چنانکه در صورت اول راهی است ناپیما، ناممکن یا سخت‌پیما، ولی اگر واجب یا حرام مساوی یا کوچک‌تر جلوگیری راه باشد استطاعت راهی موجود و ترکش بیراهه است.

و در هر صورتی که پیمودن این راه - و تنها به حساب راه - مانعی شرعی یا عرفی یا مالی داشته باشد استطاعت راهی نیست، گرچه با مانع شرعی حجش حجة الاسلام است، بلکه در زمینه مانع عرفی و مالی نیز چنان است، زیرا اصل استطاعت خود حج است و راه تنها مقدمه‌ای بیش نیست، پس در هر سه صورت در عین نبودن استطاعت راهی به حساب حجة الاسلام می‌آید.

مسئله ۲- اگر تنها توانائی راه دریائی و یا زمینی دارد و نه هوائی، و راه نزدیک موسم در انحصار هوائی است، اگر بتواند - به راهی که ممکن است - پیش از موسم، گرچه با چند ماه فاصله راه افتد، واجب الحجست والا نیست.

مسئله ۳- اگر بتواند بخشی از راه را با هواپیما و بخشی را با زمین‌پیما و یا دریا پیما برود، که نه استطاعت کرایه هواپیما را در تمام راه دارد، و نه راه‌های دیگر او را در وقتش به مقصد می‌رساند، واجب است بدانگونه که می‌تواند و به مقصدش می‌رساند برود.

مسئله ۴- اگر راه نزدیک‌تر گران‌تر و غیرقابل تحمل یا مسدود است، ولی راهی دورتر و قابل تحمل در اختیارش می‌باشد، واجب است دورتر را انتخاب کند مگر آنکه از نظر دیگر امکان پیمودن راه دورتر را نداشته باشد در نتیجه استطاعت راهی ندارد.

مسئله ۵- اگر بدون حرج و مشقت تحمل‌ناپذیر بتواند پیاده به حج برود واجب است، زیرا وجود وسیله راه‌پیمائی در انحصار کسانی است که بدان حاجت ضروری داشته باشند، آیه اعلام حج نیز پیادگان را در صف اول واجب

الحج‌ها خوانده، و بر حسب روایات بیشتر کسانی که با رسول‌الله (ص) حج رفتند پیاده بودند^۱ که از نظر قرآن و حدیث هرگز جای شکی در وجوب پیاده‌روی در صورت امکان نیست.

مسئله ۶- اگر وسیله راه در انحصار وسائلی است که دستگاه ظلم در اختیار حجاج گذارده، که بدین وسیله کسب آبرو کند، تا مذهب را با مذهب بکوبد، و با سپر دینداری! ضربات مجاهدین فی سبیل‌الهل را از خود دفع کند، اینجا از مواردی است که شرعاً استطاعت راهی نیست، و راه حج بر متدینین بسته است، مگر آنکه بتوانند دستگاه را مفتضح کنند، و سالوسی و حقه‌بازیش را برملا و آشکار سازند.

مسئله ۷- اگر امسال - مثلاً وسیله سفر جوری گران شده که نوع مردم عاجزند، اگر شما امکان ندارید و برایتان قابل تحمل است واجب‌الحج می‌باشید، زیرا استطاعت شخصی شرطش استطاعت نوعی نیست، بلکه توانائی هر که می‌خواهد حج کند، به حساب استطاعت‌های خود اوست.

بخورد و نسبت استطاعت‌های پنج‌گانه:

تا اینجا دانستیم که «**مَنْ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلاً**»: آنکه راهی شیب‌دار و آسان رو به سوی حج یا عمره دارد، در پنج بخش استطاعت: عقلی و علمی - شرعی - مالی بدنی و راهی است، و اکنون نسبت‌ها و برخوردهای این توانائی‌ها و احکامشان را - که احیاناً ناگفته مانده - در مسائل زیرین می‌آوریم.

۱. وسائل الشیعه، ج ۸، ص ۲۹، ح ۱، صحیحہ معاویة بن عمار که از امام صادق (ع) پرسیدم آیا حج بر بدهکار واجب است؟ فرمود: آری - حجة الاسلام بر آنان که بتوانند پیاده بروند واجب است و بیشتر کسانی که با رسول خدا حج رفتند پیادگان بودند، در کراع الغمیم به زحمت افتادند فرمود کمرهاتان را محکم کنید.

۱- استطاعت مالی و شرعی:

دین - که مثلاً مالی به اندازه حج یا عمره دارد، ولی به همان اندازه یا قدری که او را از استطاعت بیاندازد بدهکار است، که اینجا دو دین الهی و مردمی برخورد می‌کند که در مسائل زیرین مطرح است:

مسئله ۱- سررسید دینش پس از موسم حج است، و امکان پرداخت هم - چه به وقتش یا دیرتر - دارد، محظوری هم از سائر جهات در میان نیست، اینجا مسلماً حج مقدم و واجب تعیینی است، چه دین پیش از استطاعت باشد یا پس از آن.

مسئله ۲- سر رسیدش هنگام موسم یا وقت سفر حج است، ولی بیستانکار مطالبه و پافشاری ندارد، و بعداً هم امکان پرداخت هست و محظور دیگری هم نیست، اینجا نیز واجب الحج است.

مسئله ۳- پیش از مدیون شدن مستطیع شده، و سررسیدش هنگام موسم است و بیستانکار هم مطالبه می‌کند، اینجا هم حج مقدم است، زیرا عهد الهی پیش از عهد بشری بسته شده: «استطاعت پیش از دین». اگر هم پافشاری زیاد است تا می‌تواند از مخارشات حجش بکاهد و مقداری دینش را تخفیف دهد، چنانکه در خبر است «مدیون پیاده برود...».

مسئله ۴- عکس این مسئله که دینش پیش از استطاعت است و وقتش هم رسیده و مطالبه می‌شود، اگر پس از حج امکان پرداخت را، گرچه با تأخیر دارد ظاهراً این جا مخیر است میان پرداخت دین و تأخیر حج یا رفتن حج و تأخیر دین، که دو واجب مقارن یکدیگرند، بلکه در بعضی روایات است که حجش را برود و خدا دینش را ادا می‌کند^۱ که ظاهراً مقصود رجحان حج است نه تعیین آن، ولی مشروط بر اینکه به خود می‌بیند که دینش را در آینده پردازد.

۱. در خبر صحیح از حسن بن عطار است که به حضرت صادق(ع) گفتم: بدهی دارم و مالی هم بدستم آمده، اگر میان بیستانکاران پخش کنم چیزی نمی‌ماند، آیا حج بروم یا بین آنها پخش کنم؟ فرمود: حج کن و از خدا بخواه دینت را ادا کند.

و به طور کلی آنجاهائی جائز الحج یا واجب الحج است که امکان پرداخت دینش را - گرچه با تأخیر قابل تحمل بستانکار - داشته باشد، به شرط آنکه محظورات شائی و آبروئی نداشته باشد که استطاعت عرفی بلکه شرعی نیز از میان می‌رود.

ولی اگر امکان پرداخت دینش را به هیچ وجه ندارد، که اگر با مال موجود حج رود مال مردم‌خوار محسوب شود، حجتش نه واجب است و نه جائز، چه پیش از دین مستطیع شده یا پس از آن، و چه سر رسیدش به هنگام حج یا پیش یا پس از آن باشد، و اگر هم هنگام قرض کردن می‌دانسته که امکان پرداخت ندارد قرضش حرام و باطل بوده است، گرچه در صورت استطاعت پیش از دین. اگر مال استطاعت را اختیاراً تلف کرده که محتاج به اینگونه قرض نامشروع شده، در این صورت حج همچنان برعهده‌اش خواهد ماند، تا به هر وسیله ممکن گرچه بدون استطاعت - درآینده انجام دهد.

و برای چندمین بار تذکر می‌دهم که اگر مالی را قرض کند که هیچ‌گاه توانائی پرداختنش را ندارد، نه با خود آن مال و نه با عوضش و نه با هیچ مال دیگر نمی‌تواند نه حج کند و نه تصرفی دیگر نماید، که این «أکل مال بالباطل»: مال مردم‌خواری است، مگر در صورت ضرورت، که طبعاً حج خارج است، و چگونه با چنان مال به خانه خدا و مردم می‌روی که هم بر پایه پرستش خداست و هم حفظ حقوق بندگان خدا؟!!

مسائل گذشته هم در زمینه‌ای است که مال موجود به اندازه حج عین مال دین نباشد، مگر در مواردی که امکان پرداخت در سر رسیدش را داشته باشد.

مسئله ۵- اگر مالی را برای حج و به اندازه حج به او ببخشند که به همان اندازه هم مدیون است طلبکار هم به سختی مطالبه می‌کند و سر رسیدش هم

البته مورد حدیث جائی است که استطاعت پس از دین است، که طبعاً اگر پیش از دین باشد به طریق اولی حج مقدم است، مگر آن محظوری دیگر پیش آید.

شده یا گذشته است، چنان بدهی در این زمینه هرگز مانع از وجوب حج نیست، که این مال برای حج است و نه برای او که بتواند دینش را بدهد، نمی‌تواند هم این مال را نپذیرد، مگر در صورتی که با پذیرفتن این مال بستانکار روزگار شر را آنچنان سیاه کند که مجبور به پرداخت این مال بشود، که اینجا نه تنها واجب نیست بلکه جائز هم نیست که مال مردم را مورد تصرف بی‌جای دیگری قرار دهد، و برای انجام حج، هم حج و هم آبرویش و هم مال مردم از بین برود. مسأله ۶- به اندازه حج مالی در اختیار دارد، ولی احتیاج ضروری دیگری همچون بیماری خطرناک، یا نجات زندانی یا نجات از مرگ، یا هرگونه ضرورتی حیاتی یا آبرویی یا ناموسی یا دینی پیش آمده که با حج رفتنش قادر بر انجام وظیفه‌اش در این موارد نیست، اینجا شرعاً استطاعت مالی ندارد، مگر در مواردی که وجوب این مال برای کار دیگر با وجوب حج یکسان و یا کمتر باشد.

۲- استطاعت مالی یا: بدنی - راهی یا شرعی در مسائلی چند:

مسأله ۱- از پیش همه‌گونه استطاعت داشته و حج را تأخیر انداخت و اکنون که استطاعت مالیش مانده از نظر بدنی یا راهی یا شرعی معذور است، اینجا اگر امید رفع مانع را ندارد واجب است نائبی از جانب خود بفرستد که استطاعت مالی ندارد و حج هم نرفته است، برحسب خبر صحیح «ضرورة لا مال له»: حج نکرده بی‌بضاعتی را بفرستد، و می‌بینیم که حج در زمینه - فقط - استطاعت مالی تعطیل بردار نیست که با شرکت سهامی استطاعت مالی وی و سائر استطاعت‌های مسلمانی دیگر بایستی این نایب و نماینده به کنگره اسلامی حج برود، ولی اگر عذری برطرف شد مجدداً واجب است در صورت امکان خودش نیز به حج رود، که آیه استطاعت حج را بر خود توانایان واجب کرده و نه بر نایب‌هاشان، و این نیابت بر حسب ادله جایگزین اصل است، البته در صورتی که تا آخر عمر معذور باشد.

مسأله ۲- اگر استطاعت مال و عذر غیرمالیش همزمان باشند، ظاهراً گرچه مستطیع نیست، ولی از نظر اطلاق ادله نیابت احتیاط واجب است در صورت نومیدی دائمی نایب بفرستد، و پس از زوال عذرش اگر استطاعت مالیش باقی است خود نیز حج برود.

مسأله ۳- در این دو صورت اگر امید برطرف شدن عذر را دارد، در صورت اوّل که حج از سابق بر عهده‌اش بوده واجب است فعلاً نایب بفرستد، و بعداً هم اگر ممکن شد خودش نیز انجام دهد، و در صورت دوّم به انتظار تکمیل استطاعت صبر کند، و اگر هم مکن است، هم فعلاً نایب بفرستد و هم خودش پس از رفع مانع حج برود، ولی این ظاهراً واجب نیست، زیرا فعلاً استطاعت کامل ندارد، برخلاف صورت اوّل که خودش به علت تأخیر عمدیش معذور شده است.

مسأله ۴- مهم‌ترین استطاعت‌های پنج‌گانه استطاعت مالی و سپس شرعی است، که حال استطاعت عقلی روشن، و استطاعت بدنی و راهی تنها هیچ‌گاه کافی نیست، و چنانکه گذشت: اگر استطاعت مالی داشته باشد زمینه وجود حج یا نایب فرستادن هست، ولی اگر استطاعت مالی نداشت با قرض وجود چهار استطاعت دیگر هم هرگز جای وجود حج نیست، و چون حج خانه خدا و مردم واجبی است اجتماعی در عین آنکه فردی است، و از خود آیه استطاعت نیز اینگونه می‌فهمیم که «**وَلِلّٰهِ عَلَى النَّاسِ**»: برای خداست برعهده مردمان زیارت خانه، که اگر تو مال داری و حال نداری با مالت کسی را بفرست که حال دارد و مال ندارد، که با دو استطاعت ناقص با یک نماینده، حجتی کامل انجام شود.

مسأله ۵- بر همین اساس که اصل استطاعت همان مالی است - البته با صرف نظر از عقلی و ملاحظه شرعی - چنانچه با نبودن استطاعت شرعی و تحمل کردن سختی راهی و بدنی حج رفت حجة الاسلام است، که مقصود از استطاعت راهی رسیدن به کشور حج است و اکنون که رسیده برای خود حج

مستطیع است، و منظور از بدنیش نیز انجام دادن مناسک است که هر اندازه هم بیمار باشد با وسائلی می‌تواند انجام دهد، مگر در صورتی که انجام واجبات اصلی و ارکانش نیز معذور باشد، و اگر هم حجش مبتلای به واجب یا حرام مهم‌تر بوده، اکنون که برای حج ترکشان کرده نسبت به حج مستطیع است، و تنها پس از استطاعت بدنی خود اعمالی حج است، که اگر نتواند آنگونه که گفتیم انجام دهد مستطیع نیست، ولی اگر تا به هنگام احرام اینگونه عفو بدنی داشت، و از حرام تا آخر اعمالش عذرش برطرف شد حجش بی‌شک حجة الاسلام است.

استطاعت جعلی:

احیاناً مستطیع نیست و در عین حال با نذر یا قسم یا عهد حجر این خود واجب می‌کند، که در این صورت وجوب و استطاعت حج جعلی است و نه اصلی، و طبعاً در زمینه‌ای واجب خواهد شد که مانع شرعی یا ضرورتی دیگر که عمل را ناشدنی کند در میان نباشد، و تنها حج مستحب را با قراردادی الهی واجب کند، اینجا تمامی احکام حج واجب را در این زمینه خواهد داشت، خصوص در صورتی که به هنگام عمل به اصل شرع نیز واجب شود، یا در وقت قرار داد نیز واجب بوده که حج به دو یا چند جهت اصلی و قراردادی واجب خواهد بود، و اکنون مسائلی چند در این باره:

مسأله ۱- اگر پیش از استطاعت نذر کند که حجی به جا آورد و در حال حج مستطیع شد، اینجا حج به و حساب واجب و بدون شک یک حج از هر دو تکلیف کافی است، گرچه فقط نیت حجة الاسلام یا نذر را کند مگر آنکه نذرش مقید به قبل از استطاعت یا بعد از حجة الاسلام باشد، که طبعاً کافی از نذر نخواهد بود.

مسأله ۲- اگر حج نذری را پیش از استطاعت انجام داد، چنانچه عدم استطاعت تنها راهی یا بدنی از نظر راه باشد و نه خود حج، ظاهراً از حجة الاسلام کافیست، حتی در زمینه‌ای هم که نذر نکرده باشد چنانکه نظائرش گذشت، و مورد صحیحه رفاعه نیز اینجاست، و اگر استطاعت مالی یا بدنی برای خود حج نداشته و به حکم نذر رفت ظاهراً از حجة الاسلام کافی نیست، زیرا «من استطاع» توانائی واقعی است و نه وجب شرعی که به نذر و ماندنش آمده، چنانکه اگر حجرا با استطاعت به تأخیر انداخت و غیرمستطیع شد واجب است در هر صورت اگر محذور شرعی نداشته و امکان دارد انجامش دهد.

مسأله ۳- اگر در حال عدم استطاعت، یا چه بهتر که در حال استطاعت، نذر کند که مثلاً روز عرفه را کربلا باشد، اگر مستطیع شد و یا مستطیع بود نذرش باطل و واجب است حجة الاسلام بجا آورد، زیرا مورد نذر - چه دانسته و چه ندانسته - لازمه اش ترک واجب است.

مسأله ۴- اگر زنی که حجة الاسلامش را انجام داده نذر حج کرده و سپس شوهر کند، اینجا اجازه یا رضایت شوهر لازم نیست و نمی‌تواند زن را از انجام نذرش مانع شود، که نذرش پیش از ازدواج بوده، و حق الله پیش از حق الناس منعقد شده، و مردم هم این زن را با همین حالت ازدواج کرده است، مگر آنکه از چنان نذری آگاه نبوده که اینجا دو واجب حق الله و حق الناس برخورد کرده و طبعاً حق الله مقدم است.

مسأله ۵- اگر حج مورد نذرش وقت معینی ندارد واجب نیست در آن شتاب کند، بلکه می‌تواند تا زمان استطاعت تأخیر کند تا دو واجب را یک جا انجام دهد، مگر آنکه تأخیر به حد اهمال رسد که طبعاً اهمال در انجام واجب جائز نیست، گرچه اگر هم تأخیر کند تا حجة الاسلام را انجام دهد به هر دو حساب محسوب است.

مسأله ۶- اگر حج را برای وقت معین یا غیرمعینی نذر کرد و تا آخر عمر نتوانست انجامش دهد، این خود کاشف از منعقد نشدن نذر اوست، و پس از مرگش نیابت و یا كفاره لازم نیست، زیرا مورد نذر هم باید در وقتش رجحان داشته و هم مقدور باشد.

مسأله ۷- اگر در حج نذری که کافی از حجة الاسلام است نیت حجة الاسلام نکرد ظاهراً از هر دو کافی است، چنانکه اگر نیت حجة الاسلام کرد و نیت نذر نکرد، ولی در این صورت دوّم باید احتیاطاً حج دیگری برای نذرش انجام دهد، مگر آنکه مورد نذر همین امسال بوده که طبعاً دیگر تکلیفی نخواهد داشت.

نیابت حج:

آیا در چه مواردی نیابت حج یا عمره یا بعضی از مناسکشان از شخص دیگری جائز یا واجب یا حرام است؟ طبعاً ضمن مسائلی چند بایستی توضیح دهیم:

مسأله ۱- کسی که خودش مستطیع حج است تا هنگامی که حجة الاسلام را انجام نداده، نمی‌تواند برای دیگری نیابت کند، در صورتی هم که پیش از استطاعت برای دیگری قرار داد نیابت بسته و اتفاقاً خودش در موسم مقرر مستطیع شد چون تکلیف فعلی او در انحصار حجة الاسلام خود اوست اجاره حجش نسبت به این موسم باطل است، و چنانچه طرف مقابل نخواهد برای سال آینده تأخیر اندازد.

مسأله ۲- اگر شخص مستطیع به نادانی یا غفلت از استطاعت خود در همان سال استطاعت حج نیابتی انجام داد بعید نیست که نیابتش درست باشد، زیرا استطاعت علمی نداشته، ولی اگر پیش از گذشتن وقت وقوف اضطراری عرفات متوجه شد واجب است برای خود نیت حج افراد کند و پس عمره مفرده‌ای هم انجام دهد، ولی ظاهراً کافی از حجة الاسلام تمتعش نیست و نیابت هم باطل

است، مگر آنکه پیش از وقوف عرفات فرصتی برای عمره تمتع داشته باشد که واجب است عمره و حج تمتع خودش را انجام دهد.^۱

و اگر دانسته حج نیابتی انجام داد به هیچ حسابی نمی‌آید، که هم حجة الاسلام برعهده اوست و هم ضامن اجرت نیابت است، مگر در زمینه‌ای که بتواند حج تمتع خود را انجام دهد که فقط ضامن اجرت نیابت خواهد بود.

مسئله ۳- وقوف عرفات و مشعرالحرام و همچنین ماندن شب‌های یازدهم و دوازدهم در منی و نیز حلق و تقصیر نیابت بردار نیست، با این تفاوت که در صورت عدم امکان و قوانین اعم از اختیاری و اضطراری محکوم به حکم مصدود یا محصور است، که یا به همان وظائف این دو اکتفا می‌شود یا حج را بایستی تجدید کرد، ولی اگر از بیتوته منی عاجز باشد یا کفاره واجب است یا در صورتی که در مسجدالحرام مشغول عبادت باشد - گرچه هم بدون عذر - چیزی بر او نیست.

احرام نیز نیابت‌پذیر نیست، که در بعضی موارد عذر ساقط است، و بعضی جاها هم حج را باطل می‌کند، مانند اینکه عمداً محرم نشود، گرچه فرضی بسیار بعید است.

چنانکه عمل به واجبات احرام و ترک محرماتش نیز قابل نیابت نیست، که من محرم شود و تو به نیابت من لیبیک بگویی و یا لباس‌های احرام بپوشی، یا محرمات احرام مرا ترک کنی، بلی تنها در مورد نیت نسبت به طفلی که نیت نمی‌فهمد واجب است و لیش نیابت کند.

نسبت به سائر اعمال حج نیز که نیابت‌پذیر است در صورتی است که مکلف پیش از انجامش بمیرد، یا جوری عاجز شود که اصلاً قدرت بر انجام آن را -

۱. بعید هم نیست که این حج افراد چون اضطراری بوده از حج تمتع کافی باشد چنانکه از اطلاق احادیث بدست می‌آید.

حتی پیکره اشرا - ندارد، و چنانکه در باب نماز طواف - مثلاً - خواهد آمد بیشتر نیابت‌هایش باطل و پولی که در مقابلش گرفته می‌شود حرام است.

مسأله ۴- شخص نائب درست است که خود را به جای منوب‌عنه در این عمل فرض کرده، ولی واجب است برحسب اجتهاد یا تقلید خودش - نه منوب‌عنه - تکلیف را انجام دهد، چنانکه زن در نیابت از مرد و بالعکس، بایستی هر یک وظیفه خود را انجام دهند، نه آنکه زن در نیابت اعمال مردانه و مرد اعمال زنانه انجام دهد.

مسأله ۵- در طواف نساء حج یا عمره نیابتی نیز بایستی نیت نیابت کند، که با ترکش و یا اخلال به آن زن یا مرد بر نائب حرام می‌شود نه بر منوب‌عنه، مگر آنکه نیابت فقط در بعضی اعمال حج یا عمره بوده، یعنی نائب بدون احرام ازدیگری که با احرام است، مثلاً در طواف نساء نیابت کند، کجا اینجا اگر نائب طواف نساء را ترک کند فقط ترک قرار داد نیابت کرده، و مرد یا زن فقط منوب‌عنه حرام است نه بر نائب، زیرا او محرم نشده تا زن یا مرد بر او حرام شود و محتاج به وسیله حلیت گردد.

مسأله ۶- در حج یا عمره واجب اصلی: حجة الاسلام یا عمره الاسلام، یک نفر نمی‌تواند برای چند نفر و نه چند نفر برای یک نفر نیابت کنند، مگر در تک تک اعمال هر یک، که مثلاً در صورت عذر یکی در طواف و نمازش و دیگری در سعیش از او نیابت کنند.

ولی در حج یا عمره واجب قراردادی، اگر گروهی مشترکاً نذر کنند یک نفر را به نیابت خود به حج یا عمره بفرستند، یا یک نفر نذر کند، گروهی را به نیابت خود برای چند حج یا چند عمره بفرستد درست است، و نه آنکه این گروه نائب در یک حج یا عمره برای یک نائب شرکت کنند که هر یک از اعمال را یک نفر انجام دهد.

مسأله ۷- در حج یا عمره مستحب یک نفر می‌تواند از چند نفر مرده یا زنده یا مخلوط نیابت کند، که مثلاً یک حج یا یک عمره به نیابت چند نفر انجام دهد، و نیز چند نفر می‌توانند از یک نفر در یک زمان حج یا عمره مستحبی و یا هر عمل مستحب دیگر انجام دهند.

مسأله ۸- اگر چند نفر در حج واجب از یک نفر نیابت کنند، در صورت اختلاف زمان، اولی به حساب واجب و بقیه به حساب مستحب می‌آیند، و اگر همزمان باشند ظاهراً همگی به حساب واجب آمده و اشکالی هم ندارد.

مسأله ۹- اگر کسی را برای حجة الاسلام و دیگری را برای حج مستحب، جهت یک نفر نائب بگیرند، آنکه احرامش جلوتر است حجة الاسلام و دیگری مستحبی است، گرچه اولی نیت استحباب و دومی نیت وجوب کرده باشند، و اگر همزمان انجام شوند هر یک به نیت خود محسوب است.

مسأله ۱۰- اگر خود را برای حج سالی معین اجاره داده حق ندارد همان سال به اجاره دیگری درآید، که دومی از نظر اجاره و حج هر دو باطل است، مگر اینکه اولی مقید به سال معینی نباشد که در این صورت می‌تواند دومی را مقدم دارد.

مسأله ۱۰- اگر خود را برای حج سال معینی اجاره داد، و برای همان سال خود را برای پذیرائی حجاج یا کار دیگری در راه حج یا در کشور حج طوری اجاره داد که با اجاره اولی منافات ندارد، درست است، مگر آنکه در یکی از دو اجاره قید شود که در اجاره دیگری نیاید، که طبعاً اجاره اولی - چه مقید باشد چه آزاد - درست و دومی باطل است، گرچه قیدش لغو و بی‌اثر باشد، زیرا اجاره مقید است.

مسأله ۱۲- اگر خود را برای حج سال معینی اجاره داد حق پیش یا پس انداختن ندارد مگر به رضایت طرف مقابل، و اگر برخلاف اجاره و رضایت

او عمل کرد، طرف مقابل مخیر است بین اینکه - اگر بتواند - همان عمل را بپذیرد، یا نپذیرد و اجر تو را پس بگیرد.

مسأله ۱۳- اگر نائب حج را - چه عمداً یا جهلاً - باطل کند، واجب است مجدداً به همان قصد نیابت بعداً انجام دهد، و در صورت بطلان عمدی مانند مسأله گذشته است، که اگر طرف مقابل نپذیرفت باید اجر تو را پس بدهد.

مسأله ۱۴- اگر نائب پیش از انجام یا تکمیل عملش بمیرد چند صورت دارد:
 ۱- پس از احرام و داخل شدن در حرم و پیش از هر عملی دیگری مرده که اینجا از هر دوی نائب و منوب عنه کافی است، چه منوب عنه زنده باشد یا مرده، چنانکه اگر خود شخص در چنان حالتی می‌میرد تکلیفش را انجام داده بود.

۲- محرم شده و هنوز داخل حرم نشده که ظاهراً حکمش همان است که گذشت، گرچه احتیاطاً در صورت امکان، بایستی نیابت دیگری برای منوب عنه - با تتمه مانده از نیابت و تکمیلش - از مال منوب عنه گرفته شود.^۱

۳- بدون احرام داخل حرم شده که ظاهراً کافی نیست، گرچه دور هم نیست که چیزی اضافه بر مال الاجاره مانده بر عهده میت نباشد.

مسأله ۱۵- شخص نائب در حج یا عمره که قرار داد با خودش بسته شده، نمی‌تواند دیگری را گرچه بهتر از خودش باشد به جای نائب بگیرد، مگر آنکه اجاره بی‌قید بوده، یا از طرف اجازه بگیرد.

مسأله ۱۶- اگر اجازه مطلق باشد، که با این مال تو یا هر کسی که دارای شرائط باشد، به هر مقدار، می‌توانید نیابت کنید، در این صورت می‌تواند با کمتر و با بیشتر از این مبلغ کسی را برای طرف نائب بگیرد، ولی اگر حج مقید به همین مقدار مال است - گرچه اعم از تو و دیگری - حق نداری به کمتر از آن نائب دیگری بگیری، گرچه خودت حق داری کمتر مصرف کنی.

۱. این احتیاط ترک نشود زیرا روایات تنها دخول حرم را که طبعاً در حال احرام است نامبرده.

مسئله ۱۷- در حج یا عمره نیابتی همین اندازه که نایب در حالت احرام نیت نیابت کند و تا آخر عمل بر همان اساس وظائف نیابت تو را انجام دهد کافیت، طوری که هرگاه از او پرسند چه می کنی بگوید نیابت حج یا عمره. و اکنون مسائلی پیرامون وصیت حج و نیابت از مرده:

مسئله ۱۸- اگر شخص مستطیع بدون انجام حج یا عمره اش - و نه احرام و دخول حرمش - بمیرد^۱ و مالی هم به اندازه حجة الاسلام یا عمره الاسلام داشته باشد، اگر وصیت از جای معینی نکرده، کافی است از نزدیکترین میقات برایش نیابت شود، که پیمودن راه از وطن یا محل سکونتش مقدمه ای بیش نیست، چنانکه اگر خودش این راه را به مقصدی دیگر پیموده بود و در همان مقصد مستطیع می شد، یا از وطنش مستطیع بود، کافی بود که از همان جا قصد حج کند.

گرچه اینجا بهتر است در صورت امکان وارثان برایش حج بلدی بگیرند، خصوصاً اگر شأنش چنان شایستگی را داشته باشد، مگر اینکه پای صغیر یا وصیتی دیگر در کار باشد که حج بلدی، حق صغیر یا وصیت را ناقص کند، که تصرف در بیش از حج میقاتی حرام است، مگر اینکه وارثان از خودشان بپردازند.

مسئله ۱۹- حجة الاسلام را چه وصیت کند یا نکند به مقدار میقاتش از اصل مالش منظور می گردد، ولی اگر حج نذری یا عهدی یا قَسَمی را وصیت کند همه اش از ثلث مالش باید داده شود، و اگر ثلث برای مقدار میقاتش کافی نبود از بقیه مال جبران شود.^۱

مسئله ۲۰- اگر وصیت نکرده مرد در صورتی واجب است برایش حج یا عمره نیابتی گرفته شود که یکی از این دو بر عهده اش ثابت باشد، و اگر پیش از

۱. در صورتی که حجة الاسلام میقاتی باشد نه استجابی که ساقط است و باید از ادنی الحل نیابت شود مانند مسئله (۲۱) که «ما لا یدرک کله لا یترک کله»: برای ناشدنی شدن را نباید ترک کرد.

مرگش مستطیع شد و قبل از موسم مرد این خود کاشف از عدم استطاعت اوست. که طبعاً نیابت هم واجب نیست گرچه مستحب مؤکد است، مگر آنکه پای صغیر یا وصیتی در کار باشد که حج یا عمره مستحبی منافی با این دو حق باشد.

مسئله ۲۱- اگر اصل مالش برای حج میقاتی کافی نیست، واجب است از ادنی الحل نیابت بگیرند، و اگر اصولاً برای حج کفایت نمی‌کند باید عمره مفرده از هر میقاتی که ممکن است برایش انجام شود، و الا در صورتی که حج یا عمره واجب را وصیت کرده احتیاطاً به کسی که حج یا عمره می‌رود بدهند که برایش به اندازه امکان یا عمره میقاتی و یا لاقفل طواف انجام دهد، و در هر صورت ظاهراً مال مورد وصیت حج یا عمره که کافی برای آنها نیست به ورثه نمی‌رسد، بلکه در آخر کار بایستی «فی سبیل الله» مصرف شود، مگر آنکه خود ورثه از موارد فی سبیل الله باشند.

مسئله ۲۲- اگر حج واجب یا مورد وصیت را کسی تبرعاً برای میت انجام داد ظاهراً مال مورد وصیت حج به خود ورثه می‌رسد.

مسئله ۲۳- اگر وصیت به حج مستحبی کند بایستی از ثلث مالش انجام شود، و اگر هم ثلث کافی نیست حقی از اصل مالش ندارد، برخلاف وصیت به حج نذری و ماندش که زیاده از ثلث از اصل مالی منظور می‌گردد.^۱

مسئله ۲۴- اگر شخص مستطیعی که حج نرفته مالی به اندازه حج نزد کسی به امانت نهاده و بمیرد، اگر ورثه مورد اطمینان دارد که برایش نیابت خواهند رفت یا خواهند گرفت، طبعاً آنها مقدمند، ولی اگر اطمینانی به آنها نیست، چون این پول دیگر ارتباطی به وارثان ندارد واجب است در صورت امکان با اجازه

۱. حکم این مسئله مانند مسئله (۲۱) است.

مجتهدی عادل با این مال حج نیابتی برایش انجام شود، و اگر هم چیزی ماند به وارثانش داده شود.^۱

مسأله ۲۵- در نیابت حج یا عمره یا هر واجبی دیگر که وصیت کرده یا نکرده لازم است رعایت شأن و موقیعت میّت را بکنند، که اگر حج بلدی و به وسیله کسانی معین موافق شأن اوست، هر اندازه هم که باشد از اصل مال منظور می‌شود، گرچه پای صغیر یا وصیت دیگری هم در میان باشد، که احترام مؤمن در زندگی و مرگش یکسان است.

چنانکه اگر نیابت گران‌تر از شأنش بگیرند زیاده‌اش از ثلث مال است.^۲

مسأله ۲۶- اگر ندانیم حج یا عمره یا واجبی دیگر برعهده میت است ورثه وظیفه‌ای نسبت به او ندارند، چنانکه در مستطیع بودنش شک داشته باشند و اگر واجب الحج بوده و ندانیم انجام داده یا نه بایستی نیابت گرفته شود.

مسأله ۲۷- اگر حج افراد برعهده او بوده ولی مالش تنها برای یکی از دو واجبش. حج افراد با عمره مفرده کافی است، طبعاً حج مقدم است و الا چاره‌ای به جز عمره مفرده نیست، ولی اگر حج تمتع برعهده او بوده و مالش برای هر دو واجبش کافی نیست، چون حج و عمره تمتع یک عمل محسوب است یکی از آنها نه کافی است و نه صحیح، و واجب است عمره مفرده برایش انجام شود، و احتیاطاً در صورت امکان حج افراد نیز برایش انجام دهند.

مسأله ۲۸- اگر نایب برخلاف وصیت یا برخلاف قرارداد نیابت از جایی نزدیک‌تر حج رفت ظاهراً حجش درست است و در صورت اختلاف اجرت بین

۱. برید عجلی بسندی صحیح از امام صادق(ع) آورده که درباره مردی پرسیدم که مالی به امانت نزد من نهاده و مرد، وارثانش نیز از این مال خبری ندارند و حجه الاسلام هم نکرده، فرمود: از طرف او حج کن و زیاده اشرا را به وارثانش بده.

قدر متقین این حدیث طبعاً مورد عدم اطمینان به وارث است و اجازه حاکم شرع نیز احتیاط است.

۲. در صورتی که به اندازه این زیادی از ثلث مورد وصیت دیگری نباشد مثلاً وصیت کرده که در راه خدا مصرف شود.

دو مکان بایستی تفاوت را برگرداند، و اگر از جای دورتر رفت، یا به جای حج افراد حج تمتع انجام داد صحیح است، البته در مواردی که تمتع درست باشد. مسأله ۲۹- اگر مال مورد وصیت حج یا عمره یا هر عملی دیگر در میان اموال میت مشاع و مشترک است، ورثه پیش از کنار گذاردن مقدار واجب حق هیچ‌گونه تصرف مالکانه‌ای در اموالش ندارند، مگر آن که وقت انجام وصیت نرسیده و جدا کردن آن ناشدنی یا خیلی سخت است، تصمیم انجام وصیت را هم دارند، که اینجا تصرف‌های مالکانه‌ای که منافاتی با حق میت ندارد جائز است.

اقسام حج و عمره:

حج بر سه قسم: تمتع - قرآن و افراد است، و عمره بر دو قسم مفرده و تمتع بخش می‌شود.

«حج تمتع» مرکب است از عمره تمتع و سپس حجش و تنها بر کسانی واجب است که از «حاضری المسجد الحرام» که در حدود چهار فرسنگ از مسجد الحرام است، نباشد و دو قسم دیگر حج بر دیگران است که زندگیشان آنجاست، یا خانواده‌شان در این مساحت زندگی می‌کنند.

«حج تمتع» را زانرو تمتع نامیده‌اند که میان عمره و حجش می‌تواند از زن یا مردش و سائر آنچه در حال احرام حرام بوده تمتع و بهره‌گیری کند، برخلاف آن دو دیگر که میان اعمال حج قرآن و افراد چنان آزادی و بهره‌گیری نیست، و دو عمل حج تمتع با آنکه یکی محسوب است، در میانشان امکان چنان بهره‌گیری‌هایی هست، ولی اگر عمره افراد را در ماه‌های حج به منظور انجام حج افراد انجام داد مادامی که حجش را انجام نداده نمی‌تواند از زن و غیرزن که برای محرم حرام است استفاده کند زیرا همچنان در حال احرام می‌ماند تا حجش را نیز انجام دهد.

و نیز احرام حج تمتع از خود مکه است و برخلاف آن دو دیگر زحمت میقات رفتن را ندارد که این خود نیز تمتعی است.

«حج قرآن» را زانرو قرآن: پیوند و همدوش - نامیده‌اند که احرامش همدوش با همراهی قربانی است.

«حج افراد» نیز زانرو افراد: تنهاست که از عمره‌اش جداست و صحت یا بطلان هر یک ربطی به دیگری ندارد، پس قرآن نیز همان افراد است با اضافه همراهی قربانی از آغاز احرام.

مقایسه سه نوع حج:

این سه نوع حج از نظر اعمال یکسانند، جز آنکه در قرآن و تمتع قربانی واجب است، نه در افراد، و در قرآن همراه داشتن قربانی به هنگام احرام شرط است، نه در تمتع، و در تمتع عمره مقدم است، و در آن دو دیگر مخیر است بین جلو و عقب انداختن عمره مفرده، و اکنون اخلاقی که میان آن دو و حج تمتع است:

۱- در حج تمتع هر دوی حج و عمره یک عبادت و به یک حسابند و پیوند یکدیگرند که استطاعتشان نیز یکجاست، ولی در قرآن و افراد دو عبارتند و استطاعتشان جدا است، که اگر تنها استطاعت حیشان را داشت فقط واجب الحج، یا تنها استطاعت عمره مفرده را داشت فقط واجب العمره، و اگر استطاعت هر دوشان را داشت واجب الحج و العمره است.

برخلاف حج تمتع که تنها استطاعت یکی از حج یا عمره‌اش برای وجوبش کافی نیست و در این مورد فقط عمره مفرده واجب خواهد بود.

۲- عمره تمتع واجب است فقط در ماه‌های حج: شوال - ذوالقعدة و ذوالحجة انجام شود، ولی عمره مفرده بدون حج قرآن یا افراد وقت معینی ندارد، و با آنها نیز چه قبل و چه بعد از حج انجام شود، چه در ماه‌های حج یا پیش یا پس از

آنها، چه در فاصله کم و یا زیاد در هر صورت صحیح است گرچه در صورت امکان لازم است فوری انجام شود، ولی تأخیرش ضرری به حج یا خود عمره نمی‌زند.

۳- در حج تمتع بنابر بعضی فتاوی نبایستی بین حج و عمره - مگر در مواردی استثنائی و با شرائطی - نباید از حدود حرم حرم بیرون رفت، گرچه اقوی جواز آن است مگر در صورتی که نتواند برای حجش به موقع برسد، ولی در حج قرآن و افراد مسافرت در این میان هرگز اشکالی ندارد، مگر آنجائی که مسافرت پس از عمره او را از حج باز دارد.

۴- محل احرام حج تمتع مکه مکرمه است و آن دو دیگر از میقات‌های دیگر مگر برای مضطر.

۵- احرام عمره تمتع در صورت امکان جز از میقات‌های پنجگانه برحسب بسیاری از فتاوی درست نیست، ولی در عمره مفرده در صورت عبور از یکی از میقات‌هاست، و اگر هم اینجا عمداً تا حدود حرم احرام را به تأخیر انداخت و از همان جا محرم شد، گرچه گناه کرده ولی درست است.

۶- در عمره مفرده طواف نساء واجب و در عمره تمتع حداکثر مستحب است.
۷- در حج قرآن و افراد طواف و سعی حج را می‌توان اختیاراً و بدون عذر هم بر دو وقوف مقدم داشت، به خلاف حج تمتع مگر در بعضی حالات ضرورت.

۸- در قرآن و افراد می‌توان بدون عذر دو طواف و سعی را تا آخر ذیحجه تأخیر انداخت و در تمتع تنها در مورد عذر جائز است و بس.

۹- احرام حج تمتع تنها با گفتن تلبیه‌ها منعقد می‌شود همچون افراد، ولی در قرآن مخیر است بین تلبیه و بین اشعار: نشانه نهادن بر قربانی - یا تقلید: چیزی بر او آویختن.

- ۱۰- در حج قرآن و افراد می‌تواند پس از احرام و پیش از رفتن به عرفات طواف مستحبی انجام دهد، ولی در حج تمتع یا حلق یا تقصیر منی حق طواف مستحبی را ندارد.
- ۱۱- قربانی بر ممتنع به اصل شرع واجب است و در قرآن به سبب اشعار یا تقلید، و در افراد صالماً واجب نیست.
- ۱۲- در تمتع بدون عذر آن هم در بعضی موارد نمی‌تواند به یکی از آن دو عدول کند ولی در افراد اگر بیش از چهار فرسنگ از مسجدالحرام دور است می‌تواند به تمتع عدول کند، بلکه واجب است، و اگر هم در محدوده چهار فرسنگی است ظاهراً بدون عذر هم بتواند عدول کند.
- ۱۳- حج تمتع را تنها یک نفر می‌تواند به نیابت از یک یا چند نفر انجام دهد زیرا یک عمل محسوب است، ولی در حج قرآن و افراد می‌توان برای هر یک از حج و عمره‌اش نائبی جداگانه گرفت.
- ۱۴- در تمتع واجب است عمره بر حج مقدم شود و در آن دیگر مخیر است و اکنون گزارشی کوتاه از هر یک حج‌ها و عمره‌ها.

حج تمتع:

نخست عمره تمتع است و سپس حجش، برای عمره تمتع از یکی از میقات‌ها محرم می‌شود، سپس هفت دور به همان نیت گرد خانه خدا می‌گردد، و بعد دو رکعت نماز طواف پشت مقام ابراهیم می‌خواند، و سپس هفت بار میان دو کوه صفا و مروه - آغاز از صفا و پایان به مروه - می‌پیماید، و بعد قدری از ناخن یا موی سر یا صورتش می‌چیند: «تقصیر» و دیگر هیچ، که اینجا از احرام عمره تمتع بیرون می‌آید، و این اعمال پنجگانه: از احرام تا تقصیر بایستی بین اوّل شوال تا نهم ذیحجه - جوری که بتواند یک ساعت بعد از ظهر وقوف عرفا تو را درک کند - انجام می‌گردد.

بعداً برای حج تمتع از مکه - و چه بهتر از مسجد الحرام - محرم می‌شود، سپس بایستی - از حداقل - یک ساعت بعد از ظهر عرفه تا غروبش در صحرای عرفات بماند: «وقوف عرفات» و بعد در مشعر الحرام از آذان صبح تا طلوع آفتاب بماند: «وقوف مشعر الحرام» سپس به سوی منی کوچ کرده نخست با هفت ریگ متوسط جمره عقبه: شیطان بزرگ - را تیرباران کند، بعد هم قربانی و در آخر کار حلق یا تقصیر کند که اینجا نیز از احرام حج بیرون می‌آید و تنها بعضی چیزها مانند عطر و زن و مرد پیش از طواف حج، و زن و مرد بر هم پیش از طواف نساء حرام می‌ماند و دیگر هیچ، به جز آنچه در حرم بر همه حرام است مانند صید و کندن گیاه حرم در حال احرام یا بدون احرام.

سپس اگر همان روز عیدقربان بعد از اعمالش توانست برای انجام طواف و زیارت و سعیش و طواف نساء به مکه برود، و إلا در سائر روزهای منی هر چه زودتر، و إلا تا آخر ذیحجه که اینجا از روز چهاردهم تا آخر ذیحجه یکسان است. و نیز واجب است در روز یازدهم و دوازدهم ذیحجه جمرات سه گانه: تیرباران سه شیطان: آغاز از شیطان کوچک و پایانش شیطان بزرگ را هر یک با هفت ریگ تیرباران کند، و شب‌هایش را - حد اقل نیمی از شب - در منی بماند، مگر آنکه تمامی شب را در مکه و خصوصاً مسجدالحرام به طاعت خدا گذارند.

و اگر تا غروب روز دوازدهم نتوانست یا نخواست از منی خارج شود حکم و روز سیزدهم نیز حکم دو شب و روز گذشته است، و نیز چنانچه در حال احرام حج کار حرامی کرده باشد واجب است شب سیزدهم را نیز همچنان بماند و روزش جمراً تو را نیز رمی کند، زیرا چنان می‌نماید که درست این احرام شیطانش را سرکوب نکرده است. و اینجا با تفصیل و شرائطی که خواهیم گفت حج تمتع پایان یافته و دیگر چیزی بر او نیست.

عمره تمتع و عمره مفرده:

- این دو در پنج عمل نخست مشترکند و در جهات زیرین با هم تفاوت دارند:
- ۱- عمره تمتع فقط در ماه‌های حج - شوال، ذیقعده، ذیحجه، انجام می‌شود، و عمره مفرده در تمامی ماه‌های سال.
 - ۲- در عمره تمتع طواف نساء واجب نیست، بلکه حداکثر مستحب است، ولی در عمره مفرده واجب است.
 - ۳- در تمتع پس از سعی فقط تقصیر واجب است و سر تراشیدن حرام، ولی در مفرده هر دو صحیح و سر تراشیدن بهتر است.
 - ۴- عمره تمتع با حجش یک عمل محسوب است و باید پیش از حجش انجام شود، ولی عمره مفرده مستقل است و اگر استطاعت حج قرآن یا افراد هم دارد می‌تواند این عمره را پیش یا پس از حج در هر وقت سال انجام دهد، گرچه حتی الامکان نبایستی فاصله بیاندازد.
 - ۵- عمره مفرده در صورت نزدیکی با زن - اگر عمدی و پیش از سعی باشد - باطل است،^۱ ولی بطلاع عمره تمتع در این صورت معلوم نیست.
 - ۶- برای عمره مفرده می‌توان از ادنی الحل: بیرون نزدیک حرم - محرم شد، چه داخل مکه باشی یا خارج، چه پس از میقات‌های پنجگانه باشد یا پیش از آنها، چه از آن میقات‌ها یا محاذات دو فرسنگیشان عبور کند یا نه، در همه این موارد احرام عمره مفرده از ادنی الحلل درست است، گرچه در زمینه عبور از آن میقات‌ها در تأخیر احرام گناه کرده.
- به خلاف عمره تمتع که در زمینه عبور از این میقات‌ها اگر بدون عذر محرم نشود، احرامش از ادنی الحلل باطل است، و اگر از میقات پیشین بی عذر بدون احرام گذشت گرچه ظاهراً احرامش از میقات بعدی درست است ولی از نظر تأخیر گناهکار است.

۱. چنانکه در سه حدیث آینده از کتاب وافی بدان تصریح شده است.

۷- اگر عمره مفرده را در ماه‌های حج انجام دهد می‌تواند - یا ظاهراً بایستی - همان را به جای عمره تمتع حساب کرده و سپس حجش را انجام دهد، مگر آنکه قبلاً حجة الاسلام را انجام داده باشد، ولی هیچگاه نمی‌توان عمره تمتع را به حساب عمره مفرده آورد مگر در موارد ضرورت که مفصلاً خواهد آمد.

۸- پس از انجام عمره مفرده حج افراد بیرون رفتن از حدود حرم بی‌شک و بالا جماع جائز است مگر اینکه نتواند برای حجش برسد، ولی در اینکه میان عمره تمتع و حجش می‌توان بدون ضرورت از حرم خارج شد - گرچه بتواند برای حج برگردد - اختلاف است، گرچه در صورتی که حج از دست نرود ظاهراً بیرون رفتن از حرم با شرائطی جائز است.

۹- لزوم فاصله یک ماه یا ده روز - بنابر صحتش - تنها میان دو عمره مفرده است که بخواهد برای خودش انجام دهد، نه برای دیگری، یا خودش و دیگری، ولی میان عمره تمتع و مفرده اصلاً در هیچ صورتی هیچ فاصله‌ای شرط نیست، که حدیث «**لکل شهر عمره**» و «**لکل عشرة ایام عمره**»: برای هر یک ماه یا هر ده روزی عمره‌ای است، اگر هم دلالتی بر لزوم فاصله میان دو عمره داشته باشد، قطعاً عمره تمتع را که سالیانه بیش از یکبار ممکن نیست شامل نیست، و شما می‌توانید بدون هیچ فاصله‌ای پس از عمره مفرده تمتع انجام دهید، و اگر در جواز یا صحت عمره مفرده میان عمره تمتع و حجش خلاف است، این از لحاظ لزوم فاصله میان دو عمره نیست، که هر اندازه هم که فاصله باشد برحسب این رأی انجام عمره مفرده میان عمره تمتع و حجش اشکال دارد، گرچه ظاهراً اینجا هم چه بی‌فاصله و چه با فاصله اشکالی ندارد چون دلیل واضحی در دست نیست.

خلاصه آنکه انجام دو یا چند عمره مفرده نیابتی به فاصله، یا بعضی برای خودت و بعدی برای دیگری، یا انجام هر یک از عمره مفرده و تمتع پیش یا پس از دیگری بدون فاصله، هیچ‌کدام اینها اشکالی ندارد، و ظاهراً میان دو عمره

مفرده برای خودت نیاز فاصله شرط صحت نیست، گرچه احتمال می‌رود شرط استحباب باشد، ولی این هم دلیل روشنی ندارد، چنانکه عمره مفرده پس از حج نیز بدون فاصله بی‌اشکال است زیرا به کلی از مورد روایات فاصله بیرون می‌باشد، بلکه صریح بعضی اخبار این است که خوب است.^۱

و آنچه از احادیث مربوط درباره فاصله میان دو عمره مفرده اصلی نمایان است قدر مسلم این است که یک ماه و ده روز شرط استحباب مؤکد باشد، چنانکه حدیث گذشته هر دوی یک ماه و ده روز را دارد، و در خبر احمد ابن ابی‌علی از حضرت باقر(ع) است که «اگر پیش از طواف و سعی عمره مفرده با زنش هم بستر شد چون عمره‌اش را فاسد کرده و اجب است یک شتر کفاره دهد و در مکه باید بماند تا ماه دیگر بیاید و سپس به بعضی از میقات‌ها رفته مجدداً برای عمره مفرده محرم شود».^۲

گرچه اینجا از جمله «در مکه باید بماند...» چنان می‌نماید که انتظار آمدن ماه دیگر واجب است، ولی از لحاظ اینکه به نص همین حدیث عمره اولی باطل است و فاصله یک ماه در صورت لزومش تنها بین دو عمره صحیح است، و اینکه در خبر اولی پس از یک ماه ده روز به میان آمده، چیزی بیش از استحباب اینگونه فاصله‌ها استفاده نمی‌شود.

وانگهی اینجا هم فاصله یک ماه نیست، بلکه فقط انتظار کشیدن خروج از ماهی اس که عمره اولی را انجام داده، که چه بسا یکی دو روز هم بیشتر نباشد. ۱۰- هنگام دخول در حرم واجب است با احرام عمره مفرده داخل شود، مگر برای آنان که کارشان رفت و آمد به مکه یا حرم است، یا از احرام گذشته آنان

۱. فقیه، ج ۲، ص ۴۵۹، ح ۲۹۶۶، ابی‌الجارود عن احدهما - پرسیدم از عمره پس از حج فرمود: خوب است» چنانکه اخبار صحیحه دیگر هم دارد.

۲. وافی، ج ۲ - ۲، ص ۱۱۰، باب ۷۳، چنانکه مسمع از حضرت صادق(ع) و عجلی نیز از حضرت باقر(ع) همینگونه - با اختلاف اندکی در الفاظ - روایت کرده‌اند.

هنوز یک ماه نگذشته، و کسانی هم که معذورند ظاهراً واجب است در صورت امکان نائب بگیرند یا برایشان نائب گرفته شود.

ولی در عمره تمتع - و نیز حج قرآن و افراد - چنان نیست، زیرا در تمامی عمر تنها یک بار بر مستطیعانش واجب است نو بس، هر چند بارها به حرم یا مکه برود، و حج تمتع هم که احرامش از خود مکه است.

۱۱- عمره تمتع تنها در زمینه استطاعت هر دو عمره و حج تمتع واجب است، ولی اگر فقط استطاعت عمره دارد فقط عمره مفرده واجب می شود نه تمتع که ضمن حج است.

۱۲- در عمره حج افراد چنانچه در ماههای حج انجام شود با انجام عمره از احرام بیرون نمی رود بلکه همچنان در احرام است و با همان احرام حج را انجام می دهد، و نیز می تواند همچنان تا ظهر عرفه به تلبیه هایش ادامه دهد و نه آنکه با دیدن خانه های مکه ترکش کند، برعکس عمره تمتع.

۱۳- فاصله میان اعمال عمره تمتع - جز در صورت ضرورت - و یا اختیاراً - بین طواف وسیعش به اندازه دوازده ساعت - جائز نیست، ولی فاصله میان حلق یا تقصیر و طواف نساء در عمره مفرده - هر اندازه هم که باشد - جائز است، جز آنکه در این فاصله زن و مرد بر یکدیگر حرامند، چنانکه در طواف نساء حج نیز چنان است.

و نیز برخی فرق های جزئی دیگر که در جاهای خود مفصلاً خواهد آمد.

حج تمتع:

آیه ای که حج تمتع را واجب کرده آن را - ظاهراً - در انحصار غیرحاضرین مسجدالحرام مقرر کرده است که: «فَإِذَا أُمِنْتُمْ فَمَنْ تَمَتَّعَ بِالْعُمْرَةِ إِلَى الْحَجِّ فَمَا اسْتَيْسَرَ مِنَ الْهَدْيِ فَمَنْ لَمْ يَجِدْ فَصِيَامُ ثَلَاثَةِ أَيَّامٍ فِي الْحَجِّ وَ سَبْعَةَ إِذَا رَجَعْتُمْ تِلْكَ عَشْرَةٌ كَامِلَةٌ ذَلِكَ لِمَنْ لَمْ يَكُنْ أَهْلُهُ حَاضِرِي الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ...» (بقره: ۱۹۶).

«پس آن هنگام که در امان شدید، پس هر که عمره به سوی حج بهره گیرد، پس آنچه آسان است از هدیه: قربانی، پس هر که نیابد سه روز روزه در حج و هفت روز دیگر چون به جایگاهش برگشت، این ده روز کامل است، این برای کسی است که خانواده‌اش از حاضران: باشندگان مسجد الحرام - نباشند...».

حاضران مسجد الحرام:

آیا حاضران «مسجدالحرام» که حج تمتع برای آنها نیست، تنها کسانی هستند که خود یا خانواده‌شان در محدوده مسجدالحرام سکونت داشته باشند؟ در صورتی که مسجدالحرام جایگاه سکونت نیست و بلکه زیارت و سپس رفتن! یا عموم اهل مکه مرادند که نسبت به مسجدالحرام - با توسعه‌ای اندک - حاضر محسوب می‌شوند، نه غائب؟ با آنکه توسعه حضور در انحصار محور مسجدالحرام نیست!

یا عموم ساکنان محدوده حرم که طبعاً از مکه فعلی وسیع‌تر است؟ این هم دلیلی ندارد!

و یا در آخر کار - چنانکه احادیثی نیز گواه است - اینجا حاضر برابر مسافر است، که طبعاً به حساب زمان نزول آیه حاضران مسجدالحرام همه کسانی هستند که خود یا خانواده‌شان در شعاع محدوده فرسنگی مسجدالحرام باشند، که شامل درازترین شعاع حرم: چهار فرسنگ از مسجدالحرام - نیز هست، گرچه طبعاً از شعاع‌های دیگر حرم که کمتر از چهار فرسنگ‌اند بیشتر خواهد بود.

در هر صورت روایات شانزده فرسنگ با هیچ یک از موازین عرفی یا شرعی سازگار نیست، مگر با نزدیک‌ترین میقات‌های پنجگانه: قرن المنازل - یاملم - عقیق - که همین اندازه‌اند، و با این حساب اهل جده از حاضران مسجدالحرام محسوب‌اند و موظفند به حج قرآن یا افراد می‌باشند.

چنانکه در بعضی از روایات است که «من کان منزله دون المواقیت»: آنکه خانه‌اش پیش از میقات‌هاست، که چون این سه از دو میقات دیگر نزدیک‌ترند،

همه آنان که میان اینها و مسجدالحرام می‌باشند از حاضری مسجدالحرام محسوبند، چنانکه بسیاری از فقهاء فرموده‌اند.

ولی این اندازه از نظر عرفی و شرعی بسیار بعید است، که عرفاً کسی از شانزده فرسنگی از اهالی مسجدالحرام نیست، به حساب حد حضور مقابل سفر نیز ناسازگار است، که سفر دو سره آن زمان هشت فرسنگ و یک سره اش چهار فرسنگ بوده است.

اینجا با مقیاس گرفتن خود آیه «حاضری مسجدالحرام» طبعاً احادیث چهار فرسنگ بر احادیث شانزده فرسنگ مقدم است، خصوصاً که این دسته را می‌توان بر چهار ضلع حمل کرد که $4 \times 4 = 16$ فرسنگ چنانکه حدیث حریر نیز صریح بر این مطلب است^۱، و طبعاً حدیث «من كان دون المواقيت» طرح شده و قابل پذیرش نخواهد بود.

اکنون ببینیم «حاضری مسجدالحرام» که وظیفه‌شان حج قرآن یا افراد است آیا می‌توانند در عوض حج تمتع انجام دهند؟

از کلمه «لمن»: این حج تمتع برای کسانی است که خانواده‌شان از حاضران مسجدالحرام نباشند، و نه این کار «علی من»: بر آنهاست - چنان می‌نماید که تکلیف اینان در انحصار غیر تمتع است، و قدر متیقنش حج واجب است چنانکه احادیث نیز در انحصار واجبش نهاده است.

اما دیگران که از مسجدالحرام دورند، و به عبارت دیگر - بر حسب آیه خودشان و یا خانواده‌شان در مسجدالحرام - شعاع چهار فرسنگیش - به هنگام حج ساکن نبوده‌اند، حج تمتع برای آنان است، و ظاهراً - با صرف نظر از احادیث

۱. وافی، ج ۲ - ۲، ص ۷۵، حریر از زرارۀ از حضرت باقر(ع) در این جمله از آیه «ذَلِكَ لِمَنْ لَمْ يَكُنْ أَهْلَهُ حَاضِرِي الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ» فرمود: اهل مکه حج تمتع ندارند، و هر که اهلش کمتر از ۴۸ میل - که ۱۶ فرسنگ است - نیز = چنان است مثل ذات عرق و عسفان چنانکه دور مکه می‌گردد مشمول این آیه است و هر که اهلش دورتر از این باشند بایستی حج تمتع انجام دهد.

و می‌بینیم که ۴۸ میل را مسافت چهار طرف مکه دانسته که از هر سمتی ۱۲ میل یعنی چهار فرسنگ است.

- حج افراد نیز می‌توانند انجام دهند، ولی احادیث ما افراد را تنها در صورت ضرورت بر اینان جائز و احياناً واجب دانسته است، و آیه هم تحمل این محدودیت را دارد که «حج تمتع برای آنان است» اما آن دو حج دیگر هم که نیز برای آنان است آیا در هر صورت است و یا تنها صورت ضرورت؟ این احادیث تنها صورت ضرورت را تجویز می‌کند و اینجا مسائلی چند است:

مسئله ۱- ظاهراً ملکی و یا حتی اجاره‌ای بودن جایگاه مکی وی یا خانواده‌اش شرط این حکم نیست و تنها لااقل نیمی از سال را ساکن آنجا باشند، و اینکه در آیه سکونت اهل و خانواده به میان آمده از نظر سکونت خود صاحبان خانواده است، که اگر خانواده‌اش ساکن مکه‌اند و خودش ساکن جای دیگر است خودش حکم ساکنان مکه را ندارد، و به عکس اگر خانواده‌اش ساکن جای دیگرند و خودش ساکن مکه است حکم اهل مکه را دارد.

مسئله ۲- مجاور بودن با متوطن و ساکن بودن در مکه دو عنوان جدایند که احکامشان نیز احياناً جداست، و در حج قرآن یا افراد ظاهراً مجاورت شرط نیست و تنها سکونت، البته نه به عنوان مسافر بلکه حاضر «حاضری مسجدالحرام» و دیگر هیچ.

مسئله ۳- اگر خانواده‌اش به هنگام حج از ساکنان مکه نیستند، چنانچه خودش هم آن وقت ساکن نیست حجت تمتع، و اگر خودش ساکن است و عنوان مجاورت ندارد، بلکه به طور موقت گرچه چند ماهی آنجا مانده، باز هم تمتع است، ولی اگر خانواده ندارد، یا در مکه ساکن نیستند فقط در زمینه‌ای حجت تمتع است که به هنگام حج دور بوده و یا اصولاً از ساکنان مکه محسوب نیست: آنکه از حاضران حرم نیست.

مسئله ۴- هر که به قصد مجاورت یک سال - یا بهتر دو سال - در مکه بماند حکمش آن دو حج دیگر است چه خانواده‌اش نیز ساکن آنجا باشند یا نباشند، ولی اگر به قصد توطن بماند از همان اول حکمش آن دو و دیگر است.

مسأله ۵- اگر دو وطن دارد که یکی مکه است و دیگری دور از مکه و در هر دو خانواده‌ای دارد و معمولاً نزد هر دو نیز هست بایستی مراعات حکم منزلی را بکند که بیشتر سال در آنجاست^۱

مسأله ۶- آنانکه دورند می‌توانند حج استحبابی قرآن یا افراد انجام دهند، ولی تمتع افضل است، و آنکه نزدیک است بهتر است حج تمتع را اگر استحبابی است انجام دهد.

مسأله ۷- اگر به عذری نتواند عمره تمتع را به پایان رساند، باید آن را تبدیل به حج افراد کردن و میزان عذر و اضطرار این است که در صورت ادامه عمره تمتع نتواند تمامی مناسک حج را به وظیفه اختیاری و بدون عسر و حرج انجام دهد، و تنها وقوف اضطراری عرفات و مشعر برای دفع این ضرورت کافی نیست، بلکه از دست دادن مقداری از وقوف واجب عرفات یا مشعر نیز برای انتقال به حج افراد کافی است.

مسأله ۸- اگر بداند وقتش گنجایش عمره تمتع را ندارد، چنانچه هنوز شروع نکرده و در کشور حج است باید امسال حج قرآن یا افراد و یا سال آینده حج تمتع انجام دهد، و همچنان است نیز اگر شروع به عمره تمتع کرده و در تکمیلش سستی نمود تا وقت تنگ شد، و تنها در موردی می‌تواند عمره تمتع را به حج افراد تبدیل کند و کافی است، و یا از آغاز همان را شروع کند، که نمی‌دانسته وقت کافی نیست یا عذری در این میان پدید آمده که نتواند عمره تمتع را پایان دهد.

مثلاً زن در وقت کافی شروع به عمره تمتع کرد و برخلاف عادتش یا موافق عادت حیض شد، جوری که وقت پاک شدنش بایستی مشغول اعمال حج باشد،

۱. وافی، ج ۲ - ۲، ص ۷۵، زراره از حضرت باقر(ع): اگر خانواده‌ای در عراق و خانواده‌ای هم در مکه دارد بنگرد غالباً نزد کدام است که حکم همان را بایستی منظور دارد.

از اینجا پیداست که مناط این حکم، بود و نبود خود اوست و ذکر «اهل» در آیه به حساب این است که انسان طبعاً نزد اهلس زندگی می‌کند. (اسرار حج - ۷).

یا مرد پس از شروع عمره تمتع آنچنان بیمار شد که نتوانست خودش را تکمیل کند، و کسی را هم براین یابت یا مناسب نیابت نیافت، که در اینگونه موارد عمره تمتع بایستی تبدیل به حج افراد شود و کافی است.

و قاعده عمومی ضرورتی که تبدیل به حج افراد را جائز و کافی می‌کند، عذری است از حدود اختیار بیرون باشد، چه پیدایشش و چه برطرف کردنش، که اگر جلوگیری از عذر یا برطرف کردنش ممکن باشد و نکرد، تبدیل عمره تمتع به حج افراد گرچه جائز است ولی کافی نیست.

گرچه از اطلاق اخبار در زمینه اضطرار چنان می‌نماید که اگر هم قابل جلوگیری یا برطرف کردن باشد همان تبدیل کافی است، و دلیلی هم بر عدم کفایت در این زمینه نداریم گرچه جای احتیاط است.

مسأله ۹ - چون با گذشتن نیمی از طواف مجموعه آن در حکم تمام است، اگر عذر و اضطرار پس از نیمه طواف عمره تمتع پدید شد، عمره در حکم تمام است، که فوراً - اگر عذرش مانع از ماندن در مسجدالحرام است - از مسجد بیرون شده و سعی و تقصیرش را انجام دهد، و بقیه طواف را پس از پاک شدنش و - طبعاً - پیش از طواف حج انجام دهد و حج تمتع صحیح است.

و اگر مرد مبتلا به عذری شد که نتوانست به طور صحیح بقیه طواف را انجام دهد، که مثلاً - بی‌هوش شد، واجب است برای تتمه طوافش نایب بگیرند، و اگر پس از بهبودیش بتواند خودش نیز تکمیل کند، والا در صورت امکان پیش از طواف حج تکمیل کند، و اگر تا وقت وقوف عرفات عذرش باقی بود بای سعیش نیز نایب بگیرند و از مو یا ناخنش قدری بچینند و بدین ترتیب حج تمتعش را تکمیل کند.

مسأله ۱۰ - ظاهراً بین عمره تمتع و حجش می‌تواند عمره مفرده‌ای چه برای خودش و چه نیابت انجام دهد، چه برای احرامش از مکه خارج شود و چه از مسجد تنعیم که آخر مکه است محرم گردد، و دلیل روشن و قانع کننده‌ای هم بر

عدم جوازش نداریم، گرچه بعضی از فقهاء گفته‌اند جائز نیست^۱، گرچه شاید ترکش در این میان بهتر باشد، ولی منافاتی هم با استحبابش ندارد، اما در صورت واجب بودنش - چنانکه در حج نایب بوده و حجة الاسلام هم نیاورده یا نیابتی در عمره مفرده بر عهده اوست و در هر دو مورد وقت دیگری ندارد - طبعاً در اینگونه موارد واجب است و اولویت ترکش معنائی ندارد.

مسأله ۱۱- آیا جائز است میان عمره تمتع و حجش از مکه یا حرم خارج شود؟ اینجا نیز اقوال و روایاتی گوناگون است و حاصل جمع روایات این است که با مراعات اینکه به حج برسد و میان عمره و برگشتنش به مکه یک ماه فاصله نشود و در ضمن سفرش روی ضرورت یا حاجتی باشد، با توجه به این سه بیرون رفتن از مکه - هر چه هم دور باشد - ظاهراً نه اشکالی دارد و نه لازم است به هنگام رفتن یا برگشتن محرم شود.

جمله‌ای در این روایات مکرر به چشم می‌خورد: «ان المتمتع مرتبط بالحج»: هر که تمتع بیاورد بسته به حج است - «و هر مرتهن بالحج»: او در گرو حج است - «لأنه مرتبط بالحج حتی یقضیه إلا أن یعلم أنه لا یفونه الحج»: او بسته به حج است تا انجامش دهد، مگر اینکه بداند با بیرون رفتن از مکه حجش ترک نمی‌شود... و می‌بینیم که اصل اولی در منع این مسافرت این است که مبدا به حج نرسد، و سپس - چنانکه نیز در بعضی روایات است - اینکه یک ماه و بیشتر فاصله میان عمره و برگشتنش به مکه نشود، که در این صورت واجب است عمره تمتع را تجدید و عمره اولی را به حساب عمره مفرده آورد.

در بعضی روایات صحیححه اجازه بیرون رفتن تا طائف را - که به حساب گذشته رفت و برگشتش چهار روز را هست - داده‌اند، که با وسائل امروز شاید

۱. گویند چون عمره تمتع و حجش یک عبادت است فاصله عمره مفرده که خود مستقل است با وحدتش منافات دارد، ولی بنابراین بایستی تمام اعمال واجبه و مستحبه دیگر هم منافی باشد!

بتوان دور کره زمین گشت، این خود گواهی است روشن که اساساً بیرون رفتن از مکه جائز است.

حق خبری هم که برای عدم جواز خروج از مکه مورد استدلال است اشاره به علتش کرده که «انجام دهنده عمره تمتع درگیر حج است»^۱ و در خبر دیگر که نیز مانند همین جمله آمده فرماید: «و اگر بداند که به حج می‌رسد و در همان ماهی که برون رفته برمی‌گردد بدون احرام برگردد و إلا بایستی محرم شده و داخل مکه شود»^۲.

بنابراین اگر بتواند برای حج به وقتش برگردد بیرون رفتن از مکه هر اندازه هم که دور باشد و دیر برگردد - مانعی ندارد، جز آنکه اگر فاصله رفت و برگشت - و احتیاطاً فاصله بین عمره تمتع و برگشتش - یک ماه و بیشتر شود - واجب است عمره تمتع را تجدید کند که عمره گذشته‌اش مفرده محسوب شده و طواف نساء هم نمی‌خواهد، والا عمره هم لازم نیست، جز آنکه در صورت اول بایستی سفرش ضروری باشد، ولی در صورت دوم ضرورت هم شرط نیست، بلکه هرگونه حاجتی گرچه غیر ضروری و فوت ناشدنی داشته باشد جائز است سفر کند.

زیرا شخص متمتع دو ارتباط و بستگی به حج دارد: ۱- انجام حج تمتع ۲- محفوظ ماندن عمره تمتعش. ارتباط اول در هر دو صورت محفوظ است، ولی

۱. روایت معاویه بن عمار است که درباره فرق تمتع و عمره مفرده از حضرت صادق(ع) پرسیدم فرمود متمتع درگیر حج است ولی آنکه عمره مفرده انجام می‌دهد پس از آن هر جا که بخواهد می‌رود چنانکه امام حسین(ع) در ذیحجه عمره کرد و یوم‌الترویة راه عراق را گرفت در حالی که مردم به منی می‌رفتند.

و چنان می‌نماید که آنچه برای متمتع ممنوع است رفتنی است بدون برگشتن و خبر زیرین نیز شاهد است.

۲. صدوق از امام صادق(ع) آورده است که اگر متمتع بخواهد از مکه برون رود شایسته نیست، زیرا او درگیر حج است تا انجامش دهد، مگر آنکه بداند حجش از بین نمی‌رود و ... با اندک تأملی می‌فهمیم که این دو خبر که به عنوان معارض یکدیگر وانمود شده‌اند در جمله «تو گروگان حجی» مشترکند، جز آنکه دومی در صورت علم به برگشتن اجازه برون رفتن داده ولی ساکت است.

دوّمی در صورت فاصله یک ماه از بین می‌رود، و روی این اصل شرطش ضروری بودن این مسافرت است.

مسأله ۱۲- اگر نداند که برای حج برمی‌گردد یا نه، اصلاً چنان سفری حرام است، و در صورت ضرورت بایستی هنگام رفتن برای حجش از مکه محرم شود، که برای برگشتنش جدیت کند، اگر پس از یک ماه برگشت با تجدید احرام از اوّلین میقات نیت عمره تمتع کند، و اگر پیش از یکماه برگشت همچنان در احرام حج بماند تا انجامش دهد.

مسأله ۱۳- اگر بداند که نمی‌تواند برای حجش برگردد به هیچ‌وجه چنان مسافرتی نه احرام حج و نه بدون احرام جائز نیست، مگر آنکه ضرورتی مهم‌تر از حج پیش آید که این خود کاشف از عدم استطاعت است، ولی در عین حال اگر برخلاف گمانش توانست برگردد. بایستی به وظیفه خود - از نظر احرام حج یا عمره مجدد - عمل کند.

مسأله ۱۴- در مواردی که با احرام حج از مکه بیرون می‌رود چنانچه با فاصله یک ماه برگردد لازم است از اوّلین میقات احرام را تجدید کند، والا همان احرام که میقاتش مکه است کافی است.

مسأله ۱۵- چنانچه برخلاف وظیفه از مکه برای حج محرم نشد و بیرون رفت، فقط گناه کرده و چیزی بر او نیست، تنها به هنگام برگشتن - اگر فاصله یک ماه شده - واجب است از اوّلین میقات محرم شود، والا در وقت حج از خود مکه برای حج محرم گردد.

مسأله ۱۶- کسانی که کارشان رفت و آمد به مکه است به تمامی فتاوی - با شرائط - می‌توانند میان عمره تمتع و حجش مسافرت کنند، ولی بهتر این است که در آغاز ورود به مکه عمره مفرده انجام دهند تا به طور کلی برای مسافرت خارج مکه آزاد باشند، و چنانچه مسافرتی هم پیش نیامد، این عمره مفرده که در ماه‌های حج انجام شده از عمره تمتع کافی است.

مسأله ۱۷- اگر نداند پیش از یک ماه به مکه برمی‌گردد یا پس از یک ماه احتیاطاً از مکه با حالت احرام حج بیرون رود، سپس چنانچه پیش از یک ماه برگشت که هیچ، و اگر پس از یک ماه برگشت - چنانکه گفتیم - از اولین میقات احرام را به نیت عمره تمتع تجدید کند، و در صورت اول با عمره مفرده از احرام خارج گردد.

حرم:

دانستن حدود و احکام حرم به منظور اطلاع بر مواقیت حرم که نزدیک‌ترین مواقیت برای عمره مفرده و حج افراد، و احياناً برای عمره تمتع است، و نیز احکام دخول و خروج از صید و کندن گیاه حرم و بسیاری دیگر از مسائل لازم است.

«حرم» که به معنی مکان محترم و امن الهی است دو قسمت متن و حاشیه است. متن و مرکز اصلیش مسجدالحرام، و فرع و حاشیه‌اش به مساحت چهار فرسنگ اطراف مسجدالحرام است که حدود پانصد کیلومتر مربع می‌باشد و البته با ضلع‌های گوناگون:

از طرف شما مسجدالحرام که سوی مدینه منوره است حدود شش کیلومتر که - مسجد تنعیم است.

از طرف مشرق که سوی نجد است حدود ۱۴ کیلومتر مسجد جعرانه است.

از طرف جنوب نزدیک عرفات حدود ۲۰ کیلومتر مسجد نمره است.

از طرف غرب سوی جده تقریباً ۲۵ کیلومتر مسجد حدیبیه و مسجد رضوان است.

البته اعلام و نشانه‌های حرم به وسیله استوانه‌هایی سفید در طرفین جاده با تابلوهائی مشخص شده و این چهار مسجد نیز کمی از آنها دورتر است، ولی بر حسب روایات بهتر است در یکی از این چهار مسجد محرم شوی، و هم می

توان در پشت این اعلام محرم گردی که اصل «ادنی الحلل» همان نشانه‌های حرم است، ولی احرام در این مساجد بهتر است.

حرم دارای احکام اختصاصی است که از تمامی امکانه مقدسه عالم امتیاز دارد:

۱- صید حرم و کندن گیاهش در هر حال و بر همه کس حرام است، مگر گیاهی که در خانه شما روئیده به تفصیلی که در باب محرمات احرام است.

۲- ظاهراً جایز نیست خاک یا سنگ حرم بیرون برده شود.

۳- به طور کلی غیرمسلمان حق دخول در حرم را ندارد و واجب است از ورودش جلوگیری شود، خصوص اگر کتابی نباشد.

۴- حرام است کافر در محدوده حرم دفن شود و اگر دفن شود واجب است نبش قبر کنند و جسدش را از حرم بیرون ببرند.

۵- اگر چیزی در حرم یافتی حق برداشتنش را نداری تا صاحبش بیاید و بردارد، مگر اینکه بدانی ای بررسی تلف شود و به منظور نگهداری برای صاحبش برداری که طبعاً جایز و احیاناً واجب است، و باید یک سال در جاهای مناسب به اطلاع عموم رسانی، و اگر به کلی مأیوس شدی یا برای صاحبش نگهدار تا شاید تصادفاً پیدا شود، یا از طرف او صدقه بده و خودت حق تصرف نداری مگر اینکه در صورت حاجت در مضمّن محتاجان سهمی برداری و هرگاه هم صاحبش پیدا شد ضامنی و بایستی به او بپردازی.

و بهتر این است که اگر در محدوده مسجدالحرام چیزی یافته به جایگاه امانات و گمشده‌های حرم تحویل دهی، که طبعاً صاحبش بدانجا مراجعه می‌کند، بلکه در صورتی که احتمال بدهی بدین وسیله به صاحبش می‌رسد حق نداری نگهداری تا چه رسد که تصرف کنی، و اگر هم در جای دیگر است به کلانتری بیرون حرم بده.

۶- اینجا حرم امن الهی است و کسی حق تعرض به دیگری ندارد، خصوص در مسجدالحرام که أمنش بیشتر است و آیات قرآنی نیز دربارهٔ امن هر دو قسمت وارد است:

«... وَ مَنْ دَخَلَهُ كَانَ آمِنًا» هر که داخل این خانه: مسجدالحرام - گردد ایمن است «أَوْ لَمْ يُمْكِنْ لَهُمْ حَرَمًا آمِنًا» «آیا برایشان حرم امنی و پایگاه پناهی ننهادیم؟» که اگر پناه برندهٔ مجرم - خصوص مسجدالحرام - جنایت شایستهٔ عقوبتی کرده مادامی که در پناه حرم است کسی حق تعرض به او را ندارد، فقط آب و غذا را بر او تنگ گیرد تا خودش به ناچار بیرون رود، مگر در صورتی که جنایتش نسبت به حرم یا جانل و مال و ناموس زائران باشد که چون امن اجتماعی بر امن شخصی مقدم است واجب است چنان جنایتکاری را به سزایش برسانند گرچه داخل حرم باشد.

و تو ای میهمان خدا! تا هنگامی که در مکه‌ای، چه مُحرم - که بهتر - یا غیرمحرمی خیلی مراقب باش که برخلاف حرمت حرم و صاحب حرم رفتار کنی، به سایر میهمانان و بندگان خدا متعرض نشوی. هشدار که گناه در حرم بسی سخت‌تر است چنانکه ثوابش بسی پراچ‌تر و برتر است.

خلاصه اینکه ماندن در مکه مستلزم آگاهی و مراقبت بیشتری است، اینجا مدرسهٔ تمرین بدگی و انسانیت است، تمرین امن و بی‌آزاری است، ببین اگر نمی‌توانی امین باشی در مکه نمان، زود واجبات را انجام ده و بیرون شو. و بسیاری از احادیث آمده که «و من یرد فیه بالحد بظلم نذقه من عذاب الیم» الحد در این آیه تمامی گناهانی را شامل است و چنان هم هست، زیرا مکان و همچنین زمان هر قدر مقدس‌تر باشد گناه را بزرگ‌تر و ثواب را نیز بزرگ‌تر می‌کند، خصوص در مسجدالحرام که بایستی سراپا مراقب باشی، فکرت - چشمت - زبانت - دستت و پایت هرگز خطا نرود، همه‌ات ذکر الله و توجه

الی الله باشی که در بیت‌اللهی، و شاید روی همین جهت است که برحسب بعضی احادیث اقامت در مکه معظمه مکروه است، که بیشتر مردم از عهده و وظائف سنگین حرم الهی بر نمی‌آیند، مگر آنان که دائم المراقبه بانشد، حرم برایشان عادی نشود، ماندنشان در این قبله الاسلام نمونه فقط برای خدمت به اسلام و هدایت مردم باشد، نه برای تجارت، خدایا این ناچیز را تأیید فرما که این چنین باشم، و إلا خود دانی: اگر ماندم ضرری به اسلام دارد خودت علاج واقعه را قبل از وقوع کن، و بالاخره مرگم را به چهره شهادت در راه خودت مقرر فرمای.

۷- داخل شدن در حرم بدون احرام بر همه کس حرام است مگر برای کسانی که شغلشان رفت و آمد به حرم است، و یا اینکه زیاد آمد و شد دارند، و همچنین کسانی که پیش از یک ماه یا بیشتر محرم شده‌اند که لازم است پس از این فاصله مجدداً محرم شوند.^۱

مثلاً اگر آخرین احرامشان برای عمره تمتع بوده و یک ماه گذشته اکنون مجدداً برای عمره تمتع محرم می‌شود، و عمره قبلی بر حسب احادیثی به حساب عمره مفرده می‌آید و طواف نساء هم لازم ندارد.

و اگر قبلی برای عمره مفرده بوده و اکنون که مجدداً به مکه برمی‌گردد وقت عمره تمتع است در صورتی که وقت تمتع تنگ باشد واجب است برای عمره تمتع حرام شود، والا مخیر است میان آن و عمره مفرده.

و اگر پس از حج است طبعاً جز برای عمره مفرده زمینه‌ای ندارد.

و بالاخره روایات بسیاری اینجا وارد است که اگر فاصله میان احرام قبلی - احرام هر حج یا هر عمره‌ای باشد - این فاصله اگر یک ماه یا بیشتر است واجب است مجدداً محرم شود و تفصیل این مسأله در بیرون رفتن از مکه میان عمره تمتع و حجش خواهد آمد.

۱. برحسب اخبار و اقوال علما این مسأله ظاهراً از مسلماتی است، که در فاصله کمتر از یک ماه تجدید احرام برای دخول در حرم واجب نیست، و ما هرگز از احدی خلاف یا تردیدی در این مسأله ندیده‌ایم.

و اگر به عللی که از جمله دخول حرم است احرام بر او واجب شد، ولی به عذری نتواند همه اعمال عمره مفرده را انجام دهد، واجب است در صورت نومییدی از رفع عذر برای آنچه معذور است نایب بگیرد، ولی اگر محرم شدن برایش واجب نباشد، اگر بداند برای رکنی از ارکان معذور خواهد بود این احرام جای اشکال است، و اگر هم محرم شد، احتیاطاً بایستی در صورت نومییدی از رفع عذر فعلاً عمل معذور را انجام دهد، و تجدید احرام هم لازم نیست، و اگر هم مجدداً محرم شد بایستی نقصان گذشته را پیش از اعمال احرام کنونیش تکمیل کند، و سپس به اعمال این احرام بپردازد.

۸- بر همه مسلمین است که همه چیز حرم را بر همه جا ترجیح دهند، که خود چنانکه خدا خواسته نمونه و نمایشگاه اسلام حقیقی باشند، و در دین کشور خدا ساخته چهره جدی زندگی بخش و روح پرور اسلام را به خوبی نمودار سازند.

و از فرموده پیمبر نازنین که «یک رکعت نماز فرادی در مسجدالحرام همچون یک میلیون رکعت در سائر جاهاست» چنان می‌نماید که فضیلت این مکان مقدس بر سایر مکان‌های جهان یک میلیون برابر است.

۹- حرام است با سلاح آشکار وارد حرم شوی، که این خود بر هم زدن امن و ترسانیدن مردم است، مگر در صورت ضرورت که حفظ امن حرم بستگی به همراه داشتن سلاح داشته باشد.

۱۰- ساختمانی بلندتر از کعبه نسازند، و چنانکه مردمان همگی بندگان خدایند خانه‌هاشان نیز کوتاه‌تر از «بیت‌الله» باشد.

اینها برخی از امتیازات حرم‌الله است، و شایسته است علما و مؤمنین درجه اول از این قبه الاسلام یگانه و بی‌نظیر غفلت نکنند، تنها مرکز پخش جهانی اسلام را در انحصار گروهی... نگذارند، بلکه با اقامت دائمی و یا رفت و آمد زیاد این کنگره اسلامی را دائماً رونق دهند، جوری کنند که این مرکز نمونه

سلامی از نظر ساکنان و زائرانش نیز نمونه باشد، تا بدین وسیله افکار روشنگر جنبش دهندۀ اسلام در سراسر جهان پخش گردد. غفلت و اهمال از این پایگاه بزرگ اسلامی گناهی است نابخشودنی، و پایمال کردن «فتح مبین» رسول الله(ص) و از دست دادن مرکز اصلی اسلام که همیشه جایگاه برخورد میلیون‌ها مسلمان است.

مناسک حج تمتع:

از اینجا واجبات و محرمات مشترک میان عمره تمتع و حجش به طور مفصل و یک جا و سپس آنچه مختص به حج تمتع است پس از عمره‌اش بیان می‌شود.

احرام:

نخستین واجب از واجبات تمامی اقسام حج و عمره احرام است، همانند تکبیرة الاحرام نماز، به معنی حرام کردن: که برخی از آنچه پیش از حج و عمره و نماز حلال بوده اکنون حرام می‌شود، و آنکه حرام بوده حرام‌تر می‌گردد، احرام نماز «الله اکبر» است و احرام حج و عمره «لیبیک...» آیه «الْحَجُّ أَشْهَرُ مَعْلُومَاتٍ فَمَنْ فَرَضَ فِيهِنَّ الْحَجَّ فَلَا رَفَثَ وَلَا فُسُوقَ وَلَا جِدَالَ فِي الْحَجِّ» (۱۹۷:۲) با جمله «فَمَنْ فَرَضَ...» اشاره‌ای بس لطیف به احرام حج و عمره کرده که هرکس در این سه ماه حج - که هر دوی حج و عمره است - آن را بر خود قطعی کند که محرم شود، که با احرام چه حج و چه عمره چه واجب که معلوم، و چه مستحب، همگی واجب می‌شوند.

سپس با سه حصار و بندپولادین «رفث و جدال» حرام را - و حلال‌هائی را که هم عهدہ‌اش کارهای جنسی «رفث» و نزاع‌های همیشگی «جدال» است حرام کرده که در بخش محرمات احرام با اسرار و أدله‌اش خواهد آمد.

و اینجا «حرام» که حرام کردن است در انحصار محرمات عملی قشری در این حالت نیست، بلکه محرمات معرفتی - اخلاقی - ... شناخت‌های وارونه، دلبندی‌ها و دلبستگی‌های نابجا و دور از خدا که در شریعت معرفت مهم‌تر است، اینها نیز در حالت احرام حرام می‌شوند، که ترک محرمات بدنی و قشری وسیله و رمزی است برای ترک محرمات لیبی و معنوی، و هر دو احرام شرط است، و هر دوی محرمات ظاهری و باطنی بر محرم حرام است، و اکنون باطنیش: در خبر است از حضرت صادق(ع) که برای احرامت:

(با آب توبه خالص و بی شائبه غسل کن که گناهانت را بشوید - جامه راستی و راستان در بر گیر که پوششی از صفای دل و جان - : خصوص ظاهر و خشوع باطن است.

از هر چه و هر که تو را از یاد خدا باز می‌دارد و به خود امیدوار محرم شو، و از آنچه تو را از طاعت حق باز می‌دارد رو بتاب.

لیک بگوی که به معنی اجابت مهمانی بی شائبه و پاک الهی است، که دعوت فرمود تا چنان شوی، و به محکم‌ترین دستاویز چنگ زن).

احرام که اولین مناسک حج و عمره است نخستین گام اساسی است در سفر الی الله و جز بدین وسیله نمی‌توان به طور رسمی داخل در گروه سالکین الی الله شد، حاج یا معتمر شد.

احرام: جز خدا را - جز پیمودن راه خدا را، و به جز رضای خدا را بر خود حرام کردن است، و در این راه تو بایستی نیز از خودی: خودخواهی - خودراهی و خودبینی، از جمله خودی‌ها برون گردی و خود را نیز بر خود حرام کنی، از خود و خودی‌ها گم شوی تا پیدا شوی، کم شوی تا زیاد شوی.

اکنون که در میقاتی، در گور شخصی‌ها، نجات از گیرانیت‌ها، در جایگاه آمادگی برای کوچ کردن از خود و خودی‌ها به سوی خدا و خدائی‌ها، سوی خانه خدا،

اینک از لباس‌هایت برون شو که بایستی خود ساخته‌ها و خودی‌هایت را گم کنی، آنچه غیرخودت به خود آویخته‌ای گم کنی، آماده خدا ساختگی خود باشی. نخست این تویی تست، این لباس‌های توست که خود را در آنها گم کرده‌ای، از این و آن، انسان و حیوان و گیاه گم کرده و به خود افزوده‌ای و خویشتن را در این میان گم کرده‌ای، از روح و عقلت کاسته و به تن افزوده‌ای، اکنون لباس اینزندگی پر گول و غرور و التباس را برون آر، و جامه مرگ بی‌التباس را بپوش، و با زبان حال این کفن بگویی:

از هر چه بوده‌ام: - خود ساخته‌ام یا دیگران - مرده‌ام، تا بسا زندگی حق زنده شوم، خود را آماده خدا ساخته بودی، و این لباس و آن زندگی پرتباس چهره روشن خدا ساخته‌ات را پوشانده بود، اکنون به گونه نخست درآی، تا زیربنای خدا ساختگیت به شایستگی فراهم آید.

ای پیدای در خود، از خود گم شو، اینجا میقات است، خسی در میقات شو نه کسی در میعاد که اینجا آماده‌گاه است، این؛ زمان و مکان آمادگی است. خود را بازدید کن و آماده ملاقات، اینجا میقات است و نه میعاد، تو اکنون خسی در میقات نه کسی در میعاد، خس شو تا کس شوی.

لباس‌هایت برای زینت و شناسائیت بود، صاحب میقات تو را بی‌لباس می‌شناسد - و بهتر هم! تا از خود و خودی‌ها گم نشوی، از اغیار گم نشوی تو را نشناسد، به تو واقعی نگذارد.

هر چه دروغ و ادعا به خود آویخته‌ای، در درونت: عقل و روح و دلت ریخته‌ای، همه را در میقات پشت سر گذار، دفن کن، سبک‌خیز آهنگ مقصد کن. زندگان جام‌ها می‌پوشند سه و بیشتر، مردگان تنها سه جامه، اما تو! اکنون دو جامه ناپرداخته پوشیده‌ای، نه آنگونه زنده‌ای و نه اینگونه مرده، زیرا - مرگت مصنوعی: مصلحتی و تربیتی است، و موقف احرام نیز گور زندگی‌های خود ساخته است، و اکنون زنده خدا ساخته شو.

در میقات بمیر، و با این مردن زنده شو، مرده‌ای کفن‌پوش اما متحرک: متحرک به سوی حق - به سوی خانه خدا: بمیر پیش از مردنت: «موتوا قبل أن تموتوا».

اینجا همهٔ قبیله‌ها یک قبیله‌اند، که در یک قبله و به سوی یک قبله‌اند، کثرت‌های فردی به وحدت گرائیده: انسان - حاجی = قصد کنندگان خانهٔ خدا و دیگر هیچ!

چنانکه وحدت‌های زندگی نیز به کثرت آمده: تنها - تنهازیست‌ها - تن خواه‌ها در سیل جمع حاجیان گم شده‌اند، که به خانهٔ خدا و مردم رهسپارند، نه خانهٔ هوی و تنها خود!

در احرام بسیارها گم - گم‌ها یکی، آن یکی هم پوچ و هیچ می‌شود، و با دستی تهی از هرگونه شناسنامه: گذرنامه و گواهینامه - جز دعوت الهی - راهی خانهٔ خدایند.

محرم شو تا محرم شوی، که در اسیر احرام دو گام می‌نهی: از درون نیت و تهی کردن خود از غیرخدا و خدائی‌هاست، از برون هم به راه افتادن است، که با هر گامی دو گام برمی‌داری: دگرگون شدن از درون، جابجا شدن از برون، با یک جمله گم شدن از خود و خودی‌ها.

در این دو گام قیدی دو ضربه داری و اسارتی دو جانبه که آزادی‌ها، افسار گسیختگی‌ها گذشته را جبران کند، که هم حلال‌هایی اکنون بر تو حرام است، و هم محرمات بر تو حرام تر، تا روح نیرومند تقوی گیری، و بهتر بتوانی از محرمات بپرهیزی.

احرام تو را از تو می‌کند، عریانت می‌کند، از دورن به «لباس التقوی» و از برون به «پارچهٔ سفید» می‌پوشاندت، تو را با نخستین گام: دوری از خودت، آماده دوّمین گام: نزدیکی به خدایت می‌کند، که تا خود را از خود نکنی، کاری

در قرب به خدا نکنی، و این محرمات احرام تو را از یاد توی دروغین می‌برد، و به یاد توی راستین می‌آورد.

در میقات نماز احرام را نیز بگزار، باشد که شالوده نمازهای آینده‌ات گردد، که نمازهای پیشینت هیچ و نمازهای آینده‌ات نماز است، که توی محرم اکنون محرمی! دگران را گم کرده و او را پیدا کرده‌ای، پس این نماز هم تجربه است و هم ترجمه، و برای نمازهای آینده‌ات پیامی است، هر قیام و قعودش، هر رکوع و سجودش، پیام و پیمانی است نوین که از این پس خودم - همهام - کارهایم: همه‌اش - تنها برای توست و دیگر هیچ... حرکاتی است پر از اشارات و برکات. و احرام خود مدرسه‌ای است که بر چهار پایه مثبت: میقات - لباس - احرام - نیت - لبیک، و بیست و چهار پایه منفی: محرمات احرام - بنیاد شده، پس مدرسه احرام دارای بیست و هشت کلاس است که هر یک را نکات و شروطی در فقه اسرار و فقه احکام است و اکنون:

میقات:

جایگاه و پایگاه احرام - وقت معین حج یا عمره، که اسم مکان و هم زمان است و شامل هر دوی زمان مکان احرام.

میقات مکانی در اختصاص احرام حج و عمره است که در مکان‌های مخصوص بایستی انجام شود، و زمانیش شامل تمامی مناسک این هر دو است، و یا بهتر که مناسک حج و عمره دارای دو گونه میقات است: هر دو در مکان و زمان خاص انجام می‌شود.

و میقات احرام نیز که مکان و پایگاه احرام است، از نظر زمان نیز - چنانکه در احرام حج و عمره تمتع - میقات زمانی هم هست، مگر در احرام عمره مفرده که زمان معینی ندارد.

قرآن تنها از میقات زمانی نامبرده که طبعاً آغازش میقات احرام است:

«يَسْئَلُونَكَ عَنِ الْأَهْلِ قُلُوبِ هِيَ مَوَاقِيتُ لِلنَّاسِ وَالْحَجِّ» ... هلال‌های ماه زمان‌های معینی است برای حج قرآن و افراد، ولی عمره مفرده زمان خاصی ندارد. دور هم نیست که «میقات» یک جا بر هر دوی زمانی و مکانی دلالت کند، که زمانیش از وقت که اصل ماده مفعال است و مکانیش از خود مفعال.

میقات مکانی احرام:

از مجموعه احادیث باب میقات چنان می‌نماید که تمامی میقات‌های احرام‌ها ده مکان است:

۱- مکه مکرمه ۲- مسجد شجره ۳- مسجد قرآن المنازل ۴- مسجد جُحُفَه
۵- یلمم ۶- وادی عقیق ۷- محاذات میقات در این پنج جای اخیر ۸- جائی که پیش از میقات برای احرام نذر کنند. ۹- خانه خود محرم ۱۰- أدنی الحل که: مسجد تنعیم - حدیبیه - جعرانه و مسجد نمره - بهترین جاهای آن است.

اینها میقات‌های مکانی احرامند چنانکه شرح خواهیم داد، و میقات‌های زمانی احرام: ۱- سه ماه حج: شوال - ذوالقعدة - و تا پیش از ظهر روز عرفه، تا اندازه ای که بتواند همه اعمال عمره تمتع تا هنگامی که بتواند از مکه برای حج تمتع محرم شود و خود را برای وقوف اختیاری عرفات برساند.

مکه مکرمه:

میقات حج تمتع است، کسی هم که منزلش یا به عنوان مجاورت موقت یا توطن در مکه باشد - یعنی داخل حرم - اضافه بر حج تمتع - برای عمره مفرده و حج قرآن و افراد نیز می‌تواند از منزلش محرم شود، ولی برای عمره تمتع مستحب مؤکد یا احتیاط است که از خارج حرم محرم شود، و همه اینها در صورتی است که آن هنگام داخل حرم باشد، که اگر خارج حرم محرم شود، و همه اینها در صورتی است که آن هنگام داخل حرم باشد، که اگر خارج حرم

بود، چنانچه پیش از یکی از میقات‌های پنجگانه است از همان میقات، و إلا از خارج حرم محرم شود.

مکه مکرمه اضافه بر این حالت اختیاری، در حال اضطرار نیز میقات است، البته برای آنان که در غیر حج تمتع از تمامی میقات‌های اصلی: پنجگانه، و فرعی: ادنی الحلل معذورند، ولی واجب است حتی الامکان هر چه دورتر از مسجدالحرام محرم شوند.

بنابراین مکه مکرمه فقط میقات حج تمتع، و میقات اهل مکه اعم از مقیم و مجاور است در صورتی که فعلاً همان جا باشند که برای عمره مفرده و حج قرآن و افراد - و عمره تمتع نیز - می توانند از منزلشان محرم شوند، گرچه احتیاط شدید خصوص در عمره تمتع احرام از ادنی الحلل است.

و ادنی الحلل میقات تمامی کسانی است که از بیرون حرم برای غیرحج تمتع عازم مکه اند، چه خانه شان پس از ادنی الحلل باشد یا پیش از آن، به شرط اینکه از میقاتی اصلی و یا برابر - حداکثر - دوازده کیلومتریش نگذرند.

کسانی هم که خانه‌شان میان حرم و یکی از میقات‌هاست، احتیاطاً از خانه‌شان که محرم شدند، در ادنی الحلل نیز احرام را تجدید کنند، آنهایی هم که داخل حرم منزل دارند نیز احتیاط مؤکد است از ادنی الحلل محرم شوند، گرچه از منزلشان نیز بر حسب احادیث چند کافی است.

و اما پنج میقات اصلی: برای همه کسانی است که یا از اهالی آنها باشند، یا عبورشان از آنها یا محاذی حداکثر دوازده کیلومتری یکی از آنها باشد، البته در غیر حج تمتع، و این خود قاعده ای است عمومی در همه این میقات‌های پنج‌گانه.

مسجد شجره:

مقدس ترین و برترین میقات: میقات اهل مدینه و کسانی است که از مدینه عبور کنند، یا از محاذی دو فرسنگی مسجد شجره، و از تمامی میقاتها دورترست - حدود هفت کیلومتری مدینه - و بعید نیست که این محاذات که برحسب نص حدیثی صحیح درباره مسجد شجره در حکم خود میقات است، در سائر میقاتها نیز چنان باشد، اما بیساز این مقدار در هیچ میقاتی - و حتی مسجد شجره - حکم میقات را ندارد، و اینجا مسائلی چند است.

مسئله ۱ - برحسب احادیثی چند بهتر این است که از داخل مسجد شجره محرم شود، و کافی است که از بیرون مسجد محرم شود، و کافی است که از بیرون مسجد یا برابر دوازده کیلومتریش نیز محرم شود.

مسئله ۲ - اکنون که مسجد شجره در خود جاده نیست، جائز است در همان جاده برابر مسجد محرم شود، و واجب نیست راه را کج کرده داخل یا نزدیک مسجد محرم گردد.

مسئله ۳ - حائض و جنب و در حال نفاس جائز نیست داخل مسجد و نه هیچ مسجدی دیگر محرم شود، مگر اینکه در حال عبور باشد، که از یک درب داخل و از درب دیگر خارج شود، ولی مسجد شجره دربهای دخول و خروج برای عبور ندارد.

مسئله ۴ - عبور کننده از مسجد شجره - یا حداکثر دوازده کیلومتریش - واجب است در صورت امکان از همان جای عبور محرم شود، و اگر نتواند - از میقات بعدی یا محاذیش: برابر دو فرسنگیش - و چون پس از مسجد شجره بر هیچ یک از چهار میقات دیگر اینگونه برخورد یا عبوری ندارد، احرام از برابر بیش از دو فرسنگ هم کافی نیست، رفتن به خود این میقاتها و یا محاذی نزدیکش هم دلیلی ندارد، طبعاً کافی است از بیرون حرم: ادنی الحل محرم شود.

وادی عقیق:

وادی عقیق حدود یکصد کیلومتر دور از مکه است، میقات اهلش یا عبور کنندگانش یا گذرگان از دو فرسنگیش می باشد و به ترتیب بر سه بخش: مسلخ - غمره - ذات عرق تقسیم می شود.

جحفه:

جحفه نیز به همین منوال است و تقریباً دویست و بیست کیلومتر از مکه فاصله دارد، و فاصله اش از جاده خیلی بیش از دو فرسنگ است، در حال کنونی بر احدی واجب نیست که از آن و یا محاذی دو فرسنگیش محرم شود، خصوص آنکه احیاناً خطر گم شدن و چیزهای دیگر هم هست.

قرن المنازل:

مسجد قرن المنازل در طائف حدود نود و چهار کیلومتر دور از مکه است، میقات کسانی است که از راه طائف به مکه می روند، ولی واجب نیست بدین منظور از راه طائف که هم دورتر است و هم احیاناً به مشکلاتی برخورد می کند، به سوی مکه بروند.

یللم:

این نیز فاصله اش همچون قرن المنازل است، پس میقات های پنج گانه فوق به ترتیب از نظر فاصله با مکه عبارتند از: مسجد شجره ۴۸۰ ک م - جحفه ۲۲۰ ک م - وادی عقیق ۱۰۰ ک م - قرن المنازل و یلملم ۹۴ ک م و اینا مسائلی چند است: مسأله ۱- کسانی که - در راه حج یا عمره - به جز حج تمتع - از این میقات های پنج گانه می گذرند واجب است از اولین میقات محرم شوند، مثلاً کسانی که از مدینه از راه طائف به مکه می روند واجب است از مسجد شجره محرم شوند، و نه از قرن المنازل طائف، ولی اگر از احرام مسجد شجره معذور

باشند، طبعاً واجب است از قرن المنازل محرم شوند، مگر آن که راهشان از طائف نباشد، و یا نخواهند از آن راه به مکه روند، که طبعاً چون بر میقات اصلی دیگری عبور نمی کنند، احرام از ادنی الحل: بیرون حرم، کافی است و لازم نیست در راه از جحفه محرم شوند، زیرا نه در این راه از آن گذر می کنند، و نه از جاده تا جحفه شرط محاذات: - دو فرسنگ یا کمتر - حاصل است.

مسأله ۲- در صورتی که بدون عذر از میقات اول که عبور کرده محرم نشد، و از میقات بعدی - مثلاً قرن المنازل بعد از مسجد شجره - محرم شد، گرچه ترک واجب کرده و به احتیاط واجب در صورت امکان بایستی به همان میقات برگشته محرم شود، ولی اگر بدون عذر هم از میقات بعدی محرم شود، ظاهراً احرامش صحیح است، مگر آنکه میقات بعدی ادنی الحل باشد، که ظاهراً حتی الامکان بایستی به میقات قبلی برگردد و إلا احرامش در این صورت از ادنی احلل درست نیست، زیرا برحسب احادیث این پنج میقات مخصوص کسانی است که از آنها یا برابر دو فرسنگیشان عبور کنند، که در نتیجه ادنی الحل میقات اینها نیست.

مسأله ۳- اگر به هنگام عبور از میقات تصمیم زیارت بیت الله نداشت، که فعلاً عازم مکه نیست، و در میقات بعدی یا آخرین میقات و یا ادنی الحل تصمیم گرفت، از همین جا محرم شود کافی است، زیرا عبور از میقات تنها به شرط تصمیم زیارت بیت الله احرام از آن میقات را حتمی می کند.

مسأله ۴- کسی که راهش به سوی مکه از هیچ یک این پنج میقات نیست، مانند کسانی که با هواپیما مستقیماً در جده فرود می آیند، واجب نیست از جده به یکی از میقاتها رفته محرم شوند، زیرا این میقاتها برحسب احادیث برای کسانی است که از آنها یا حداکثر برابر دو فرسنگیشان بگذرند، که اگر نتوانند یا حتی نخواهند از آنها عبور کنند میقاتشان بیرون حرم: ادنی الحل - است.

احرام از جده نیز دلیلی ندارد، که نه میقات است و نه برابر دو فرسنگی میقات - مگر به اندر که آن هم دلیل درستی ندارد، زیرا صحیحۀ حلبی توانائی تخصیص قاعدهٔ مسلمۀ نذر را ندارد: که بایستی مورد نذر برتری داشته یا لااقل جائز باشد، و احرام پیش از میقات همچون احرام. پس از میقات بدعت و حرام است، پس چگونه می تواند موردنذر قرار گیرد، زیرا در اخباری چند احرام پیش از پس از میقات نهی شده، و این یک خبر گرچه سندش صحیح است، نمی تواند هم با قاعدهٔ نذر: که بایستی موردش را حج باشد، و هم با این اخبار: که نباید از پیش از پس از میقات محرم شد، نمی تواند در این دو جبههٔ قوی معارضه کند، و اصولاً نذر به هیچ وجه نمی تواند حرام را حلال کند تا چه رسد که واجبش گرداند، و مورد صحیحۀ حلبی - با صرف نظر از این جهات - شامل آنچه ما گمان می کنیم و به کار می بندیم نیست.^۱

روی همین اصل هم نوعاً کسانی که فتوای به صحت چنان نذری داده اند فرموده اند: به احتیاط واجب بایستی از مسجد حدیبیه و یا هر جای ادنی الحل احرامش را تجدید کند، که در هر صورت احرام پیش از میقات با نذر هیچگاه کافی نیست، چه جائز باشد یا نه.

۱. حلبی گوید: از امام صادق(ع) دربارهٔ مردی پرسیدم که به عنوان شکر بر خود نهاده بود که از کوفه محرم شود؟ فرمود: به آنچه برای خدا پیمان بسته عمل کند و این اولاً در موردی است که از پیش برای رفع مشکلی نذر کرده و یا عهد نموده، و نه آنکه مانند ما برای اینکه بتواند پیش از میقات محرم شود چنان کند، و در هر حال احرام پیش از میقات برحسب حدیث آینده برخلاف تکلیف است، و به هیچ وجه نه با نذر و نه وسیله ای دیگر نه جائز می شود و نه واجب.

= میسره گوید: خدمت امام صادق(ع) رسیدم در حالی که رنگم پریده بود، فرمود: از کجا محرم شدی؟ گفتم: از فلانجا ... فرمود: چه بسا جویندگان خیر که پایشان می لغزد، آیا خوشتر می آید نمازظهر را در سفر چهار رکعت بخوانی؟ گفتم: نه، فرمود: بخدا کار تو چنان بوده!
و بالاخره این نذر احرام که ما می کنیم برخلاف هر نذری کار را آسان تر می کند که مثلاً به جای جحفه از جده محرم شویم و چنان نذری اگر موردش مباح هم باشد الزام آور نیست تا چه رسد که حرام هم هست و اصولاً کلاه شرعی است و خلاف شرع!

مسأله - اگر هم چنان نذری برای احرام درست باشد باید توجه داشت مستلزم انجام بعضی از محرّمات احرام نباشد، چنانکه نذر کند مثلاً از طهران محرم شود با توجه به اینکه وسیله مسافرتش در انحصار هواپیما و روز است که اینجا نذر اگر هم منعقد بود، اکنون به علت اینکه مستلزم فعل احرام در حالت احرام است منعقد نخواهد شد.

مسأله - کسانی که می خواهند از مدینه با هواپیما به جده و سپس به مکه روند، چون نه فرودگاه، و نه هیچ جای مدینه، محاذی افقی مسجد شجره نیست، عبور از میقات و برابر دو فرسنگش نیز واجب نیست، در صورتی هم که هواپیما از محاذی آسمانی میقات عبور کند مهلت به اندازه ای نیست که بتواند لبیکها را تماماً برابر فضائی مسجد شجره بگوید - بنابراین وظیفه ای جز محرم شدن از ادنی الحل - که اینجا مسجد حدیبیه است - ندارد.

اینجا باز هم تذکر می دهیم که واجب بودن احرام از یکی از این پنج تن میقات در انحصار کسانی است که از یکی از آنها یا برابر - حداکثر - دو فرسنگیشان بگذرد، و نه آنکه این عبور واجب باشد، یا هر جا که هستی لازم باشد از یکی از اینها محرم شوی.

مسأله ۷- اینجا به خوبی، روشن است که اگر فعلاً در مکه ای و می خواهی برای عمره تمتع محرم شوی، بدون عذر هم می توانی از هر جا بیرون حرم محرم شوی و درست است، گرچه در صورت امکان احتیاط شدید است، که از نزدیک ترین میقات محرم شوی.

مسأله ۸- داخل شدن در حرم بدون احرام حرام است، مگر برای کسانی که در کمتر از یک ماه پیش عمره ای انجام داده و یا حج کرده اند، و یا آنان که کارشان رفت و آمد به حرم است، بنابراین اگر مکه مکرمه فرودگاهی داشت جائز نیست مستقیماً از جایگاه خودتان بدون احرام در مکه فرود آئید، احرام در هواپیما نیز به علت سرعت حرکت ممکن نیست، مگر جائی سوار هواپیما شوید

که خودش میقات یا برابر میقات باشد که از همان جا محرم شده در فرودگاه مکه فرود آئید.

مسئله ۹- اگر با عذر یا بی عذر بدون احرام دارد حرم یا مکه شود دست کم واجب است به یکی از میقات‌های اطراف حرم رفته و محرم شود، مگر آنکه هرگز نتواند یا وقت کافی نباشد که در این صورت هرچه دورتر از مسجدالحرام شده و اعمالش را انجام دهد.

مسئله ۱۰- کسانی که منزلشان پس از پنج میقات و قبل از حرم است بایستی از همان منزلشان محرم شوند نه از ادنی الحل، ولی اگر منزلشان داخل حرم باشد مخیرند میان احرام از منزل یا از ادنی الحل گرچه دومی بهتر و موافق احتیاط است.

مسئله ۱۱- اصولاً محاذات میقات فرع میقات و به جای آن است، بنابراین اگر راهش به مکه از محاذات میقات اول و از خود میقات دوم است، مانند کسانی که از راه زمینی مدینه از طریق طائف به مکه می روند، ظاهراً کافی است از میقات دومی محرم شوند، گرچه احتیاط در جمع بین محاذات میقات اول و خود میقات دوم است، و یا بهتر اینکه از مسجد شجره که خیلی نزدیک جاده است محرم شوند.^۱

مسئله ۱۲- بنابر آنچه گذشت میقات‌های پنجگانه اصلی تنها برای کسانی واجب است که از خود آنها یا برابر - حداکثر - دو فرسنگیشان عبور کنند، و إلا ادنی الحل کافی است، و مکّه مکرمه میقات حج تمتع و میقات آنهایی است که منزلشان در مکه است، و یا از احرام در میقات‌های دیگر معذورند، و اگر منزلشان میان میقات و حرم است همان منزل میقات است، مگر آنکه فعلاً قبل از

۱. به احتیاط واجب اگر برابر مسجد شجره دوازده کیلومتری یا کمتر است از همانجا محرم شده و در میقات دوم احرام را به احتیاط مستحب تجدید کند که فقط تجدید نیت و تلبیه است.

یکی از ادنی الحل بایستی محرم شوند، و ظاهراً میقات نذری پیش از میقات‌های هیچگاه کافی نیست.

مسئله ۱۳- کسانی که از برابر میقات اصلی - و نه خود آن - عازم برای عمره مفرده اند، کافی است از ادنی الحل محرم شوند، گرچه خلاف احتیاط است، به احتمال اینکه عبور از میقات بدون احرام گناه باشد، ولی احرام از ادنی الحل قطعاً درست است، ولی اگر برای عمره تمتع باشد، واجب است از همان میقات اصلی یا محاذاتش که عبور می‌کند محرم شود، گرچه اگر هم از میقات بعدی محرم شد، تنها گناه کرده و احرامش صحیح است، ولی چنانچه از یکی از میقات‌های پنجگانه گذشت و بدون عذر برای عمره تمتع از ادنی الحل محرم شد، ظاهراً درست نیست و بایستی برگردد.

مسئله ۱۴- اگر با احرام عمره مفرده از همان میقات‌های اصلی محرم شده و اکنون که در مکه است می‌خواهد برای عمره تمتع حرام شود ظاهراً احرامش از ادنی الحل کافی است، ولی اگر در ماه‌های حج بدون احرام وارد مکه شد، ظاهراً - اگر از یکی از همان میقات‌ها یا برابزش گذشته - واجب است به همان جا برود و محرم شود و از ادنی الحل کافی نیست، مگر آنکه معذور باشد.

مسئله ۱۵- اگر احرام را به کلی فراموش کرد، یا از روی نادانی ترک نمود و تا پایان اعمالش ندانست، اعمالش برحسب احادیث درست است، بنابراین احرام تنها در حال یاد بود و دانستن رکن حج و عمره است، چنانکه میقات نیز در حال اختیار رکن حرام است، که اگر به ناچار پس از میقات محرم شد درست است، و اما پیش از میقات هرگز زمینه‌ای برای اضطراب وجود ندارد.

مسئله ۱۶- در حالی که برای یکی از اقسام حج یا عمره محرم شده، تا اعمالش را تمام نکرده نمی‌تواند برای دیگری محرم شود و یا همان قسم را تکرار کند که حالت احرام تا پیش از انجام همه اعمالش از بین رفتنی نیست.

ولی اگر برای عمره مفرده پس از سعی حلق یا تقصیر کرده، می‌تواند پیش از طواف نسائش برای قسمی دیگر و یا عمره مفرده ای دیگر محروم شود، با احتیاط آنکه پیش از طواف دوّمی طواف نساء اولی را انجام دهد، و یک طواف نساء برای دو عمره مفرده کافی نیست.

مسأله ۱۷- اگر ندانسته یا از روی فراموشی پیش از تقصیر عمره تمتع برای حجش محرم شد، چیزی بر او نیست و تقصیر هم نباید بکند زیرا منافعی یا حالت احرام کنونی نیست ولی اگر تقصیر را عمداً ترک کرده و محرم به حج و یا عمره ای دیگر شود، احرام دومش باطل و واجب است برای بیرون شدن از احرام اولی تقصیر کند، زیرا چنان که گفتیم پیش از تمامی اعمال احرام قبلی زمینه ای برای احرام بعدی نیست.

مسأله ۱۸- چنان که در آغاز بحث گذشته احرام بر پایه چهار واجب: ۱- میقات ۲- لباس احرام ۳- نیت ۴- لبیک ۴- نهاده شده، که لباس احرام واجب غیر رکنی و بقیه اش واجبات رکنی احرام است، بنابراین احرام پوشیدم و احرام را کندم حرفی است بی اساس و عامیانه، و حالت احرام جز با انجام اعمالش، یا عمل به وظیفه مصدود و محصور، از بین رفتنی نیست، و در پایان بحث احرام به طور مفصل رد این باره گفتگو خواهیم داشت. انشاءالله تعالی.

لباس احرام:

لباس مخصوص احرام شرط واجب - و نه رکنی - احرام است، که اگر هم عمداً نپوشد. با انجام سه واجب رکنی دیگر - محرم است، تا چه رسد که از روی نادانی یا فراموشی نپوشد، جز آنکه در صورت عمد گناه کرده و کفاره‌ایی هم از این جهت ندارد، مگر برای لباس، که مثلاً اگر برهنه محرم شود این کفاره را هم ندارد، و در شرائط لباس احرام مسائلی است:

مسأله ۱- چنانکه در خبر صحیح حریر از امام صادق (ع) آمده «هر لباسی که جائز است در آن نماز بخوانی می‌توانی در آن محرم شوی» جز آنکه در لباس

ابریشم برای زن از نظر احادیث و در نتیجه فتاوی خلاف است، و چون در حدیث صحیح در این باره متعارضند و حدیث جواز اضافه بر موافقت اصل اباحه و قاعده صحیح حریز، نص در جواز است و دیگری ظاهر و قابل حمل بر کراهت و یا مورد زینت که قطعاً حرام است، روی این جهات ظاهراً لباس ابریشم برای زن محرم اگر زینت اضافه بر ممتادش نباشد جائز و حد اکثرش مکروه است.^۱ ولی جای احتیاط مؤکد است بلکه ترک نشود.

مسأله ۲- لباس ابریشم خالص که بر مرد در حال نماز حرام است در حال احرام نیز حرام می باشد، ولی ابریشم مخلوط مانعی ندارد، مانند آنکه با نخ ابریشم و غیرابریشم بافته باشند، ولی اگر قسمتی از آن ابریشم خالص باشد، خصوصاً اگر به اندازه پوشیدن عورت است جای اشکال است، ولی ظاهراً مادامی که نگیند لباسش - شل احرام یا لنگش - ابریشمی است گرچه مشتمل بر مقداری که بتوان عورت را پوشانده باشد - ظاهراً جائز است، گرچه جای احتیاط اکید است که این را هم نپوشد.

مسأله ۳- اگر مرد از روی نادانی یا فراموشی و اشتباه لباس ابریشم خالص در حال احرام پوشید، هرگاه فهمید فوری بیرون آورد و چیزی هم بر او نیست.

مسأله ۴- لنگ و شل محرم سه جور است: ۱- به خوبی بدن را می پوشاند بطوری که هرگز بدن پیدا نیست، و این طور قطع کافی است. ۲- به اندازه ای نازک است که به خوبی بدن در زیرش نمایان است، گرچه عورتین پوشیده باشند، که ظاهراً کافی نیست چون صدق لباس - ثوب: پوشش نمی کند، که در حقیقت پوشیده برهنه است ۳- نازک متوسط است - اینجا در صورتی که

۱. اضافه بر صحیح و حسنه حریز که لباس نمازگزار را برای احرام = تجویز کرده و حریر در نماز برای زن جائز است، یعقوب بن شعیب نیز در خبر صحیح از امام صادق (ع) آورده که گفتیم: زن پیراهن دکمه دار و حریر و خز و دیبا بپوشد؟ فرمود: «آری مانعی ندارد» که طبعاً سؤال از حالت احرام است.

و در مقابل خبر صحیح عیص است که: زن محرم هر چه خواهد بپوشد جز حریر و دستکش. و قاعده در چنان مواردی رجوع به اصل جواز است خصوص آن که دلیل خصوصی جواز صریح باشد.

عورتین به خوبی پوشیده باشند، نمایان بودن شبخی و صورتی ناپیدا از بدن ظاهراً اشکالی ندارد، زیرا ما دلیلی اینجا به جز خبر صحیح حریر نداریم که: در آنچه نماز می خوانی می توان محرم شوی، اینجا عورتین که پوشیده است و در نماز همین کافی بود، اضافه ای هم در احرام داریم که بایستی ثوب - لباس: پوشش باشد، این هم هست، گرچه تا اندازه ای بدن نمایان باشد، که اینجا همین که گویند پوشش است کافی است، گرچه احتیاط مستحب پوشش کامل است، و اگر دو یا چند پارچه بسیار نازک روی هم بپوشد، هم می تواند مقدار واجب را و هم مستحب را انجام دهد، که شرط نیست هر یک هر یک پوشش باشند.

مسئله ۵- ظاهراً بافته بودن دو پارچه احرام شرط نیست، زیرا اینجا دلیلی به جز لباس - ثوب: پوشش بودن نداریم، و عرفاً هر چه بدن را بپوشاند پوشش و لباس است، مگر مانند برگ یا چوب یا آبی که در آن فرو روی، یا چیزی که به بدنت بمالی و از این قبیل.

اما لباس نایلونی یا پلاستیکی و یا هر لباسی از هر نوعی که باشد، اینها از جهت لباس بودن بی اشکالند، و دلیلی هم جز لفظ «لباس» اینجا نداریم، و اینگونه مطالب مجتهدش عرف و بازار است، و آیا دکان پیراهن و زیر جامه پلاستیک فروشی لباس فروشی نیست؟ و کسانی که اینگونه پوشش ها دارند بی لباسند؟!

مسئله ۶- دو لباس احرام نباید آنقدر کوتاه باشد که آن را پوشش نگویند، و ظاهراً حداقل شل این است که از شانه تا ناف را، و حداقل لنگ اینکه از ناف تا زانو را بپوشد، و یا کمتر از این اندازه ها، تا جائی که گویند پوشید، زیرا دلیلی بر اندازه معینی از این لباس نداریم.

مسئله ۷- دلیل روشنی بر اینکه واجب است لباس احرام حداقل دو تکه باشد نداریم، ولی از لحاظ آنکه در پارچه احرام در احادیث زیاد یاد شده احتیاط این

است کمتر نباشد، و بعید نیست که یک پارچه که همچون دو تکه بپوشاند نیز کافی باشد، ولی بیش از دو تکه - برحسب احادیث - بدون اشکال جائز است.

مسأله ۸- آنچه مسلم است پوشیدن لباس احرام در آغاز انعقاد احرام واجب است و حکمش مانند سه واجب دیگر احرام: میقات - نیت - تلبیه است، بنابراین کندن لباس های احرام در هر حال جائز است، ولی چون محرم در بیشتر حالات با مردم است و نمی تواند لباس عادی بپوشد یا برهنه باشد، از این لحاظ طبعاً بایستی لااقل لنگ را به خود داشته باشد، و در صورت شم اندازی زن های نامحرم شنل را نیز بپوشد، و این نه از لحاظ وجوب ادامه لباس احرام است، بلکه از نظر پوشیدن عورت است از ناظران، و پوشیدن بدن است از زنان.

در خبر صحیح حلبی از امام صادق(ع) است که «پرسیدم: محرم می تواند لباس هایش را برون کند؟ فرمود: آری، و در خبر دیگر است که فرمود: ... جائز است ولی هنگامی که داخل مکه شد همان لباس های احرامش را که از پیش بتن داشت بپوشد و مکروه است که آنها را بفروشد» که این تنها دلیل استحباب است و نه وجوب.

بنابراین اصولاً ادامه لباس احرام هرگز واجب نیست، و تنها برای ستر عورت و ماندنش واجب است.

مسأله ۹- اگر دو یا چند پارچه را جوری بهم بدوزند که همچون لباس های عادی نشود، نه پیراهن و نه زیر جامه و نه مانند اینها، فقط پارچه هائی است کوتاه که هر یک کافی نیست، و به هم دوخته اند تا به اندازه لنگ یا شنل شود، ظاهراً مانعی ندارد، زیرا اصولاً دوخته مورد منع نیست، بلکه قبا - کت و شلوار - پیراهن - زیر جامه، و از این قبیل، حتی اگر ندوخته هم باشد مانند لباس های نایلونی و پلاستیکی که بدون دوختن، و فقط چسباندن، آماده پوشش اند، در حال احرام جائز نیست، بنابراین دوختگی و ندوختگی موضوع بحث نیست، بلکه لباس بودن و نبودن در باب احرام موضوع نفی و اثبات است، که اگر شما

پارچه ای را بدون دوختن جوری با گروه یا سنجاق یا هر وسیله ای دیگر ترتیب دهید که همچون پیراهن یا زیر جامه شود زیرا احرامتان حرام است، و اگر چندین تکه پارچه را بهم بدوزید اما صورت لباس به خود نگیرد حرام نیست، و روی این اصل گره دار بودن اطراف حوله احرام و یا حتی دوخته بودن حاشیه‌هایش اشکال ندارد اما اگر دو طرفش را با سنجاق یا گره بستن به هم پیوند دهی که همچون پیراهن قابل پوشش باشد جائز نیست، چنان که بر حسب حدیث گره زدن دو طرف شل ممنوع است، و حتی راجع به لنگ در موثقه سعید اعرج است که از حضرت صادق(ع) درباره محرم پرسیدم: لنگش را به گردنش ببندد؟ فرمود: نه «که ظاهر در حرمت است، و در صورتی که شل را به گردن گره بزند به طریق اولی جائز نخواهد بود، ولی ظاهراً گره زدن لنگ به کمر برای محفوظ ماندن عورت هرگز اشکالی ندارد، گرچه اگر لای هم بگذارد و گره نزند خیلی بهتر است.

مسأله ۱۰- چون - بر حسب احادیث - لباس احرام همچون لباس نمازگزار است، جز آنکه نباید همچون پوشش‌های عادی باشد، بنابراین بقیه شروط لباس نمازگزار را نیز بایستی داشته باشد که: پاک باشد - غصبی یا پوست یا مو یا سائر اجزاء حیوان حرام گوشت، یا از اجزاء مرده حلال گوشت نیز نباشد، که اگر دانسته برخلاف این شرائط بود حرام است گرچه کفاره‌ایی ندارد.

مسأله ۱۱- اگر پس از محرم شدن دانست که یکی یا تمام لباس‌های احرامش متجنس و یا از جنس ممنوع است احتیاطاً فوراً تبدیلیش کند، گرچه بعید هم نیست که اگر همچنان ادامه دهد اشکالی نداشته باشد، مگر در حال طواف و نمازش که بر حسب احادیث «طواف خانه نماز است» ولی میان ابتدای احرام تا طواف تا حلق یا تقصیر، دیگر این شروط ظاهراً نیست، در طواف و نمازش هم چون به ناچار بایستی چیزی به تن داشته باشد، آن شرائط نیز واجب المراعاند.

مسأله ۱۲- لباس احرام زن همان است که در نمازش صحیح است به تن کند، مگر لباس زینت که هم در حال انعقاد احرام حرام است و هم مادامی که محرم است، گرچه مستحب است لباسش سفید باشد و در حال انعقاد احرام دو پارچه روی لباس هایش بر خود بگیرد.

مسأله ۱۳- اگر در حال احرام فراموش کرده بود که لباس احرام بپوشد و پس از آن یادش آمد، یا نمی‌دانست واجب است و سپس دانست، واجب نیست لباس احرام بپوشد، مگر به منظور برهنه نماندن و احرامش صحیح است، زیرا لباس احرام واجب غیر رکنی است آن هم در حال انعقاد احرام، و شرط صحت احرام هم نیست، برخلاف سه واجب دیگر.

مسأله ۱۴- دلیلی بر وجوب پاک بودن بدن در حالت احرام نداریم گرچه احتیاط اکید است، مگر در حال طواف و نمازش که طهارت نماز در هر دوی آنها واجب است، اما در غیر حال طواف نه طهارت بدن شرط است، وه وضو و نه غسل، که در حال جنابت یا حیض و نفاس بدون عذر نیز می‌توان محرم شد، ولی طهارت لباس احرام شرط است گرچه اگر هم عمداً متجنس بود فقط احرام است و کفاره ندارد.

مسأله ۱۵- بهتر است در حال احرام لباس احرام را در بر داشته باشی مگر در موارد حاجت، و کسانی که لباس احرام با کارشان مزاحم است بدون اشکال می‌توانند فقط با لنگی که عورتشان را بپوشاند کارهایشان را انجام دهند، ولی برای انجام مناسکشان خیلی شایسته است همان لباس‌های احرام را به تن کنند.

نیت: رکن دوّم احرام و واجب سوّمش:

نیت در هر عبادتی قصد انجام آن است برای انجام امر الهی، و این خود کاری است معنوی و قلبی که حاجتی به گفتن ندارد، گرچه احیاناً بهتر است به منظور توجه و انضباط بیشتر گفته شود.

و اصولاً هر عملی مستقلی نیازمند نیتی مستقل است، که طبعاً با نیت و قصد کاری نتوان کار دیگری انجام داد، و در بحث نیت آنچه مهم است و شایان تذکر خود قصد عمل نیست، که طبعاً هیچ عملی خود به خود خالی از قصد نیست، مگر در مورد کارهای غیراختیاری، مهم قصد قربت است که عبادت را برای خدا: قرۃ الی الله - انجام امر خدا - برای رضای خدا انجام دهد.

گفته‌اند شخصی مبتلای به وسواس در نیت بود، نزد مرحوم آیه الله سید ابوالحسن اصفهانی رفت و گفت که من هر چه جدیت می‌کنم نیت نمی‌آید، آن مرحوم ا روی کاردانی و زیرکی فرمود: برای تو نیت واجب نیست، بلکه اصولاً بایستی اعمال را بدون نیت انجام دهی، رفت و پس از اندکی برگشت که هر چه تصمیم می‌گیرم کاری بدون نیت کنم نمی‌شود، نیت خود به خود می‌آید! فرمود آنچه شرط است همین است که عمل خالی از قصد نباشد.

اکنون اگر عمل مفرد است طبعاً نیت همان واجب است، و اگر مرکب است از اجزائی چند، طبعاً نیت مجموعه عمل از آغاز به طور مجمل و یکجا لازم است. مثلاً نماز را نیت می‌کنید، یعنی مجموعه مرکب از تکبیرة الاحرام - حمد - سوره - رکوع - سجود - تشهد - سلام را به طور اجمال - به عنوان فلان نماز نیت می‌کنید و روی همین قصد تکبیرة الاحرام می‌گوئید و سپس بقیه واجبات و مستحبات نماز را به ترتیب انجام می‌دهید، آیا در هر یک هر یک اعمال نماز نیز - اضافه بر نیت اولی - نیت جداگانه می‌کنید که: تکبیرة الاحرام می‌گویم قرۃ الی الل - حمد می‌خوانیم ... سوره و ... انجام می‌دهم قرۃ الی الله؟ هرگز، که این خود تکراری است بی‌معنی و چه بسا خنده‌آور! نه - بلکه به دنبال همان نیت مجموع کارهای نماز را یکی پس از دیگری انجام می‌دهید.

حج و عمره نیز چنان است، که هر یک هر یک اعمالش نیت جداگانه نمی‌خواهد، همان عمره مفرد یا تمتع یا حج از هر قسمتش را که در آغاز نیت کردید، همه اعمالش را بر همان اساس انجام دهید کافی است که مثلاً «عمره

مفرده انجام می‌دهم قربة الی الله» و دیگر هیچ، مگر شروع به اعمالش که اول احرام است، و شما که اکنون لباس احرام به تن داری، در میقات هم هستی، نیت احرام را هم در ضمن نیت عمره مفرده کرده‌ای، فقط لبیک‌ها مانده که با گفتن آنها محرمی، خود احرام نیت جداگانه‌ای نمی‌خواهد، چنانکه طواف و نمازیش، سعی و تقصیرش، طواف نساء و نمازش - اینها نیز نیت‌های جداگانه‌ای ندارد، تنها همین اندازه که این اعمال را بر مبنای نیت مجموعه عمل انجام دهی کافیست، فقط بدانی چه می‌کنی کافی است، چنانکه در احادیث مناسک حج و عمره نیز اینگونه وارد است^۱ و بعضی از مراجع بزرگ تقلید و بسیار آگاه نیز همینگونه فرموده‌اند، و پیرایه‌های دیگر را به کلی حذف و در دکان‌های تجار نیت را به کلی بسته‌اند.

ایشان فرموده‌اند و چه زیبا و بجا: «نیت احرام لازم بلکه ممکن نیست»^۲ لازم نیست زیرا در ضمن نیت مجموعه عمل نیت شده، لبیک و طواف و نمازش و ... همه یکجا در نیت - مثلاً - عمره تمتع نیت شده، و دیگر تکرار چرا؟ ممکن هم نیست، که اگر با نیت احرام بقیه اعمال را نیت نکرده‌ای احرام و نیتش باطل است، چنانکه تکبیرة الاحرام نماز را نیت کنی ولی بقیه اعمالش را نیت نکنی که این - طبعاً - تکبیرة الاحرام نیست، و اگر هم بقیه اعمال را نیت کرده‌ای این خود نیت مجموع است نه نیت احرام، و به همین جهت هم رسول الله (ص) و ائمه هدی (ع) فقط نیت را در آغاز مناسک واجب دانسته و درباره یکایک اعمالش هرگز سخنی و یا حتی اشاره‌ای هم ندارند.

۱. حماد از حضرت صادق (ع) پرسید: می‌خواهم برای حج تمتع محرم شوم، فرمود: بگو: پروردگارا من می‌خواهم با عمره به سوی حج تمتع و بهره‌مند شوم: *إِنِّي أُرِيدُ أَنْ تَمْتَعَ بِالْعُمْرَةِ إِلَى الْحَجِّ* - اگر هم خواستی فقط در دلت اینگونه نیت کن، و دیگر هیچ، که نیت در انحصار مجموعه عمل است نه هر یک هر یک اجزایش.

۲. مناسک حج حضرت آیت الله العظمی الخميني روجي له الفداء، ص ۱۷.

ولی چون نیت کنندگان احرام - طبعاً نیت تمامی اعمال را نیز دارند، گرچه نتیجه احرام را دو مرتبه نیت کرده‌اند، اینها کارشان لغو است ولی احرامشان درست است.

چه خوب است که مردم آگاه زیر بار پیرایه‌های زیادی نیت نروند، و آنچه را خدا از بندگانشان نخواستہ اینها نیز نخواهند، ولی بندگان را در مناسک حج و عمره خسته و حیران نسازند، خصوصاً با برخی از الفاظ غلط - مانند: احرام می‌بندم! احرام می‌پوشم!

اولاً احرام بستنی یا پوشیدنی نیست، و این تنها لباس احرام است که پوشیدنی نیست، و از ارکان احرام هم نیست، میقاتش نیز بود نیست نه بستنی، لبیکش نیز گفتنی است نه بستنی، نیتش هم که در ضمن نیت خود حج یا عمره قصد کردنی است و استحباباً گفتنی، و نه بستنی، پس تو نیت بستن چه چیز را می‌کنی یا یاد می‌دهی؟

یا سائر اعمال حج یا عمره که خود نیت جداگانه‌ای ندارد، مثلاً چقدر بی‌مزه و مسخره است که نیت کنید: «بیتوته می‌کنم: یعنی می‌مانم - در سرزمین منی شب یازدهم ذیحجه الحرام را برای حج تمتع از حجة الاسلام را برای ... قربه الی الله تعالی!» اصولاً ما چرا منی آمده‌ایم و شب یازدهم و دوازدهم را می‌مانیم، برای گردش و دیدن این منظره گنبدیده گوشت‌ها و خون‌هاست؟ جز برای انجام مناسک حج است، آیا اینجا بی‌قصد و حسب آمده‌ایم، پس دیگران این الفاظ را برای چیست؟

اگر این بندگان خدا بدانند در میقات برای چه آمده‌اند، و یا گفتن لبیک چه قصدی دارند، اگر بدانند که بعداً دور خانه خدا از کجا تا کجا برای چه می‌گردند و اگر ... دیگر این همه نیت‌ها - پیرایه‌ها - سرگردانی‌ها برای چیست، برای خدا شما که روحانی گروهید، و یا هر مسلمان متعهد، مسائل را آنگونه که هست یاد

بگیرید و آنگونه که باید یاد بدهید که لااقل واجبات را عمل کنند، دیگر مستحبات یا احتیاطات که احیاناً هم خلاف احتیاط است لازم نیست.

نیت: در هر عبادتی دارای دو شرط است: ۱- قصد قربت: که دارای دو جنبه مثبت: تقرب الی الله - و منفی: ریائی نبودن است و ۲- اگر مورد نظر از لحاظ هدف مشترک است تعیینش کنید، و اینجا مسائلی چند است:

مسأله ۱- دانستیم که در مناسک حج یا عمره واجب است در آغاز مجموعه اعمال را به طور اجمال نیت کند: عمره مفرده انجام می دهیم - عمره تمتع ... حج تمتع ... و سپس در حالی که لباس های احرام را به تن دارد و در میقات است بگوید: «لبيك اللهم لبيك، لبيك لا شريك لك لبيك، إن الحمد والنعمة لك والملك» و دیگر هیچ مگر لبيک های مستحب که خود دانی، و اکنون محرمی.

مسأله ۲- در احرام قصد دیگری به جز نیت حج یا عمره شرط نیست، نه قصد ترک محرمات احرام و نه انجام واجباتش که انجام مناسک حج یا عمره و یا سائر واجباتش از قبیل لباس احرام می باشد، مگر بعضی محرمات رکنی که حج یا عمره را در صورت عمد باطل می کند، مثل منی بیرون دادن و عمل جنسی: جماع - پیش از وقوف مشعر الحرام در حج، و پیش از سعی در عمره مفرده به اجماع علماء، و در عمره تمتع بنا بر بعضی از اقوال، که در این موارد قصد استمناء یا جماع مانع از انعقاد احرام است، و نه اینکه قصد ترکشان شرط صحت و انعقاد احرام باشد، که چنانچه اصولاً از نفی و اثبات چنان عملی در حال نیت غافل است، یا تصمیمی بر فعل یا ترکش ندارد احرامش منعقد است.

مسأله ۳- اگر حج یا عمره را برای خودنمائی - و نه قصد قربت الهی - انجام دهد، و یا با شرکت قصد خدا و هوی نیت کند باطل است، چنانکه اگر وقت انجامش بی ریاء بوده و پس برای این و آن برای خودنمائی و ریاء بازگو کند ظاهراً اینجا هم باطل خواهد بود.

مسئله ۴- اصل نیت - چنانکه گذشت - کاری است قلبی و باطنی که لفظ تنها نماینده آن است و لزوم هم نیست، که اگر لفظ را جهلاً یا اشتبهاً برخلاف قصدش بگوید، عمل به حساب قصد می‌آید و نه لفظ، مثلاً قصد عمره مفرده دارد و عمره تمتع را به زبان آورد، یا قصد حج تمتع دارد و افراد بگوید، و یا هر عملی دیگر را قصد کند ولی لفظ دیگری به زبان آورد، همان که در دل نیت کرده محسوب است و اشتباه زبانی ضرری ندارد، که طرف حساب از شما تصمیم قلبی خواسته و خودش بدان آگاه است، گرچه زبان خطا کند.

مسئله ۵- اگر در غیرموسم حج محرم شد و نفهمید چه قصد کند، نه به زبان آورد و نه در دل صورتش و مفهومش را بیاورد، و اگرش بپرسی گوید: همان که دیگران قصد دارند، و برای آن آمده‌ایم، درست است، چنانکه اگر در موسم حج است و قصدش از احرام انجام همان عمره مخصوص موسم است ولی اسمش را نمی‌داند که در دل یا به زبان آورد، همین اندازه که قصدش شروع به کار اول موسم حج است، به خودی خود به حساب عمره تمتع آمده و احرامش برای همان عمره خواهد بود.

و بالاخره قاعده عمومی و همگانی در صحت احرام و مناسکش - اعم از حج یا عمره - این است که در آغاز - و به هنگام لبیک - همان را که وظیفه کنونی اوست نیت کند، گرچه نام و نشانی را نداند، و اگر اکنون امکان انجام یکی از چند عمل را دارد: عمره مفرده یا تمتع - حج افراد یا تمتع ... لازم است با مختصر اشاره‌ای قلبی آن را که تصمیم دارد قصد کند، گرچه نامش را نداند، مثلاً عمره‌ای که لازمه جدانشدنی حج است: عمره تمتع: عمره آزاد: مفرده - حجی که وظیفه ساکنان حرم است: قرآن - افراد - حجی که برای غیراهل حرم است: حج تمتع - و خلاصه آنکه عملی را که اکنون مشترک میان چند جور کار است با اندک اشاره‌ای تعیین کند، که همان اندازه قبول است، زیرا طرف خدای داناست که به اندک رمز و اشاره اکتفا می‌کند.

ولی اگر عملی مشترک را بدون هیچ نام و نشانی با گفتن لبیک آغاز کرد، طبعاً احرامش اختصاص به هیچ کدام نخواهد داشت، و ظاهراً می‌تواند پس از احرام و پیش از شروع به اعمالش یکی از آنها را نیت کند، گرچه خالی از اشکال نیست، زیرا - چنانکه گفتیم - نیت همه اعمال یکجاست: عمره - حج ... و احرام نخستین عمل این نیت است، بنابراین نیت احرام مجهول - اصولاً امکان‌پذیر نیست، که احرام نیت جدائی ندارد.

ولی اگر در ماه‌های حج محرم شد، در حالی که مردم دو جور نیت می‌کنند: عمره مفرده - عمره تمتع، که طبعاً نیت همان عملی که سائر مردم دارند کافی نیست، اینجا اگر در عمق قصدش کاری را خواسته انجام دهد که در انحصار موسم حج است، طبعاً به حساب عمره تمتع می‌آید، و اگر کاری را خواسته که همه وقت می‌توان انجام داد عمره مفرده خواهد بود، و اگر هم در صورت اول نداسته پس از سعی سرش را تراشید و طواف نساء و نمازش را انجام داد لازم است - هر وقت فهمید - تقصیر کند، مگر آنکه داخل در احرام حج شده باشد که دیگر تقصیر نه لازم است و نه جائز و اگر در صورت دوم نیز ندانسته طواف نساء و نمازش را انجام نداده هر وقت دانست انجام دهد، گرچه پس از احرام حج باشد، ولی باید طواف نساء پیشین را بر سایر اعمال حج جلو اندازد.

مسأله ۶- اگر حج عمره‌ای بر عهده اوست و نمی‌داند نیابتی است یا نذری، کافی است قصد «ما فی الذمه» کند: آنچه بر من واجب است، که خدا واجب تو را از تو بهتر می‌داند، و همینگونه می‌پذیرد.

مسأله ۷- نیت وجوب یا استحباب در حج یا عمره واجب شرط صحتش نیست، مگر در صورتی که تعیین عمل در انحصار این نیت باشد، مثلاً حجی واجب بدون تعیین وقت بر عهده اوست، و اکنون می‌خواهد حجی انجام دهد، طبعاً به منظور تعیینش بایستی وجوب و یا استحباب را نیت کند، که اگر نکند به حساب واجب نخواهد آمد.

و اگر اکنون حج یا عمره بر او واجب تعیینی است، نیت وجوب شرط نیست که به خودی خود به حساب واجب می‌آید، و این زمان زمینه‌ای به جز آن عمل واجب را ندارد، و حتی اگر اشتباهاً و حتی عمدتاً نیت استحباب کند همان واجب محسوب است، گرچه در صورت عمد و علم به این که عملش واجب است، نیت استحباب شاید موجب بطلان باشد، مگر در صورتی که وجوبش در انحصار امسال باشد، و اگر حج یا عمره بر او هیچ عنوانی واجب نیست و نیت وجوب کند، شاید به حساب استحباب آید، و بعید هم نیست که در صورت علم و عمد به حساب بدعت در نیت باطل باشد.

مسئله ۸- اگر پس از تلبیه گفتن در میقات شک کند نیت کرده یا نه احرامش صحیح است، بلکه اصولاً احرام بدون هیچ نیتی ممکن نیست، و اگر نداند چه عملی را نیت کرده بنابر همان گذارد که وظیفه فعلی اوست، و اگر زمینه چند عمل است هر یک را بخواهد از هم اکنون می‌تواند انتخاب کند و مناسکش را انجام دهد.

مسئله ۹- اگر در وقت مخصوص حج یا عمره‌ای شک کند که همان را نیت کرده یا غیر آن را، بنابر همان گذارد که وقتش بوده، بلکه اگر هم بفهمد نیت غیر آن را کرده درست است، مگر در صورتی که بدعتی در نیت گذارده چونان که با علم به وجوب فعلی عمره تمتع نیت عمره مفرده کند، که در صورت عمد بدعت و ظاهراً باطل است.

مسئله ۱۰- اگر به گمان عدم استطاعت نیت استحباب کند ولی مستطیع بوده یا به گمان استطاعت نیت وجوب کند، ولی مستطیع نبوده، در هر کدام دو صورت عملش درست است گرچه در صورت دوم به حساب حجة الاسلام نمی‌آید.

مسئله ۱۱- کسانی که مبتلای به وسواس در نیت می‌باشند و نامش را احتیاط می‌گذارند باید بدانند که اصولاً وسواس روح عمل را می‌کشد، و احياناً باطلش می‌کند، مانند کسانی که با وجود تمامی شرائط لیبیک گفته و طبعاً محرم شده‌اند،

و سپس به حساب وسواس و به گمان احتیاط، احرام را بر هم زنند - که بر هم زدنش هم ممکن نیست - تنها به گمان اینکه با بیرون کردن و یا حرکت دادن لباس احرام از احرام بیرون می‌آیند، مجدداً به میقات رفته و تجدیدش کنند، بدانند که اینگونه اعمال برخلاف حکم خداست و احیاناً انسان را مبتلای به کفارات و زحماتی هم می‌کند، و به طور کلی نمی‌توان از احرامی که به طور صحیح انجام شد بیرون رفت، مگر با انجام مناسک مربوطه‌اش، و بیرون کردن لباس احرام و شکستن نیت هرگز اثری در خارج شدن از احرام ندارد.

مسأله ۱۲- برای انجام سائر اعمال حج و عمره هرگز تجدید نیت شرط نیست، بلکه همچون اعمال نماز که به دنباله همان نیت اول انجام می‌شود و کافی است، اینجا هم طواف و نمازش - سعی و تقصیرش - طواف نساء و نمازش، و یا هر واجبی دیگر از واجبات حج یا عمره، همین اندازه که بر اساس نیت اول انجام گیرد کافی است، به همین اندازه که اگر پرسند چه می‌کنی و برای چه؟ بتوانی بگویی: طواف یا ... برای عمره یا حج انجام می‌دهم و دیگر هیچ.

تلبیه:

گفتن لبیک‌ها چهارمین واجب و سوّمین رکن و آخرین پایه احرام است، هنگامی که با لباس احرام در میقات با نیت حج یا عمره‌ای لبیک گفتی از همان هنگامی محرمی، و پیش از لبیک هرگز محرم نیستی، هر چند سائر واجبات و ارکان احرام را انجام دهی، که لبیک احرام همچون تکبیرة الاحرام نماز است، با گفتنش وارد جرگه حاجیان و معتمران: اجابت کنندگان دعوت صاحبخانه‌ای.

جان احرام «لبیک» با نیت حج یا عمره است، و کمترین واجبش با رعایت احتیاط:

«لبیک اللهم لبیک، لبیک لا شریک لک لبیک، إنّ الحمد والنعمه لک والملك لا شریک لک» و دیگر هیچ مگر جملاتی مستحبه.

و اکنون - پیش از فقه لبیک - شایسته است بدانیم سرّ و معنای لبیک چیست، تا احراممان معنی و روح گیرد، وقتی محرم شدیم محرم شویم، و این دگرگون شدن لباس و مکان روح و جان را دگر کند، آن را زیر و زبر کند.

«لبیک» تکرار به پاداشتن مخلصانه و خالصانه و بی شائبه است: بلی با آری: امر تو را، دعوت را به پا می دارم، با اخلاص و بی هیچ شائبه‌ای اجابت می کنم - دو مرتبه و نه تنها یکی، و این همه اجمالی از معنی لغوی «لبیک» است.

شاید اجابت اول اجابت دعوت ندای زیارت است که نخست ابراهیم خلیل(ع) و در پایان خاتم پیمبران مأموریت یافتند که از توانایان دعوت عمومی کنند: «وَأَذِّنْ فِي النَّاسِ بِالْحَجِّ يَأْتُوكَ رِجَالًا وَعَلَى كُلِّ ضَامِرٍ يَأْتِينَ مِنْ كُلِّ فَجٍّ عَمِيقٍ...».

و تو با این لبیک هم دعوت این دو پیامبر را و هم دعوت خدای را اجابت کرده‌ای: دو اجابت: فرستاده‌اش و خودش، که در حقیقت یک اجابت است که خلاصه می شود در اجابت حق در خروج از هرگونه دعوت ناحق، و ورود در دعوت حق و انجمن حق پرستان.

شاید هم یکی اجابت دعوت فطرت است که ما را از درون خدا ساخته به سوی حق می خواند، و دیگری اجابت شریعتش که تکمیل کننده شریعت فطرت است: آری آری با این دو اجابت - این دو گام: به سوی تو قیام می کنم.

و شاید تکرار این اجابت کنایه‌ای هم از استحکام و پای گیری است، برخلاف گذشته‌هایش نشکنم - نقضش نکنم، اجابتی دو ضربه: ثالث - همچون توبه نصح. و نیز اجابت دعوت حق به قالب و قلب - به زیان و روان - ظاهر و باطن: که تمامی هستیم: برون و درونم -

گفتار و کردارم ... همه و همه‌ام نقشه‌ای است از اجابت حق! و دیگر هیچ، که هرگز گرد ناحق نگردم، جز نقشه‌حق در من نیابی، چنان که از محرمی بسی محرم: از حضرت صادق(ع) در تفسیر لبیک اینگون آمده است: «محرم می کنم

برای تو مو و پوستم را - گوشت و خون و استخوانم را - مخ و عصبم را: از زنان - لباس‌ها - بوی خوش ...» که به دنبال احرام تن احرام روح است، و روح احرام نیز همان احرام روح است، و این هر دو در خدائی کردن محرم شریک‌اند. و می‌بینیم گوئی چهار واجب احرام و چهار گوشهٔ کعبه: بیت‌الله الحرام - یکجا در چهار صیغهٔ «لیک» چهار جانبه ادغام و همگام شده‌اند، که تکرارش بر این چهار پایهٔ معنوی استوار است، و از همه مهم‌تر و جامع‌تر، مهم‌تر و بهتر پایهٔ آخرین که پایگیری و وفاداری همه جانبهٔ این اجابت است.

نخست در میقات که جایگاه و پایگاه تجدید پیمان الهی است، خودی‌های تو را دفن کن، و خود را کفن کن، که میقات گور خودخواهی‌ها و خودراهی‌ها - خودبینی‌ها و خودپسندی‌هاست، این خود دروغین را همچون تخمی دفن کن، تا خود راستینت با اجابت مجدد حق و ریختن ناخودی‌هایت، آن خود راستن از نو بروید، بار آورد و خودی دیگر به بار آورد.

لباس‌های تو را که هم پوشندهٔ عورت و هم نمایندهٔ شخصیت بود برون آر، تا از این خودِ دوختگی و خودساختگی تا سر حد امکان رها شوی، سپس لباس‌هایی که نه لباس زنده است و نه کفن مرده بپوش، مرده کفنش لااقل سه پارچه است و تو یک یا دو پارچهٔ احرامی داری، و زنده هم که نوعاً بیش از سه آن هم جوراجور و رنگارنگ، و تو اکنون نه مرده‌ای و نه زنده، مرگت اختیاری است و زندگی نوینت در پرتو همین مرگ مصنوعی است، که با پیمودن چهار کلاس مثبت و بیست و چهار کلاس منفی احرام تمرین زندگی می‌کنی، خود را بیازمای و آماده شو.

و اکنون که لباس احرام پوشیده و خسی شده‌ای در میقات نیت کن، تو که به میقات ظاهری آمده‌ای و لباس‌های تنت را برون کرده‌ای، در ظاهر از خانه و کار و لباست برون شده‌ای اکنون با نیت زیارت از درونت نیز برون شو، از غیر خدا

و خدائی‌ها تهی شو، جا و لباس دگر شده، اکنون با نیت که کاری است درونی جان و روانت نیز دگر شود.

در گذشته نیت‌های دگری داشتی که هوای دگری داشتی، اکنون همه را فراموش کن، هوا را از یاد ببر و همچنان خدا را یاد کن که این حج و عمره را تنها برای خداست و بس، سیاحت نیست تجارت نیست، زیارت است و ملاقات و همه چیز است.

و این نیت تو را از اسارت به آزادی، از محدودیت به بی‌نهایت، و از باطل به حقیقت می‌برد، و اکنون برای برداشتن نخستین گام زیارت «لیبک» بگویی، ولی نه همچون نیت در درون و نهادت - تنها در دلت - نه! با زبان و آشکارا، که این آشکاری گوئی و اعلام با بلندگوی زبان نماینده همه توست که همه‌ام آری: با زبانم آری - که: با فکر و عقل و دلم آری، با همه جان و تنم آری، با آنچه در خود دارم - برخود دارم: در برون یا درون: با همه‌ام آری، نه تنها لفظ و تصورش، که معنای لیبک چنانکه گذشت لفظی و پوک نیست، این است که: از روی اخلاص بپا خاستم و بپا داشتم - نه تنها اعراب و مخارج حروف و کلماتش را - بلکه جنبش همه جانبه‌ات در خدائی شدن - نه خدا شدن که محال است، بلکه ظل الله شدن - عبدالله شدن، آیه الله شدن و در آخر حجة الله شدن که خود حجت و برهانی برای حق باشی.

چه بگویم که در این لیبک یک جهان اسرار و معانی ناگفته نهفته است، و بر هر دو پایه توحید «لا اله الا الله»: سلب: نه - و ایجاب: آری - بنیاد شده است.

.... نه نه ای بیگانگان! ای ناخدایان، نه نه ای همه جهانیان، ای خودم و هوایم ای مال و جان و کسانم ... نه نه.

آری آری ای جان جانانم، که آنچه برای خود و دیگران، به هوای خود و دیگران آری گفته‌ام غلط گفته‌ام، اکنون نسبت بغیر تو ای خدای بزرگ: «نه» و تنها برای تو «آری».

آری آری این بنده گریزپاست که اکنون با اجابت دعوت با پای خود آمده، این خسته شکسته هیچ، این ناشایسته نابسامان پر از دورغ و خیال و دیگر هیچ، این ناچیز و دیگر هیچ، این! به دعوت تو و با پای خودش آمده، مهمانی است دعوت شده، هر که هست و هر چه هست، تو این خَس را دانسته دعوت کردی که گسش کنی، نسناس است که ناسش کنی، دیو و دد است که مردمش گردانی، هیچ است که چیزش کنی ... «لبیک» و دیگر هیچ!

هر چه بفرمائی «آری» قربانی شو «آری» به جایش قربانی کن «آری» از شیطان: شیطان‌ها و شیطنت‌ها دور شو «آری» سنگ بارانشان کن «آری».. آری آری ای صاحب کعبه چهار گوشه، که دوبارت اجابت می‌کنم به هر چهار معنای پرمعنی و تا زنده‌ام.

این احرام - همه‌اش - میقات و لباسش - نیت و لبیکش، خود درسی است که همچنان بایستی برای همیشه نقشه زندگی را عوض کند، و چنانکه از حضرت صادق(ع) روایت است حکمت احرام این است: «پیش از آنکه به حرم محترم الهی باریابند حالت خشوع به خود گیرند، سرگرم لهُو و زینت با همه هستیشان به سوی او رهسپار شوند، اضافه بر اینکه حالت و چهره احرام خود بزرگداشتی است برای خدا که به سوی خانه‌اش روانی، و کوچک‌داشت خوشی در این دربار پر عظمت، در حالی که امید ثواب و رحمت و خوف عقوبت داری به سوی او می‌روی، رو سوی او می‌کنی، با ذلک و کوچکی ...» و این خود درس است که برنامه عمل سراسر زندگی و نه آنکه فراموشش کنی.

در نتیجه «لبیک» بسی دشوار است، که با همه هستیم آری، در همه جنبه‌های زندگی آری، نسبت به حق، هستیم و گفتار و کردارم - همه‌ام مثبت است.

نسبت به غیر حق همه‌ام منفی، که درست رد بر سینه نامحرمان زنی، و همچون محرمان حقیقی محرم شوی، تا آنجا که توانی - و همواره از پروردگار بزرگ توفیق بخواهی.

این گوشه‌ای از فقه اسرار احرام: لبیک که جان احرام است، و اکنون فقه احکامش که در مسائل زیرین یاد می‌نکیم:

مسأله ۱- حداقل تلبیه چهار بار است، که بیشترین مستحب و کمترش کافی نیست، بعید هم نیست که تکرار چهار اشاره به اسرار چهارگانه گذشته باشد، و تلبیه واجب از این قرار است «لبیک اللهم لبیک، لبیک لا شریک لک لبیک» این مقدار در تمامی احادیث وارد است، گرچه در بسیاری از آنها «إن الحمد والنعمه لک والملك لا شریک لک» نیز آمده ولی ظاهراً مستحب مؤکد است نه واجب، و اینجا احتیاط خیلی به جا است، بلکه نباید ترک شود، و بقیه جملات تلبیه قطعاً واجب نیست.

مسأله ۲- واجب است تلبیه را صحیح بگویند، و اگر جویری غلط گفت که بی‌معنی شد یا معنی را عوض کرد باطل است، و ظاهراً غلطی که معنی را عوض نکند باطل نمی‌کند، چنانکه در لبیک، به جای فتحه باء کسره بگویند «لبیک» یا «إن» را «أن» بگویند، یا «الحمد» را «الحمد» یا «الحمد» بگویند، و از این قبیل که گرچه از نظر لفظی و لغوی غلط است ولی معنی را تغییر نمی‌دهد، ولی اگر بگویند «لبیک» چون بی‌معنی است و یا به کلی مقصود را عوض می‌کند طبعاً باطل است، چنانکه اگر «الحمد» را «الحمد» یا «الحمد» بگویند باطل است، و بالاخره واجب است اگر نمی‌داند یاد بگیرد، یا کلمه کلمه با و تلقین کنند، و چه بهتر - و از نظر سر لبیک واجب‌تر - که ترجمه‌اش را نیز یاد بگیرد.

مسأله ۳- اگر نتواند صحیح بگوید به طوری که معنی محفوظ بماند، هر جویری که می‌تواند بخواند و درست است، مانند لال‌ها که همان اشاره آنها طوری که می‌توانند کافی است و نائب گرفتن هم لازم نیست بلکه معنی ندارد، مگر برای طفلی که از لحاظ کوچکیش، که زبان ندارد، یا نمی‌تواند درست بگوید، که طبعاً و لیش نیز موظف است صحیحش را اداء کند.

و ظاهراً اگر نتواند عربیش را صحیح بگوید واجب است ترجمه آن را نیز به هر زبان می‌داند بگوید، و تنها طفل بی‌زبان و شخص بی‌هوش مستثنی است که بایستی از آنها نیابت شود.

و اصولاً برای احرامش بایستی بدانند چه می‌کند و چه می‌گوید، که نه لفظ تنها و نه معنای تنها کافی است، لفظ بی‌معنی در سرّ احرام غلط است، و معنای بی‌لفظ، یا تنها لفظ غلط و حتی با معنی نیز در فقه احرام باطل است.

مسأله ۴- اگر لبیک واجب را پیش یا پس از میقات گفت محرم نمی‌شود، که لبیک برای احرام همچون تکبیره الاحرام نماز است، اگر پیش از وقت نماز یا پس از انجام نماز بگوئی باطل است، و اگر از روی اشتباه یا ندانستن مسأله چنان کرد واجب است در صورت امکان به میقات رفته و تکرارش کند، و اگر هم از میقات گذشته و نتوانست برای لبیک مجدداً برگردد، از میقات بعدی، یا لاقلاً از ادنی الحل محرم شود، و اگر داخل حرم آمده و امکان رفتن به خارج را هم ندارد، هر چه دورتر از مسجدالحرام تلبیه بگوید و کافی است.

مسأله ۵- مستحب است تلبیه را تکرار کند، و با صدای بلند بگوید که این خود شعار حج و عمره است: خود می‌دانم و همگان نیز بدانند که دعوت حق را لبیک گفته‌ام، ای محرمان و نامحرمان! محرمان و نامحرمان! من دیگر سلم و بی‌آزارم، سپر و شمشیر را انداخته‌ام و...

لبیک‌گویان همچنان راهش را ادامه دهد، تا خانه‌های مکه نمایان شود، که ظاهراً از آن به بعد همین لبیک واجب و مستحب حرام می‌شود.^۱ یا اینکه لاقلاً مستحب نیست، و در خبر است که «صدای تلبیه از این پس از صدای خران بدتر است»، زیرا اکنون به دیار رسیده‌ای، عملاً دعوتش را اجابت کرده‌ای، دیگر

۱. از لحاظ آنکه نهی از لبیک در اینجا پس از امر پیشین است، ظاهراً فقط نفی وجوب کند و حداکثر دلیل بر کراهت باشد.

لیبک چرا؟ آری برای چه، که این خود خیریت است و نادانی، و هر سخنی جائی و هر نکته مقامی دارد.

مسأله ۶- مقصود از خانه‌های مکه - برحسب حدیث - همان مکه قدیم است، که هر اندازه هم مکه بزرگ‌تر شود آخرین حدّ لیبک مستحب همان مکه قدیمی است.

مسأله ۷- کسانی که از ادنی الحل خصوص تنعیم محرم می‌شوند، تا مسجدالحرام نمایان نشده می‌توانند لیبک‌های مستحب را تکرار کنند، گرچه در غیرمسجد تنعیم بهتر است با دخول حرم ترکش کنند، و تنها خانه‌های قدیمی مکه مقیاس کسانی است که از میقات‌های قبلی محرم شده باشند.

اما آنان که از مکه محرم می‌شوند برای حج تمتع بایستی لیبک را ظهر روز عرفه هر کجا که باشند ترک کنند، چه به عرفات رسیده باشند یا نه، مگر اینکه بعد از ظهر عرفه محرم شود که ظاهراً بیش از مقدار واجب برای او جائز نباشد.
محرمات احرام:

محرمات احرام که خود حریم احرام‌اند و محرم را برای زیارت بیت‌الله الحرام محرم می‌کنند، این محرمات بطور اجمال مستقلاً در آیه احرام یاد شده‌اند که:
«الْحَجُّ أَشْهُرٌ مَّعْلُومَاتٌ فَمَنْ فَرَضَ فِيهِنَّ الْحَجَّ فَلَا رَفَثَ وَلَا فُسُوقَ وَلَا جِدَالَ فِي الْحَجِّ وَمَا تَفَعَّلُوا مِنْ خَيْرٍ يَعْلَمُهُ اللَّهُ وَتَزَوَّدُوا فَإِنَّ خَيْرَ الزَّادِ التَّقْوَىٰ وَاتَّقُونِ يَا أُولِي الْأَلْبَابِ» (البقره: ۱۹۷).

«حج» ماه‌هایی است معلوم: شوال - ذوالقعدة - ذوالحجه: پس هر که حج را در آنها قطعی کند (که محرم شود) پس نه رفث است و نه فسوق است و نه جدال در حج، و آنچه از کارهای نیکو کنید خدا می‌داند، توشه‌ها اندوزید که بهترین توشه‌ها پرهیزکاری است، و مرا پرهیز کنید ای صاحبان مغز و اندیشه عمیق.

«حج» به خودی خود تمامی اقسام حج و عمره را شامل است که اصلش زیارت بیت‌الله است؛ ولی: أشهر معلومات: ماه‌های معلوم - عمره مفرده را بیرون می‌کند که در انحصار این ماه‌ها نیست، ولی از آنجا که «فَرَضَ فِيهِنَّ الْحَجَّ» احرام است و عمره مفرده نیز احرامش حتمی است، حرمت «رَفَث - فسوق - جدال» نیز در احرامش هست، و «أَشْهُرُ مَعْلُومَاتٍ» تنها زمان حج اصلی را که حج اکبر است بیان کرده، و نه آنکه احرام و محرمانش نیز در انحصار حج اکبر و این سه ماه باشند.

«فَمَنْ فَرَضَ...» پس هر که قطعی کند در این سه ماه حج را - و این قطعی کردن، واجب کردن: در اختیار مکلفان است، اختیاری است - که تا محرم نشوی این سه بر تو حرام نیست، چه احرام حج یا عمره واجب و چه مستحب، و این احرام است که حج یا عمره مقصود را واجب می‌کند، که واجب الهی عملاً با احرام واجب دو ضربه می‌شود، و مستحب الهیش نیز با احرام واجب می‌گردد. به هر حال: هر که با احرام حج یا عمره را قطعی و حتمی کند، پس نه «رَفَث» است نه «فسوق» و نه «جدال» کجا و کی؟ در «حج»: در حال حج یا عمره: تا هنگامی که اعمال تمام نشده - گرچه تنها نسبت به بعضی از محرمان احرام باشد: همچون زن بر مرد و مرد بر زن پیش از طواف نساء در جای خودش، و نیز عطر و ... پیش از طواف زیارت و نساء در «حج».

و آیا این در انحصار حج و عمره سه ماه مخصوص است؟ نه - که تکرار لفظ «حج» اشاره‌ای است، بس لطیف که اصولاً این سه در حال حج: زیارت بیت‌الله - حرام است، چه در این سه ماه و چه سائر ماه‌ها که وقت وسیع عمره مفرده است.

نفرمود: «فَلَا رَفَثَ وَلَا فُسُوقَ وَلَا جِدَالَ» فیهن: در این سه ماه - و نه «فی حجهن»: در حج این سه ماه - فرمود: «فِي الْحَجِّ» در زیارت حج چه حج اکبر و

چه حج اصغر، چه در این سه ماه یا ماه‌های دیگر، که اصولاً اینها محرمات احرامند در حال مناسک.

«فَلَا رَفَثَ وَلَا فُسُوقَ وَلَا جِدَالَ فِي الْحَجِّ»:

اکنون بینیم این سه - که طبعاً ارکان محرمات احرامند - یعنی چه، و چگونه تمامی محرمات احرام را شاملند؟

«رفث» «کثافت‌کاری»: آنچه یاد کردنش زشت است تا چه رسد به عملش، و نه تنها از نظر شرع که عرفاً نیز زشت است، و این در درجه اول تمامی تماس‌های جنسی یا زنان را شامل است، که هرگونه باشد عرفاً زشت است، و همچنین انحراف جنسی با مردان که شرعاً هم زشت است، برخلاف رابطه جنسی با زنان که در عین زشتی قابل تحلیل است، ولی «فث» با مردان هرگز حلال شدنی نیست.

آری: تمامی تماس‌های جنسی - از حرام و حلالش - «رفث» و کثافت‌کاری است، چون شهوت است، گرچه در مورد زنان برحسب مصلحت‌هایی حلال بلکه مستحب و احیاناً واجب است.

در آیه دیگر «الرَّفَثُ إِلَى نِسَاءٍ»: شهوت به سوی زنان در شب‌های رمضان، حلال شده، که در روزهای حرام است، و چنان می‌نماید که خود «الی...»: به سوی زنان - به معنی مجامعت: هم بستری - با زنان باشد، «الرَّفَثُ مَعَ النِّسَاءِ» شهوترانی با زنان است و «الرَّفَثُ بِالنِّسَاءِ» به وسیله زنان، ولی در آیه احرام که «لَا رَفَثَ» آمده - نه تنها به سوی زنان یا با آنان یا به وسیله آنان بلکه تمامی بهره‌برداری‌های جنسی و برخوردهای شهوانی را نسبت به زنان، مرد با زنش یا زن با مردش - شامل است که: اکنون معاشرت‌های زنان و مردان ممنوع، هر گونه و به هر وسیله‌ای که باشد: با زنان دیگر که معلوم، با زن خود نیز، تا چه رسد با مرد که هیچگاه هم حلال نیست، و اینجا تمامی بهره‌های جنسی، از داخل یا خارج برون و درون، بوسیدن - مالیدن - نگاه کردن معنی‌دار، بلکه عقد

کردن زن که خود مقدمه اینهاست، همه اینها که خود قسمتی مهمی از محرمات احرام است، با جمله «لا رَفَثَ» حرام شده است.

اینجا نفی قسمی معین از «رَفَثَ» نیست که در انحصار مجامعت باشد، نفی جنس است: هر چه از این قبیل است، شهوترانی و شهوت‌انگیزی، لذت بردن یا لذت دادن، همه و همه در حال احرام حرام است، و شرح مواردش بر صاحب رسالت است که به منطبق وحی مفصل این وحی مجمل را بیان کند که کرده است. و این ترک شهوت جنسی اولین قدمی است که محرم در سیر الی الله برمی‌دارد که: محرم - منهای شهوت = محرم - تا ترک شهوت نکنی محرم نشوی، این شرط اساسی پذیرش در حرم الهی: خانه خدا و مردم است.

این گام نخستین که از خطرناک‌ترین شهوات پرهیز کنیم، اما این! برای تشریف به حضور حق کافی نیست، که شهوت در انحصار شهوت جنسی نیست، اکنون آماده گام دوم شو که «ولا فسوق»: هرگونه سرپیچی از بندگی خدا، خود خواستگی‌هایی که برخلاف خواسته خداست، همه آنچه را خدا در همه وقت بر تو حرام کرده، که در حال احرام - طبعاً - حرام‌تر است.

اینجا که گروهی از حلال‌ها برای آزمایش حرام است، و فسوق: آنچه از پیش هم حرام بوده حرام‌تر است و کفاره‌اش نیز طبعاً بیشتر ... هیس - هشدار - آرام - دست از پا خطا مکن که: فاسقان جمله از گروه شیطانند و اینجا راه ندارند... «وَ لا فُسُوقَ»: خود سری ممنوع، تخلف و سرپیچی قدغن، و این دو گام را به راستی و حقیقت به سوی خدا بردار، اما هنوز درست آماده نشده‌ای، این کافی نیست که خدائی شده‌ای، بایستی مردمی هم بشوی، که به سوی خانه خدا و مردم می‌روی، پس اکنون که با خدا آشتی کرده‌ای با مردمش نیز که:

«وَ لا جِدَالَ» در این حال با نامحرمان و دیگران نیز محرم شو، با احدی جدال و گستاخی مکن، نه حرامش که جای خود دارد و خود «فسوق» است، و نه حلالش را مانند «لا والله و بلی والله» آنجا که قَسَمَت راست است، تا چه رسد به

دروغش، یا آنکه در مجادله با کسی یاوه و ناسزاگوئی، یا تهمت بزنی، یا او را بزنی، یا مسخره‌اش کنی، یا هر سخن یا کار یا اشاره یا نوشته‌ای که گستاخی باشد، «جدال» و اختلاف باشد.

تو که رهسپار خانه خدائی «فَلَا رَفَثَ» و نیز خانه مردم «وَلَا جِدَالَ» و خانه خدا و مردم «وَلَا فُسُوقَ» نه نسبت به حکم خدا تجاوز کن و نه به حق مردم که «لَا فُسُوقَ» در این میان مشترک است بین خدا و مردم، «وَلَا رَفَثَ» تنها به حساب خدا است «وَلَا جِدَالَ» با مردم، که این هم به حساب خداست چون به حکم خداست، و هم‌هش به حساب خودت و مردم: مصلحتِ «ناس» تا از خودی «نسناس» رهائی یابند، و آنگونه که خدا خواسته «ناس» شوند.

«سَبِيلِ اللَّهِ» نیز نه راه به سوی خدا «الی الله» و نه در خدا «فی الله» نیست، بلکه «سَبِيلِ مِنَ اللَّهِ» است راهی است از خدا - «سَبِيلِ اللَّهِ» برای خداست، که خدا سوء ندارد «در» ندارد، نهایت: پایان و مکان ندارد، و راه‌هایش نیز به سود او نیست، پس «سَبِيلِ اللَّهِ» راهی است که خدا برای مصلحت ما مقرر فرموده، و چنانکه «سَبِيلِ اللَّهِ» است «سَبِيلِ الْإِنْسَانِ» نیز هست، چنانکه «بیت الله» «بیت الناس» نیز هست.

من بر خدا منه که راهش را پیمودی، بلکه خدا بر تو منت می‌نهد که راهیت کرده و از بی‌راههات نجات داده، و اگر بندگی خدا، پیمودن راه خدا، شناسائی خدا، به مصلحت تو نبود، خدا هم چنین و چنان از تو نمی‌خواست، که نیازمند تو نیست، این توئی که همهات فقر الی الله است، ای گدا خود را گم مکن!

تا اینجا بطوررمز و اجمال با سه جمله «لَا رَفَثَ وَ لَا فُسُوقَ وَ لَا جِدَالَ فِي الْحَجِّ» سیری در شناخت محرمات احرام کردیم، و اکنون تفصیلش: «لَا رَفَثَ»: محرمات جنسی شهوانی و نیز سائر شهوات، که قسم اوّل متن است و بقیه‌اش حاشیه، و هر دو مشمول «رَفَثَ» است که: کار زشت است و ناگفتنی و ناکردنی،

گرچه پیش از از احرام شهوات جنسیش با شرائطی حلال است و بعضی هم از شهوات دیگر و اکنون به ترتیب:

۱- جماع کردن: مرد با زن یا زن با مرد، و بدتر مرد با مرد: «لواط» یا زن با زن: «مساحقه» و در صورتی که همبستری حلال در حال احرام حرام باشد، حال حرامش معلوم است.

و همچنین است جماع با حیوانات و یا هرگونه جماعی که اصولاً همبستری با هرکس و هر جور حرام است، گرچه در مناسکها تنها همبستری با زن عنوان شده!

۲- استمناء به هر وسیله‌ای که باشد، چه به وسیله زن یا ... و هر وسیله‌ای دیگر، و حتی اگر دیدن یا تصور کردن یا مطالعه کردن کارهای جنسی منی‌آور باشد حرام است.

۳- بوسیدن زن چه با شهوت یا بی‌شهوت، و بوسیدن مرد از روی شهوت.

۴- نگاه کردن به زن از روی شهوت، و چه بدتر به مرد که همیشه حرام است.

۵- بدنی مالی زنان، و چه بدتر با مردان از روی شهوت.

۶- عقد کردن زنی را برای خود یا برای دیگری و یا گواهی بر عقد دگری... اینها به روشنی نمایانند که مشمول «**لَا رَفَثَ**» می‌باشند که: شهوترانی مکن و سپس:

۷- زینت کردن آنگونه که شهوت‌انگیز است و عادی هم نیست.

۸- زینت مرد نیز.

۹- نگاه کردن مرد یا زن در آینه برای آرایش و بازدید خویش.

۱۰- خوردن یا بوئیدن یا مالیدن عطریان، که این نیز گوشه‌ای از شهوت است، و بینی را از بوی بد گرفتن که فرار از خود گنبدیده‌ات می‌باشد.

- ۱۱- انگشتر زینت بدست کردن و یا هرگونه زینتی، و اینها در درجه دوم و با دقتی بیشتر به دنباله «رَفَثَ» در حالت احرام ممنوعند - و سپس:
- ۱۲- زیر سایه رفتن مردان به هنگام سفر سوی مکه یا عرفات ... و به سوی مکه - و طبعاً در حال حرکت در این راه، که این خود پرهیز از سختی‌هاست در راه خدا و به پناه راحتی رفتن، و این خود شهوت تن است و همچون برادری کوچک‌تر است برای شهوت زن یا هرگونه شهوت جنسی.
- ۱۳- پوشیدن هرگونه لباسی برای مردان که شهوت شخصیت و راحت‌طلبی است، ۱۴- پوشیدن دستکش برای زنان نیز، ۱۵- جوراب و پوتین برای مردان که خود راحتی و فرار از زحمت، و حفظ شخصیت است، و ۱۶- پوشانیدن مرد سرش را ۱۷- پوشانیدن زن رویش را که هر دو نوعی خودخواهی و خودپسندی است، ۱۸- سر فرو بردن مرد است در آب و یا هر مایعی، و ۱۹- روغن مالی بدن، ۲۰- ناخن گرفتن، و ۲۱- سرمه کشیدن که اینها نیز در درجه سوم «رَفَثَ» و همه‌شان از سرچشمه شهوتند که گاهی جنسی و گاه بدنی و گاه آبروئی و ... است و سپس نوبت خلق می‌رسد که: «وَلَا جِدَالَ»: هیس! اینجا جدال قدغن اکید، و حتی با حیوانات و حشرات و گیاهان، با خودت نیز تا چه رسد به سایر مردم که: ۲۲- جدال با مردمان، پس آنکه با حیوانات که: ۲۳- صید خشکی و ۲۴- اذیت کردن سایر حیوانات تا چه رسد بکشی آنها را مگر آنکه موذی یا خطرناک باشند - پس آنکه خودت - که: ۲۵- خون از تنت برون آوری، ۲۶- مو از تنت بکنی و یا بزدائی، که اذیتش جدال با خود است و راحتش در زمره شهوت: «رَفَثَ»، ۲۷- و کندن داندان، و سپس حتی کندن و بریدن گیاهان حرم که این خود جدالی است با آنان، و حتی ۲۸- سلاح همراه داشتن که نماینده جدال‌هاست تا چه رسد به خود جدال! که مجموعه اینها در «رَفَثَ وَ لَا فُسُوقَ وَ لَا جِدَالَ» جمعند.
- اینها محرمات احرامند، و دیدی چگونه تو را اصلاح می‌کنند، در حریم احرام و حرم امن الهی میان تو و خدغ، تو و بندگان خدا، و تو و جانوران و حتی

گیاهان، و میان تو و خودت، جنگ درونی و برونیت صلح تام برقرار می‌کنند، که هرگز نه به شهوت‌گرایی، و نه با احدی و نه حیوان و گیاهی از راه جدال در آئی، که تو اکنون محرمی: محرمی و سالم و تسلیمی، در امانی و خود نیز امینی که «فَمَنْ فَرَضَ فِيهِنَّ الْحَجَّ فَلَا رَفَثَ وَلَا فُسُوقَ وَلَا جِدَالَ فِي الْحَجِّ...» و سپس «وَمَا تَفْعَلُوا مِنْ خَيْرٍ يَعْلَمُهُ اللَّهُ»: آنچه نیکی کند خدا می‌داند «وَتَزَوَّدُوا فَإِنَّ خَيْرَ الزَّادِ التَّقْوَى» در این سفر و سیر الی الله هر چه توانید توشه تقوی اندوزید که بهترین توشه زندگی است «وَأَتَّقُوا يَا أُولِي الْأَلْبَابِ»: مرا بپرهیزید: از عصیانم - از گناهام دوری کنید ای اندیشمندان با مغز! و اکنون تفصیل سرّی و فقهی محرمات احرام به چهره و ترتیب دیگر:

محرمات احرام:

با آنکه در کشور حج و حال احرام طبعاً حال و مجال صید نیست، با این وصف تنها حرامی که از محرمات احرام - پس از اجمال آیه احرام - بدان تصریح شده - آن هم چندین بار - صید است که هم در سرّ احرام و همه فقه احرام حائز اهمیت شایان است و اکنون آیاتش:

«... أَحَلَّتْ لَكُمْ بِهِمَةَ الْأَنْعَامِ إِلَّا مَا يُتْلَى عَلَيْكُمْ غَيْرَ مُحِلِّي الصَّيْدِ وَأَنْتُمْ حُرْمٌ ... وَ إِذَا حَلَلْتُمْ فَاصْطَادُوا ... يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقْتُلُوا الصَّيْدَ وَأَنْتُمْ حُرْمٌ وَمَنْ قَتَلَهُ مِنْكُمْ مُتَعَمِّدًا فَجَزَاءٌ مِثْلُ مَا قَتَلَ مِنَ النَّعْمِ يَحْكُمُ بِهِ ذَوَا عَدْلٍ مِنْكُمْ هَدِيًّا بِالِغَايَةِ أَوْ كَفَّارَةً طَعَامٍ مَسَاكِينَ أَوْ عَدْلٌ ذَلِكَ صِيَامًا لِيَذُوقَ وَبَالَ أَمْرِهِ عَفَا اللَّهُ عَمَّا سَلَفَ وَ مَنْ عَادَ فَيَنْتَقِمِ اللَّهُ مِنْهُ وَ اللَّهُ عَزِيزٌ ذُو انْتِقَامٍ أَحَلَّ لَكُمْ صَيْدَ الْبَحْرِ وَ طَعَامَهُ مَتَاعاً لَكُمْ وَ لِلسَّيَّارَةِ وَ حُرْمٌ عَلَيْكُمْ صَيْدُ الْبَرِّ مَا دُمْتُمْ حُرْمًا وَ اتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ» (المائدة: ۱ - ۲ - ۹۴ - ۹۶).

در این آیات نخست حلال دانستن و کشتن صید حتی دریائیش حرام شده، که اگر کسی عمداً صیدی را کشت ماندش را بایستی کفاره دهد، یا مستمندانی

را سیر کند و یا روزه بگیرد، تا این محرم که حرمت حرم و احرام منظور نداشته، و در جایگاه و پایگاه امن ناامنی کرده، و زرو بال کارش را بچشد، و خدا از گذشته عفو کرده، ولی هر که این گناه را تکرار کند خدا از او انتقام سخت می‌کشد که هم او صاحب عزت و انتقام است.

سپس در آیه آخرین - تنها به منظور حاجت زندگی - و نه هوس و بازی با جان حیوانات - فقط صید دریائی را حلال که «حلال شد برای شما صید دریائی و خوردنش، توشه‌ای برای شما ورهگذران، و حرام است بر شما صید خشکی (چه زمینی و چه هوایی) تا هنگامی که محرمید (در حرم و غیرحرم که در حرم بدون احرام هم حرام است) و از خدای که به سوی رهسپارید و در آخر به سوی محشورید پرهیز کنید».

و نه تنها خود صید کردن حرام است که «غَيْرَ الصَّيْدِ وَ أَنْتُمْ حُرْمٌ»: هرگونه راهی و چاره‌ای برای صید - هر قسم تکاپوئی برایش - حرام است: صید کردن - کشتن و خوردن صید را یکجا بر محرم حرام کرده، و در آیه‌ای دیگر کشتنش را «لَا تَقْتُلُوا الصَّيْدَ وَ أَنْتُمْ حُرْمٌ» و در سومی «أَحِلَّ لَكُمْ صَيْدُ الْبَحْرِ وَ طَعَامُهُ» با حلال کردن صید و خوردن حیوان دریائی اشاره به حرمت صید خشکی از هر جهت نموده که: صید کردن - کشتن و خوردن صید هر یک مستقلاً بر محرم حرامند و بر غیرمحرم نیز در حرم، که اگر کسی صید کرد چه محرم باشد یا نه، چه در حرم یا بیرون حرم - کشتن و خوردنش بر محرم حرام است، و اگر کسی صید کرد و دیگری کشت چه محرم باشد، یا نه خوردنش بر محرم حرام است، که هم صید کردن و هم کشتن و خوردنش بر محرم حرام است، و اگر کسی صید کرد و دیگری کشت چه محرم باشد یا نه خوردنش بر محرم حرام است، که هم صید کردن و هم کشتن صید و هم خوردنش در حال احرام - هر یک مستقلاً - حرام است، و در صورت جمع مجموعه محرمات است.

اندکی دیگر در جمله «غَيْرَ الصَّيْدِ وَ أَنْتُمْ حُرْمٌ» می‌اندیشیم، که: آیا تنها حلال دانستن صید در حال احرام حرام است، یا حلال داشتن صید هرگونه که باشد؟ چنان می‌نماید که هر دو است، یا آنکه حلال داشتن حلال دانستن را نیز شامل است.

حلال داشتن صید در حال احرام هم تنها صید کردن و صید کشتن و صید خوردن نیست، بلکه تمامی کارهای صیدی، تکاپوهائی که درباره حیوان فراری می‌شود شامل است که: نگهداریش، کمک به صیاد و حتی اشاره‌اش؛ و هرگونه عملی که در راه صید کردن و کشتن و خوردن صید باشد، همه اینها بر محرم حرام است، چنانکه پیغمبر نازنین و ائمه معصومین نیز اینگونه فهمیده‌اند که سرچشمه فهمشان قرآن است.

بلی اگر حیوانی درنده و صیاد بخواهد پرندگان حرم را صید کند، بر محرم و غیرمحرم جائز بلکه واجب است که صیدش کنند یا مانعش شوند، که تا سر حد امکان در حد امن الهی بی‌امنی راه نیابد.

صید در حرم خصوص در حالت احرام و گرچه در غیرحرم، به اندازه‌ای مورد نفرت صاحب شریعت است که در حکم میته است و حتی نماز در پوست و سائر اجزایش حرام است.

درسی که اینجا از نظر سر احرام می‌گیریم این است که:

تو که اکنون محرمی: صید خدائی، پبای خود و به دعوت خدا به دام بندگی افتاده‌ای، بنده او شده‌ای تا آزاد شوی، خراب شده‌ای تا آباد گردی، پس چگونه صید می‌کنی صید که صید نمی‌کند!

صید خود قساوت است و قساوت آور است، چه برای غنیمت - و چه بدتر - برای بازی و سرگرمی، و توی محرم بایستی پر از محبت و بی‌اذیت باشی، حتی با گیاهان حرم، تا چه رسد به حیوان، یا بالاتر - انسان.

اینجا حرم امن است چرا ناامنی می‌کنی، جای آزادی است چرا از دیگران سلب آزاد می‌کنی، با جان حیوانات بازی می‌کنی، این اندازه غافل و یاغی که در حرم خدا هم، در حال احرام هم از تجاوز به بندگان خدا دست نمی‌کشی؟! و نه تنها شکار حیوان حلال گوشت حرام است، که حرام گوشت نیز، گرچه جانور و درنده باشد، مگر اینکه از او بر جان خود یا دیگران یا بر جان حیوانات حرم بترسی که در این صورت خونش مباح است و کفاره هم ندارد، و اکنون مسائلی چند از نظر فقه صید:

مسئله ۱- تنها صید حیوانی که در اصل و نژاد فراری است حرام است گرچه اکنون اهلی شده باشد، صید حیوان اهلی نیز حلال است گرچه فعلاً فراری باشد، همچون مرغ یا گوسفند فراری که صید نیست، و چون آهوی اهلی شده که همچنان صید است.

مسئله ۲- حیوان ذوحیاتین که هم دریائی است و هم خشکی، از دو آیه ببری و بحری چنان می‌نماید که صیدش در دریا حلال و در بیرون حرام است، ولی صید دریائی که زندگیش تنها در دریاست، در بیرون دریا هم صیدش حلال، و بعکس صید خشکی که زندگیش فقط بیرون دریاست صیدش در دریا هم حرام است.

مسئله ۳- اگر حیوانی را شک کنی که خشکی است یا دریائی بر حسب قاعده حلال است زیرا آیه تحریم فقط صید خشکی را حرام کرده و این هم که معلوم نیست چه صیدی است گرچه مقتضای احتیاط شدید ترک آن است.

مسئله ۴- اگر شک کند که این حیوان وحشی و فراری است، حرمت صیدش مشکوک خواهد بود زیرا نمی‌دانیم صید است یا نه، ولی بهتر آن است که صیدش نکنیم.

مسئله ۵- صید فقط از محرّمات احرام نیست، بلکه از محرّمات حرم نیز هست، که برای محرّم در حرم حرام دوجانبه است، و برای هر یک از محرّم بیرون حرم، و غیر محرّم درون حرم حرام یک جانبه می‌باشد.

مسأله ۶- تخم و جوجه صید نیز در حکم آن است که گرفتن و نگهداشتن و خوردنش حرام است، مگر اینکه به منظور حفظ و نگهداریش کنی تا به مادرش برگردانی، خیلی هم به جاست.

مسأله ۷- هرگونه آزاری نسبت به هر گونه حیوانی در حرم و خصوص در حال احرام حرام است و نه تنها صید کردن و خوردن صید، و شایسته و احياناً واجب است دفاع و جانب داری از حیواناتی که مورد هجوم قرار می گیرند، مگر حیوانات خطرناک و یا صیاد که احياناً کشتن آنها نیز واجب است.

مسأله ۸- گوشت شکار ممنوع همچون میته و حرام است و شاید برای غیر حرم حرام نباشد که آیه «حُرِّمَ عَلَيْكُمْ صَيْدُ الْبَرِّ مَا دُمْتُمْ حُرْمًا»: صید خشکی را فقط در حال احرام کرده، و روایات صحیحه‌ای هم گواه است، و دو روایت ضعیف دیگر که دلیل حرمت است مخالف با ظاهر این آیه و آن همه روایات است، و اینجا شایسته احتیاط شدید می باشد.

مسأله ۹- هرگونه کمکی به شکارچی برای اینگونه شکار حرام است، از نشان دادن صید، و نگهداشتن و هرگونه راهنمایی دیگر، تا آنجا که مساعدتی برای شکارچی باشد.

مسأله ۱۰- نگهداری صید برای صیاد، یا برای هر مقصدی دیگر به جز رها کردنش حرام است، و اگر صیدی نزد اوست که در صورت رها شدن در خطر است و واجب است از او نگهداری کند تا هنگامی که بتواند او را به طور مطمئنی فرار دهد.

مسأله ۱۱- در پوست و پشم حیوان حلال گوشتی که در حرم صید شده، همچون مردار نمی توان نماز خواند یا معامله طهارت کرد، که به طور کلی در حکم میته است. این حکم برای غیر محرمه احتیاطی است چنانکه در مسأله ۸ گذشت.

مسأله ۱۲- اگر صید خشکی را در حرم کشت هم بایستی قیمتش را بپردازد و هم کفاره دارد، چنانکه در باب کفارات بیاید.

مسأله ۱۳- این صید در تمامی موارد کفاره دارد، در صورت جهل یا علم، سهو یا هشیاری، از شخص مکلف یا غیرمکلف که طبعاً بر عهده ولی اوست و در جای خود بیاید.

کشتن حیوان بدنی - که زایمانش - ازدواجش - زندگیش - خانمانش - و مرگش - در بدن یا لباس می‌باشد حرام است، و نیز هرگونه اذیت کردنش و در معرض کشتن یا مردن گذاردنش، و نیز انداختنش از بدن و یا جابجا کردنش آنگونه که ناراحت شود و یا به جای ناامنی جای گیرد نیز ظاهراً حرام است، مگر در صورت ضرورت که میهمانی مودی و غیرقابل تحمل باشد، اینجا فقط حق داری از بدن یا لباس بیرونش کنی، نه آنکه بکشی یا آزارش دهی، مگر آنکه چاره‌ای به جز کشتنش نداشته باشی.

این حیوان که جایگاهش بدن یا جامه توست، علتش هم خودت هستی، بی‌دعوت در تو جای نگرفته، اگر کثیف و لابلایی نبودی هرگز سراغت نمی‌آمد، که چراگاهی نداشت، پس چرا سراغت بیاید، و اکنون که چراگاه او شده‌ای عملاً او را به خود خوانده‌ای، پس چرا این میهمان خوانده را می‌آزاری، می‌کشی، از این سو به آن سو می‌کشی، که «اکرم الضیف ولو کان کافراً» میهمان را اگر هم کافر باشد گرامی دار، تا چه رسد به این حیوان ...

از احادیث چنان می‌نماید که این حکم در انحصار شپشی است که از خود توست، و یا به علت کتابت و آلودگیت در بدنت یا لباست جای گرفته، پس اگر تو تمیزی ولی در گروهی آمده‌ای که برخی آلودگان در آنجایند، و تصادفاً از این میهمانان ناخوانده - شپش‌ها - سراغت آمدند، که در تو هم طمعی ندارند، اینجا فقط می‌توانی بدون آزار بیرونشان کنی.

این حکم حیوانات بدنی، اما حیوانات غیربدنی همچون پشه و کیک و مگس و همکارانشان اینها هم اگر به تو راه یافتند - و نه آنکه سکونت کنند و مأوی گزینند که بدنی شوند، اینها اگر قابل تحمل نیستند، چون به فرموده امام صادق(ع) بی جا در تو جا گرفته اند، کشتن - یا لااقل - بیرون کردنشان جائز است «نعم! و صغار لهما انهما رقیبا فی غیر مرقاهما».

اما سائر جانوران؟ آنکه خطرناک است کشتنش جائز و گاهی هم واجب است، همچون مار و عقرب موذی که اگر تو از شرش رهائی یافتی سراغ دیگری می رود، دیگری هم همچون تو و برادر ایمانی یا انسانی توست، و دفاع از او هم چون خودت واجب است، مگر اینکه نتوانی که هیچ.

و آنچه خطری ندارد، و تنها تو را اذیت و انگولک می کند، تا توانی تحملش کن، و اگر عرصه را بر تو تنگ کرد تو هم عرصه را بر او تنگ کن، با کمترین اذیت و اهانت از خودت دورش کن، مگر اینکه جز کشتن دارویی نداشته باشد که در آخر بکش.

و همواره بدان اینجا کجاست و تو در چه حالی، اینجا حرم امن الهی است و تو هم محرمی، تنها می توانی از حال و جان خود دفاع کنی، و نه آنکه به جان یا حال جاننداری تجاوز نمائی، که مثلاً مورچگان و مانندشان، جاندارانی که به تو کاری ندارند، و اگر دارند برای جمع آذوقه شان است و برای تو قابل تحمل، حق نداری آزارشان کنی، تا چه رسد که بکشی.

اینجا تمرین بی آزاری کن، درس بگیر، اینجا مدرسه است، خود را منظم کن، تا آنچنان آنچنان تر شود، انسان تر شوی، از خوی نسناس بر وی آی و همچون ناس شو - ای محرم در حرم!

نه تنها بی آزاران یا کم آزاران، حتی سگان و شغالان هم، ماران و همکارانش هم، با تو کاری ندارند یا بی خطرند، تو هم با آنها صلح کل باش، جوری که آنها هم از تو درس بی آزاری گیرند، چنانکه در دولت آخرین، حضرت مهدی(ع)

درندگان با هم صلح می‌کنند «تصطلح فی ملکه السباع» از آدم‌های خوی آدمی گیرند، تو هم اکنون ای محرم حرم، با همگان محرم شو.
 از حضرت صادق(ع) می‌پرسند: شخصی زنبوری را کشت؟ فرمود: اگر از روی خطا بوده که هیچ! گفتم: عمداً کشته - فرمود: مقداری گندم کفاره دهد - گفتم: به من حمله کرد و من هم دفاع کردم و در این میان کشته شد، فرمود: هر حیوانی به تو حمله کرد او را بکش، و طبعاً نظر امام(ع) جائی است که به جز کشتن چاره‌ای نباشد.

ضرر مالی نیز به دنبال ضرر جانی مقتضی دفاع است، که اگر در خانه‌ات لانهٔ موش است و این دزد بی‌رحم که به اندازه نیازش اکتفا نمی‌کند، و به هر خشک و تری و حتی طلا و جواهرات شبیخون می‌زند، می‌توان به هر وسیلهٔ ممکن دفع شر شراب کنی و اگر ناگزیر شدی بکشی.

و قاعدهٔ عمومی در راندن یا کشتن جانوران در حرم یا حالت احرام این است که به تو یا مانند تو ضرر جانی یا مالی رسانند، جوری که قابل تحمل نباشد، والا حق نداری هیچ حیوانی را بکشی یا بیازاری، همچون مار معروف به صاحبخانه و مار آبی و یا عقرب در جای نمناک که زیان نمی‌رساند، و اگر موزی باشد گرچه نسبت به دیگران نیز لازم است دفع شر شراب کنی که جان و مال دیگران همانند جان و مال خودت محترم و واجب الحفظ است، و تو که برای زیارت خانهٔ خدا و مردم آمده‌ای حرمت خدا و مردمش را نیز منظور دار.

۳- کندن گیاه حرم:

هر چه در حرم بروید کندن و بریدنش بر همه کس اعم از محرم و غیر محرم حرام و بر محرم حرام‌تر است، مگر کندن میوه میوه و سبزی خوردن و هر چه برای خوردن است که از این نظر حرام نیست، و نیز هر گیاهی که خودت کاشته‌ای، یا در خانهٔ ملکی یا اجاره‌ای و یا هر خانه‌ای که حق تصرف و سکونت داری، گیاهی در زمان تصرف روئیده یا کاشته‌ای، که چیدن اینها نیز برای تو - و

فقط تو - جائز است، و غیر این موارد به جز گیاهان خوراکی را نمی‌توان ببری یا بکنی، و حدّ حرم چنانکه گذشت مساحت چهار فرسنگ در چهار فرسنگ است و اکنون مسائلی چند:

مسأله ۱- چنان می‌نماید که درختان و گیاهان خشک و بی‌جان که از ریشه خشکیده‌اند، و نیز چوب‌های خشک پیوسته به درختان تر، اینها نیز از موارد استثنایند که جان گیاهی ندارند، و چه بسا به رشد درختان نیز زیان دارند، چنانکه شاخه شکسته و برگ افتاده را نیز می‌توان برداشت گرچه دیگری به گناه کننده باشد.

مسأله ۲- درختی که ریشه و تنه‌اش در حرم و شاخه‌هایی از آن بیرون حرم است یا بعکس، قسم به بیرونی حرم نیز مانند درونیش محترم است و در امان، که حتی اگر حیوانی روی شاخه یا تنه بیرونی حرم باشد صیدش در بیرون حرم نیز حرام است، چنانکه از حضرت علی(ع) آمده که «درختی پایه‌اش در حرم و شاخه‌هایش بیرون حرم است و پرنده‌اش بر شاخه‌ای برونی نشسته، مردی این پرنده را می‌زند، فرمود: اگر ریشه‌اش در حرم است واجب است کفاره این صید را بدهد».

مسأله ۳- اگر شاخه یا درختی را در حرم یا از حرم بکند در صورت امکان واجب است آن را به جای خود برگرداند، چه محرم باشد یا نه، والا گناه کرده و قیمت آن را بایستی بدهد.

مسأله ۴- اگر برحسب معمول روی گیاه حرم راه برود و بداند هم که قسمتی از آن بریده یا شکسته می‌شود جائز است، و همچنین است اگر حیوان خودش و از روی عمد حرام است.

اینها برخی از برخوردهای زیان‌آمیز انسان با گیاه یا حیوان که در زمرة جدال است و اکنون جدال انسان با انسان!

۴- جدال انسان با انسان:

بطور کلی «جدال»: ستیزه و نزاع - در آیه محرمات سه گانه - و همه گانه احرام - حرام است، و این «جدال» که به کلی در حال احرام ممنوع است در انحصار «لا والله و بلی والله» نیست، بلکه این: راستش کمترین جدال و دروغش از بدترین جدالهاست، و به همین لحاظ هم در برخی از احادیث به عنوان تفسیر جدال معرفی شده است، و احياناً هم «و سباب الرجل الرجل»: ناسزا به یکدیگر گفتن، افزوده شده است، و از همین جا می فهمیم که تفسیر «فسوق» به دروغ به معنی انحصار نیست، بلکه بیان نمونه ای است معمولی که نوعاً گریبانگیریمان هست، و نیز تفسیر «رفث» به همبستری، که همه اینها بیان نمونه هائی از مجموعه چیزهائی است که «رفث - فسوق - جدال» شامل آنهاست.

و اصولاً «لا جدال» جنس مجادله و نزاع با یکدیگر را منع کرده، چه مشتمل بر قسم باشد - که نوعاً هم هست: از راست و دروغش - یا نباشد که: بد زبانی - ناسزا - یاوه گوئی - تهمت - غیبت - مسخره - اهانت، و تمامی الفاظ و اعمال و اشارات و نوشته هائی که ناستوده و جدال باشد - طبعاً - شامل است.

بلکه این «لا جدال» جدال به حق را نیز منع کرده، تا چه رسد بناحق، که اگر به حق و برای اثبات حق و از راه حق هم باشد در حال احرام حرام است، مگر ناچار شوی تا چه رسد به باطل و ناروایش.

مثلاً اگر «لا والله و بلی والله» قسم راست و به حق باشد حرام است و چنانچه سه مرتبه تکرار شود یک گوسفند کفاره دارد، و همین اگر به دروغ باشد در همان مرتبه اول یک گوسفند و بیشترش گاو و سپس شتر است.

چنانکه در «رفث» آنگونه که گذشت - کار جنسی یا مقدماتش، حلال و حرامش در حالت احرام ممنوع است، و در این میان تنها فسوق است که همیشه حرام و در حال احرام حرام تر است.

تو اکنون محرمی، خصوص اگر هم در حرمی، بایستی صلح مطلق باشی، حتی با گیاه و حیوان تا چه رسد به انسان، خصوص انسانی که در کشور حج با تو هم سامانست، پس چگونه با او جدال می‌کنی، ناسزا می‌گوئی، اینجا هم! بس است! اندکی به خود آی، در مدرسهٔ احرام درس سلم و صفا، صلح و وفاگیر، تا برای همیشه نیز سلم و صالح باشی.

و اکنون مسائلی چند پیرامون جدال:

مسأله ۱- قسم راست بدون نزاع نه جدال است و نه حرام، ولی اگر در مقام جدال باشد حرام است و در سومین بار کفاره دارد، ولی قسم دروغ چه در حال جدال باشد یا نه چه در زمینهٔ اهانت به دیگری باشد یا نه، در هر صورت حرام است و مستلزم کفاره، و اگر دروغ بی‌اهانت باشد «فسوق» است، و اگر اهانت بی‌دروغ باشد «جدال»، و اگر هم دو باشد هم فسوق است و هم جدال، و در هر صورت حرام است و کفاره دارد.

مسأله ۲- در مطلق جدال، گرچه به گونهٔ قسم باشد، لغت معینی - عربی با غیرعربی - شرط نیست، بلکه اصلاً در انحصار لغت نیست که با اشاره و عملی هم امکان‌پذیر نیست.

مسأله ۳- چنانکه گذشت «جدال» که از محرّمات احرام است در انحصار «لا والله و بلی والله» نیست، که گاهی قسم است و جدال نیست، و گاهی جدال است و قسم نیست، و گاهی هم قسم است و هم جدال، چه دروغش و چه راستش، و انحصار دادن جدال به قسم - همچون انحصار دادن فسوق به دروغ برخلاف آیهٔ مبارکه است.

مسأله ۴- در جدال با قسم است، تنها قسم به اسمی از اسماء خدا کافی است و در انحصار «الله» نیست، بلکه: رحمن - رحیم - خالق - رزاق و مانند اینها که در اختصاص خداست نیز حکم قسم را دارد و حدیث «لا حلف إلا بالله»: قسم

نیست مگر به خدا، تنها نظر باسم «الله» ندارد، بلکه هر اسمی از اسماء خدا که طبعاً قسم به خدا خواهد بود، چنانکه در سائر احکام قسم نیز چنان است. مسأله ۵- کفاره جدال در انحصار برخی از اقسام جدال است و نه همه، و از جمله جدال با قسم است و شاید به همین علت هم نوعاً جدال در باب احرام تفسیر به قسم شده است، ولی بحث کفاره و اینکه اصولاً جدال از محرّمات احرام است جداست.

مسأله ۶- قسم راست در مقام اثبات حق و یا برای احترام مؤمنی یا مقامی محترم، گرچه بیش از دو مرتبه در حال احرام باشد نه حرام است و نه کفاره دارد، بلکه احیاناً همچون مورد شهادت واجب است، ولی در موارد غیرواجبه، اگر جدال باشد همه اش حرام و بیش از دو مرتبه کفاره دارد. ۵- همراه داشتن سلاح:

به جای سلاح - ای محرم! - سلاح با خودگیر، چرا در سرزمین صلح لباس جنگ می پوشی؟

آنچه از احادیث می نماید این است که همراه داشتن همه گونه وسایل جنگی سرد یا گرم آشکار یا پنهان در حرم و حال احرام حرام است، تا چه رسد به پوشیدن لباس جنگی که هم نمایان است و هم خوفناک، مگر اینکه این حرم امن الهی نیز ناامن شود، که تنها برای حفظ جان یا مال و عرض و ناموس و مهم تر از همه دین، به اندازه ضرورت و آن هم پنهان می توانی سلاحی مناسب همراه داشته باشی، و نه اینکه لباس جنگ بپوشی.

از حسنۀ حرّیز چنان می نماید که اصولاً دخول حرام با سلاح حرام است، خصوص در حالت احرام، و نه تنها برای برای زوار و مسافری، بلکه به احترام حرم، و نیز در حالت احرام نباید سلاح همراه داشت، مگر برای ضرورت که از جمله حفظ امن است، و همان نیز مقصود است.

تا اینجا جدال با دیگران: از نبات و حیوان و انسان، و حتی همراه داشتن سلاح که ترسناک است و اعلام آمادگی جدال، که هم در سرّ احرام حرام است و هم در فقه احرام.

و اکنون جدال با خودت که: دندان کشیدن - خون از بدن بیرون آوردن - کندن مو از بدن و هرگونه زیانی به بدن رسانیدن و اکنون آنچه مورد نص است: ۶- دندان کشیدن:

ظاهراً دندان کشیدن تنها در صورتی برای محرم حرام است که خون هم بیاید، ولی احتیاط واجب است که اگر هم خون نیاید مگر در موارد ضرورت دندان نکشد.

۷- خون از بدن بیرون آوردن:

به طور کلی خون انداختن بدن هر جور و به هر قصدی که باشد بر محرم حرام است، و چنانچه بدن را بخاراند و یا کاری کند و بداند خون می‌آید نیز حرام است گرچه قصدش خون انداختن نباشد، مگر اینکه ندانسته خونی شود که طبعاً حرام نیست.

اینجا دو مورد مستثنی است: یکی مود ضرورت که رگ زدن یا آمپول زدن یا خون گرفتن و ماندش ضروری است، و تأخیرش تا خروج از احرام خطر جانی دارد یا موجب بیماری یا شدت بیمای و یا غیرقابل تحمل است، بطوری که نوعاً نمی‌توان بر آن صبر کرد، یا نمی‌توان بدون آن نماز یا واجب دیگری را انجام داد، یا ناچار به فعل حرام خواهد شد، که به طور کلی ضرورت شرعی یا عرفی و عادی خون انداختن بدن را در حال احرام، به اندازه رفع ضرورت تجویز می‌کند.

دوّم کارهائی که مستحب است و نوعاً لازمه‌اش خون آمدن است، مانند مسواک دندان و لثه‌ای که سست شده، و با مسواک زدن خون می‌آید، که اگر هم بداند خون می‌آید جائز است، چنانکه از امام صادق(ع) می‌پرسند: محرم مسواک کند؟ فرمود: آری - گفتند: اگر هم خون بیاید؟ فرمود: آری مسواک از سنت

است، و چنان می‌نماید که هر کاری سنت باشد گرچه بدانیم خون بیرون می‌دهد جائز است.

ولی ظاهراً این در صورتی است که ترک مسواک در حال احرام موجب ترک سنت شود، که اگر بتواند مسواک را تا بیرون شد از احرام تأخیر اندازد و ترک سنت هم نشود، مانند زمان ما که احیاناً حالت احرام یکی دو سه ساعت بیشتر طول نمی‌کشد، ظاهراً اینجا مسواک زدن که خون‌آورد مشکل است و به احتیاط واجب بایستی ترک شود، مگر آنکه در وقت مخصوص استحباب مسواک باشد، چون هنگام وضو و نماز و خواب و غذا که ظاهراً بی‌اشکال است، که اخبار صحیحه در این موارد متعارضند و در نتیجه حرام بودنش مشکوک و بر حسب قاعدهٔ عمومی محکوم به حلیت است.

۸- کندن و زدودن مو از بدن:

برطرف کردن هرگونه مو از بدن، از هر جای بدن، به هر وسیله و هرگونه که باشد در حال احرام حرام است، چه کم یا زیاد، کندن یا بریدن یا تراشیدن، مگر در حال ضرورت و به اندازهٔ رفع ضرورت، مگر آنکه از روی جهل یا سهو یا فراموشی یا بدون اختیار باشد، که اصولاً حرمت محرمات احرام تنها در صورت عمد است.

و تو محرم چرا مو را از تن یا سر و رویت بگیری؟ برای زیبایی و خود سازی؟ که احرام حالت مگر مصنوعی و خداسازی است، خود را ویران کن که خدایت از نو بسازد، خود را فراموش کن تا خدایت به یاد آورد.

با اینکه می‌خواهی خود را آزار دهی، و احیاناً به گمان اینکه در این راه بایستی به خود عذاب داد تا جبران گناهان شیرین گذشته گردد؟ این نیز حرام است، که حالت احرام حالت تمرین بی‌آزاری است، به خودت و دیگران، حتی گیاه یا حیوان تا چه رسد به انسان، و تو که به خود رحم نمی‌کنی با دگران چه خواهی کرد؟!

نه از تن خود و نه از تن دگری هرگز موئی مکن، خودت که محرمی و دیگری چه محرم و چه غیرمحرم، هرگز مبادا سرموئی تجاوز کنی، و تو که هنوز محرمی و تقصیر نکرده‌ای حق نداری محرم دیگری را تقصیر کنی، مو یا ناخن او را بچینی، در حالی که بر او واجب است، ولی بر تو حرام است که هنوز محرمی، و در حال تمرین نیازردن و حتی زینت ندادن، چه تقصیر آزار باشد و چه آرایش، بگذار محرم خود خویشتن را تقصیر کند، یا کسی که از احرام برون آمده که اینجا کمکی است به او، ولی پس از خروج از مدرسه احرام. اینجا هم زدودن مو اگر عمدی و بدون ضرورت باشد حرام است، که اگر سهواً یا ندانسته کنی، یا در ضمن دست به سر و رویش و بدن مالیدن یا شانه و صابون زدن - که طبعاً زینت نباشد - اینجاها حرام نیست، چون عمدی نیست، مگر اینکه بدانی با این اعمال خود به خود موهائی کنده می‌شود که شبه عمد و حرام است.

تا اینجا در پرتو «لاجدال» هشت تا از محرمات احرام بیان شد، و اکنون در پرتو «لا رَفَثَ»: از شهوات جنسی گرفته تا مقدماتش و سائر شهوات گفتگو می‌کنیم، که بیشتر محرمات احرام نیز همین جاست و سپس «لا فُسُوقَ».

۹- نزدیکی کردن:

قدر مسلم «رَفَثَ»: کثافت کاری، عمل زشت، که در صف اوّل محرمات احرام است، قدر مسلم نزدیکی کردن است، چه با زبانت که پیش‌تر حلال بوده، و چه - نعوذبالله - با سائر زنان! یا مردان! یا حیوان که همیشه حرام است و اکنون به احترام حرم و احرام حرام‌تر است - حرامی دوگانه که اضافه بر «رَفَثَ» «فُسُوقَ» نیز هست، و اگر جدالی هم در این میان پیش آید که طرف دست ندهد و عمل به اصرار و نزاع انجام گیرد حرام سه ضربه و روی هم رفته اصول محرمات احرام است.

«رَفَثَ» در اخبار تنها به نزدیکی با زن تفسیر شده، ولی این تفسیر معنی نیست، بلکه تفسیر به فردی معمولی از «رَفَثَ» است که نوعاً مورد ابتلاء می‌باشد، و چنانچه هم‌بستری با زنت که پیش‌تر حلال بوده اکنون کثافت کاری و شهوترانی ممنوع و حرام است، تکلیف هم‌بستری با سایر زنان یا با مردان و حیوان به خوبی روشن است، و اینجاست که می‌فهمیم «رَفَثَ» در درجهٔ اوّل نزدیکی با مردان است و سپس با زنان و بعد با حیوان و در آخر کار با زنت، که این آخری تنها از نظر عرفی «رَفَثَ»: رکیک - بوده و اکنون شرعاً هم حرام است، و آن سه دیگر از هر دو نظر عرفی و شرعی حرام بوده و اکنون حرام‌تر است. پس اگر در نزدیکی با زنت یک شتر کفاره است، و همچنین در نزدیکی زن با مردش، در موارد دیگر که اضافهٔ بر رفث فسوق هم هست، حداقل همان یک شتر کفاره خواهد بود.

۱۰- بدن مالی از روی شهوت:

و این که خود نیز مقدمه‌ای است از مقدمات نزدیکی، کفاره‌اش یک گوسفند است، ولی اگر بدون نظر شهوانی باشد حرام نیست و کفاره هم ندارد. و این بدن مالی در انحصار انسان یا حیوان نیست که اگر در حال احرام عکس زن زیبا و یا هر زیبایی را لمس کنی و لذت جنسی ببری حرام است و کفاره دارد: عکس و مجسمه و هر چیزی که قابل بدن مالی باشد در حریم احرام از محرمات کفاره‌دار می‌باشند، و اینکه تنها زن در احادیث آمده از لحاظ این است که غیرزن چندان مورد ابتلا نیست «والعاقل تکفیه الاشارة»!

۱۱- بوسیدن از روی شهوت:

در اخبار تنها بوسیدن زن به طور مطلق عنوان شده، و طبعاً بوسیدن جنس لطیف خالی از شهوت نیست، مگر آنکه آنقدر پیر و از حال رفته باشد که فقط

قربة الى الله می توانی به او بنگری یا بوسه اش زنی که نرنجد، و این خود اظهار محبتی درباره او باشد، که در این صورت ظاهراً بی اشکالی است، و روی هم رفته بوسیدن خالی از سه مرحله نیست:

۱- بدون شهوت است و نمی تواند هم از روی شهوت باشد، همچون بوسه زدن بر مادر و خواهر و سائر محارم یا زنت که پیر و خمیر شده و زمینه شهوت ندارد، یا برادران ایمانی، و اینجا حلال است و کفاره هم ندارد.

۲- با شهوت است همچون بوسیدن زن جوان و مانند آن، یا معاذالله پسری زیبا، که غرض شهوت باشد و بس، که یک شتر کفاره دارد، چه جنب شود یا نه.

۳- قصد شهوت ندارد ولی طبعاً بدون شهوت هم نیست، که شهوت در بسیاری موارد قصدی نیست و خواه ناخواه نقش شهوت بر عمل شهوانی جاری است، مانند بوسیدن زن نیمه جوان و نیمه زیبا، که معمولاً نه به قصد شهوت است و نه خالی از شهوت، و اینجا نیز حارم و کفاره اش یک گوسفند است.

ولی اگر در صورت اول بوسه شهوانی یا به قصد شهوت باشد، که مادر یا خواهر زیبایت را اینگونه ببوسی، این خود سرآمد محرمات است و دست کم کفاره اش همان یک شتر است.

اما انسان مسلمان، گرچه در ضعیف ترین درجات ایمان باشد، آن هم در حال احرام طبعاً اینگونه عمل دور از انسانیت و فطرت را نخواهد کرد، و چون روی سخن با مردم مسلمان است می توان گفت: اصولاً بوسیدن محارم همچون مادر و خواهر و عمه خاله و مانندشان، و نیز بوسیدن مردان و یا هرکس و هر چیز که زمینه شهوترانی ندارد، همه اینها حلال است و کفاره ندارد.

و همچنین است بوسیدن زن پیرخمیر شده ات که اصلاً حالت زنانگیش فراموش شده، نه تنها بوسیدنش در حال احرام حرام نیست، که احیاناً قربة الى الله مستحب است.

و بوسیدن حرام در انحصار مردان نیست، که اگر زنت تو را در حال احرامت یا احرامش ببوسد نیز حرام است و کفاره دارد، و در انحصار این هم نیست که بوسنده محرم باشد، که اگر تو محرم نیستی و زن یا شوهر محرمت را آنگونه ببوسی، چنانکه گذشت حرام است و یک گوسفند یا یک گاو کفاره دارد.

۱۲- نگاه کردن به زن و یا از روی شهوت:

این نیز به حساب اینکه شهوترا نیست و از مقدمات نزدیکی، که یا «رَفَثَ» است و یا در حاشیة «رَفَثَ» در حال احرام بر هر یک از زن و شوهر حرام است، تا چه رسد به دیگران که «واویلاه»!

۱۳- استمناء: منی بیرون دادن:

و این خود «رَفَثَ» بلکه اصل و ریشه «رَفَثَ» است، که پیش از احرام هم تنها در غیر رمضان و یا با زنت حلال بود، و اکنون این هم حرام است، تا چه رسد که به وسیله‌ای نامشروع باشد، همچون عشق‌بازی با زنان دیگر، با خودت و یا با پسران، و حکمش عموماً همچون نزدیکی است.

حتی اگر بدانی با دیدن فلان فیلم یا چهره یا عکس شهوت‌انگیز، یا مطالعه بعضی حالات شهوت‌خیز، اگر بدانی جنب می‌شوی حرام است، حتی اگر مطالعه بخشی از رساله عملیه که بعضی از وظائف زنانگی یا مردانگی جنسی را شرح می‌دهد، سبب می‌شود که حالت شهوت و در نتیجه خروج منی دست دهد حرام و موجب کفاره است.

۱۴- عقد نکاح:

بعد از تمام آنچه گذشت که همه در شهوت جنسی هماهنگند و فقط اختلافشان در اصل و فرع، و متن و حاشیه است، عقد نکاح که این زمینه‌ها را فراهم می‌سازد نیز حرام است، گرچه هیچ یک از این کارها را نکنی، زیرا خود عقد نکاح از روی شهوت و برای رسیدن به شهوت جنسی است، و همگی اقسام شهوت مشمول جمله «لا رَفَثَ» بوده که بنص آیه احرام بر محرم حرام است.

تو که محرمی، تنها به حق محرمی و بایستی دست رد به سینۀ نامحرمان زنی، نه آنکه با دگران محرم شوی، آن هم محرم شهوت، اکنون باید تنها اتصال و رابطہات با خدا باشد، و همهٔ اتصالات غیرخدائی را ببری، غیرخدا را از یاد ببری، مگر آنکه به مصلحت خلق باشد و به امر حق.

تو اکنون در حالت فصل و جدائی از غیرخدائی، پس چگونه وسیلۀ وصل آن هم شهبانی فراهم می‌کنی؟

نامزد حقی، نامزد دگری مشو، نامزد دگری برای خود مگیر، خود را از هر چه خودی و خودخواهی و خود را هیست خالی کن، از شهوت، از راحت، از شخصیت، و از همهٔ خودت خالی شو، تا پر از صفا و نور شوی، تا شایستۀ قرب حق گردی، که نزدیکان به حق از خود و خودی‌ها دروند، و دوران از خود به حق نزدیک، و تو که باید از خود نیز برون شوی چگونه دگری را به خود می‌بندی؟

عقد ازدواج برای خودت و برای دگران اکنون حرام است، نه دائم و نه منقطع، حتی شهادت عقد: اعم از دریافت و انجامش، که شاهد عقد شوی، یا در جای خود شهادت دهی.

و در حال احرام طلاق اگر بی‌انصافی نباشد حرام نیست، با اینکه «أبغض الحلال عندالله الطلاق»، ولی عقد که خود از مهم‌ترین سنت‌ها و مستحبات است همه قسمش حرام است، که حال حال احرام است: انفصال از غیر خدا و اتصال به خدا!

به طور کلی بر محرم حرام است که زن بگیرد یا شوهر کند، یا خواستگاری کند، چه برای خود یا دیگری، و حتی غیرمحرم حق ندارد زن یا شوهری محرم برای خود یا دیگری انتخاب کند، که در هر صورت نکاحش باطل و زناشویی زنا و همچون پیش از عقد نامحرم، بلکه موجب حرمت ابدی است و اینجا مسائلی چند است:

مسأله ۱- اگر محرم یا غیرمحرم زنی را برای محرم عقد کند و نزدیکی حاصل شود، اگر به نادانی بوده چیزی نیست، ولی اگر بدانند حرام است عقده کننده و شوهر - چه محرم باشند یا نه - بایستی یک شتر کفاره بدهند، و زن نیز اگر در حال احرام باشد و بداند کفاره اش، یک شتر است، و اگر زن محرم نباشد و بداند این عقد از لحاظ احرام شوهر یا عقد کننده حرام است نیز کفاره یک شتر است، که دانستن هر یک از عقد کننده یا زن یا شوهر کافی است که کفاره بر او واجب شود، چه خودش هم محرم باشد یا نه، و تنها محرم بودن یکی از این سه در حرمت عقد کافی است.

مسأله ۲- کسی که در حال احرام ازدواج کند - چه مرد و چه زن - اگر می دانسته که حرام است واجب است فوری از او جدا شود و برای همیشه بر او حرام است، و در صورت دخول مهر هم بر عهده اوست، و اگر نمی دانسته که حرام است فعلاً از او جدا شود، و پس از خروج از احرام اگر بخواهد به عقد جدید با او ازدواج کند، و اینجا فرقی میان عقد دائم و منقطع نیست.

مسأله ۳- ظاهراً رجوع به زنی که در عده طلاق رجعی است در حال احرام جائز است، به شرط آنکه جوری رجوع کند که در حال احرام حرام نباشد، نه با بوسیدن یا نگاه از روی شهوت و نه لمس از روی شهوت، بلکه فقط بگوید: به تو برگشتم و دیگر هیچ، زندگی را با تو از سر گرفتم و دیگر هیچ ... و حتی المقدور واجب است در زمینه باقی بودن عده رجوع را به بعد از خروج از احرام اندازد، مگر آنکه احتمال عقلائی بدهد که در اثر تأخیر انصراف حاصل شود.

درست است که رجوع در عده به حکم نکاح است، ولی احادیث منع فقط نهی از عقد نکاح کرده که ظاهرش ابتدای نکاح است و نه رجوع به نکاح، وانگهی مصلحت رجوع در عده برحسب آنچه از ادله می فهمیم فوق مصلحت

ترک رجوع است در حال احرام، خصوص اینکه تنها رجوع باشد و بس، ولی در عین حال در زمینه باقی بودن عده حتی الامکان رجوع را به بعد اندازد.

مسأله ۴- اجازه عقد فضولی که پیش از احرام شده، در حال احرام حرام است، و نیز عقد فضولی که در حال احرام حرام هم نسبت، اجازه اش پس از احرام بی‌اثرست، زیرا عقد اصولاً مرکب است از صیغه و رضایت، اکنون اگر عقد با رضایت در حال احرام باشد حرام است و باطل، و اگر عقد بی‌رضایت - فضولی - در حال احرام باشد، گرچه حرام نیست، ولی اجازه اش در حال احرام و پس از خروج از احرام بی‌اثر است و برای توضیح بیشتر:

یا عقد اصلی - یعنی با رضایت - در حال احرام است یا نه، در حال احرام به هر حال حرام و بی‌اثر است، و اگر عقد فضولی - بی‌رضایت - پیش از احرام باشد، اجازه اش از یکی از دو طرف عقد - زن یا شوهر یا ولی یکی از این دو - در حال احرام، هر یک از اینها حرام و بی‌اثر است، و اگر این عقد در حال احرام باشد، چنانکه اجازه اش در حال احرام حرام است و بی‌اثر، پس از خروج از احرام نیز بی‌اثر است گرچه حرام نباشد، زیرا اصولاً هر عمل مثبتی برای نکاح در حال احرام حرام و یا بی‌اثر است، پس عقد چه اصلی و چه فضولیش در حال احرام بود، و نبودش یکسان، و اجازه فضولی و خود اصلیش در حال احرام حرام است.

مسأله ۵- شخص محرم نمی‌تواند - نه برای محرم و نه غیر محرم - برای عقد نکاح گواه باشد یا گواهی دهد، و در خبر است که «آیا محرم حق دارد غیر محرمی را راهنمایی برای شکاری کند؟ البته نه! همچنین حق ندارد برای عقد نکاح گواه شود، نه محرم برای غیر محرم و نه غیر محرم برای محرم».

این شش: نزدیکی - استمناء - بوسیدن - نگاه کردن - دستمالی کردن و عقد نکاح، این همه رابطه جنسی و شهوانی است و همه در رشته «رَفَث»: کار بد شهوانی، و از این پس سائر شهوات که از سائر جهات تو را به خود مشغول و از

خدا غافل می‌سازد، و یا خودخواهی و نازپروری و راحت‌طلبی است که اینها نیز از گروه «رَفَثَ» اند و در آخرین حاشیه‌اش.

۱۵- زینت کردن:

زینت کردن: خود ساختن زن یا مرد در حال احرام حرام است، چه تن را یا لباس را، چه اب انگشتری زیبا یا ساعتی جالب یا گردن بند یا دستبند و یا هرگونه زینت و بندی دیگر همچون ریش و زلف یا گیس را شانه زدن و مرتب نمودن، و لب یا چشمان یا صورت را رنگین کردن، و همچنین به منظور زینت و خودسازی در آینه نگاه کردن و اکنون مسائلی چند:

مسئله ۱- زن حق ندارد لباس مخصوص زینت را در حال احرام بپوشد، چه از نظر جنس زینت باشد یا از نظر دوخت و شکل، مگر لباس‌های معمولی، همیشه پوش، آن هم اگر جالب باشد فقط حرام نیست، ولی واجب است حتی از شوهرش نیز پنهان کند و توضیحش اینک:

۱- لباس‌های عادی که اصلاً زینتی نیست جایز است و پنهان کردنی هم نیست.

۲- لباس‌های مخصوص زینت که همیشه پوش نیست. به کلی در حال احرام حرام است، چه آشکار کند یا نکند، چه شوهر یا دیگری ببیند یا نه، که اصلاً پوشیدنش در این حال حرام است.

۳- لباس‌های همیشگی که زینت است: همیشه پوش و زینت است، و یا هر چیز دیگر مانند انگشتر و دستبند و گردن‌بند که نوعاً زن همراه دارد، گرچه اینها در ال احرام جایزند، ولی نشان دادنشان به مردان و حتی شوهران در این حال حرام است.

مسئله ۲- از شرایط لباس همیشه پوش این است که مشور برای زینت نباشد، گرچه زیبا و زیننده است، که اگر زنی اینگونه لباس‌های مخصوص زینت را استثناء لباس همیشه پوش خود کرده، این نیز در حال احرام حرام است، زیرا این

حکم مانند سائر احکام نوعی است و سلیقه مخصوص بعضی زنان استثنائی مناط حکم نیست، این خود نمائی است و حالت احرام حالت گم شدن و کم شدن و همانند مرده شدن است، نه حالت زرق و برق به خود آویختن و آنچنان را آنچنان تر کردن، و خود دروغین ساختن، و در این حالت انقطاع الی الله خود نمودن و جلب نظر این و آن - و حتی شوهر را - کردن!

مسأله ۳- زن که اصولاً زندگیش بر پایه آرایش است و اکنون به حساب احرام هرگونه آرایش که استحباب هم داشته بر او حرام است، حرمت آرایش برای مرد واضح تر است، هرگونه آرایشی که باشد، مگر آنچه معمولی است و اصلاً زینت نیست مانند انگشتر عقیق یا فیروزه آن هم برای استحباب و نه زینت و خودنمائی.

مسأله ۴- بعضی انگشترها و عینکها یا ساعتها بسیار زیباست که اضافه بر ساعت و عینک و انگشتر بودن برای حاجت یا استحباب، خود آرایشی است، همچون عینکهای طلائی شیکپوش. مانندش، اینها برای مرد نیز حرام است چه قصد زینت هم زینت نیست که طبعاً حرام هم نیست، که عرفاً آن را در هر صورت زینت گویند و این را هرگز زینت نگویند، و قاعده کلی این است که گویند زینت است چه قصد کند که بدتر، یا قصد نکند، و اگر هم نگویند زینت است قصد زینت زینتش نمی کند، فقط این هست که نسبت به انگشتر متوسط الحال اگر قصد زینت کند، این خود قصد خودنمائی است، و زینتی داخلی است و از این لحاظ در حالت احرام ممنوع است، چون صدق «تزین»: زینت به خود گرفتن می کند، گرچه در انظار عادی است و به حساب آرایش محسوب نیست، مثلاً نگاه کردن در آینه زینت بودنش قصدی است، که اگر برای خودسازی باشد زینت است و حرام، و الا نه زینت است و نه حرام.

مسأله ۵- از احادیث چنان می نماید که نگاه کردن در آینه اگر برای آرایش و خود ساختن باشد حرام و الا حرام نیست، چنانکه در خبر صحیح از حضرت

صادق(ع) است که: «در آینه نگاه مکن که این خود زینت است»^۱ و در خبر دیگر «نباید محرم برای آراستن خویش در آینه نگاه کند، و اگر کرد باید لبیک را تجدید کند» و در خبر صحیح دیگر از آن حضرت است که: زن محرم نباید برای زینت در آئینه بنگرد.^۲

بنابراین نگاه کردن در آینه اگر برای رفع خطر باشد، چنانکه در حالت رانندگی لازم است، یا برای برطرف کردن مانع وضوء از صورت یا از اینگونه نظرها و احتیاجات که برای زینت نیست، در اینگونه موارد هرگز اشکالی ندارد، ولی اگر برای زینت باشد، گرچه در چیزی صیقلی که چهره را به خوبی می‌نمایاند نگاه کند، ظاهراً حرام است، که آینه اختصاص به جنس مخصوصی ندارد، اگر در آینه برای زینت ننگرد حرام نیست، و اگر در غیر آینه برای زینت بنگرد ظاهراً حرام است.

و تو که محرمی، باید فهمیده باشی که خودبینی و خودسازی در سرّ احرام حرام است، چنانکه در فقه احرام نیز حرام است، خودبینی بس است ای گمشده در خود و خودی‌ها، از خودسازی‌ها و خودبازی‌ها و خودخواهی‌ها زمانی به در آی، و اکنون در آینه نیز منگر، خود را در آینه فطرت بنگر، و به همان پایه فطرت تسلیم خدا شو که تو را از نو بسازد.

چه را - می‌آرائی؟ که تو - ی دروغینت دروغ‌تر شود، و خود گم کردگیت بیشتر گردد، و خودخواهیت، گمراهیت - افزون‌تر شود!؟

۱۶- لباس بر مردان و دستکش بر زنان:

نه تنها زینت‌های عَرَضی بر مردان در حال احرام حرام است، که هرگونه لباسی هم در این حال ممنوع است، چه دوخت باشد یا ندوخته، همین اندازه که لباس معمولی باشد حرام است، و در اینجا آیه «**خُذُوا زِينَتَكُمْ عِنْدَ كُلِّ مَسْجِدٍ**»

۱. تهذیب، ج ۵، ص ۳۰۲، وسائل باب ۳۴ از تروک احرام. (اسرار حج - ۱۲).

استثناء خورده که «در هر عبادتگاه و عبادتی شایسته است لباس خود را - و هر چه زیبنده‌تر و شایسته‌تر - ببر گیرید» جز در حال حج - در حالت احرام، آن هم در گروه حاجیان، میان این و آن، اینجا که به لباس بهتر و زیباتری نیازمندی، اینجا نه! لباس‌هایت، چه دوخته و چه ندوخته، که تو را در تو می‌پیچید و به خود می‌دوزد، آنچه هستی در خود پنهانت می‌کند، و به چهره‌ای می‌پیچد و به خود می‌دوزد، آنچه هستی در خود پنهانت می‌کند، و به چهره‌ای دروغین جز آنکه هستی نمایانت می‌کند، اینجا نه! که احرام: گور شخصیت‌ها خودبینی‌ها و خودهای دروغین است، اینجا همانند مردگان شو، همگان در کشور حج همانند شوند که در این کشور به جز خدای در اصل، و جز پیمبر خدا در حاشیه و به فرستادگیش، و به جز ائمه هدی به نمایندگیش، اینجا هیچ‌کس هیچ مقام و مسئولیتی ندارد، و حتی پیمبر و امامان نیز در حالت احرام حق پوشیدن لباس ندارند، این از نظر ستر احرام و اما از نظر فقهش مسئلی چند است:

مسأله ۱- آنچه را لباس گویند «پوشش» چه لباس تن: پیراهن - زیرجامه - کت - شلوار - جلیقه - قبا - لباده - پوستین: دوخته یا ندوخته، بافتنی یا پوستی یا نمدی، یا نایلونی و مانند اینها، هر چه با تن کردن پوشش باشد، چه با دکمه چه بی‌دکمه، همه اینها در حال احرام حرام است، و نیز پوشش سر: کلاه - عرقچین - عمامه و ... پوشش پا: جوراب کفش و ... همه اینها برای محرم حرام است.

البته پوشیدن اینها ممنوع است نه به دست گرفتن و همراه داشتن و روی دوش انداختن یا بر روی خود انداختن یا روی آنها خوابیدن، نه! تنها پوشیدن اینها به طور معمولی حرام است.

مسأله ۲- آنچه در احادیث ما برای مرد محرم ممنوع است: لباس دکمه‌دار - شلوار - پوتین - جوراب و از این قبیل است، و ما هرگز دلیلی و یا اشاره‌ای هم

بر این نداریم که فقط دوختنی‌ها بر محرم حرام باشد و دیگر هیچ، بلکه فقط: لباس آستین‌دار، دوخته یا ندوخته، خصوصاً دکمه‌دار.

چه بسا پارچه جایی به هم دوخته است، اما دوختن لباسی و پوشش نیست، بلکه تکه‌ها را به هم دوخته تا به اندازه لنگ یا شنل شود و برای احرام به کار برد و این جائز است.

و چه بسا پارچه‌ای را از وسط جوری که به گردن اندازد سوراخ کنند، و با گره یا سنجاق طوری به هم پیوندند که مانند پیراهن یا شلوار قابل پوشش باشد و این حرام است.

یا آنکه نه دوخته باشد و نه بافته، مانند لباس‌های نایلونی - پلاستیکی - نمدی و مانند اینها که نه بافتنی است، و نه - احیاناً - دوختنی، ولی چون لباس پوشش است، برای محرم حرام است، خصوصاً اگر آستین‌دار یا دکمه‌دار و بایستی اصولاً حالت لباسی خود را از دست بدهد.

و روی هم رفته هر چه دکمه‌دار باشد، یا به هر وسیله‌ای اطرافش به هم وصل گردد، فقط اینها حرام است و دیگر هیچ، تا چه رسد به دوخته‌ای که لباس نباشد، مانند شنل یا لنگ احرام که اطرافش دوخته شده یا گره گره است، یا تکه‌هایی به هم دوخته‌اند که بتوان برای لنگ یا شنل احرام استفاده کرد، که هرگز دلیلی بر حرمت اینها نداریم.

مسأله ۳- فتق بند - شکم بند - همیان پول - بند ساعت - یا هر چه بند که طبعاً لباس هم نمی‌باشند در حال احرام جائزند که در این باره احادیثی چند است، اگر هم نبود مانعی نداشت، زیرا آنچه ممنوع است لباس است و بس، و شاید این استثناء برای توجه دادن محتاطان و واسیان است، چون که اینها لباس نیست.

مسأله ۴- تمامی آنچه پوشیدنش در حال احرام حرام است، در صورت ضرورت جائز است، به شرط آنکه در صورت امکان سر و ته و دکمه و آستین برای لباس احرام درست کرد.

مسأله ۵- برای زنان هیچ‌گونه پوششی به جز آنچه زینت باشد حرام نیست، مگر دستکش «قفازین» که بر حسب روایات تنها بر زن حرام است، و اما برای مرد، جاری این هست که بگوئیم جائز است، زیرا در زمره آنچه برای مردها ممنوع است ذکر نشده، گرچه جای احتیاط است، و شاید علت حرمتش برای زن این است که خود دستکش حفظ و خودخواهی است.

۱۷- پوشیدن پوتین و جوراب بر مردان:

این نیز که برای راحتی و فرار از آسیب است در حال احرام برای مردها ممنوع و برای زنان جائز است که در احادیث ما نه در منع لباس و نه اینجا نام زن به میان نیامده، و بلک منع کردن محرم از پوشیدن پوتین که همراه جوراب یا شلوار آمده هرگز تناسبی با زنان ندارد، اضافه بر اینکه اصل برای زنان پوشش کامل است، و لباس و کفش احرام مردان برخلاف آنگونه پوشش می‌باشد و اینجا مسائلی چند است:

مسأله ۱- از حرمت پوشیدن جوراب و پوتین برای مردان چنان می‌نماید که اصولاً پوشیدن پا تا ساق برای آنان حرام است، خواه با جوراب یا پوتین باشد و یا هر پوشش دیگر، و از لحاظ آنکه در صورت ضرورت چنان پوشش جائز است به شرط اینکه قسمتی از روی پا را بشکافد می‌فهمیم که عمده در این میان باز بودن مقداری از روی پاست، در نتیجه کفشی که ساق را نگیرد و از روی پا قسمتی نمایان باشد هرگز برای محرم اشکالی ندارد، چه کفش دوخته باشد - که در گذشته همه کفش‌ها یا نوع آنها دوخته بود - یا نه، چه مقداری پشت پا را بگیرد یا نه، همین اندازه که ساق را نگیرد و مقداری از روی پا باز باشد اشکالی ندارد، و ظاهراً به پهنای دو سه انگشت کافی است، که شکاف دادن روی کفش و نه پاره

کردن - حداکثرش دو سه انگشت بیش نیست، و بر حسب بعضی از احادیث از نظر درازای این گشودگی تا پائین کعبین: برآمدگی اول روی پا، کافیت، و این هم بیش از دو انگشت نیست، و چنان می‌نماید که شکاف پشت پا - در صورت اضطراب - از قسمت بالای پاست، به اندازه‌ای که تا برآمدگی اول که حد مسح است در وضوء نمایان شود، پس کمترین مقداری که بایستی از پشت پای مردان صاحب در احرام باز باشد تقریباً دو انگشت مربع است، یعنی 2×2 که مساحت ۴ - انگشت باشد، و دیگر سائر احتیاطات در حکم وسواس است.

مسأله ۲- چیزی که تمامی روی پا را بپوشد چه تا ساق پا هم برسد یا نرسد حرام است، و البته حرمت اولی بیشتر و دوّمی حداقل حرمت است. و اگر قسمتی از روی پا فقط باز باشد ولی ساق را پوشیده نیز حرام است، ولی اگر ساق را نپوشد و قسمتی هم از روی پا باز باشد مانند کفش‌های معمولی ظاهراً هرگز اشکالی ندارد، بنابراین کفش‌های بندی بدون ساق را چنانچه بی‌بند یا با بند باز پوشی که مقداری از روی پا نمایان باشد، ظاهراً هرگز اشکالی ندارد، زیرا دلیلی بر اینکه پوشیدن کفش ممنوع باشد نداریم و تنها پوتین و جوراب و مانند اینها ممنوع است، و دوختنی بودن هم نه در لباس و نه در کفش و نه هیچ چیز دیگر از محرمات احرام نیست، گرچه احتیاط مستحب است که اکتفاء به نعلین کند، والله العالم.

مسأله ۳- زنها واجب است و نه مستحب که روی پا را باز گذارند، و باز گذاشتن ساق پا در صورتی که نامحرم ببیند حرام است، و چنانچه روی کفش یا جوراب‌شان را بشکافند اسراف است، زیرا ادله منع در انحصار مردان است.

مسأله ۴- در پوشیدن عمدی پوتین یا جوراب و مانندشان ظاهراً کفاره‌ای نیست، گرچه احتیاط مستحب دادن کفاره است.

مسأله ۵- اگر پوتین یا جوراب طوری باشند که روی پا به اندازه واجب نمایان است، فقط در صورت ضرورت جائز است و در حال اختیار جائز نیست.

مسئله ۶- ظاهراً نمایان بودن قسمتی از روی پا از پشت جسم شفاف همچون تلق و نایلون یا جوراب نازک کافی نیست، و لازم است بدون پوشش نمایان باشد، و نیز حرمت پوتین و جوراب در انحصار آنچه زیرنما نباشد نیست و هر چه به آن پوتین یا جوراب گویند برای مردم محرم حرام است.

مسئله ۷- ظاهراً پوشیدن پا و ساق با غیر کفش و جوراب و آنچه صدق پوشش نکند اشکال ندارد، مانند آنکه با گل و امثال آن بمالد، یا پا را داخل آب یا مایعی دیگر کنند، مادامی که صدق پوشش کفشی و جورابی نکند بی اشکال است.

مسئله ۸- اگر ساق را با پارچه و یا مانند آن ببندد، و کفشی که قسمتی از روی پایش باز است با آن بپوشد، گرچه صدق جوراب یا پوتین نمی‌کند، ولی احتیاطاً بایستی از اینگونه پوشش که همانند جوراب یا پوتین است خودداری کند، بلکه ظاهر دلیل حرمت آن است.

۱۸- پوشانیدن سر بر مردان:

این نیز که نوعی راحت‌طلبی و نگرهبانی از باد و غبار و آفتاب است، و هم تشخیص و امتیاز است، این هم در حال احرام بر مردان حرام است و نه بر زنان که اصول زندگی‌شان پوشش است و اکنون مسائلی چند:

مسئله ۱- برحسب احادیث مقصود از سر در اینجا تمامی سر و گوش‌هاست که در حال احرام هر دوی آنها بایستی باز باشد - سرباز و گوش باز! - که حتی پوشیدن قسمتی از آنها نیز حرام است، که اگر قسمتی از سر، و یا یک گوش یا بعضی آن را بپوشد حرام است، و تو ای محرم اکنون سرباز و گوش بازی، چرا سر می‌پوشی، چرا سر می‌پیچی، چرا گوشت را می‌گیری؟!

مسئله ۲- پوشانیدن سر یا گوش‌ها با دست یا باز و اشکالی ندارد، و تنها پوشش به وسیله‌ای جدا - و نه اعضاء بدن - حرام است.

مسئله ۳- مقصود از پوششش در اینجا پوشش متصل به سر یا گوش‌هاست، که اگر همچون سایبان فاصله‌ای گرچه کم داشته باشد، از لحاظ پوشش حرام نیست، و تنها از نظر سایبان که در اختصاص آفتاب و باد و باران و گرما و سرماست حرام است، ولی پوشش متصل حرمتش وقت و حال معینی ندارد.

مسئله ۴- پوشش سر یا گوش به هنگام خواب با تکیه دادن بر بالش، که طبعاً تمام یا مقداری از سر یا گوش را می‌پوشد، و نیز گذاردن بند مشک یا طناب باربری و مانند اینها، که هم در حقیقت پوشش نیست و هم از احتیاجات روزمره است، اینها اشکالی ندارد، بلکه در صورت حاجت در حال خواب می‌تواند سرش را با پارچه و یا هر وسیله‌ای دیگر بپوشد، ولی در غیر صورت ضرورت این آخری مشکل است.

مسئله ۵- پوشیدن سر یا گوش هر جوری که باشد حرام است، حتی با حنا یا دوامالی، که نه کلاه است و نه پوشش با بعضی از اعضاء بدن در این میان مستثنی است و بس.

مسئله ۶- گذاردن طبق و یا هر چیزی که سر یا قسمتی از آن را بپوشد نیز حرام است که خود پوششی است، مگر در حالت ضرورت که حتی بستن سر با پارچه یا نهادن کلاه در این حال - طبعاً به اندازه حاجت - بی‌اشکال است.

مسئله ۷- ظاهراً کلاه‌هایی که کمی با سر فاصله دارند و با چند گیره که پوشش نیست روی سر قرار می‌گیرد، نیز حرام است، زیرا در عین فاصله داشتن صدوق پوشش می‌کند نه سایه انداختن، و همین اندازه که گویند کلاه بر سر نهاده چه با فاصله یا بی‌فاصله حرام است.

۱۹- ارتماس - سر زیر آب کردن:

این نه از لحاظ پوشش بودن برای سر، بلکه خود سر زیر آب فرو بردن برای محرم اعم از مردم و زن حرام است، چنانکه در اخبار متعدده‌ای وارد است که «ولا یرتمس المحرم فی الماء ولا الصائم»: محرم و روزه‌دار سر زیر آب نبرند، که

ضمیمه روزه‌دار خود قرینه‌ای روشن است بر اینکه مرد و زن در این حکم یکسانند، و چون اینجا نهی از ارتماس در خصوص آب است، طبعاً سر در غیر آب کردن برای محرم اشکالی نخواهد داشت، گرچه برای روزه‌دار به دلیل جداگانه این هم ممنوع باشد، و اگر غیر آب جوری باشد که پوششی برای سر محسوب شود، این تنها برای مرد و به حساب پوشش سر حرام است و نه ارتماس.

و اینجا ظاهراً نصف سر در حکم تمام است ولی در کمتر از نصف چون صدق سر فرو بردن زیر آب نمی‌کند بی‌مانع است، چنانکه فرو بردن گوش‌ها به زیر آب نیز بی‌اشکال است، که اینها نه پوشش سر و گوش است که از این لحاظ حرام باشد، و نه ارتماس سر است.

و البته شستن سر زیر دوش قوی که تمامی سر را یکجا فرا گیرد، جوری که گویند سرش در میان آب است، هم در روزه و هم احرام حرام است، و روی هم رفته پوشش سر، و ارتماس سر دو عنوان از یکدیگر جداست که حرمت اولی در انحصار مردان، و دومی اعم است از مردان و زنان، و ظاهراً سر زیر آب کردن، «تغطية الرأس»: سرپوشیدن، نیست، مگر آنکه در مایعی غلیظ باشد که خود پوششی است و حرام، چه ارتماس باشد یا نه، وانگهی ارتماس محرم تنها در آب حرام است و نه در هر مایعی.

۲۰- پوشیدن صورت بر زنان:

زن‌ها خیلی مراقبتد چهره‌شان در اثر آفتاب یا سرما یا غبار دگرگون و نازبا نشود تا طراوت و زیبائیشان که عمده در صورت است از دست نرود، ولی زیبائی حالت احرام و زیندگیش در پژمردگی، غبارآلودگی و نازبائی است، که چهره انسان در اثر باد و باران و غبار و آفتاب دگرگون شود، تا شاید روح نیز دگرگون گردد.

و چون زن نباید سرش را برهنه کند، به جای بازگذاشتن سر که بر مردان واجب است، زنان لازم است چهره خود را باز گذارند، تا همانند مردان لختی از سختی احرام بچسبند و با چهره‌ای غبارآلود - ولی با حفظ عفاف - در گروه محرمان آیند، و حتی المقدور هم از نامحرمان چهره بتابند، آنگونه که به حساب حجاب واجب است.

در خبر مشهور است «نباید زن محرم نقاب گیرد که احرام مردان در سر و احرام زنان در صوت است» و اینجا مسائلی چند است:

مسئله ۱- بر زن پوشیده صورت در این حال در هر صورت حرام است، چه با پوشیه یا نقاب یا چادر یا هر پوشش دیگر، چه به صورت بچسبد یا نچسبد که برحسب ادله «تنقب»: روپوشیدن، حرام است، نه خصوص پوششی که بر چهره بچسبد، تا بتواندی با فاصله دادن پوشیه از صورت کلاه شرعی گذاری و نقاب فاصله‌دار گیری.

مسئله ۲- پوشیدن رو در حال ضرورت و به اندازه رفع ضرورت جائز است، چه بیماری باشد یا حجاب از نامحرمان و در اخبار صحیحه است که زن می‌تواند صورت خود را به اندازه‌ای که بتواند ببیند از نامحرم بپوشد، و نه آنکه یکسره صورت را پنهان کند.

حضرت باقر(ع) بر زنی گذر کرد که محرم بود و نقابدار، فرمود: محرم شو، چهره را تو را باز کن، چادر تو را از بالا پائین انداز که اگر نقاب‌گیری چهره‌ات دگرگون نشود، مردی گفت: تا کجا چادرش را بر چهره اندازد؟ فرمود: «تا چشمش یا دهانش» - «تا آنجا که بتواند ببیند»^۱ و در خبر دیگر است که «اگر مردی بر او گذشت با لباس پوشش کند، رویش را به همان اندازه که بتواند ببیند از نامحرم بگیرد» ولی بر نامحرم حرام است همین مقدار باز را هم بنگرد.

۱. جمله دوم در خبر صحیح دیگر است، و ظاهراً مقصود در هر دو یکی است که لااقل بتواند ببیند.

از این گونه اخبار چنان می‌نماید که اولاً حجاب از نامحرمان تا چه اندازه‌ای واجب است و تا چه اندازه پوشیدن صورت در حالت احرام حرام، نه اینکه همه چهره برابر نامحرمان باز باشد، و نه آنکه همه‌اش را بپوشد، بلکه حد وسط، و اگر هم نامحرمی نیست، یا هست و نگاه نمی‌کند، واجب است همه صورت باز باشد، و قدر مسلم این است که پوشیدن همه صورت با نگاه کردن نامحرم حرام است، بلکه از بالا تا چشم یا دهان را فقط می‌تواند بپوشد، مگر اینکه سواره باشد و اگر چادرش را فقط تا چشم بکشد از زیر گردن و هم قسمت پوشیده‌اش پیدا باشد، که اینجا بر حسب روایت می‌تواند تا گردنش را نیز بپوشد: «تسدل المرأة ثوبها علی وجهها من أعلاها الی النحر إذا كانت راکبة» تکه طبعاً در زمان ما چنان محظوری پیش نمی‌آید، خصوص آنکه زن‌ها می‌توانند جوری تا چشم را بپوشند که نامحرم از هیچ طرفی نتواند نگاه کند.

باز هم تکرار می‌کنیم که جواز باز بودن مقداری از صورت مستلزم جواز نگاه کردن نامحرم نیست، و اصولاً چون پوشیدن همه صورت حرجی و پرمشقت است، زن می‌تواند مقدار ضروری را باز نگهدارد، همان اندازه که بتواند پیش پایش را ببیند و به کارهای ضروریش برسد، ولی بر نامحرمان نیز حرام است که همین اندازه‌ای که به حکم حرج و ضرورت باز است ببینند.

مسأله ۳- از اخبار چنان می‌نماید که پوشیدن چهره زنان در حال احرام - مگر در صورت ضرورت - به هر نحو و وسیله‌ای که باشد حرام است، گرچه با دست، خصوص آنکه مدتی هم طول بکشد که گویند رو گرفت، و خلاصه آنچه جلوی آفتاب و گرد و غبار را بگیرد حرام است.

اما در شب، هنگامی که باد و غباری هم نیست، و نامحرم هم نگاه نمی‌کند، اینجا معلوم نیست، پوشیدن همه صورت حرام باشد، و همچنین اگر نگاه هم نکند یا نامحرمی نباشد، گرچه اینجا جای احتیاط شدید است، بیش از آنچه

دربارهٔ زیر سقف رفتن مردان در شب خواهیم گفت، ولا اقل در چنان مورد نباید همهٔ صورت را بپوشد.

مسأله ۴- زن برای اینکه رویش را حتی المقدور نپوشد، لازم است تا سر حد امکان مادامی که محرم است خود را در معرض نگاه نامحرمان قرار ندهد، مگر جاهائی که ناچار است مانند حالت طواف و سعی و سایر موافق اجتماعی، اما اینکه بدون ضرورت و حاجت جاهائی برود که نامحرمان نگاه می‌کنند، این ظاهراً جائز نیست.

مسأله ۵- زن در حال خواب جائز است تمامی صورت خود را بپوشد، چه در حال عادی یا ضرورت، چنانکه در خبر صحیح است، و شاید هم این استثناء از این لحاظ است که هیچ گاه برابر آفتاب یا باد و باران ناراحت کننده نمی‌خواهد، و نیز حالت خواب حالت استراحت است، و مراعات زنان که همیشه و اجب المراعاتند، در این حال لازم است، و بلکه مردان هم، چنانکه پوشیدن سر در حالت خواب بر آنها نیز حلال بود.

مسأله ۶- ظاهراً رو گرفتن از آفتاب و غبار و مانندش، با فاصله هم بر زنان حرام است، مگر آنکه سر را با فاصله - اضافه بر چادر - بپوشند، اما صورت هرگز! که بر حسب روایت «احرام مرد بر سرش و احرام زن بر صورت اوست» مرد سر را نه بی‌واسطه مانند کلاه و مانندش، و نه با واسطه مانند چتر و امثالش، نمی‌توانند بپوشد، همچنین زن نباید صورتش را با واسطه یا بی‌واسطه از آنچه ناراحت کننده است بپوشد، که چهره‌اش دگرگون نگردد، و حالت احرام حالت غبارآلودگی است، مردان بر سرهاشان و زنان بر چهره‌هاشان.

و تو اکنون محرمی و به کلی بایستی از راحتی‌های و ناز و کرشمه‌ها و خودنمایی‌ها اجتناب نمائی.^۱

۱. رنج ار به پیش آید شمر گنج نهانی
ایدل اگر عزم دیار یار داری

رنج ره عشق است فیض آسمانی
قصد حجاز و کعبهٔ دیدار داری

۲۱- سایه گرفتن مردان در حال سفر، راه پیمائی:

تو محرم اکنون زیر سایهٔ خدائی، سایهٔ دگری و سایه‌ای دیگر بر خود مگیر، سایبان نگهبان: از آفتاب - باد - باران - گرما و سرما و غبار در این سیر الی الله در سرّ احرام حرام، و برحسب نصوص به جز باد و غبارش در فقه احرام حرام است.

در احادیث ما در درجهٔ اول سایه گرفتن از آفتاب و سپس پناه گرفتن از باران و سرما و گرما ممنوع شده است، ابن یزید در خبر صحیح از حضرت رضا(ع) آورد که مردی از ایشان پرسید از سایبان برای محرم از گزند باران^۱ یا آفتاب، و من می‌شنیدم، فرمود بایستی گوسفندی بکشد، و در خبر زراره از حضرت صادق(ع) است که پرسیدم محرم سایبان بگیرد؟ فرمود: اما از گرما و سرما - نه - و نیز از حضرت کاظم(ع) است که علی بن شهاب سرش تا راحت است و سرما شدید، فرمود: اگر اینطور است که گمان کرده سرش را بپوشد، اما تو - که ناراحتی نداری - برای آنکه محرم شده‌ای خود را مپوش: بر سرت چیزی مگیر. همهٔ این چهار فقط در حال سیر به هنگام سفر ممنوعند مگر در حال ضرورت همچون: مرض - پیری - نداشتن وسیله‌ای روباز برای سفر، که در این

اول زدل نقش سوی الله پاک گردان
با جامهٔ طاعت بکوی دلبرائی
تا گام بتوانی زدن در کوی جانان
وز دینی دون در ره ایمان گذشتی
تا آنجا شوی در باغ حسن دوست مهمان
دلبر پسندد قلب پاک و دیدهٔ تر
هنگام پاداش و جزای عدل و احسان

شوق شهود حضرت دلدار داری
باید نخست از جامهٔ عصیان در آئی
بشکست اگر پایت درین ره با سر آئی
احرام بستی در رهش از جان گذشتی
از هر چه جز یاد رخ جانان گذشتی
ای حاجیان رفتید چون در کوی دلبر
یاد آورید از عهد وصل و روز محشر
از مرحوم مهدی الهی قمشه‌ای

۱. در مورد باران روایات دیگری نیز هست از جمله صاحب الزمان(ع) می‌پرسند: محرم از باران پوشش کند که لباس و اثاثش تر نشود؟ فرمود: اگر در راه است کفاره دهد. (جامع‌الاحادیث: ۱: ۱۰۸).

موارد فقط حرام نیست ولی کفاره دارد، اما برای زنان و اطفال و شاید پیرمردان نیز در هر حال حلال است و کفاره هم ندارد و اینجا مسائلی چند است:

مسأله ۱- راه رفتن در حال سفر در زیر سایبان‌های ثابت همچون درختان و پل‌ها و طاق‌ها و مانندشان جائز است، چه پیاده باشی یا سوار وسیله‌ای بی‌سقف، بلکه در سایه ماشین نیز در حالت حرکت، به شرط اینکه زیر سقفش نیروی نیز بی‌مانع است، که مثلاً در سایه ماشین پیاده رو باشی، و تنها زیر سقف متحرک در حال سیر و سفر حرام است و بس، که در حال توقف می‌توانی داخل ماشین سقف‌دار و یا زیر هر سقفی بروی، و با چتر و مانندش این طرف و آن طرف بگردی، مثلاً در بین راه از این خانه به آن خانه، از این قهوه‌خانه به آن قهوه‌خانه و به هر جایی که می‌خواهی بروی، زیرا اگرچه در حال سفری، ولی این رفت و آمدها سفر نیست، که می‌توانی با ماشین سقف‌دار نیز این رفت آمدها را در توقفگاه بین راه انجام دهی، و به طور کلی فقط در حرکت سفری به سوی مقصد انجام مناسب نیست باید زیر سقف متحرک بروی.

مثلاً به مکه رسید و منزل کردی، اکنون تو آزادی که با هر وسیله می‌خواهی به مسجد الحرام بروی، و یا به هر مقصدی دیگر زیر سقف متحرک رفت و آمد کنی.

به عرفات یا منی یا مشعرالحرام رسیدی و جا گرفتی، اکنون دیگر تو آزادی که برای جابجا شدن یا این سو و آن سو رفتن به زیر سقف متحرک بروی، و فقط آنچه ممنوع است در حال سیر به سوی مکه در عمره تمتع یا مفرده، و سیر به سوی عرفات و مشعر و منی در حج یا افراد، زیر سقف متحرک رفتن است، که چنانکه در بین راه محتاج به برگشتن شدی ظاهراً اینجا هم زیر سقف متحرک مانعی ندارد، گرچه برخلاف احتیاط است.

مسأله ۲- بعید نیست که در حال پیاده‌روی به سوی مقصد مناسب نیز به‌طور کلی زیر سایه متحرک رفتن همچون چتر و مانندش بی‌اشکال باشد، زیرا بیشتر

احادیث اینجا در انحصار حالت سواری است، گرچه در بعضی هم به طور کلی سایه گرفتن در حال احرام حرام شده، ولی نظر به همان سایه متحرک در حالت سواری است، چنانکه در خبر صحیح ابن بزیر از حضرت رضا(ع) آمده که «محرم می تواند زیر سایه محمل ها راه برود» و برحسب خبر احتجاج رسول اکرم(ص) پیاده زیر سایبان ها راه می رفت، بنابراین حرمت زیر سایه متحرک رفتن نیز در انحصار سواران است و شامل پیادگان نیست، گرچه اینجا نیز احتیاط خیلی به جاست.

مسأله ۳- دانستیم آنچه بر محرم حرام است پناه متحرک گرفتن از آفتاب و باران و گرما و سرماست، آن هم در حالت سیر سفری به سوی انجام مناسک، که فقط در حالت عذر و ضرورت برای مردمان حلال ولی موجب کفاره است. اکنون ببینیم کدام آفتاب و باران و گرما و سرما مراد است؟ طبعاً آنکه عادی و خدا ساخته است که تو یا دیگران موجب آن نشده‌اید، و اکنون در راه خدا از خدا ساخته‌ها نگریز، آفتاب آسمان، باران خدائی، گرما و سرمای عادی، که پناه گرفتن از این‌ها آنگونه که گذشت حرام است.

مثلاً هوا جوری است که اگر پیاده یا با وسیله‌ای کند رو بروی سردت نمی‌شود، اما با ماشین که به سرعت می‌رود، اگر سرپوشیده نباشد سردت می‌شود، اینگونه سرما که خدائی نیست، بشری است و تو و امثال موجب آن شده‌اید، می‌توانی از چنان سرمائی پناه گیری، با وسیله سقف دار متحرک سفر تو را ادامه دهی، ماشین - کشتی هواپیما و مانند اینها، البته در صورتی که آفتاب و باران هم نباشد، گرما هم که برحسب فرض ما نیست، که شب است یا روز که آسمان در راهت ابر است.

اینجا نه از آفتاب سایه گرفته‌ای، که سایه شب یا ابر کافی است، و نه از باران که فعلاً نمی‌بارد، و نه از سرما که فصل سرما نیست، و نه هم از گرما، پس اکنون سقف متحرک نه برای تو «استضلال» است، و نه پناه گرفتن از اینها.

یا هوا گرم است ولی عادی و قابل تحمل، اما با ماشین که طبعاً حرکت سریع‌تر را شدیدتر و زننده‌تر می‌کند، اکنون با صرف‌نظر از موانع دیگر، اگر سوار وسیلهٔ سقف‌دار متحرک شوی، فقط از گرمای خود ساخته - و نه خداساخته - گریخته‌ای، که اگر آفتاب و باران هم نباشد مانعی ندارد.

و همچنین آفتاب و باران خود ساخته مانع از وسیلهٔ سقف‌دار متحرک نیست، و فقط «با وسیلهٔ سقف‌دار متحرک به سوی انجام مناسک از یکی از این خدا ساخته‌ها بدون عذر پناه‌گیری» که حرام و موجب کفاره است، و با عذرش فقط کفاره دارد.

مسئله ۴- آنچه در این چهار مورد حرام است، فقط پناه گرفتن از بالای سرت، ولی استفاده از وسایل دیگر مانند کولر و پنکه به منظور تخفیف گرما، و بخاری برای تخفیف سرما، نایلن به خود گرفتن برای باران، از نور آفتاب کنار رفتن بدون سایبان اینها هرگز حرام نیست، گرچه برخلاف سر و روح احرام است. بلکه برحسب حدیث گذشته از صاحب الزمان(ع) خودپوشی از باران برای محرم ممنوع‌اتس.

مسئله ۵- بهتر است در حال احرام شب مسافرت کنید که با وسیلهٔ سرپوشیده سفر کنید، یا روزی که ابر است، البته به شرط اینکه باران هم نیاید، و سرما و گرما طوری نباشد که با پیاده روی هم ناراحت کننده بوده و نیازمند سرپوش شوید، و روی هم رفته جوری باشد که بود و نبود سقف متحرک چندان فرقی از نظر سرما و گرمای خدا ساخته نداشته باشد، و سقف از نظر آفتاب و باران هم پناه و تخفیف ناراحتی نباشد.

مثلاً اگر آفتاب به اندازه‌ای لطیف و معتدل است که احیاناً متمایلی در همین حال احرام آفتاب‌گیری، یا باران جوری لطیف و سازگار است که می‌خواهی بر سرت همچنان ببارد، ظاهراً در اینگونه موارد زیرسقف متحرک رفتن ممنوع نباشد که اینجا طلبکار هم هستی.

یا اگر داخل وسیلهٔ سقف‌دار گرم‌تر و ناراحت‌تر از بی‌سقف است که معلوم، و یا به طور کلی چنانچه وسیلهٔ سقف‌دار از این چهار نظر راحت‌تر از بی‌سقف نیست، قطعاً بی‌اشکال است، و فقط جاهائی که تو را از آفتاب یا باران یا گرما یا سرمای خدا ساختهٔ ناراحت کننده پناه می‌دهد حرام است و دیگر هیچ.

در این میان آنچه خیلی مهم و زبان‌زد روایاتی بسیار است، موضوع سایه گرفتن از آفتاب است، که اصولاً شب و هوای ابری روز را از گردانهٔ نهی بیرون می‌کند.

بعد هم باران ناراحت کننده و گرمای بی‌نور، و سرما، و این دو آخری با نوع مناسب پوششش بقیهٔ بدن قابل حل است، و فقط باران خوردن سرکه حلی هم ندارد، اگر ناراحت کننده باشد نمی‌توان با وسیلهٔ سقف‌دار حلش کرد.»

بلی بعضی از گرماها هست که با وسیلهٔ بی‌سقف شدیدتر می‌نماید، اینجا اگر شدتش بشر ساخته نباشد، خدا ساخته است که مختصر حرکت مانند پالکی‌های سابق شدیدترش می‌کند، در چنان موردی وسیلهٔ سقف‌دار حرام است، که این گرمای خدا ساخته را تخفیف می‌دهد، و نیز به همین منوال است سرما دقت شود!

مسأله ۶- کفارهٔ سایبان بالای سر نهادن در مواردی که ممنوع است یک گوسفند است: چه در حال ضرورت که حلال بوده یا حال اختیار که حرام است، جز برای کودکان و زنان، و ظاهراً نیز پیرمردان چنانکه حمیری و کلینی به لفظ «الشیخ الفانی»: پیرمرد از حال رفته، نقل کرده‌اند، و آنچه در مورد عذر تصریح به کفاره‌اش شده حالت مرض است. چه مریض باشد یا بترسد مریض شود، و البته در صورت هم که آفتاب و امثالش قابل تحمل نباشد، یا وسیله‌ای به جز سقف‌دار نباشد، یا وسیلهٔ بی‌سقف ممنوع یا خطرناک باشد، در تمامی این صورت‌های نیز معذور است گرچه خود بی‌سقف بودن وسیلهٔ سفر از نظر سلامتی اشکالی نداشته و یا قابل تحمل باشد.

بنابراین این وسیلهٔ سقف‌دار برای زنان و کودکان و پیران از حال رفتهٔ حلوا شده نه حرام است و نه کفاره دارد، و برای مردان بدون هیچ عذری هم حرام است و هم کفاره دارد، و برای معذوران خصوصاً بیماران و ناتوانان فقط کفاره دارد، اما کسانی که عذر بدنی ندارند، اینها به قدر امکان واجب است صبر کنند تا عذرهای دیگرشان برطرف شود، ماشین بی‌سقف فراهم گردد، یا رفع خطر شود، یا لااقل شب مسافرت کنند، و اگر هیچ یک نشد، طبعاً در حالت اضطرار می‌توانند با همان وسیلهٔ سقف‌دار سفر کرده و کفاره بدهند.

اما اینکه از روی اهمال یا راحت‌طلبی گمان کند تقصیر سایبان گرفتن با کفاره جبران می‌شود، این خود جهالت و خیالی است خام، و خیلی تعجب‌آور است که محرم برخلاف حرمت الهی گناه کند، غافل از اینکه کفاره فقط کیفر دنیوی است و نه جبران کیفر اخروی.

محرم حق در حال عذر بدنی یا نادانی یا فراموشی هم اگر حرامی از محرمات احرام را مرتکب شد شایسته است تلبیه را تجدید کند «لیبک»: به فرمانم، برعهد خود ثابتم و اکنون پوزش و عفو می‌طلبم - تا چه رسد که عمداً و بدون عذر گناهی مرتکب شود.

عبدالله بن مغیره به حضرت امام کاظم (ع) عرض می‌کند: «اظلّ وأنا محرم» سایبان بگیرم در حال احرام؟ فرمود: نه! گفتم: سایه بگیرم و کفاره بدهم؟ فرمود: نه! گفتم: سایه بگیرم و کفاره بدهم؟ فرمود: نه! گفتم: اگر مریض شدم؟ فرمود: در این حال سایه بگیر و کفاره بده، آیا نمی‌دانی هر حاجی که آفتاب بگیرد تا غروبش، گناهانش نیز با غروب خورشید غروب می‌کند: پنهان می‌شود؟»

مسأله ۷- در تمامی مواردی که سایه گرفتن کفاره دارد، اگر به وسیلهٔ راست یا چپ یا جلو یا عقب، خود را از آفتاب - سرما - گرما - باران بپوشد، و نه از بالای سرش، اشکالی ندارد و کفاره هم نیست، چنانکه اگر با دست یا آستین

جلوی اینها را بگیرد نیز بی مانع است. مگر از باران برحسب روایت صاحب الزمان(ع).

مسأله ۸- اشخاص معذور فقط به اندازه عذر می توانند از سایبان متحرک استفاده کنند، و نه آنکه به علت عذری موقت یا محدود، تمامی راه را یکسره سایبان گیرند.

مسأله ۹- کسانی که بیمار یا زن یا پیرمرد یا بچه‌ای همراه دارند که نمی توانند با وسیله بی سقف سفر کنند، و نمی شود آنها را جداگانه فرستاد، لازم است وسیله‌ای فراهم کنند که بخشی از آن بی سقف باشد که خودشان در آن قسمت باشند و بقیه در قسمت دیگر، و اگر نشد می توانند به عذر همراهی با این معذوران با وسیله سرپوشیده سفر کنند و فقط کفاره دارد.

مسأله ۱۰- اصولاً کفاره در صورت امکان است که اگر نتوانست، خصوص در صورت عذر، نباید قرض کند یا خود را تحت فشار بیاندازد، فقط کافی است استغفار کند که همین کفاره بینوایان است.

۲۲- ناخن گرفتن:

این نیز در زمره زینت و خودسازی است که اگر ناخن‌هایت دراز هم باشد و ناراحت کننده، در حال احرام حق چیدن یا کوتاه کردن نداری، و چنانچه زیاد اذیت می کند به اندازه ضرورت بچین و بچیدن هر ناخن مشق گندم صدقه بده، ولی اگر بدون عذر و دانسته بچینی هم حرام است و هم یک گوسفند کفاره دارد. و اگر ناخنی بشکند یا زیرش زخم شود و محتاج به کوتاه کردن باشد، و یا در مورد هر ضرورت دیگر، جائز است به اندازه رفع ضرورت کوتاه کند و بیش از آن حرام است و کفاره دارد.

۲۳- استعمال بوی خوش - بینی گرفتن از بوی بد:

حالت احرام حالت یادآوری اوّل و آخر گنبدیده و متعفن تست، نخست نطفه‌ای متعفن بودی و آخر کار مرادی متعفن خواهی شد مودرین میان هم که در احسن تقویمی جز مشقی نجاست و کثافت در درون نداری.

اکنون تو در حال مرگ مصنوعی عطر استعمال مکن، که به دروغ خویش را خوشبو کنی، و از بوی بد بینی مگیر تا به یاد آغاز و انجام و درون کنونیت افقی، اندکی به خود آی، این خود دروغین خود ساخته خود باخته را ترک کن، خدا ساخته شو، شکسته شو، گم شو، کم شو، از زرق و برق، آنچه تو و دگر آن را گول می‌زند و به خود مشغول می‌کند دور شو، و تنها مجذوب حق باش که محرمی تا محرم شوی، این از نظر سرّ احرام، و از نظر فقه احرامی مسائلی چند است:

مسأله ۱- مقصود از استعمال: به کار بردن بوی خوش - اعم است از بتن یا لباس مالیدن یا خوردن یا بو کردن، که اگر چیزی خوشبو بخوری یا بیاشامی گرچه بو نکشی حرام است، و اگر خوشبوئی را ببوئی و نخوری، یا به خود بمالی گرچه نبوئی و نخوری، همه اینها حرام است، و اگر دو جور یا سه جور استعمال چیزی خوشبو را کنی دو یا سه حرام مرتکب شده‌ای.

و دلیل این عمومیت اخبار متعدده است، چنانکه از حضرت صادق (ع) آمده: که در احرامت عطری به خود نمال، و از عطر در خوراکیت پرهیز کن، و بینی را از بوی خوش بگیر، نه از بوی بد، که شایسته نیست محرم از بوی خوش لذت ببرد.

و خود معطر بودن لذتی است گرچه نخورد و بو نکند، چنانکه بو کردن و خوردنش نیز لذت است.

مسأله ۲- مقصود از بوی خوش در اینجا عطریات است، چه گل یا گلاب یا عطر گل و یا هرگونه عطری که باشد، مانند زعفران - ریحان - نعنا و سایر

گیاه‌های معطر، اما مانند سیب - به - گلابی و سایر میوه‌های خوشبو، اینها به حساب عطر نمی‌آیند، که نه خوردن و نه بوئیدنشان در حال احرام حرام نیست. مسأله ۳- اگر عطر در غذا جوری مستهلک شود که نگویند معطر خوردنش جائز است، زیرا خوردن عطر در صورتی حرام است که حالت عطری خود را از دست نداده باشد.

مسأله ۴- اگر لباس احرامش معطر است واجب است عوضش کند یا بویش را برطرف نماید و اگر از بازار یا مغازه عطرفروشان گذر کرد واجب است بینی خود را بگیرد، و بالاخره بطور کلی بوئیدن عطریات حرام و بینی گرفتن از آنها واجب است، و گرفتن بینی از بوی بد حرام است، ولی بوئیدنش واجب نیست، که می‌تواند به وسیله‌ای از بوی بد دور شود تا محتاج به بینی گرفتن نشود.

مسأله ۵- به هنگام طواف کعبه مبارکه یا سعی میان صفا و مروه، فقط بوئیدن عطریاتی که در این دو مکان مقدس معمول است جائز است، و یا حداقل بینی گرفتن از عطرش واجب نیست، و شاید استثنای این دو مکان در احادیث به منظور احترام آنها و نیز رفع حرج و مشقت زیاد باشد، و خیلی بدن ما و توهین‌آمیز است که در وقت طواف کعبه بینی را از بوی خوشش بگیری و حالت فرا به خود داشته باشی، و نیز کاری است بسی مشکل یا ناشدنی، در چنان حالتی که احياناً هر دو دست هم برای حفظ لباس احرام و جلوگیری از برخوردها و پرت‌شدن‌ها کم است، شما با یک دست بینی خود را از بوی خوش کعبه بگیری که هم خود را به خطر اندازی و هم به این خانه پر عظمت اهانت کنی!

مسأله ۶- اگر در وقت طواف یا سعی عطری به لباس یا بدن شما رسید نه از بین بردنش واجب است و نه بو کردنش حرام است، گرچه طواف و سعی اکنون تمام شده و هنوز هم محرمی، در اخبار است که عطر کعبه «طهور»: پاک و پاک کننده است، و شاید نظر به آیه «وَطَهَّرْ بَيْتِي» باشد که: ابراهیم! خانه مرا پاک کن

برای طواف کنندگان و ... که از جمله پاک کردن‌هایش معطر کردن خانه است و از آغاز هم متداول بوده است.

مسئله ۷- در مواردی که استعمال عطریات حرام است در صورت ضرورت به اندازه رفع ضرورت جائز است، مثلاً اگر فقط خوردنش ضروری است بو نکند و به خود هم نمالد، و چنانچه تنها بو کردنش ضروری است آن دو دیگر حرام است، و به همین منوال، و اگر فقط به بدن مالیدنش یا روی زخم گذاردنش ضروری است نخورد و تا ممکن است بو هم نکند و بینی را حتی المقدور بگیرد، یا جوری رویش را ببندد که بو به مشامش نرسد که اصولاً در موارد ناچاری تنها به اندازه لزوم بایستی اکتفا شود.

مسئله ۸- از مواردی که نیز مستثنی است شستن لباس معطر است که محرم حق دارد لباسش را که معطر شده خودش بشوید، البته نباید آن را ببوید مگر اینکه خواه ناخواه بو بشامه‌اش، برسد، ولی ظاهراً این از موارد حرج و اضطرار است که مثلاً لباس احرامش معطر شده و چاره‌ای به جز اینکه خودش بشوید ندارد، و دست کم در غیر مورد ضرورت احتیاط واجب در ترک آن است.

مسئله ۹- حرام بودن عطر بر محرم در انحصار بعضی از عطرهاي مخصوص نیست، گرچه در گروهی از روایات نام زعفران و مشک و عنبر و مانند اینها آمده، که در گروهی دیگر نیز به طور کلی از عموم عطریات منع شده است.

مسئله ۱۰- خوردن و بوئیدن و به خود مالیدن آنچه از عطریات محسوب نیست بر محرم حرام نیست، گرچه خوشبو باشد مانند سیب گلاب و گلابی و به که در خبر است «آنچه خوردنی است و عطر نیست بر محرم حلال است» پس اگر چیزی عطر است چه خوردنی باشد مانند زعفران، یا نه مانند عطرهاي معمولی، اینها بطور کلی همه گونه استعمالشان حرام است.

مسئله ۱۱- اگر پیش از احرام روغن معطر یا هرگونه عطری به بدن یا لباس شما باشد و به هنگام احرام بتوانی برطرفش کنی که هیچ، ولی اگر برطرف

نمی‌شود و لباسی هم جز همین نداری نباید پیش از احرام معطرش کنی، آری معطر کردن پیش از احرام اینجا حرام است، زیرا مقدمه قطعی حرام در حال احرام را هم اکنون فراهم ساخته‌ای، چنانکه آماده ساختن همه‌گونه محرمات احرام پیش از احرام حرام است، مثل اینکه در روز آفتابی وسیله بدون سقف را برای مسافرت عمداً از دست بدهی و در حال احرام به ناچار در وسیله سرپوشیده سوار شوی، یا با امکان و سهولت معالجه پیش از احرام سستی کنی که در حال احرام به عذر بیماری در وسیله سرپوشیده سوار شوی، و چه بدتر اگر خود را عمداً و یا روی اهمال بیمار کرده باشی که دو گناه است.

مسأله ۱۲- آنچه از عطریات بر محرم زنده حرام است، بر کسی هم که در حال احرام مرده حرام است، بدین معنی که حرام است مرده محرم را معطر کنند، و حتی غسل دادن به آب سدر و کافور با آنکه عطر هم نیست حرام است، زیرا در این خصوص نص صحیح وارد است.

۲۴- روغن مالی به بدن:

اگر روغنی که به بدن می‌مالی معطر است حرام دو جانبه است، و الا فقط از لحاظ روغن مالی حرام است ولی خوردن و یا هرگونه استعمال دیگر روغن، به جز مالیدن به بدن، اشکالی ندارد، بدن مالی هم در صورت ضرورت و به همان اندازه رفع ضرورت بی‌اشکال است، و مالیدن چیزهای غیرمعطر و غیرروغنی به طور کلی اشکالی ندارد، مگر اینکه جوری با روغن مخلوط باشد که گویند روغن مالی کرد.

اینها تمامی محرمات احرامند، اعم از کفاره‌دار و بی‌کفاره، و در این میان تنها صید و کندن یا بریدن گیاهش در غیر حالت احرام نیز حرام است، چنان که صید خشکی در خارج حرم نیز بر محرم حرام است و اکنون:

کفارات احرام:

بعضی از محرمات احرام در هر صورت کفاره ندارد و برخی در هر صورت کفاره دارند و گروهی هم در صورت عمد گرچه با عذر هم باشد کفاره دارند، و در صورت غیر عمد بی کفاره‌اند.

کفارات محرمات احرام:

محرمات احرام از نظر کفارات بر سه گونه‌اند:

۱- آنهایی که در هر صورت کفاره دارند مانند صید که عمد و سهو و طفل و بالغ نمی‌شناسد.

۲- گروهی که در هر صورت بی کفاره‌اند، درست نقطه مقابل گروه اول که بر حسب روایات کافی است در صورت امکان صدقه‌ای بدهد و اگر هم نداد طوری نیست.

۳- دسته‌ای که در صورت علم و عمد کفاره دارند، گرچه در حالت عذر باشند، که اگر ندانسته یا از روی فراموشی یا اشتباه یا هر عذری دیگر تا آنجا که عمل را عمدی نکند حرامی از محرمات احرام را مرتکب شد نه حرام است و نه کفاره دارد، مگر در صورتی که جهلش از روی اهمال بوده، که طبعاً حرامی را از روی ندانستن مسأله انجام داده، اینجا مورد بازخواست است، ولی باز هم کفاره ندارد، و اگر عمداً انجام دهد در این قسم محرمات طبعاً هم حرام است و هم کفاره دارد، ولی در صورت عذر اما کفاره ثابت است.

در مواردی هم که حرمت و کفاره ثابت است، دیوانگان و اطفال، چه ممیز و چه غیرممیز مستثنی می‌باشند که مکلف نیستند، مگر در مورد صید برای طفل که کفاره‌اش بنص معین ثابت است.

کفاره جریمه دنیوی بعضی از محرمات احرام است، و طفل که مکلف نیست تا اینها بر او حرام باشد تا چه رسد که جریمه‌ای هم چه دنیوی و چه اخروی دامنش را بگیرد، چیزی که هست اینکه بر ویش واجب است مراقب حال او

باشد که مرتکب محرمات احرام اعم از كفاره‌دار و بی‌کفاره نشود، که اگر در اثر سهل‌انگاری و لیش مرتکب شد، اینجا گنهکار ولی طفل است نه طفل، اما چون این كفاره‌ها جریمه خود آنگونه محرمات است، چنانکه بر طفل - به علت مکلف نبودن - نیست، بر و لیش نیز - چون خود مرتکب نشده - نیست، و دلیل كفاره فقط شخص عامد مرتکب را شامل است، و نه هرکس دیگر که امر و نهی نکرده، و در نتیجه طفل یا غیر طفل مرتکب حرام شده.

در خبر مشهور است که «عمد الصبی خطأ»: کار عمدی طفل همچون خطا و غیر عمدی است، و اینجا که حتی مکلفین هم در زمینه خطا كفاره ندارند طفل به طریق اول مستثنی است، که بالغ خطارکار مکلف است و طفل خطاکار غیر مکلف، بخصوص که در بعضی اخبار هم تصریح به این دو شده است: در صحیح زراره به کلی شخص جاهل و ناسی از كفاره بخشوده شده، و در خبر ریّان طفل از مطلق كفارات بخشوده است.

و نیز در ادله كفارات که مرتکب حرام مأمور به كفاره شده طفل نه مورد نهی است، و نه پس از انجام حرام مورد امر به كفاره است، زیرا اصولاً مکلف نیست، و نیز امر كفاره متوجه به ولی طفل هم نیست، و روی این پایه‌های شرعی اصولاً در غیر مورد صید هرگز كفاره‌ای برعهده طفل نیست، و حتی در مورد صید هم که برای طفل برحسب نص كفاره ثابت است، چنانچه این عمل در اثر سهل‌انگاری و عدم مراقبت و لیش بوده، ضرر كفاره نیز برعهده اوست، والا از مال طفل است، مگر در صورتی که سفر حج برای طفل مصلحتی نداشته که اینجا برعهده ولی است.

خبر «عمد الصبی خطأ» نیز جاهائی را می‌گیرد که حکم عمد و خطا تفاوت داشته باشد، نه مانند صید که برحسب نصوص تفاوتی میان این دو نیست. و بر حسب آنچه از احادیث بدست می‌آید محرمات كفاره‌دار احرام دوازده مورد است:

۱- جماع - استمناء - عقد در صورت جماع، ۲- جدال کردن، ۳- زیر سایه متحرک رفتن، ۴- لباس پوشیدن، ۵- سرپوشیدن مرد، ۶- عطر استعمال کردن، ۷- ناخن گرفتن، ۸- سر تراشیدن، ۹- صید، ۱۰- کندن یا چیدن گیاه حرم، ۱۱- کندن دندان، ۱۲- مو کندن.

۱- روابط جنسی:

بطور کلی هم‌بستری با زن چه دائم و چه منقطع، از پس یا از پیش، چه منی بیاید چه نیاید، و نیز هر عملی که موجب آمدن منی شود، هر جور، با هر که و هر چه باشد، همه اینها اگر از روی علم و عمد باشد موجب کفاره است، گرچه نوع کفاره و نیز تکالیف مرتکب عمل برحسب حالات و موارد گوناگون فرق می‌کند که در مسائل زیرین یادآور می‌شویم:

مسئله ۱- اگر با علم و عمد از پس یا پیش با زن خود جماع کرد، چنانچه پیش از سعی عمره تمتع باشد ظاهراً واجب است یک شتر کفاره دهد، و اگر وقت باقی است این عمره را تمام کرده و مجدداً از میقات محرم شده اعمال را از سر بگیرد، والا از همان جا رهایش کرده تجدیدش کند، و اگر اصولاً وقت برای تجدید نمانده همان را تمام کند و سپس حج افراد به جای آورده عمره مفرده‌ای هم انجام دهد و سال آینده و یا هر وقت بتواند در اولین فرصت قضایش را به جا آورد، که در نتیجه عمره تمتع اولی هرگز نتیجه‌ای ندارد و باطل است.

ولی اگر این عمل پس از سعی و پیش از تقصیر بوده عمره‌اش صحیح است و بایستی در صورت امکان یک شتر و الا یک گاو و الا یک گوسفند، هر کدام را به فراخور حالش بدهد.

مسئله ۲- چنانچه این عمل در احرام حج باشد - اعم از تمتع و قرآن و افراد - اگر پیش از وقوف به مشعر الحرام است حجش باطل و واجب است تمامش کرده شتری هم کفاره دهد، و سال آینده قضایش را نیز انجام دهد، چه این حج

واجب باشد چه مستحب، چه اصلی چه نیابت، چه با اجرت و چه بی اجرت، صرفاً کافی است که حج باشد هر جور و برای هرکس و به هر منظور، هرگز تفاوتی ندارد.

مسئله ۳- اگر این عمل پس از عرفات و مشعرالحرام باشد و هنوز طواف نساء نکرده یا به نصف طواف نرسیده، حجش درست و یک شتر کفاره دارد، و اگر از نصف طواف نساء گذشته کفاره هم ندارد، و اگر پیش از طواف زیارت است کفاره اش یک شتر است، والا یک گاو و در آخر یک گوسفند.

مسئله ۴- اگر این عمل در عمره مفرده پیش از سعی باشد عمره اش باطل و یک شتر کفاره دارد، و واجب است آن را تکرار کند، و اگر نتوانست نایب بگیرد.

مسئله ۵- در تمامی اینگونه موارد واجب است زن و مرد همان جای عمل از یکدیگر جدا شوند یا شخص دیگری مراقب آنها باشد تا همه اعمالشان تمام شود، و نیز در قضایش این جدائی یا مراقبت واجب است، که از محل گناه تا پایان عمل انجام گردد.

کسی که پاسبان درونی ایمان: پاسبان احرام و احترام حرم جلوگیری نیست که اندکی جلوی شهوتش را بگیرد، لازم است مانع و پاسبان برونی برایش مقرر گردد، و در زندان متحرک مناسک مورد مراقبت قرار گیرد.

مسئله ۶- در تمامی مواردی که اینگونه کفاره لازم است، اگر زن با علم و اختیار و عمد با مرد در این عمل موافقت کند حکمش مانند مرد است، که اگر هر دو چنان کنند در این احکام برابرند، و اگر یکی ندانسته و یا بی اختیار مبتلا شد چیزی بر او نیست، و اگر یکی دیگری را اجبار کن هر دو کفاره برعهده اوست، و طرف مقابل که جبراً مبتلا شده نه قضا دارد و نه کفاره.

مسئله ۷- ظاهراً لواط و زنا - لاقل - همین حکم را دارند، اضافه بر حدودی که شرع مقرر فرموده است، اما جماع با حیوانات ظاهراً نه حج را و نه عمره را

فاسد نمی‌کند، مگر در صورت خروج منی که در حال حکم سابق را دارد، ثبوت کفاره نیز اینجا دلیلی ندارد جز آنکه احتیاط واجب است، مگر در صورت خروجی منی که قطعاً واجب است.

مسأله ۸- معنی باطل بودن حج یا عمره در این موارد این نیست که دوّمی به حساب می‌آید و اوّلی هیچ نیست، بلکه برحسب احادیث اوّلی اصل است و دوّمی عقوبت و پاداش جریمه، ولی پاداشی که اگر انجام نشود اوّلی باطل است و با انجامش همان اوّلی حساب است، بنابراین حق ندارد اوّلی را ناتمام رها کند به خیال اینکه این باطل و دوّمی که اصل است کافی است، مگر در عمره مفرده که مثلاً اکنون وقت اتمام و تجدیدش نیست و فقط می‌تواند تجدید کند، که طبعاً بایستی رهایش نموده تجدید کند، و در غیر این صورت اگر عمره یا حج باطل شده را رها کرد به امید اینکه سال دیگر تجدید کند، یا عمره تمتع باطل شده را در تنگی وقت رها کرد که همین امسال تجدید کند، بدین وسیله هرگز از احرام اوّلی بیرون نخواهد آمد، و احرامی هم که سال آینده حج یا وقت آینده عمره انجام می‌شود در حقیقت احرام روی احرام است و اثر جدیدی ندارد، که اگر با همین احرام خیالی دوّمی حج یا عمره قضا را انجام داد، نه به حساب قضا می‌آید و نه به حساب جبران اوّلی، و تنها راهش این است که اوّلی را تکمیل و سپس قضایش را به وقتش انجام دهد، که اگر عمره مفرده است هرگاه بخواهد می‌تواند تکمیل و قضا کند، و اگر عمره تمتع یا حج است، چنانچه وقت اوّلی گذشته بعداً در یک موسم بایستی تکمیلش کند، و در موسم بعدی قضایش را انجام دهد.

در هر صورت قاعده کلی این است که هر جا تکمیل و قضایش واجب است قضای بدون تکمیل به هیچ حسابی نمی‌آید، چنانکه تکمیل بدون قضا نیز کافی نیست، ولی در صورت دوّم آسان‌تر است، زیرا تنها قضایش کافی است، ولی در صورت اوّل اگر وقت گذشته، در آینده هر دوی آینده تکمیل و قضا برعهده

اوست، و اگر با احرام بدون تکمیل قضا کند، در سال آینده یا وقت آینده اوّل بایستی تکمیل کند و سپس قضا نماید.

مسأله ۹- اگر بدون شهوت به زنش نگاه کرد یا با او دستمالی یا بدن مالی نمود و بدون قصد جنب شد چیزی بر او نیست، و اگر از روی شهوت بود و جنب نشد یک گوسفند است، و اگر جنب شد یک شتر است در صورتی که جنابتش عمدی نباشد، والا احکام گذشته را نیز دارد.

و اگر به زن دیگری از روی شهوت نگاه کرد و جنب شد، اگر بتواند یک شتر و الا یک گاو و الا یک گوسفند است، البته اگر جنابت عمدی یا روی علم نباشد، که اگر بداند با این نظر شهوانی جنب می شود احکام گذشته نیز هست. ولی اگر با آلت خود بازی کرد، و جنب شد، اگر هم قصد استمناء نداشته کفاره اش یک شتر و ظاهراً قضای آن هم واجب است، و اگر قصدی باشد چنانچه به غیر دستمالی هم باشد هر دو حکم جاری است.

مسأله ۱۰- اگر به شهوت با زنش بدن مالی کرد، یا او را بدون شهوت بوسید یک گوسفند، و اگر با شهوت بوسید یک شتر، چه جنب نشود یا بشود، ولی در صورت جنب شدن چنانچه قصدی باشد بقیه احکام نیز جاری است.

مسأله ۱۱- اگر محرم برای محرمی دیگر عقد ازدواج کند و هم‌بستر شوند، چنانچه بدانند حرام است و هر یک بایستی یک شتر کفاره بدهند، و اگر یکی از آنها نداند که عقد در حال احرام حرام است، کفاره فقط بر دیگری است که می دانسته، چه عقد کننده باشد یا زن یا شوهر، که گاه سه کفاره و گاه دو و گاه یک کفاره خواهد بود.

اگر هم عقد کننده محرم نباشد، و بداند طرف محرم است و عقد در حال احرام حرام می باشد، در این صورت نیز کفاره یک شتر بر عقد کننده ثابت است.

مسأله ۱۲- خلاصه اینکه هم‌بستری اگر دانسته و عمدی در هر عمره‌ای - چه تمتع و چه مفرده - پیش از سعی باشد، قضا و کفاره یک شتر پس از اتمامش

واجب است، و اگر در حج پیش از وقوف مشعرالحرام باشد نیز چنان است، و در سایر موارد فقط یک شتر است والا یک گاو و در آخر یک گوسفند در حدود امکان، و در بعضی احادیث وارد است که اگر نتواند شتر بدهد هیچده روز روزه بگیرد، ولی ظاهراً روزه در صورتی است که از هر سه کفاره عاجز باشد، زیرا اطعام هیچده مسکین از کوچک‌ترین کفاره که یک گوسفند است خیلی کمتر است.

مسأله ۱۳- اگر به ملاءبه و بازی با زنش جنب شود، گرچه قصد جنابت نداشته، در صورت علم و عمد و موافقت هر دو کفاره جمع بر هر دو واجب است که پس از اتمام مناسک یک شتر کفاره و سال آینده هم قضا واجب است، و اگر یکی دیگری را اجبار کرده کفاره شترش دوبرابر می‌شود و بر دیگری چیزی نیست.

مسأله ۱۴- اگر پیش از تقصیر زنش را ببوسد که طبعاً بدون شهوت نیست، کفاره‌اش یک گوسفند است، و اگر خودش محرم نیست و زن محرمش را ببوسد، یا به شهوت با او بدن مالی کند نیز همین کفاره برعهده اوست، و در صورت عمد و موافقت زن بر عهده زن نیز یک گوسفند است.

مسأله ۱۵- هر یک از این اعمال در حج کفاره‌ای نیز همان حکم حج اصلی را دارد، چنانکه در عمره کفاره‌ای نیز چنان است، زیرا ادله کفاره شامل هر حج و عمره‌ای می‌باشد، و طبعاً واجب است حج یا عمره کفاره‌ای ضایع شده را تکمیل و مجدداً به وقتش تجدید کند.

اینجا به ما نگوئید مگر حاجی در این حال حال اینگونه اعمال را دارد، آن هم دانسته و عمدی؟ که هر عملی در هر حال از این جنس دو پا ساخته است، والعیاذ بالله!

کسانی هم که از روی نادانی مرتکب یکی از محرمات احرام شوند، گرچه از کفاره معذورند، ولی در صورتی که جاهل مقصر باشند، که در یاد گرفتن مسائل

کوتاهی کرده‌اند، طبعاً گناهکارند، و واجب است پیش از شروع به مناسک حج و عمره کاملاً احکامش را یاد گیرند، البته با مراجعه دقیق به کتاب مناسک، نه اینکه به گفته این و آن اطمینان کنند.

۲- جدال:

اگر بیش از دو مرتبه به راستی و حق جدال کند، مثلاً به راستی قسم یاد کند، کفاره‌اش یک گوسفند است، ولی اگر بناحق یا دروغ باشد، دو مرتبه اولش هر یک یک گوسفند، و دفعه سوم یک گاو و اینجا مسائلی چند است:

مسئله ۱- قدر مسلم از جدال کفاره‌دار جدال قسمی است و نه هر قسمی یا هر جدالی، که اگر بدون جدال قسم‌های راست یاد کند ظاهراً هیچ‌گاه کفاره‌ای ندارد، گرچه برخلاف احترام حالت احرام است، ولی قسم دروغ که طبعاً در حال جدال است کفاره دارد، اما اگر بدون جدال به دروغ قسمی خورد، اینجا کفاره احتیاطاً واجب است، بلکه اظهر وجوب کفاره در مطلق جدال است.

مسئله ۲- چنانکه گذشت جدال به تمامی اقسام حق و باطلش در حال احرام است، چه با قسم باشد یا بی‌قسم، و اینکه در بعضی روایات تفسیر به «لا والله و بلی والله» شده این تفسیر به پائین‌ترین و بالاترین نمونه‌های جدال است، بنابراین اگر جدال به حق و راستی باشد نیز حرام و در مرتبه سومش یک گوسفند کفاره است، چه با قسم یا بی‌قسم، و اگر به دروغ و ناحق باشد: قسم دروغ - تهمت - افتراء - غیبت - اهانت - مسخره، و یا به هر وسیله نامشروعی که جدال کنی - چه با قسم یا بی‌قسم - ظاهراً از همان دفعه اول کفاره‌اش یک گوسفند، و بیش از دو دفعه یک گاو است، و در جدال به دروغ خصوص قسم دروغ، بهتر این است که در بیش از دفعه یک شتر و در دو دفعه یک گاو و یک دفعه گوسفند کفاره بدهد.

مسئله ۳- ظاهراً اگر پس از جدال کفاره‌دار و دادن کفاره مجدداً جدال کند کفاره نیز تجدید خواهد شد، مثلاً به حرام - خصوصاً دروغ - جدال کرد و یک

گوسفند کفاره داد، و سپس مجدداً جدال کرد - چه مانند اولی یا جور دیگر - بایستی یک گوسفند دیگر یا یک گاو بدهد، و اگر داد و دفعه سوم جدال کرد باید یک گاو یا یک شتر بدهد، و اگر این را هم داد و دفعه چهارم جدال کرد ظاهراً همان کفاره سوئی تکرار خواهد شد.

ولی اگر سه مرتبه به حرام جدال کرد و در این میان کفاره نداد، ظاهراً در آخر یک گاو یا شتر کافی است، و اگر هم تجدید کرد همان را تکرار کند، ولی اگر بارها جدال را بدون دادن کفاره تکرار کرد، گرچه از چهار و پنج هم بگذرد همان کفاره مرتبه سوّم کافی است، گرچه لزوم تکرارش بعید نیست.

مسأله ۴- اگر جدال از راه حق و برای اثبات حق واجبی باشد نه تنها حرام نیست، بلکه واجب نیز هست و کفاره‌ای هم ندارد، ولی اگر بتواند همان جدال حق را به بعد از خروج از احرام تأخیر اندازد بهتر است که اکنون واجب نیست، بلکه بی‌اشکال هم نیست.

۳- زیر سایه متحرک رفتن:

اینجا نیز کفاره‌اش یک گوسفند یا بز است، یکی در احرام عمره، یکی هم برای احرام حج، گرچه در هر مرتبه سایه گرفتن تکرار شود، اعم از حالت اختیار و اضطرار، به جز در مورد اطفال و زنان یا پیرمردانی که تحمل ندارند.

۴- لباس پوشیدن مردان:

اینجا برای هر یک لباسی یک گوسفند کفاره است، چنانکه در خبر صحیح از حضرت باقر(ع) است که «محرم نیازمند به پوشیدن چند جور لباس است؟ فرمود: برای هر جور لباسش یک کفاره است» و ظاهراً چه لباس‌ها را یکجا بپوشد یا چند مرتبه فرقی ندارد، و نیز بر حسب اخبار صحیحه دیگر برای هر یک از احرام عمره و حج کفاره جداگانه است، و قاعده هم چنان است که دو احرام در دو عمل حسابشان از یکدیگر جداست.

۵- سرپوشیدن مرد:

اینجا یک حدیث وارد است که اگر عمداً سرش را بپوشد واجب است فوری (اسرار حج - ۱۴) پوشش را بردارد و به دست خود فقیری را غذا بدهد، ولی حدیث دیگری برحسب نقل شیخ طوسی وارد است که: کفاره‌اش یک گوسفند است، و چون ظاهراً این کفاره اجماعی است، حداقل در صورت اختیار ثابت است، که غذا به فقیر دادن طبعاً در انحصار مورد اضطرار خواهد بود و اینگونه جمع هم میان دو روایت عرفی و روشن است.

۶- عطر استعمال کردن:

قدر مسلم کفاره در اینجا خوردن یا آشامیدن چیز معطر است و یا هرگونه استعمال دیگر به جز مجرد بوئیدن که به خوردن یا مالیدن نباشد، فقط ببوید، این معلوم نیست کفاره‌ای داشته باشد، زیرا احادیث کفاره یک گوسفند تنها خوردن و مالیدن را به میان آورده.

۷- ناخن گرفتن:

برای هر یک از ناخن‌های دست و پا یک چارک غذا کفاره است، و اگر همه را یکجا بگیرد یک گوسفند، و اگر دو جا بگیرد دو گوسفند چه رابر باشند یا نه، و اگر ده تا یکجا و بقیه را چند جدا بگیرد برای اوّلی یک گوسفند و برای ناخن‌های دیگر هر کدام یک چارک غذا است، و در همه این موارد چنانچه عمدی باشد چه اختیاری و چه اضطراری کفاره ثابت است، مگر آنکه نداند یا یادش رفته که محرم است و یا هر عذر دیگر که عمل را از عمدی بودن خارج کند و اکنون مسائلی چند:

مسأله ۱- اگر دست یا پایش بیشتر یا کمتر از ده ناخن داشته باشد ظاهراً همان حکم و کفاره ده ناخن را دارد، مگر اینکه جدا بگیرد که برای هر یک یک چارک غذا است، چه نه ناخن باشد و چه یازده ناخن، و ظاهراً قسمتی هم از یک ناخن حکمش حکم یک ناخن است.

مسأله ۲- مقصود از یکجا گرفتن این نیست که در یک مکان بگیرد، پس اگر در حال حرکت مشغول ناخن گرفتن شد، به طوری که گویند یک مرتبه ناخن‌هایش را گرفت کفاره‌اش یک گوسفند است، و اگر در یک مکان دو مرتبه گرفت دو کفاره به حساب گذشته دارد، بنابراین وحدت و تعدد مکان میزان وحدت و تعدد کفاره نیست، بلکه تنها از نظر زمان و دفعات که گویند یک یا چند دفعه گرفت کفاره تفاوت می‌کند.

مسأله ۳- اگر یکدفعه بعضی ناخن‌ها را عمداً و بعضی را غیرعمدی بگیرد، گرچه همه را یکجا گرفته کفاره‌اش یک گوسفند نیست، زیرا نسبت به آنچه غیرعمدی گرفته کفاره ندارد و بقیه هم کمتر از ده ناخن است، و فقط برای هر یک یک چارک کفاره دارد.

مسأله ۴- گرفتن ناخن در انحصار چیدن و کندن نیست، که اگر با مالیدن یا خوردن دوائی ناخن‌هایش بریزد همان حکم را دارد.

مسأله ۵- اگر به دیگری بگوید ناخنم را بگیر، یا به این کار راضی باشد و خودداری نکند نیز کفاره ثابت است، مگر آنکه نتواند جلوگیری کند و راضی هم نباشد که طبعاً کفاره ندارد، ولی اگر خودش به اختیار ولی از روی ناچاری ناخنش را بگیرد کفاره دارد.

۸- سر تراشیدن:

اگر از روی ناچاری و اضطرار سرش را بتراشد واجب است سه روز روزه بگیرد یا یک گوسفند کفاره بدهد، یا ده مسکین را سیر کند، یا شش نفر به هر یک دو چارک غذا بدهد که: «مَنْ كَانَ مِنْكُمْ مَرِيضًا أَوْ بِهِ أَذَى مِنْ رَأْسِهِ فَقَدِيَةٌ مِنْ صِيَامٍ أَوْ صَدَقَةٍ أَوْ نُسُكٍ» هر که بیمار بود یا در سرش ناراحتی بود، پس کفاره‌ای از روزه یا صدقه یا عبادت است، که بر حسب تفسیر منقول از رسول‌الله (ص) آنگونه بیان شده، و ظاهراً تخییر ترتیبی است که هر کدام نشد کمتر و آسان‌ترش را انجام دهد.

ولی اگر بدون ضرورت سرش را بتراشد یک گوسفند است و اینجا مسائلی است:

مسأله ۱- تراشیدن سر اعم است از اینکه با تیغ باشد یا ماشین و ظاهراً اگر با خوردن یا مالیدن دوا هم موی سرش را ببرد نیز همین حکم را دارد که «ولا تحلقوا رؤوسکم»: سر متراشید - نظر به وسیله خاصی ندارد.

مسأله ۲- تراشیدن قسمتی از سر نیز حرام است و کفاره دارد و همین اندازه که گویند: سر تراشید کافی است، مگر اینکه خیلی کم باشد که حکم سرتراشی را ندارد ولی حرام است، مگر در حالت ضرورت، و حکم چیدن یا کندن مو از سر یا بدن خواهد آمد.

مسأله ۳- شاید چیدن یا کوتاه کردن موی سر مانند تراشیدن باشد، ولی اگر نگویند تراشید، چنانکه مقداری از موی سر را کوتاه کند، طبعاً حکم تراشیدن را ندارد.

مسأله ۴- حکم سر تراشیدن اعم است از اینکه خودش سرش را بتراشد یا به دیگری دستور بدهد، یا به رضایت و عدم ممانعت او باشد، ولی اگر به اجبار سرش را بتراشد حرام که نیست کفاره هم ندارد، نه بر او که سرش را نتراشیده و نه به تراشنده که دلیل کفاره در انحصار صاحب سر است که سرش را بتراشد، و حتی اگر تراشنده محرم باشد و سر محرم دیگری را به اجبار بتراشد، فقط کار حرام کرده و ظاهراً بر هیچ یک کفاره نیست.

۹- بردن موهای بدن:

اگر موی زیر هر دو بغل را به هر وسیله‌ای ببرد کفاره‌اش یک گوسفند است، و اگر فقط موی یکی را ببرد، ظاهراً کافی است سه فقیر را سیر کند، و اگر از موی سر یا ریش چیزی بیاندازد برای هر یک یا هر بار گرچه چند موی یکجا باشد - یک مشت غذا به فقیر بدهد، ولی اگر افتادن مو در ضمن غسل یا وضو یا هر عملی واجب یا مستحب باشد، و بداند هم که معمولاً مو می‌افتد، مادامی

که قصد مو افتادن ندارد چیزی بر او نیست، البته در صورتی که به حداقل اینگونه واجبات یا مستحبات اکتفا کند و اینجا مسائلی است:

مسئله ۱- بردن موی زیر بغل یا جای دیگر اعم است از چیدن یا تراشیدن یا کندن یا زدودنش با دوا یا هر وسیله دیگر.

مسئله ۲- اگر یک سوم از موی زیر بغل را ببرد ظاهراً کافی است یک فقیر را سیر کند، چنانکه در دو سوم دو فقیر و در تمامی موی زیر بغل سه فقیر، ولی هر دو بغل یک گوسفند است.

مسئله ۳- ظاهراً کوتاه کردن موی زیر بغل نیز همین حکم را دارد، گرچه روایات فقط لفظ «تَنَفَّ»: کندن - دارد، و شاید حکم کندن از لحاظ حرمت شدیدتر است.

۱۰- صید کردن:

کفارات صید از همه کفارات احرام مفصل تر است، و برخلاف همه آنها که در انحصار مکلفین و در حالت عمد است - کفارات صید در تمامی حالات، و حتی برای کودکان نیز ثابت است، و اکنون کمتر کسی در حال احرام خصوص در حرم به فکر صید کردن می افتد، و تنها از نظر آموزندگی که در مسائل صید می باشد قابل بحث و بررسی است و در این باره شایسته است به کتب فقیه مفصله مراجعه شود.

۱۱- کندن گیاه حرم:

در کندن درخت بزرگ یک گاو، و ظاهراً برای درخت کوچک یک گوسفند کافی است، و در کندن شاخه یا برگ درختان و گیاهان حرم ظاهراً کفاره اش قیمت آنها است، و اکنون مسائلی چند:

مسئله ۱- اگر درختی را کند، چنانچه با کاشتن مجدد، همانجا یا جای دیگر حرم به حال اول برگردد واجب است آن را بکارد، والا احتیاطاً به همان جای

خودش برگرداند، و اضافه بر كفاره قيمت درخت را نيز به صاحبش بپردازد، و اگر صاحبی هم ندارد به فقرا بدهد.

مسأله ۲- ظاهراً اگر شاخه‌ای هم كنده كه با كاشتش می‌روید واجب است در همانجا و یا هر جای نزدیک‌تر و مناسب‌تر بكارد و در این صورت لازم نیست قيمتش را بپردازد، فقط در صورتی واجب است اضافه بر كفاره قيمت نيز بدهد كه شاخه را به حال اولی خود برنگرداند، گرچه به وصل كردن به مهمان جایگاه خودش باشد.

مسأله ۳- چنان می‌نماید كه اگر درختی را كنده به حال اولی یا بهتر هم برگرداند، فقط از پرداخت قيمت درخت معفو است، و كفاره درخت همچنان ثابت است، زیرا كفاره پاداشی است دنیوی برای گناه و قيمت جبران خسارت صاحب درخت یا جبران خسارت حرم است كه بایستی به فقرا داد.

مسأله ۴- كندن غیر درخت حرم - مانند علف و سایر گیاهان غیردرختی - فقط حرام است و كفاره ندارد، بلی اگر قيمتی داشته باشد، فقط ضامن قيمت است برای صاحبش یا فقیر.

۱۲- كندن دندان:

احتیاط واجب است كه اگر در غیر حالت ضرورت دندانش را بكند يك گوسفند كفاره بدهد، ولی در حالت ضرورت كفاره ندارد.

تذکر: در این موارد كه بر حسب ادله خاصه كفاره واجب است صورت جهل یا نسیان و اشتباه، و به طور کلی در مواردی كه تعمد در كار نیست كفاره هم نیست، مگر در مورد صید.

و بر حسب بعضی از روایات كه «لكل شیء خرجت من حجك فعليك فيه دم تهريقه حيث شئت» ظاهراً در سایر موارد كفاره يك گوسفند مستحب است، كه اگر واجب بود مانند موارد چهارده گانه گذشته تصریح می‌شد، و نه آنكه تنها به يك روایت قرب الاسناد، كه سند و دلالت درستی هم ندارد اكتفا شود. بلی در

مورد خوردن چیزی که بر محرم حرام است، و یا اصولاً خوردنش همیشه محرم است، برحسب روایت زرارة از حضرت باقر(ع) کفارهٔ یک گوسفند است که «گرفتن موی زیر بغل - گرفتن ناخن - تراشیدن سر - پوشیدن لباس: در ردیف «أكل طعاماً لا ينبغي له أكله»: خوردن چیزی که خوردنش برای او شایسته نیست قرار گرفته، و به احتمال قوی مقصود خوردن چیز معطر یا عطر است، و در سایر خوردنی‌ها که همیشه حرام است، این روایت مبهم است، بنابراین محرمات کفاره دار، در انحصار همین چهارده مورد گذشته است.

تکرار کفاره:

در بعضی موارد اگر حرامی از محرمات احرام تکرار شود، کفاره نیز به همان اندازه تکرار می‌شود، و در برخی موارد همان یک کفاره کافی است، و چون تکرار و عدم تکرار کفاره همچون اصل کفاره پیرو و دلیل است لازم است اینجا بازگشتی به ادله کنیم:

مثلاً در همبستری و استمناء عمدی که هم قضا دارد و هم کفارهٔ یک شتر، تنها در شتر قابل تکرار است، ولی قضای حج در سال آینده قابل تکرار نیست، و اگر هم همچون عمره قابل تکرار باشد، دلیل بر این تکرار نداریم، اما اگر در خود حج یا عمرهٔ کفاره‌ای چنان عملی را انجام دهد نیز همان کفاره و قضا خواهد بود، زیرا ادلهٔ فساد حج یا عمره و وجوب قضا و کفاره تمامی اقسام اصلی و بدلی حج و عمره را شامل است.

اما در مواردی که حج یا عمره باطل نمی‌شود، و طبعاً قضا ندارد، بر حسب مقدار تکرار عمل کفاره نیز تکرار می‌شود، چنانکه در مواردی هم باطل می‌شود، همین تکرار نیز هست، و ظاهراً فرقی میان این نیست که کفارهٔ عمل گذشته را داده باشد یا نه، که اگر چندین مرتبه همبستر شد به همان تعداد بایستی شتر بکشد.

اما در تراشیدن سر، اگر قسمت‌های مختلف سر را در اوقات و جلسات متعدد بتراشد ظاهراً یک کفاره بیش نیست، زیرا کفاره سر تراشی در انحصار این نیست که همه را یکجا بتراشد، با آنکه تراشیدن تنها یک قسمت سر نیز همان کفاره دارد، زیرا سر تراشی است، مگر اینکه اصولاً نگویند سرش را تراشید.

ولی اگر تمام یا قسمتی از سر را بتراشد، و پس از آنکه مجدداً مو بیرون آمد همان قسمت تراشیده پیشین را بتراشد، اینجا ظاهراً کفاره به تعداد سر تراشی‌هایش تکرار می‌شود، زیرا «سر تراشی» که به طور کلی موجب کفاره است تکرار شده ولی در صورت اولی تکرار نشده.

در صید حیوان و کندن یا چیدن گیاه حرم نیز، چه چند صید یکجا یا چند بکند، یا چند گیاه یکجا یا چند جا باشد بکند، کفاره نیز به همان اندازه تکرار می‌شود، چه کفاره صید یا گیاه قبلی را داده باشد یا نه.^۱

در هر صورت حالت احرام حالت مراقبت کلی روح و جسم، اعمال و حرکات و حالات شما است، که بایستی در این مدرسه مقدماتی تربیتی با کمال دقت و مراقبت کاری کنی که شایسته لقاء الله و زیارت بیت‌الله شوی، و لااقل چنانکه در مدت ملاقات بزرگی از بزرگان حالت مراقبت مخصوص داری، اینجا هم که آماده ملاقات خدای همگان، بزرگان و ... می‌شوی کاملاً مراقب باش که دست از پا خطا نکنی، محرّمات اصلی و موقتی را ترک کنی و واجبات اصلی و موقتی را انجام دهی.

ای محرم! محرم شده‌ای که محرم شوی، از خود برون آی، بی‌خود شو و پر از نور معرفت که آماده کوی خدائی، از هر چیز خالی و از معرفت و ادب پر شو. اینک آماده گرداب طرف شو، گشتن خسی ناچیز برگرد خانه کسی همه چیز، در این سیر مستقیم احرام، که از کوی خود سوی کوی خدا آمدی، غل‌ها و

۱. چنانکه از معاویه بن عمار از حضرت صادق(ع) است که محرم هر صیدی که کرد کفاره‌ای دارد (وافی، ج ۲: ح ۲۵، ص ۱۱۳، باب ۸۰).

زنجیره‌های را رها کردی، سبک بار و سبک‌خیز شدی، اکنون همچون پرکاه
برگرد خانه بگرد: حرکت دوری با جاذبیت کهربا و مغناطیس مرکز: کعبه -
صاحب‌خانه ... طواف!

طواف

یعنی مهم‌ترین رکن حج و عمره، که این اصل است و سایر مناسک فرع، این اصل متن است و آنها همه حاشه، در اسم هم چنان است: گشتن - زیارت: دور خانه خدا: «حج‌البیت» و دیگر کارهای پیش درآمد و پس درآمد این رکن عظیم و به منظور آمادگی انجامش مقرر گشته، از احرامش که مقدمه است و از سعیش که تکمیل کننده - این عمره و سپس حج که نخست احرام در مکه و سپس از بلدالحرام - بیت‌الله الحرام: بیرون می‌کنند، و اکنون حق هیچ‌گونه طوافی هم نداری، برون شو - به مدرسه عرفات: شناخت‌ها - مدرسه مشعرالحرام: باریک بین‌ها - مدرسه منی: آرزوها - و پس از پیمودن این سه مدرسه تربیتی که علماً و عملاً به سوی حق گام برداشتی، شناخت تجدید شد، باریک بین تر شدی و سپس در جبهه عملی منی: آرزوها، آرمان‌هایی بسی مهم را به نمایش آوردی، شیطان را سرکوب کردی، قربانی و سپس حلق یا تقصیر نمودی، اکنون وقت آن رسیده که برای دومین بار - پس از درنگ‌ها و در بدری‌های گوناگون - مجدداً به کوی و دربار یار یابای، طواف آنچنان را آنچنان‌تر از روی شناخت و باریک بینی بیشتر انجام دهی.

اولی طواف عمره بود «عمره تمتع»: زیارت محبت و پیوستگی بهره‌مندی، که پیوند محبت را آباد کند، آماده سازد، و نه آنکه اصل زیارت، که هنوز آماده نشده بودی و تنها مدرسه احرام آنچنان تو را آنچنان‌تر نکرده بود.

و اکنون طواف زیارت است: طواف حج که گردش مقصود است و زیارت حساب شده، زیرا پس از مدرسه احرام و طواف و نمازش و سعی و تقصیرش، که از احرام نخستین برون شدی و با دومین احرام بیابان شناخت‌ها و باریک بینی‌ها و آرمان‌ها را نیز پیمودی، اکنون طواف زیارت منی کنی و مجدداً سعی بدون تقصیر.

طواف یعنی چه؟

طواف: حرکت دورانی بر مرکزی است مشخص با حالت سرگردانی، و تو در گذشته نیز سرگردانی بودی، اما از حق و در راه باطل، اکنون سرگردان در حق شو و سر از هر غیر حقی بگردان.

در این حرکت دوری نقطه انتهائی نداری، جز همان نقطه که آغاز طواف کردی، پس نتیجه طواف رسیدن به حق - به خدا: نیست، که حدّ و مکانی ندارد، و این حرکت دوری همه‌اش سرگردانی و حیرانی و اظهار فدویت به حق است، و آیه «إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ» را معنی می‌کند: آغاز از حق است و انجام نیز به حق و دیگر هیچ، نکند در این میان بناحق گزائی و در جرگه غیر حق درآئی و دور غیر حق بگردی.

اکنون در «حج‌البيت» دور چه؟ دور که؟ و برای چه می‌گردی؟ اینجا نه ثروتی است، که به دور مالی گران بگردی، و نه کسی است - نه زنده و نه مرده - که بر گرد شخصی گرانمایه بگردی! خانه‌ای است تو خالی و رو خالی، نه کاخی است - نه قبری، نه پیمبر و امامی و نه هیچ چیزی یا کسی، پس گرد چه می‌گردی؟ و برای چه می‌گردی؟!

تو اینجا گرد نادیده می‌گردی، گرد حق - خدا، اما خدا که جا ندارد، دور ندارد، حد ندارد، این خانه تو خالی را که نخستین خانه آزاد است برای ... و نمایش این رمز نهاده که نه! گرد هیچ کس و چیزی مگرد، از کشتن دور این و آن آزاد شو، گرد «البيت العتيق» بگرد، اما کی؟ پس از برطرف کردن تا پاکی هایت - نابسامانی هایت: چه مادی و چه معنوی - و پس از انجام پیمان‌هایت: «ثُمَّ لِيَقْضُوا تَفَثَهُمْ وَ لِيُوفُوا نُدُورَهُمْ وَ لِيُطَوِّفُوا بِالْبَيْتِ الْعَتِيقِ» (الحج: ۲۹).

«بیت عتیق»: خانه آزاد قدیمی که از نظر زمان و مکان و عظمت بر همه خانه‌ها قصرها و کاخ‌های جهان سبقت دارد، و نیز از ملکیت و اختصاص بغیر خدا آزاد بوده و هست.

تو نیز قدم از زمان‌ها و مکان‌ها و عظمت‌ها فراتر نه، همه زمانی‌ها و مکانی‌ها و بزرگ‌ها و بزرگی‌ها را پشت سر نه، از قید جان و جهان آزاد شو، و به عنوان رمز آزادگی در بندگی جانان و جان جهان، و اختصاص طواف و گشتن دورانی، بر گرد «البیت العتیق» بگرد، خانه خدا و مردم که در درون هیچ ندارد و از برون هیچ‌تر، نه آثار صنعتی و معماری زیارتگاه‌ها - عبادت‌گاه‌ها و قصرها، ساختمان‌های دین و دنیا و نه هر چه آرایش‌ها در آن نیست، جز مثنی سنگ‌های سیاه‌بی‌قواره کج و کوله، ناصاف روی هم نهاده ... آری گرد این خانه بگرد.

و این «طواف»: گشتن هفت بار، از واجب و مستحبش، در انحصار «البیت العتیق» است و بس، که دور پیمبر یا قبرش نه، دور هیچ امامی نه، و دور هیچ‌کس یا مقامی نه! فقط «الکعبة البیت الحرام» که فدوی شدن، بر محورش گشتن، هر حرکت و گشتنی را بر مرکزش نهادن، در انحصار صاحب این بیت «رب‌البیت» است و دیگر هیچ، که رهنمایان به سوی او، رهبران به کوی او همه در حاشیه‌اند، همه طائف‌اند نه مطاف، نه خودشان اصل و مقصودند و نه قبورشان، مگر برای توسل الی الله، آن هم با چهره طواف!

تو که در سراسر زندگی دور این و آن بسیار گشته‌ای، همه‌اش دور خود می‌گردی، بلکه همه زندگی - همه‌ات: آشکار و نهانت - همه گردش است، تو خود حرکتی، جنبش و وقفه هرگز نداری، داخل منظومه هستی بالاخره بر محوری در گردشی و چاره‌ای هم جز گردش نداری، و الا مرده‌ای.

پس چه بهتر و شایسته‌تر که گردش - حرکتت - جنبشت همه بر گرد حق باشد، آن هم گردش گرد دوری که بر مرکز است و نه به سوی مرکز، پس وقفه‌ای ندارد، جز با مرگت، که وقفه اینجاها این است، و همه حرکات در آن

بایستی دوری و بر محور حق، از نقطه حق به نقطه حق و تحقق دهنده «إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ» باشد.

تو در طواف «البیت العتیق» نه به سوی خدا و نه به دور خدا می‌گردی، او که سو ندارد، دور ندارد، «فَأَيْنَمَا تُوَلُّوا فَثَمَّ وَجْهُ اللَّهِ» بلکه بر گرد حق در گردش: حرکت بر پایه و نقطه حق است، به امر و رضای حق است، بر حق و نه در حق است، دور حق خدائی است و نه به سوی خدا، که طواف بر محور کعبه است، نه در کعبه و نه به سوی کعبه، و این خود الگو و نمونه‌ای است نمایشگر حرکت زندگی که همواره بایستی به امر خدا، برای خدا و به مصلحت خلق خدا باشد، که اینجا هم «بیت‌الله و بیت‌الناس» است، و تو باید ذره‌ای باشی در حرکت‌هایی دوری بر محور حق در این منظومه پهناور هستی، در عبادة الله و خدمة الناس بأمرالله.

«طواف»: این حرکت زیبای دایره‌ای گردشی است موزون و حساب شده که در منظومه هزاران گردنده بر محور «کعبه» می‌گردی، و خانه خدا را - که خدا را - قالب هستی و کانون اصلی، هر چه هست و هستی است دیده‌ای، و اکنون با این گشتن معنی‌دار حرکت زندگی‌ات را که بر گرد هوا بود بر محور خدا کرده‌ای، سازمان تمامی حرکات برونی و درونیت را که بر گرد هوا بود بر محور خدا کرده‌ای، سازمان تمامی حرکات برونی و درونیت را بر هم می‌زنی، و تنها حرکتی دوری بر گرد حق می‌شوی، و نه تنها در حال طواف که این نقشه است و زندگی سراسر نقش‌بردار از این نقشه، این رمزی است از آنچه شده‌ای و بایستی تا هستی همچنان باشی، در دنیایت که اختیاری است، در برزخ و قیامت‌ات نیز که اجباری است خود نتیجه همان حرکت اختیاری است.

پس «طواف - حج‌البیت» = وقفه همه حرکات و گشتن فقط بر گرد حق «طائف» نیز گردنده: = از خود و از همگان خالی = و این ذره تو خالی ورو

خالی با کمال سبک خیزی گشتنی است به دور خانه‌ای تو خالی و رو خالی =
 اما پر از معنی: پر از معرفتِ «رب‌البیت» معرفتِ «الله» و «عیال‌الله»!
 این مشتی سنگ سیاه بی‌قواره و بدون هیچ زرق و برقی و با این همه اهمیت
 که فوق همه زرق و برق‌ها و شخصیت‌ها است، این خود فراموشگاه همه
 نمودها، و زرق و برق‌های مادی، و بلکه بارگاه‌های چشم‌گیر معنوی است، تا
 چشم دل باز کنی و جان بینی، آنکه نادیدنی است آن بینی.
 اسلام همه‌اش، برون و درونش، عقیده و فکر و عملش، کار دنیا و آخرتش،
 همه و همه‌اش حرکت است، حرکت از نقص به کمال و بدون هیچ وقفه‌ای، و
 «حج‌البیت» نیز که نمونه‌ای از همه اسلام است حرکت همه جانبه است،
 اگر و قوفی در عرفات و مشعر و بیتوته‌ای در جبهه منی دارد، این هم حرکت
 فکری و درنگ آمادگی حرکت است.

وقوف عرفات = حرکتی در شناخت‌ها - وقوف مشعر = حرکتی در شعور -
 بیتوته منی = آرامشی پس از گلوله باران شیطان و تقصیر و قربانی عید قربان و
 نیرو گرفتن برای جبهه فردا که سه‌گانه و سه شیطان است، همه و همه یا حرکت
 است یا مقدمه حرکت.

و اکنون حرکت دایره‌ای دسته‌جمعی طواف چنان می‌نماید که حرکات فردی:
 تک روی چندان ثمری ندارد، حرکت بایستی دسته‌جمعی باشد، و فرد ناپیدای
 در جمع، اینجا در گرداب طواف آنچه نمایان است حرکت است، اما متحرک‌ها،
 طواف کننده‌ها، با لباس احرام - بی‌نام و نشان، اینها نمودی ندارند، که در
 حرکت الی الله همه نمودها و نقش‌ها جز نقش «الله» بایستی گم باشد، بی‌نشان
 باشد تا نشان بندگی گیرد، در ضمن مردم گم شود تا خوی مردمی گیرد، با مردم
 باشد، حتی در طواف خانه خدا، که اینجا خانه خدا و مردم است، تا در سراسر
 زندگی پیوسته با خدا باشد و با مردم، با مردم باشد در راه خدا که «یدالله مع
 الجماعة».

اینجا می‌بینیم در هر جای طواف واجب هم که باشی، محو در حق هم که باشی، برای گره‌گشائی از کار مردم می‌توانی و احیاناً واجب است این طواف واجب را قطع کنی و به خلق الله بپردازی، و سپس اگر از نصف گذشته بودی تمامش کنی، والا احیاناً از سر بگیری، کجا؟ در صورت عذر بیماری یا محدث شدن، اما اگر برای رفع حاجت ضروری مؤمنی باشد، یا برای شرکت در جماعت، اینجا اگر به نصف هم نرسیده‌ای پس از انجام وظیفه‌ات تمامش کن، و ظاهراً مانعی ندارد، که این واجب اجتماعی است و آن فردی، پس از انجام واجب اجتماعی که نماز جماعت هم از این قبیل است برحسب احادیث تو را به زحمت تکرار طواف نمی‌اندازد، و چه جالب و آموزنده است!

هرگز حق نداری در این گرداب، درین جمع حرکت به کسی زیان یا اذیتی برسانی، بلکه سراپا خدمت - محبت - دستگیری، که اگر افتاده‌ای را دیدی یا ریش کنی، اگر بدهکارت را دیدی به او نزدیک مشو، حتی بر او سلام مکن، از او فاصله بگیر مبدا ناراحت شود.

اینجا در جمع طائفین محو شده‌ای، در گرداب انسان‌ها غرقی، از خود و خودی بگذر، و به جمع بی‌خودان و باخدایان پیوند، تا انسان خدا راه و مردم خواه شوی، که راه خدا راه مردم است، راه مصلحت انسانیت است، از این راه به سوی حق رهسپاری، نه در صومعه - نه بیغوله، تکروی، بلکه در اجتماع، در صحنه، در جمع خدائیان، فدویان حق.

تو در راه خدا با نفی خویش به اثبات می‌رسی، چنانکه با نفی خدایان به اثبات خدای یگانه رسیده‌ای.

حجرالاسود، تجدید عهد و بیعت

در این گردش خدائی: خدا راه خداخواه، آغاز و انجامت حجرالاسود است، این سنگ سیاه به امر خدا نماینده دست خداست، به منظور تجدید پیمان بندگان

در بندگی خدا، اگر توانستی بر او بوسه زن والا دست بز ن والا اشاره کن و بگو: «امانتی ادیتها و عهدی تعاهدته فاشهد لی بالموافاة»: امانتم را ادا کردم و پیمان را تجدید و محکم نمودم، گواه باش که هم به امانتم و هم به عهد وفا کردم. با این رمز پرمعنی با صاحب خانه تجدید بیعت می‌کنی، که از پیمان شکنی گذشته‌ها پوزش می‌خواهی، چنانکه با طواف دورخانه حرکت را عوض می‌کنی، برمحوری دگر می‌گردی، جهت را دگر می‌کنی که فقط حق می‌گردم و دیگر هیچ.

و چرا هفت دور؟

که سعی هم هفت دور است، گلوله باران شیطان هم هفت دور است، که آسمان‌ها و زمین‌ها نیز هفت است، شگفتا که درهای جهنم هم هفت تاست، هفت‌هائی مبارک و در آخر هفتی بس نحس و نامبارک! همه این هفت‌ها به هم مربوط و درس است، رابطه‌ای میان انسان و خلقت، انسان و زمین و آسمان، انسان و هفت بند شیطان، انسان و هفت باب رحمت بیت‌الله و بیت‌الناس، برقرار می‌کند. شاید هفت بار زدن شیطان جنبه نفی، و هفت بار طواف و سعی جنبه اثبات است، که با بستن هر دری از درهای شیطانی دری رحمانی باز شود. آنچه ما را از رحمان غافل می‌کند سه خوی: مکر = شیطنت = درندگی - پلنگ - خوردنگی = گاو است، و این سه برحسب سه گانه یا دوگانه یا یگانه بودنشان در مردمان طبعاً هفت می‌شوند:

که بعضی در زندگیشان فقط ۱- مکار و شیطانند، که زور درندگی و شکم خوردنگی ندارند، و برخی ۲- گاوند که از مکر و درندگی عاجزند، و بعضی ۳- پلنگ که تنها می‌درند، نه مکارند، و نه پرخور، و گروهی ۴- هم شیطانند و هم گاو پلنگ که واویلاه! شیطان بزرگ، و جمعی دو از این سه خصلت شیطان را

دارند، ۵- شیطان گاو ۶- شیطان پلنگ ۷- گاوپلنگ، و اینها شیطان‌های متوسطند، و سه گروه اول شیطان‌های کوچک و در این میان شاه شیطان! ماه در هر گلوله بارانی دری از درهای شیطنت هفت گانه را می‌بندیم، و با هر دوری که سعی و طواف می‌کنیم، سعیمان برای باز کردن دری از درهای بهشت است که در شیطان‌ها و شیطنت‌ها را به رویمان بسته‌اند، و سپس درب هشتمین بهشت که شاید در انحصار سابقین و مقربین باشد، و آن هفت دیگر برای اصحاب یمین، و همه درهای جهنم برای اصحاب شمال! این بخشی از سر طواف، اما فقه طواف که لازم است در سرش ادغام و آمیخته شود.

احکام طواف:

«طواف» در تمامی اقسام حج و عمره مهم‌ترین واجب رکنی است، به جز طواف نساء که فقط از واجبات غیررکنی عمره مفرده و حج تمتع است و در حال احرام هم نیست، زیرا در عمره مفرده پس از حلق یا تقصیر است که از احرام بیرون آمده‌ای، و در حج تمتع نیز چنان است، ولی طواف حج با آنکه در حال احرام نیست رکن است، و تنها طواف عمره مفرده و عمره تمتع هم رکن است و هم در حالت احرام، و ما در این بخش از طواف به طور کلی بحث می‌کنیم، و احکام مخصوصه هر سه قسم: احرامی رکنی - رکنی غیراحرامی - غیراحرامی غیر رکنی - را نیز در جاهای خود تذکر می‌دهیم.

درباره طواف این آیات مورد بحث است:

۱- «وَعَهْدُنَا إِلَىٰ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ أَنْ طَهَّرَا بَيْتِي لِلطَّائِفِينَ وَالْعَاكِفِينَ وَالرُّكَّعِ السُّجُودِ» (البقرة: ۱۲۵) (اسرار حج - ۱۵).

۲- «وَطَهَّرْ بَيْتِي لِلطَّائِفِينَ وَالْقَائِمِينَ وَالرُّكَّعِ السُّجُودِ» (الحج: ۲۶)

۳- «ثُمَّ لِيَقْضُوا تَفَنَّهُمْ وَلِيُؤْفُوا نُذُورَهُمْ وَلِيَطَّوَّفُوا بِالْبَيْتِ الْعَتِيقِ» (الحج: ۲۹).

دو آیه نخست امر است، یکی به ابراهیم و دیگری به هر دوی ابراهیم و اسماعیل که: خانه مرا به طواف کنندگان و اعتکاف کنندگان و راکعان ساجدان تطهیر کنید.

و تنها آیه سوّم است که دلالت بر وجوب طواف بیت دارد که حاجیان را امر می‌کند: «بسیار بگردند برگرد این خانه قدیمی آزاد».

گرچه این آیه درباره حج اکبر است، ولی از نظر اصل وجوب شامل هرگونه طواف فریضه‌ای می‌باشد، خصوص که دو آیه نخست از این نظر شامل هرگونه طواف می‌باشند، همگی آیات حج البیت که در اصل همان طواف البیت است همه اقسام طواف را در بر گرفته و هم طواف را جان و روح همگی مناسک دانسته‌اند، پس اگر کسی بدون طواف حج کند حج منهای حج انجام داده، فرع و مقدمه: پیشتر اول یا پس قرارول را عملی کرده، ولی خود اصل و رکن را نادیده گرفته است.

بقیه ارکان حج از احرامش و سعیش گرفته تا دو وقوفش، اینها ارکان فرعی طوافند، هم در سرّ مناسک و هم در فقّهش.

اکنون باید دید ۱- با چه نیتی؟ ۲- و چه حالتی؟ ۳- راز چه سمتی؟ ۴- و از کجا تا کجا؟ ۵- و چند دور؟ ۶- و با چه فاصله‌ای از کعبه، باید طواف کرد؟ ۷- و آیا زیاد و کمش چه با یقین یا شکش اشکال دارد یا نه؟
این هفت بخش مباحث اصلی طواف است که بعضی هم نیز بخش‌هایی دارد:

۱- نیت:

در بخش احرام آنچه باید و شاید درباره نیت گذشت که خود احرام و یا هر یک از واجبات حج یا عمره نیت جداگانه‌ای ندارند، نیت از ابتدا برای همه اعمال است، برای عمره یا حج از هر قسمشان و دیگر هیچ، که شما بر اساس همان نیت مجموع یکایک اعمالش را انجام می‌دهی و همین اندازه کافی است

که اگر بپرسند چه می‌کنی جوابی درست داشته باشی، بلکه اگر نام علمت را نیز ندانی کافی است که قصد انجام وظیفه کنونی را داشته باشی، مگر آنکه میان چند عمل مشابه اکنون منخیر باشی، که طبعاً محتاج به تعیین است، و اگر فعلاً وظیفه‌ات معین است، و تو همان را انجام می‌دهی، گرچه اسمش را هم ندانی درست است، که طرف خدای داناست، کودن نیست که در خصوصیات نیت وسواس کنی، عقد نکاح نیست که احتیاطاً تمامی صیغه‌های احتمالی را ردیف کنی.

شما اصولاً وقتی که مهیای سفر حج یا عمره شدید، تقاضای گذرنامه دادید و ... همان وقت نیت همه واجباتش را اجمالاً کرده‌اید، گرچه نمی‌دانستید چه واجب است؟ و چند تا؟ و چند جاست؟ فقط کافیست زمان و جای اعمال، و چگونگی اعمال را با شرائطش - آن هم در وقتش - بدانید و دیگر هیچ، فقط هر یک را در زمان و مکان خودش انجام دهید.

و اصلاً در احادیث دستوری برای نیت به چشم نمی‌خورد مگر در آغاز اعمال: هنگام احرام - که نیت برای روی هم رفته اعمال است و دیگر هیچ، تکرار نمی‌خواهد، خود احرام و طواف و سعی و ... هر یک هر یک نیت جداگانه‌ای ندارد، و این خود دلیل است که ردیف کردن الفاظی معین برای هر عملی کاری است نابجا و خودساخته که اصولاً روح عمل را می‌کشد و حاجی را سخت کلافه می‌کند، علی‌الخصوص که پیرایه‌هایی هم اضافه بر آنچه قالب‌ریزی شده بر آن بسته‌اند.

چقدر بی‌مزه و خنده‌آور است که مثلاً در طواف اینگونه نیت کند یا بگوید: از حجرالاسود دور خانه خدا طواف می‌کنم - یعنی هفت دور می‌گردم برای عمره تمتع از حجة الاسلام برای خودم واجب برای انجام امر خدا - رضای خدا - قرینه‌الی الله، خصوص آنکه این ورد در هر هفت دور تکرار شود.

با آنکه هرگز یکی از این الفاظ هم نه واجب است و نه مستحب، بلکه مخلّ است به روح طواف، و طائف را به جای آنکه سرگردان حق به دور خانه حق شود، در الفاظ و قرائت نیت سرگردان می‌کند.

حاجی می‌گفت من بدبخت بی‌کس بی‌نیت لبیک گفتم! چه کنم؟ بدو گفتم: اصلاً چرا لبیک گفتی؟ چرا به میاقات رفتی؟ گفت: خوب برای احرام! برای همین کاری که همه می‌کنند! گفتم خوب همین هم نیت است! عجیب همین نیت است؟ ورد و ذکر دیگر لازم نیست؟ الحمدلله راحت شدم، پس دیگر به میاقات رفتن و معلم نیت همراه بردن نمی‌خواهد؟ نه راحت باش!

تو در همان حال اوّل احرام هر چه را - حج یا عمره را - تصمیم داشتی و لبیک گفتی، همان نیت همگی اعمال توست، فقط از آن نیت منصرف نشو، اعمالت را بر همان اصل انجام بده همین کافی است، و اگر چیزی اضافه بر این از تو خواستند مطالبه دلیل کن که آیا روایتی هم در این باره هست، آیا هیچ فقیهی اینگونه فتوی داده است؟ و اصولاً نیت کار دل است نه زبان، فقط زبان کمکی استحبابی به دل است آن هم نه اینگونه پر از پیرایه و خالی از معنی!

۲- حالت طواف:

از شرائط صحت طواف حالت طهارت است: طهارت بدن و لباس از نجاسات ظاهری که طهارت از خبث گویند، و نیز طهارت از حدث، و چون طهارت از خبث شرط علمی و طهارت از حدث شرط واقعی است، اینجا در دو بخش گفتگو می‌کنیم:

۱- طهارت از خبث:

این شرط در صورتی است که بداند لباس یا بدنش متنجس است، که اگر از اوّل نمی‌دانست و طواف را به نجاست بدن یا لباس انجام داد صحیح است، ولی

اگر از پیش می‌دانسته و در حالت طواف یادش رفته ظاهراً باطل است، و تمامی احکام نماز از این لحاظ نیز از طواف جاری است. و نجاساتی هم که در نماز بخشوده شده در حال طواف نیز بخشوده است، مانند خون کمتر از درهم و ... چه آنکه بر حسب حدیث مشهور «الطواف بالیت صلاة»: «طواف خانه نمازست». بنابراین - جز در مواردی که طواف و نماز با هم اختلاف قطعی دارند - حکمشان همه جا یکسان خواهد بود. و اکنون مسائلی چند:

مسأله ۱- اگر در حال طواف نجاستی بر لباس یا بدنش رسید، یا دید، و قبلاً نمی‌دانسته، واجب است به طوری که پیوستگی، موالات - طواف بر هم نخورد تطهیرش کند یا عوض نماید، و اگر از نصف گذشته مراعات موالات هم شرط نیست، و در هر دو صورت بقیه را تکمیل کند و درست است.

مسأله ۲- اگر نجاست فراموش شده را در ضمن طواف یادش آمد، احتیاطاً پس از تطهیر یا تبدیل طواف را تکمیل کرده و مجدداً طوافی دیگر انجام دهد، خصوصاً اگر موالات به هم خورده و به نصف هم نرسیده باشد.

مسأله ۳- اگر لباس یا بدنش ناپاپ است و آب هم در دسترسش نیست و یا از استعمالش معذور است واجب است صبر کند تا به کلی مایوس شود، حق اگر از اول نیز مایوس است آنقدر صبر کند تا وقت تنگ شود و به جز طواف با همین حال یا برگشتن به وطنش بدون طواف چاره‌ای نباشد، اینجا طواف به همان حال صحیح است، و چنانچه پس از طواف عذرش برطرف شد و توانست با تطهیر لباس یا بدنش طواف را تجدید کند واجب است تجدیدش کند.

مسأله ۴- تمام چیزهایی که پوشیدنش یا همراه بودنش در نماز ممنوع است در طواف نیز ممنوع است و به طور کلی همان‌گونه که گذشت «طواف همچون نماز است» مگر در مواردی که تفاوتشان واضح است، و ظاهراً نجاست بخشوده در نماز در طواف هم بخشوده است، گرچه خلاف احتیاط است.

۲- طهارت از حدث:

یعنی وضوء یا غسل داشتن که در نماز شرط است در طواف نیز شرط است، شرط اصلی، نه فقط در صورت دانستن، که اگر ندانسته هم بدون وضو یا غسل طواف کند باطل است.

و البته این شرط بر حسب احادیث در طواف واجب است نه مستحب مگر در نمازش که مانند سایر نمازهای مستحب بدون طهارت باطل است، و اینجا از مواردی است که قاعده «طواف خانه همچون نماز است» استثناء خورده، ولی در طواف واجب - چنانکه در نماز - تمامی انواع حدث اصغر و اکبر مانع از صحت است، گرچه بخشی از طواف عمداً یا سهواً یا جهلاً بدون وضوء یا غسل واجب انجام شود و اکنون مسائلی چند:

مسئله ۱- اگر پس از پایان طواف شک کند که طهارت وضو یا غسل داشته یا نه طوافش درست است، که اکنون می‌داند پیش از طواف ظاهر بوده و نمی‌داند پیش از طواف یا بین طواف از بین رفته بوده یا نه، و یا اصلاً نمی‌داند پیش از طواف یقین به طهارت گذشته داشته یا نه، و فعلاً پس از طواف شک کرده که برای طواف آیا به وظیفه طهارت عمل کرده یا نه، در این موارد بنابر صحت طواف گذارد، و اگر یقین به سابقه طهارت ندارد برای بقیه کارهای مشروط به طهارت واجب است تحصیل طهارت کند، همچون نماز طواف و سایر نمازهای یا طواف‌های واجب دیگر.

مسئله ۲- چنانکه گفتیم این طهارت اعم است از وضوء و غسل که، واجب اصلی است، ولی اگر غسل یا وضوی مستحب را نذر کرده و بدین‌گونه واجب شده، چنان طهارتی نه در نماز شرط است و نه در طواف و نه هر عبادتی که لازمه‌اش طهارت است، ولی وضوی واجب از هرگونه حدثی کوچک، یا غسل واجب از هر حدثی بزرگ همچون جنابت - حیض - نفاس - مسّ میت - استحاضه متوسطة یا کثیره، اگر هر یک از اینها ترک شود، طواف واجبش

همچون نمازش باطل است، و در طواف مستحب اگر با حالت جنابت - حیض یا نفاس باشد - چون ورودش در مسجدالحرام حرام است، طوافش نیز حرام و باطل است، و اگر با تیمم بدل از غسل جنابت باشد، نیز بنا بر اظهر حرام و باطل است چنانکه بیاید.

مسأله ۳- اگر از استعمال آب معذور است یا آب نیست، اگر بتواند طواف را تا برطرف شدن عذر تاخیر اندازد، زیرا طواف با تیمم درست نیست، حتی اگر وقت نماز هم تنگ است، گرچه نماز با تیمم بدل از وضو یا غسل صحیح است، ولی طواف واجب با تیمم باطل است، مگر آنکه بداند تا آخر وقتش استعمال آب معذور است که اینجا تیمم بدل اضطراری خواهد بود.

مسأله ۴- جایز نیست با تیمم بدل از غسل جنابت داخل مسجدالحرام و یا هر مسجدی دیگر شود که صریح آیه است: «وَلَا جُنُبًا إِلَّا عَابِرِي سَبِيلٍ حَتَّى تَغْتَسِلُوا»: «نباید در حالت جنابت نماز بخوانید و به مسجد روید، مگر آنکه از مسجد عبور کنید تا آنکه غسل کنید» که اینجا داخل شدن در هر مسجدی برای جنب بدون غسل حرام شده، و بدلیت تیمم از غسل تنها برای نمازی است که وقتش تنگ شده، اما طواف که مستلزم مکث در مسجدالحرام است هرگز مشمول دلیل بدلیت نیست، خصوص اینکه در این آیه فقط حالت غسل استثناء شده، و نه مطلق طهارت که اعم از غسل و تیمم است، به خلاف خصوص نماز که در صورت ضرورت تیمم بدل از غسل جنابت نیز برایش - بدلیل عموم آیه اش - کافی است که «وَأِنْ كُنْتُمْ جُنُبًا فَاطَّهَّرُوا» و اگر جنب بردید طهارت کنید، که طبعاً هر دو طهارت آبی و خاکی را شامل است، گرچه خاکی تنها در صورت ضرورت بدل از آبی است.

مسأله ۵- اگر با تیمم بدل از غسل جنابت داخل مسجدالحرام شود و طواف کند، ظاهراً هم حرام و هم طوافش باطل است، و چنانچه وقت طواف تنگ شده شاید اینجا نیابت کافی باشد، و به احتیاط واجب هم خودش طواف کند و هم

نائب بگیرد، ولی خودش بایستی به اندازه حداقل ضروری واجبات طواف اکتفا کند و فوری خارج شود، و حتی اگر وقت نماز واجب یومیه باقی است آن را نیز خارج مسجد بخواند، که اگر در وسعت وقت در مسجد خواند ظاهراً باطل است، مگر آنکه وقت نماز هم ضیق باشد بطوری که با خروج از حرم وقت نماز تمام شود که اینجا نمازش هم صحیح است.

مسئله ۶- ارگ فاقد الطهورین است که نه وضو یا غسل و نه تیمم نمی‌تواند بکند، واجب است تا هنگام نومیدی کلی از طهارت صبر کند تا وقت طواف تنگ شود، پس آنگاه به احتیاط واجب خودش صحیح نیست، خصوص طواف عمره تمتع که ظاهراً لازم است در صورت رفع عذر پس از حج به طهارت انجام دهد، و در هر صورت بعید نیست که طواف فاقد الطهورین در صورت عدم جنابت بر خودش، در این حال واجب باشد، گرچه نیابت و نیز تجدید با طهارت نیز لازم است، و اصولاً صحت طواف فاقد الطهورین برخلاف ادله است.

مسئله ۷- کسی که می‌داند اگر جنب شود یا حدث دیگری از او سرزند نمی‌تواند تحصیل طهارت کند، در غیر حالت اضطرار جنب و یا هرگونه محدث شدن بر او حرام است، و اگر شد به همان وظیفه گذشته عمل کند.

مسئله ۸- اگر زن از احرام عمره تمتع حیض شد، اگر بتواند پس از طهارت و غسلش طوافش را انجام دهد واجب است صبر کند، و اگر وقت نیست برای طواف‌های حج طواف عمره تمتع را خودش نیز به جا آورد، و حجش را نیت ما فی‌الذمه کند - بین حج تمتع و حج افراد - و پس از حج و پیش از طواف‌های حج طواف عمره تمتع را خودش نیز به جا آورد، و حجش را نیت ما فی‌الذمه کند - بین حج تمتع و حج افراد - و پس از حجش عمره مفرده‌ای نیز انجام دهد، و در صورتی هم که نتواند طواف‌هایش را انجام دهد به همان نیت اکتفا کند، و به طور کلی لازم است حتی المقدور طواف عمره را خودش یا نائیش در وقتش انجام دهد.

مسأله ۹- اگر پیش از احرام عمره تمتع حیض شد و وقت هم برای انجام عمره پس از طهارت یا نیست یا تنگ است، مبدل به افراد می‌شود، مگر آنکه بتواند به وسیله‌ای خون حیضش را بند بیاورد خصوصاً اگر عادت معینی ندارد یا پیش یا پس از عادت هر ماهه حیض دیده که در این صورت ظاهراً واجب است در صورت امکان علاج کند.

مسأله ۱۰- اگر در بین طواف حیض شود، چنانچه از نصف - یعنی سه دور و نیم - نگذشته ظاهراً طواف باطل است و به حکم مسأله (۸) رجوع کند و اگر از نصف گذشته ظاهراً درست است و باید فوراً از مسجدالحرام بیرون رود، پس اگر بعد از طهارت و غسلش بتواند تتمه طواف را انجام دهد تکمیل کند و درست است، و احتیاطاً به جای تکمیل یک طواف کامل به نیت ما فی الذمه کند، که اگر مقدار قبلی باطل بوده این طواف کامل، و اگر صحیح بوده به اندازه تتمه قبل برای تکمیلش و بقیه زائد و بی حساب باشد.

ولی اگر وقت گنجایش یک طواف را ندارد همان تکمیلش ظاهراً کافی است، و اگر وقت تکمیل هم ندارد به حکم مسأله (۸) عمل کند، که فعلاً برای تتمه - و چه بهتر برای یک طواف مافی الذمه - نایب بگیرد، و سپس بقیه آنچه را گفتیم عمل کند.

مسأله ۱۱- اگر پس از طواف عمره تمتع و پیش از نمازش حیض شد، نماز را پس از پاکی و غسلش بخواند، و اگر وقت نیست فعلاً نایب بگیرد، و پس از حج و پیش از طواف‌هایش خودش نیز بخواند، و اگر اصلاً وقت برای نماز طواف عمره و نه طواف‌ها و نمازهای حجش نیست برای همه آنها نایب بگیرد و کافی است.

مسأله ۱۲- اگر پس از طواف و نمازش فهمید که حیض شده و نداند کی بوده عملش درست است و باید فوراً از مسجدالحرام خارج شود.

مسأله ۱۳- اگر زنی می‌داند حیض می‌شود و وقت برای انجام عمره تمتع پس از طهارت تنگ است، واجبات پیش از حیض شدن - اگر ممکن است - عمره تمتعش را انجام دهد، و چنانچه بدون عذر تأخیر انداخت تا حیض شد، ظاهراً عمره تمتعش فاسد است و بایستی عدول به حج افراد کرده و در آینده نیز حج تمتع به جا آورد.

مسأله ۱۴- آیا در صورت امکان زن در حال حیضش می‌تواند چاره‌ای کند که پاک شود تا بتواند طوافش را به وقتش انجام دهد یا نه؟ اینجا چند صورت است:

گاه بی‌وقت حیض شده و طبعاً اگر خون به وسیله‌ای بند بیاید ایام بعدی طهارتش تا آخر ایام عادتش محکوم به حیض نیست، گرچه اگر بند نیاید حیض است، اینجا قدر یقینی احادیثی است که چاره بند آمدن خون را وسیله انجام طواف می‌داند، چنانکه از حضرت رضا(ع) روایت است که درباره دختری که حیض شده بود و بسی برای طوافش ناراحت بود فرمود: پنبه‌ای از آب ماست بگیرد و داخل آلت تناسلیش کند خون بند می‌آید و مناسکش را می‌تواند انجام دهد، او هم چنان کرد و نتیجه گرفت و چون از مکه رفت خون برگشت.^۱

و گاهی هم در وقت عادتش حیض شده ولی پیش از تکمیل سه روز خون را به وسیله‌ای بند می‌آورد، اینجا هم چون پیوستگی سه روز که شرط در حیض بودن است از بین رفته ظاهراً مانند صورت گذشته است و مشمول این حدیث نیز هست، چه بعداً در تتمه ایام عادت خون باز شود یا نه.

ولی احیاناً پس از سه روز خون دیدن در ایام عادتش خون را بند می‌آورد که طبعاً روزهای پاکیش تا آخر ایام عادتش نیز محکوم به حیض می‌باشد، ولی می‌توان گفت اینجا به اطلاق گذشته استثناء خورده و محکوم به طهارت می‌گردد، خصوص آنکه در این حدیث و چندین حدیث دیگر اصولاً قیدی برای

۱. وافی، ج ۲، ص ۱۵۰، باب ۱۲، علاج الحائض.

صحت اینگونه طهارت به چشم نمی‌خورد و بلکه ظاهر «حیض شد» همین دو قسم اخیر خصوصاً آخری است، بنابراین هرگونه علاجی که خون را موقتاً بند بیاورد ظاهراً موجب طهارت است، خصوصاً اگر بی‌وقت حیض شده و پس از گذشت ایام عادتش مجدداً شروع کرد، اما در قسم آخری خلاف احتیاط است.

مسئله ۱۵- مرد نیز اگر بداند با تأخیرش وقت عمره تمتع تنگ می‌شود، یا با جنابت اختیاری و نبودن وسیله مشروع غسل از طواف معذور می‌گردد، ظاهراً همان حکم آخری زن حائض را دارد که تبدیل به حج افراد کرده، و بعداً هم حج تمتع به جا آورد.

مسئله ۱۶- چنانچه نتوانستن طواف یا مجموع اعمال عمره تمتع در اثر سهل‌انگاری باشد، ظاهراً به طور کلی حکمش همین است، ولی اگر تأخیر اختیاری نیست، و فقط نسبت به طواف معذور است همان حکم مسئله (۸) جاری است، ولی اگر عذر اضطراریش نسبت به سعی و تقصیر نیز هست، ظاهراً همان حج افراد کافی است، و اصولاً تبدیل به حج افراد در صورت ضرورت غیراختیاری درست و کافیت، والا واجب است اما کافی نیست.

مسئله ۱۷- اگر در حال طواف حدثی سرزند، چنانچه به نصف نرسیده به کلی باطل است و باید پس از تجدید طهارت از سر بگیرد، و اگر از نصف گذشته - یا چه بهتر که دور چهارم را تمام کرده - چنانچه حدث بی‌اختیار بوده تا اینجا درست و باید پس از تجدید طهارت تکمیلش کند، ولی اگر به اختیار و عمد محدث شده، یا پیش از نصف و بدون اختیار، در هر دو صورت باطل است، و به احتیاط واجب پس از طهارت یک طواف کامل به نیت ما فی الذمه کند که اگر دوره‌های گذشته باطل بوده این یک طواف صحیح، و اگر صحیح بوده تتمه‌اش از این طواف و بقیه این هفت دور لغو باشد، و اگر وقت نیست همان هفت دور جدید کافی است.

مسأله ۱۸- اگر در بین طواف یا پس از آن بفهمد محدث است و نداند کی محدث شده، اگر احتمال بدهد که پس از طواف بوده صحیح است، و اگر بداند در ضمن طواف بوده و نداند پیش از نصف بوده یا پس از آن بنابر صحت گذارد، و بعد از طهارت بقیه طواف را انجام دهد و نیز احتیاط مسأله پیش را مراعات کند.

و روی هم رفته در مورد شک در وقت حدث قاعده فقهی این است که بنابر تأخیر گذاشته و همچون یقین به تأخیر عمل کند «أصالت تأخر حادث».

۳- ختنه:

ختنه بردن برای مکلفین شرط صحت طواف است که طواف است طواف مرد ختنه نشده مورد نهی است، و نهی در عبادت مقتضی فساد آن عبادت می باشد، زیرا احادیث نهی در انحصار مردان یا لاقول مکلف است و حدیث: «الأغلف لا یطوف بالبیث»^۱ ختنه نشده طواف نکند، گرچه از نظر موضوع «ختنه نشده» اعم از مرد و طفل است ولی نهی «لا یطوف» طبعاً غیر مکلفین را شامل نیست، وانگهی در صف مقابله چند حدیث صحیح و مانند آن است، که نهی در اختصاص مردان می باشد، و این حدیث اگر هم اطلاق می داشت قابل مقاومت بالشکر احادیث مردان نبود، بنابراین بطلان طواف طفل ختنه نشده دلیلی ندارد، گرچه احتیاط خیلی بجاست و بلکه متأكد است.

و اگر مرد یا طفل بالغ بی ختنه طواف کنند - چنانچه ندانند حرام است - اینها نیز بعید نیست طوافشان صحیح باشد، مگر اینکه جهلشان از روی اهمال و تقصیر باشد که ظاهراً باطل است، و به طریق اولی جائی که متوجه به حرمت باشند باطل خواهد بود و همچنان به حال احرام می مانند تا ختنه کرده مجدداً طواف کنند، مگر در صورت اضطرار که شاید طواف نیابتی کافی باشد.

۱. باب ۳۳ از مقدمات طواف وسائل الشیعه و دنباله اش این است که: «ولا بأس أن تطوف المرأة»

۴- پوشش عورت:

مقتضای بسیاری از احادیث که طواف عریان را نهی کرده، و نیز عموم حدیث «طواف خانه نماز است» این است که پوشیدن عورت در حال طواف واجب است، و نه تنها به حساب پوشیدن از ناظران بلکه همچون نماز ستر عورت در خلوت و جلوتش واجب است، گرچه با وجود بیننده و جوبش قوی‌تر است.

۵- لباس طواف:

طبعاً طوافی که با لباس احرام است شرایط لباسش حاصل می‌باشد، دلی طواف نساء از خارج از حالت احرام است باید لباسش لباس نمازگزار باشد، که اجزاء میته یا غضبی و یا هر چه در نماز ممنوع است نباشد که اینجا به حکم «الطواف بالبيت الصلاة» ممنوع است. تا اینجا شرایط ظاهری و باطنی طواف کننده که دخالت در صحت طواف دارد و اکنون خود طواف.

۳- از سمت چپ طواف کن:

تنها دلیل قطعی اینکه طواف بایستی از سمت چپ باشد سیره قطعیة مسلمین است، که بدون استثناء و تردید و در طول تاریخ اسلامی همگان از سمت چپ طواف می‌کرده‌اند و هرگز دلیل لفظی بر این مطلب نداریم، و حتی احادیث کیفیت طواف نیز چون مشتمل بر مستحبات است نمی‌تواند مورد استدلال قرار گیرد که مثلاً فرمود: «در دور هفتم برکن یمانی دست به مال و سپس نزد حجرالأسود برو و همان‌جا طواف را ختم کن» که طبعاً اگر از سمت راست بگردیم حجرالأسود پس از رکن یمانی نیست، بلکه بعکس رکن پس از حجر خواهد بود، و اینجا که حکم صریحش «دستمالی رکن یمانی» مستحب است،

حکم اشاره‌ایش نیز شاید همچنان استحبابی باشد، بنابراین دلیلی لفظی بر وجوب طواف از سمت چپ نداریم، مگر سیره قطعیه و اجماع علماء.

و اما اگر هم چنان دلیلی لفظ داشتیم که «اجعل البیت یسارک» خانه را طرف چپ قرار ده، این دقت‌ها و موشکافی‌هایی که بعضی - به اصطلاح - محتاطین می‌کنند لازم نبود، و اکنون که چنان دلیلی هم نداریم این موشکافی‌ها و مهندسی‌ها بدعت و خلاف شرع است، و حتی اگر هم واجب بود اینجا به حساب تقیه حرام می‌شد که طبعاً جلب نظر سایر مسلمان‌ها را می‌کند، و روی این دو اصل: بدعت و خلاف تقیه - این میزان گرفتن‌ها خصوص در طرف حجر اسماعیل که احیاناً پشت به طرف دیوار - چنانکه در قسمت دوم دیوار حجر - یا رو به دیوار - چنانکه در قسمت اول دیوار حجر - قرار می‌گیرد، اینها موجب بطلان طواف است، چنانکه بعضی از بزرگان مراجع نیز فرموده‌اند.^۱

و حتی اگر هم واجب بود بیت طرف چپ باشد، نیم دائره حجر اسماعیل که خود مطاف است لازم بود طرف چپ قرار گیرد نه دیوار خانه که مقابل نیم‌دائره است، و بنابراین این میزان گرفتن‌ها هم بدعت است و هم خلاف تقیه، و هم با احتمال لزوم میزان‌گیری خلاف دستور یا لااقل خلاف احتیاط است، و آیا شتر رسول خدا نیز مهندس بود که احیاناً آن حضرت با شتر طواف می‌کردند.

طرف حجر اسماعیل این حیوان را نیز مجبور می‌کرده‌اند که برخلاف سیر عادیش شانه چپیش را با دیوار خانه میزان‌گیری کند؟! و اکنون مسائلی چند:

۱. مناسک حج آیه‌الله العظمی خمینی روحی له الفداء «لازم نیست در تمام حالات طواف خانه را حقیقه به شانه چپ قرار دهد، بلکه اگر در موقع دور زدن به حجر اسماعیل خانه از طرف چپ قدری خارج شود مانع ندارد، حتی اگر خانه متمایل به پشت شود لکن دور زدن به طور متعارف باشد اشکال ندارد و در موقع رسیدن به گوشه خانه اگر شانه از محاذات کعبه خارج شود هیچ اشکالی ندارد اگر به طور متعارف دور زند حتی اگر خانه متمایل به پشت شود، احتیاط واجب است موشکافی‌هایی که بعضی جاهل و اهل وسوسه می‌کنند برای احتیاط در طواف ترک کنند، بلکه اگر موجب انگشت‌نمائی و مخالف تقیه باشد حرام است و طواف اشکال پیدا می‌کند و باید اشخاص جاهل و اهل وسوسه از این احتیاط احتراز کنند و به همان ترتیب که سایر مسلمین دور می‌زنند بزنند...».

مسأله ۱- گشتن دور خانه به طور متعارف کافی است که مانند همهٔ مسلمان ها طواف کنی، اگر هم در این میان در اثر برخورد طواف کنندگان قدری پشت یا جلوت طرف خانه شد، یا مقداری با فشار جمعیت بدون اختیار گشتی هرگز اشکالی ندارد و جبران هم لازم نیست، و به طور کلی تمام کج و راست شدن‌ها و پرت شدن‌ها که لازمهٔ طواف در این گروه انبوه است، هیچ‌گونه اشکالی در طواف وارد نمی‌کند.

مسأله ۲- بوسیدن و دست مالیدن حجرالأسود و رکن یمانی که از مستحبات مؤکده است، در صورت امکان و عدم مزاحمت دیگران، طبعاً لازم‌اش رو طرف خانه کردن است، و بعد هم مقداری پس و پیش شدن و کج و راست گشتن، همهٔ اینها که عادتاً لازمهٔ این بوسیدن‌ها و دست‌زدن‌هاست بی‌اشکال است و جبران هم لازم ندارد، و شارع مقدس که اینگونه دستور داده و خود آگاه بوده که این لوازم را دارد هرگز نه دستوری داده و نه اشاره‌ای کرده که این کج و راست‌ها را جبران کند، یا فقط در صورت خلوت این مستحبات را عمل کن.

خصوص در موسم حج که اصولاً امکان ندارد در تمامی حالات طواف جانب چپ را رعایت کنی که ناگزیر، خواهی نخواهی چپ و راست و پس و پیش‌خواهی شد، و در موج انبوه جمعیت در این گرداب عمیق طواف خود را گم می‌کنی، و به طور اجتناب‌ناپذیری طرف چپ از خانه منحرف می‌شود، و احیاناً پشت یا رو یا طرف راستت به خانه می‌گردد و چند قدمی هم در این سیل خروشان بی‌اختیار تو را می‌برند، طوری که هرگز قابل جبران هم نیست، اگر هم با زحمت زیاد بخواهی جبران کنی همان‌گویی و میدان است، شاید با اندکی کم و زیاد، بنابراین هرگز دقت‌ها و مهندسی‌ها محتاطانه نه واجب است و نه مستحب، و حتی اگر بتوانی جبران کنی، یا با زحمت بتوانی از این پرت شدن‌ها و کج و کوله‌گی‌ها جلوگیری کنی، هرگز واجب و حتی مستحب هم نیست، نه خدا و پیمبر فرموده‌اند، و نه ائمهٔ هدی اشاره‌ای کرده‌اند، پس چرا خود و دیگران

را به اعمال طاقت‌فرسا و غیرمتعارف واداریم که احیاناً چون برخلاف تقیه است، اصلاً طوافمان هم باطل و زحماتمان به کلی هدر رود!

شاید همیشه این دو اصل را در نظر داشته باش که از نظر شرع هرگز تصریحی به این نداریم که مثلاً «خانه را طرف چپت قرار ده» یا «اگر در اثر انجام بعضی مستحبات طواف میزان چپ به هم خورد» یا «چنانچه جمعیت طواف‌کنندگان تو را کج و کوله کردند» جبران کن.

ما هرگز نه تصریح و نه اشاره‌ای به این دقت‌ها و مهندسی‌ها نداریم، فقط «هفت دور بر گرد خانه بگرد» که طبعاً به‌طور متعارف و با قبول تمامی پیش‌آمدهای اجتناب‌ناپذیر است، و دیگر هیچ.

مسأله ۳- همین اندازه که هفت بار دور خانه به طور عادی بگردد کافی است، چه با پای خود یا دیگران، یا سوار بر حیوان یا ماشین و یا هر وسیله زمینی یا هوایی، همین اندازه که بگویند گشت و فقط خودش این تصمیم را داشت کافی است.

مثلاً به اختیار خود بر وسیله‌ای سوار شد، یا اکنون که به اختیار خویش پیاده مشغول طواف است و خواهی نخواهی تن به تمامی پیش‌آمدهای این گرداب می‌دهد، طبعاً اگر هم او را ببرند، و این کاه برگرده آن کوه عظیم طائفان برده شود، این هم به حساب خود او می‌آید، و مادامی که تو در سراسر این گردش نیت طواف داری همین کافی است، اگر بتوانی جبران کنی لازم نیست که هرگز هم نتوانی، زیرا احیاناً جمعیت به اندازه‌ای زیاد و کوه‌کن است که به کلی سلب (اسرار حج - ۱۶) اختیار می‌کند، و اگر کسی به تو تحمیل کند که باید جبران کنی زورگوئی بی‌دلیل کرده.

تو خود وارد این گرداب شده‌ای، و می‌دانی هم که اینگونه هل دادن‌ها، و پرت شدن‌ها و برده شدن‌ها، لازمه اجتناب‌ناپذیر این گرداب است، پس تو طواف را با همه این عوارض نیت کرده‌ای، و چرا در این صورت درست نباشد؟

نیت نکرده‌ای؟ چرا! با پای خود به اختیار آن قسمت‌ها را نرفته‌ای؟ این هم که لازمه طواف نیست! که با هر وسیله سواری چنان هستی و آنچنان‌تر، پس چرا بایستی با هر زحمتی که هست این چند قدم که تو را برده‌اند جبران کنی!

مسئله ۴- اگر کسی را که برای طواف با خود ببری، بر دوش یا بغل یا هر جور دیگر با شرائطش، که هم خودت نیت طواف کنی و هم او، یا چنانچه طفل کوچکی است که نیت نمی‌فهمد به جای او هم خودت نیت کنی، در هر صورت به حساب هر دو شماها درست است.

مسئله ۵- دیوار نیم دایره حجر اسماعیل که در حال طواف داخل مطاف است و حکم خانه را دارد، خود همان نیم دایره باید طرف چپ باشد آن هم به طور متعارف چنانکه گذشت، پس احتیاط در اینکه خود دیوار این سمت خانه را طرف چپ قرار دهی خلاف احتیاط و مخالف دستور است، که اگر هم دقت هندسی در سمت چپ بودن خانه واجب بود اینجا میزان همین نیم دایره است نه ضلع خانه، مثلاً اگر گفته بودند «مطاف را طرف چپ قرار بده» مطاف شما در زاویه حجر همان دیوار نیم دایره حجر است، مگر اینکه گفته باشند چهار دیوار خانه بایستی طرف چپ باشد که هرگز نه اشاره‌ای و نه قرینه کوچکی هم بر این مطلب نداریم، و فقط آنچه از قرائن می‌نماید این است که پیمبر و ائمه از این طرف طواف می‌کرده‌اند، و چون میزان کردن شانه چپ در نیم دایره حجر با دیوار خانه خود عملی است غیرمعتاد، طبعاً اگر واجب یا حتی مستحب می‌بود، نص یا اشاره‌ای در بیان کیفیت طواف در این باره می‌آمد، پس چرا چیزی که صاحب شریعت از مردم نخواستند ما بیان کنندگان شریعت از پیش خود بدون هیچ مجوزی از مردم بخواهیم!

۴- از حجرالاسود تا حجرالاسود:

این خود نص بسیاری از احادیث صحیحه است که طواف بایستی از حجرالاسود تا حجرالاسود باشد، و می‌بینیم که اینجا هم به جز این جمله نیامده، بنابراین موشکافی‌های هندسی اینجا نیز بی‌جا است که: آیا تمام بدن بایستی از تمام حجرالاسود در آغاز و انجام بگذرد؟ یا جزء اوّل بدن به جزء اوّل حجر؟ یا از هر جزئی که آغاز کردی به همان جزء پایان ده؟ و آیا؟؟ اینها وساوس و ایرادات بنی‌اسرائیلی است که اضافه بر اتلاف وقت و گیج کردن حاجی و حاج و واج شدنش، اگر به عنوان دین و به حساب شرع بیاید خود بدعت است!

به ما گفته‌اند «آغاز و انجام طواف بایستی حجرالاسود باشد» و دیگر هیچ، بقیه‌اش حرف زیادی است، هر طوری که خواستی و توانستی از آن شروع و به همان ختم کن، جوری که گویند در طوافش چنان کرد، البته به گفته مردم عادی و چه بهتر که خودت از همان عادی‌ها باشی، آنها که ذهنشان از این موشکافی‌ها و دقت‌های هندسی خالی است.

و طبعاً اگر از روی جهل یا اشتباه - که عمد معنی ندارد - طواف را قبل از حجرالاسود یا بعد از آن شروع کردی، که اینگونه هم نیت نمودی، طوافت درست نیست، و اگر قصدت این باشد که از حجرالاسود تا حجرالاسود را به منظور طواف بگردی، اگر پیش از حجر هم به راه افتی و اصلاً هم حجر را نبینی که میزان‌گیری، یا ندانی کجا بود، همین قدر که هفت دور آنگونه که نیت داشتی بگردی کافی است، گرچه از نظر عمل چندمتری هم پیش از حجر آغاز و چند متر هم پس از حجر انجامش دهی، که از حجر تا حجر می‌توانی ره‌ایش کنی و از سربگیری، و اینها همه در صورتی است که در حالت طواف آگاه به وظیفه خود باشی.

پس اگر مثلاً شک میان شش و هفت کردی، و با اضافه یک دور دیگر تمامش نموده و رفتی برحسب احادیث درست است که در خبر ابن‌عمار «قد خرج وفاته

ذلک» رفت و اعاده‌اش نکرد، فرمود: «لیس علیه شیء»: چیزی بر او نیست^۱ و حتی در جائی هم که بتواند اعاده کند «ما أری علیه شیئاً و الاعادة أحسب إلی وأفضل»^۲ چیزی بر او نیست و اعاده‌اش بهتر است.

و چون این احادیث فقط در شک میان شش و هفت اینگونه بیان داشته، اگر شکات کمتر بود، در صورت جبرانش هم حکم به صحت مشکل است گرچه بعید هم نیست، زیرا اعاده برحسب بعضی از احادیث حکم اصلی نیست، بلکه تأدیبی است برای طواف کننده که کاملاً توجه کند، ولی در شک کمتر از شش و هفت مقتضای احتیاط لازم اعاده است، حتی اگر هم کارش تمام شده، چنانکه رفاعه از حضرت صادق (ع) نقل می‌کند دربارهٔ مردی که نمی‌داند شش مرتبه گشته یا هفت مرتبه؟ فرمود: بنا گذارد بر آنچه یقین دارد، و دربارهٔ مردی که نمی‌داند سه دور گشته یا چهار دور فرمود: در نافله‌اش بر هر چه بنا گذارد درست است، ولی در فریضه بایستی طوافش را تکرار کند اما اگر طواف واجب را نداند شش دور گشته یا هفت دور اگر بیرون رفته اشکالی ندارد» اینجا شک بین ۶ و ۷ محمول بر طواف مستحب است، زیرا آخر حدیث صریح است که اگر بیرون رفته درست است، و در شک دوّم و ماندش طواف را به طور کلی باید تجدید کند، و ظاهراً بطور کلی باطل است، چه بیرون رفته‌ای یا نه، و حتی اگر هم به وطن برگشته‌ای به احتیاط واجب برای تجدیدش بایستی نائب بگیری، و همهٔ این احکام جائی است که ضمن طواف شک کنی.

مسأله ۲- ظاهراً اینجا ظن همچون شک است، ولی اطمینان که خود یقین عادی است برای حفظ دوره‌های کافی است، پس اگر یقین صد درصد ندارد، ولی مطمئن است چند دور گشته همین اندازه که بگوید می‌دانم چند دور

۱. وافی ج ۲، ص ۲:۲، ص ۳۱، باب ۹۹.

۲.

گشته‌ام کافی است، چنانکه در بسیاری از احکام شرعی نیز چنان است مگر جاهائی که دلیلی بر لزوم یقین و قطع داشته باشیم.

مسأله ۳- این احکام در انحصار طواف واجب است نه مستحب، و بر حسب روایات اگر در طواف مستحب هر جا شک کردی بنابر کمتر گذار و تمامش کن، و مقصود از طواف واجب ظاهراً اعم است از آنکه واجب اصلی باشد مانند طواف حج یا عمره واجب، یا به سبب احرام واجب شده همچون حج و عمره مستحب، یا به نذر یا عهد یا قسم یا اجاره واجب شده، چه در ضمن احرام باشد یا فقط خود طواف مورد اجاره یا نذر باشد، ظاهراً در هر صورت محکوم به همان حکم است، و طواف مستحب تنها همان است که الزامی نداشته و ترکش هرگز مسئولیتی ندارد.

مسأله ۴- این هفت دور واجب است حتی الامکان پشت هم انجام شود به طوری که مجموعه طواف یک عمل محسوب گردد، و مختصر نشستن یا ایستادن در ضمن طواف اشکالی ندارد، و اگر از نصف گذشت می‌تواند در صورت حاجت از همان جا ترکش کرده و بعداً هر چه زودتر تکمیلش کند، و حاجت هم اعم است از ضروری و واجب همچون نماز جماعت و مانندش، یا مستحب همچون قضاء حوائج مؤمنین که خیلی هم مورد تأکید است، و اگر نسبت به بقیه طواف جوری معذوری و مجبور به تأخیر شد که روزها فاصله شد، پس از برطرف شدن عذر تکمیلش کند و بی‌اشکال است مثل: حیض - مرض - شدید - فراموشی و مانند اینها.

مسأله ۵- چنانچه رها کردن طواف برای عذری باشد قاعده کلی برحسب اخباری چند این است که از هر جائی که مانده تکمیلش کند و از سر گرفتن واجب نیست و اکنون مواردی چند بر حسب اخبار وارد:

۱- اگر برای نماز واجب طواف را قطع کند پس از نماز از هر جا که برده ادامه دهد چه پیش از نصف یا پس از آن چنانکه در صحیحه عبدالله بن سنان و

عبدالرحمان بن حجاج و حسنه هشام آمده که در این مورد «إذا فرغ بنی من حیث قطع» از هر جا که قطع کرده بنا گذارد^۱ و برحسب صحیحه ابن حجاج حکم نماز نافله هم چنان است.

۲- اگر برای پاک کردن خونی باشد، چنانکه صدوق از ابن مظاهر نقل می‌کند، که شروع به طواف واجب کردم پس از دور گشتن صدمه‌ای بینی من خورد و خون آمد، رفتم شستم و سپس طواف را از سر گرفتم و جریان را به حضرت صادق(ع) گفتم، فرمود: بدکاری کردی، شایسته بود از همانجا که رهائش کردی ادامه‌اش دهی^۲ و این خود صریح است در کمتر از نصف.

و اصولاً اگر هم موالات دقیق در طواف واجب باشد در صورت امکان است نه و حتی در موارد عذر، بنابراین هر گونه عذر شرعی هم مجوز قطع طواف است و هم بعداً می‌توان از هر جا قطع شده تکمیلش نمود.

فقط در دو مورد است که اگر پیش از نصف قطعش کرده بر حسب روایاتی چند بایستی از سر بگیرد:

۱- اگر بعد از حدی - طبعاً غیراختیاری - قطعش کند چنانکه در صحیحه ابی ابی عمیر از حضرت باقر یا حضرت صادق(ع) است که:

«مردی قسمتی از طواف واجب را انجام داده حدی از او سر زد؟ فرمود: برود وضو بگیرد، پس اگر از نصف گذشته بوده تکمیلش کند، والا از سر بگیرد»^۳، و طبعاً این حکم تمامی اقسام حدث را از جنابت و حیض و نفاس به طریق اولی شامل است.

۲- اگر به علت بیماری طواف را رها کند چنانکه در صحیحه یا حسنه حلبی از حضرت صادق(ع) آمده که فرمود: «اگر چند دوری طواف کرد و سپس

۱. وسائل الشیعه، باب ۴۳، طواف - وسائل باب ۴۴ طواف.

۲. وسائل باب ۴۱ طواف.

۳. وسائل باب ۴۰ طواف.

ناراحتی بیماری پیش آمد طوافش را از سر بگیرد» و در خبر اسحاق بن عمار از حضرت موسی بن جعفر (ع) اینگونه تفصیل داده که اگر طواف واجب را مشغول بود و سپس در این میان چنان بیمار شد که نتوانست طواف را تمام کند، اگر چهار دور گشته از دیگری بخواهد که سه دور دیگر برایش بگردد، کافی است، و اگر سه دور گشته و نمی‌تواند تکمیلش کند، این خود عارضه‌ای است الهی، مانعی ندارد و طوافش را یکی دو روز تأخیر کند، پس اگر بهبودی حاصل شد هفت بار بگردد و اگر بیماریش به طول انجامید برای طوافش نایب بگیرد و خودش نماز طوافش را بخواند و سپس نائیش سعی کند و...^۱

و در میان تمامی اخباری که حکم قطعی طواف را در صورت عذر بیان می‌کند، فقط این دو مورد را اینگونه تفصیل داده است و روی این اصل برخلاف آنچه گروهی از فقها فرموده‌اند گذشتن و نگذشتن از نصف در همه موارد عذر موجب اختلاف حکم طواف نیست، گرچه جای احتیاط است که در هر صورت تماش کند و تکرار هم بنماید.

و اگر حدیثی که پس از نصف طواف عارض شده مانند حیض و نفاس طولانی بود بر حسب اخباری چند می‌تواند سعی کند^۲ و پس از طهارتش طواف را تکمیل نماید، ولی ظاهراً تقصیرش را پس از تمیل طواف بایستی انجام دهد، زیرا تا طوافش را تمام نکرده نمی‌تواند با سعی و تقصیر از احرام خارج شود.

مسأله ۶- شکستن طواف واجب بدون عذر جائز نیست که آیه مبارکه «وَلَا تُبْطِلُوا أَعْمَالَكُمْ» اعمالتان را باطل نکنید - قدر مسلم واجبات را به طور کلی شامل است، مگر در صورت ضرورت یا هر عذر موجهی که مثلاً واجبی مضیق پیش آید همچون حفظ جان - ناموس - عرض - مال، و از همه مهم‌تر دین، یا

۱. وسائل باب ۴۵ طواف.

۲. مثل خبر کافی، ج ۴، ص ۴۴۸ و وسائل باب ۸۵ طواف و تهذیب، ج ۵، ص ۳۹۳.

برای نماز اقامه گویند که بایستی طواف را قطع کرده در نماز جماعت شرکت کنی.

ولی برای غیرحاجت ضروری یا قضاء حاجت مؤمن جائز نیست طواف را قطع کنی حتی اگر هم از نصف گذشته باشی، و چنانچه اینجا موالات به هم خورد باطل می‌شود و واجب است از سر گرفته شود، و احتیاط در این است که اینجا اولی را تمام کنی و طواف دیگری نیز انجام دهی، و این احکام مخصوص طواف واجب است، که در طواف مستحب در هر صورت می‌توانی قطع کنی و سپس با هر فاصله‌ای هم که باشد تکمیلش نمائی یا اصولاً رهاش کنی.

مسئله ۷- در طواف‌های واجب جائز نیست پشت سر هم بدون انجام نمازهای هر یک انجام شود، که یک جا چند طواف واجب کنی و سپس نمازهایش را نیز یکجا بخوانی، اما در طواف‌های مستحب جائز است که طواف‌ها و سپس نمازهایشان را یک جا انجام دهی.

مثلاً طواف عمره و طواف نساء را - گرچه با فاصله سعی که طبعاً واجب است - این دو و طواف را بی‌آنکه نماز اولی را بخوانی، انجام دهی، چنانچه از روی علم و عمد باشد هر دو طواف باطل است، و اگر غیر عمدی باشد اوّل نماز طواف عمره را و سپس نماز طواف نساء را بخوان و کافی است.

یا آنکه طواف عمره یا حج را و سپس طواف نذری یا نیابتی واجب را بدون فاصله نماز اولی انجام دهی، و بالاخره اگر دانسته دو طواف واجب را، هر چه باشد، اگر پیایی، یعنی بدون انجام نماز اولی بیاوری هر دو باطل است که مورد نهی و بدعت است و نهی در عبادات موجب فساد می‌باشد، مگر در صورت جهل، خصوصاً جاهل قاصر، که ظاهراً جاهل مقصر باید عملش را تکرار کند.

اما طواف‌های متسحب، بر حسب روایاتی زیاد صحیح است که چندین طواف بدون نماز پیایی انجام دهی، و سپس نمازهایش را یکجا بخوانی و بی‌شک درست است.

مسأله ۸- بی شک زیاده یا نقیصه عمدی در طواف واجب - که شاید موردی هم نداشته باشد - هم حرام و بدعت و هم - طبعاً - موجب بطلان طواف است. اینجا اگر اشتباهاً: سهواً یا جهلاً کمتر از هفت دور طواف کرد، هر وقت یادش آمد - اگر از نصف گذشته - تکمیلش کند، مگر آنکه از اول قصد کمتر از هفت دور کرده که ظاهراً مشکل است و احتیاطاً باید پس از تکمیل تجدیدش کند، و در هر صورت اگر از مکه خارج شده و نمی‌تواند برگردد بایستی برای یک طواف کامل نائب بگیرد، و در مورد احتیاط برای تکمیلش نیز نیابت شود. و اگر از روی سهو یا جهل یا هر اشتباهی دیگر بیش از هفت دور گذشته، برحسب احادیث اگر به رکن یمانی نرسیده رهایش کند و صحیح است و اگر رسیده تا چهارده دور تکمیلش کند و حداقل دو رکعت نماز طواف واجب بلافاصله بخواند که طبعاً هفت دور دوّمی به حساب واجب و اوّلی واجب بلافاصله بخواند که طبعاً هفت دور دوّمی به حساب واجب و اوّلی به حساب مستحب آمده چنانکه در بعض اخبار است که دو رکعت دیگر پس از سعی انجام دهد.

و این خود ارفاقی است که در صورت غیرعمدی که دور هشتم یا هر چند دوری که اشتباهاً زیادی انجام شده به حساب طواف واجب واصلی آمده و هفت دور اوّلی به علت زیادی بعدیش از نظر وظیفه واجب محکوم به بطلان شده و به حساب استحباب آمده است.

لذا می‌توانی هر هشت یا نه دوری را که اشتباهاً گشته‌ای نادیده انگاری و طوافی صحیح به حساب واجب از سرگیری و بعید هم نسبت که بهتر از روش گذشته باشد.

و اینجا درست برخلاف سعی است که در صورت زیادی بر هفت بار می‌تواند هفت بارش را به حساب سعی آورد و بقیه را ناچیز انگارد، و بهتر است

تا چهارده بار تکمیلش کند و یکی از این دو هفت را به حساب سعی آورد و هر دو جور بر حسب روایات صحیح است.

و اصولاً برای اینکه دچار شک نشوید شایسته است علامتی واضح برای تعداد دفعات برای خودتان مقرر کنید، مثل اینکه انگشتی را میان انگشت‌هایتان تا هفت انگشت جابجا کنید، یا در هر دور آیه‌ای از سوره مبارکه حمد را بخوانید، که هم تعداد دورها محفوظ بماند و هم آیات بهترین سوره قرآن را در بهترین اعمال و مقدس‌ترین مکان تکرار کرده‌اید:

«۱- بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ ۲- الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ ۳- الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ ۴- مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ

۵- إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ ۶- اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ ۷- صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ وَلَا الضَّالِّينَ».

در هر صورت به هر وسیله ممکن واجب است تعداد گردش‌های طواف را حفظ کنید، و آنچه موجب سهو یا نسیان و حواس‌پرتی است از خود دور نمائید تا بتوانید این رکن بزرگ حج یا عمره را درست و بی‌کم و زیاد انجام دهید و محتاج به وصله کردن یا تجدیدش نگردید.

۶- فاصله طواف کننده از خانه:

برحسب آیه مبارکه «وَلْيُوفُوا نُذُورَهُمْ وَ لِيَطَّوَّفُوا بِالْبَيْتِ الْعَتِيقِ»: «و بسیار بگردند به خانه آزاد قدیمی» تا اندازه‌ای که بگویند: دور خانه گشت - کافی است، که قدر مسلم اگر از بیرون مسجدالحرام بگردد طوافش دور مسجد است نه کعبه، ولی مادامی که داخل مسجدالحرام دور خانه می‌گردد، هر اندازه هم فاصله داشته باشد طوافش طبعاً دور خانه است.

در صحیح‌ه حلبی از حضرت صادق(ع) نیز موافق اطلاق آیه چنان آمده که «درباره طواف پشت مقام ابراهیم از آن حضرت پرسیدم، فرمود: اینگونه طوافی

را دوست ندارم و به نظر من اشکالی هم ندارد، پس جز در صورت ضرورت اینگونه طواف مکن».

جمله «دوست ندارم و اشکالی هم ندارد» ظاهر و نصّ در جواز و کراهت است، مگر در صورت ضرورت که کراهت هم ندارد، زیرا این نهی «چنان مکن» نهی کراهتی است، چون جمله قبلی: «دوست ندارم و جائز است» صریح است در جواز و صحت اینگونه طواف، و در گذشته صدوق نیز اینگونه فتوی داده و بعضی از علمای معاصر نیز چنان گفته‌اند،^۱ و حق هم همین است.

اینجا خبر دیگری که از نظر سند ضعیف و از جهت متن متناقض و برخلاف اطلاق آیه و نص صحیح حلی است وجود دارد که طبق قواعد فقهیه قابل توجه نیست و اکنون متن خبر:

محمد بن مسلم گوید: از او پرسیدم از حد طواف خانه که هرکس دورتر از آن باشد دور خانه طواف نکرده؟ گفت: مردم در زمان رسول خدا(ص) دور خانه و مقام ابراهیم طواف می‌کنید، پس حد طواف در آن زمان جایگاه امروز مقام ابراهیم است، پس هر که از مقام بگذرد طواف کننده نیست، اندازه گذشته و کنونی یکی است: به قدر ما بین مقام و خانه از همه اطراف خانه، پس هر که طواف کند، و در همه اطراف خانه از این مقدار دورتر باشد، دور غیرخانه طواف کرده، همچون کسی که دور مسجد طواف کند، زیرا در خارج از اندازه گشته، پس این طواف نیست».

این خبر گذشته از مخالفت با اطلاق آیه طواف و نص حدیث صحیح گذشته دارای مشکلات زیرین است:

۱- به اصطلاح «مضمرة» است، یعنی معلوم نیست از که روایت شده، فقط راوی گفته: از او پرسیدم؟ او که بوده معلوم نیست، گرچه قاعداً بایستی مورد سؤال امام(ع) باشد، ولی این کافی نیست که مطمئن شویم سؤال از امام(ع) بود.

۱. حضرت آیه الله العظمی آقای سید ابوالقاسم خوئی دام‌الظله العالی.

۲- اینکه می‌گویند «مردم زمان پیمبر دور هر دوی خانه و مقام می‌گشتند و شما امروز بین خانه و مقام می‌گردید»... «و اندازه گذشته و کنونی طواف یکی است» ظاهرش این است که مقام ابراهیم در گذشته جلوتر از جای کنونی بوده، و برحسب بعضی روایات چسبیده به خانه بوده و عمر به جایگاه کنونی آورد، و این مخالف آیه نماز طواف است که «وَ اتَّخِذُوا مِنْ مَّقَامِ إِبْرَاهِيمَ مُصَلِّئًا»: از مقام ابراهیم جای نماز گیرید، که طبعاً ابتدایش از پشت مقام می‌شود، پس اگر مقام جلوتر از جای کنونی بوده اکنون می‌شود جلوی مقام هم نماز طواف خواند، زیرا مقام در وقت نزول آیه، طبق این حدیث جلوتر بوده، به آنکه از نظر احادیث و فتاوی مسلم است که نماز طواف واجب را نمی‌توان جلوی جایگاه کنونی مقام خواند.

۳- اینکه مردم در گذشته دور خانه و مقام می‌گشتند و شما امروز بین این دو می‌گردید، این دو گشتن لازم‌ه‌اش یکسان بودن دو اندازه نیست، زیرا گشتن دور خانه و مقام در گذشته حد معینی ندارد، که تا آخر مسجد هم جا دارد، پس این نتیجه را نمی‌دهد که «پس اندازه طواف در گذشته همین بین خانه و مقام بوده!» مگر با چسباندن جمله بعدی «اندازه در هر دو زمان یکی است» بنابراین جمله اولی از اثبات اندازه گذشته اجنبی است!

۴- جمله «پس هر که از مقام دورتر رود طواف نکرده» این خود انکار حس است، وانگهی چه ربطی به جملات گذشته دارد، زیرا اگر هم حد طواف آنکه خود این جمله «طواف نکرده» با عبارت دیگر: «طواف دور غیر خانه کرده» در آخر کار آمده، و این خود انکار عملی است حسّی، چگونه کسی که مقام را داخل در طوافش کند دور خانه نگشته، نهایت آنکه دور هر دوی خانه و مقام گشته و به نظر گوینده باطل است.

۵- آنچه با صرف نظر از همه این ایرادات و تناقضات می‌توان فهمید فقط این است که: اگر در تمامی دورهای طواف از پشت مقام ابراهیم بگردی، یعنی بیش

از بیست و هفت ذراع در همه دورها از خانه دور باشی طواف باطل است، و عجیب است که گروهی از فقهاء به دلیل همین خبر و دیگر هیچ می‌گویند. حتی اگر به اندازه یک وجب از این مقدار دورتر رود آن دور باطل است، ولی این سخن با کمال احترام از آن دور باطل‌تر است، که اشاره‌ای ضعیف هم از این خبر ضعیف ندارد.

۶- در مورد حکمی که همیشه مورد ابتلای طواف کنندگان است، آن هم برخلاف قرآن و نصّ خبری صحیح چگونه ممکن است به این خبر سراپا ضعف مشوش و ناجور، که با هیچ میزانی قابل اعتماد نیست، اکتفاء کنیم، یک حدیث از نظر سند و متن ضعیف و مخالف دو ضربه قرآن و مخالف یک جانبه حدیث از نظر سند و متن ضعیف و مخالف دو ضربه قرآن و مخالف یک جانبه حدیث صحیح چگونه می‌تواند ثابت کند که طواف اگر پیش از مقام ابراهیم باشد باطل است؟

چنان حکمی به اصطلاح «عام البلوی» لازم است دهها حدیث پرویا محکم داشته باشد تا احیاناً بتواند اطلاق آیه قرآن را مقید کند، و تازه گرفتار مخالفت با نص آیه «وَ اتَّخِذُوا مِنْ مَّقَامِ إِبْرَاهِيمَ مُصَلِّی» می‌شود، چنان‌که گذشت.

۷- و در آخر کار اصلاً چنان حدی در طواف قابل عمل نیست، خصوصاً به هنگام حج، و بالاخص که در اثر آسان‌تر شدن وسائل مسافرت زوار بیت‌الله دائماً رو به افزایش‌اند، به طوری که برای مردان قوی - تا چه رسد به پیران و زنان - ممکن نیست بتوانند اندازه بیست و هفت ذراع - ۵ و ۱۳ - متر را دور خانه مراعات کنند، خصوصاً در نیم دایره حجر اسماعیل، و مخصوصاً وسط این نیم دایره که بیش از سه متر و اندی مجال نیست، زیرا حدود ده متر از این حد را طول حجر اشغال کرده است.

اکنون چگونه ممکن است در این گرداب پرائقلاب طواف، که حاجی همچون پرکاه در نشیب و فراز است، اینجا مراعات سه متر و اندی را بتواند بکند.

دست کم خوب بود نیم‌دائره حجر را که شرع در حال طواف به حساب کعبه آورده، که مطاف است و باید طائف دورش بگردد، اینان نیز به حساب مطافش می‌آوردند، که فاصله سیزده‌متر و کسری اینجا از دیوار حجر باشد نه دیوار کعبه، که هم تا اندازه‌ای مشکل عمومی برطرف شود و هم قدری با دلیل موافقت داشته باشد، چنانکه فقیه بزرگ آزادمش شیخ محمدحسن صاحب الجواهر رحمه الله گوید «نعم لا اشکال فی احتساب المسافة من جهة الحجر من خارجه...»: «آری هرگز اشکالی نیست که این مسافت در زاویه حجر اسماعیل از بیرون حساب می‌شود» نه از دیوار خانه.

و شما به حدیث گذشته مراجعه کنید که بر فرض قبولش اصولاً یک مورد را باطل دانسته که: «تمامی اطراف خانه را در بیش از مسافت مقام ابراهیم بگردی» و اکنون که ما به حکم بیت بودن حجر اسماعیل در حال طواف این فاصله را از دیوار حجر می‌گیریم، و در سه دیوار دیگر مراعات همان اندازه را می‌کنیم، حتی این حدیث از هر جهت ضعیف هم حکم به بطلان اینگونه طواف نمی‌کند.

بلی حرفی نیست که برحسب آنچه از صحیحۀ زراره فهمیدیم بگوئیم مراعات این اندازه مستحب است، که در صورت امکان از آن نگذریم، ولی در صورت عدم امکان هرگز جای شکی نیست که تا آنخر مسجدالحرام، هر جا که ممکن است می‌شود طواف کرد، چه قسمت سطحی مسجد و چه زیرزمینی و چه طبقه فوقانی، چنان که سال گذشته گروهی از کثرت جمعیت در طبقه فوقانی طواف می‌کردند، ولی حتی الامکان در خصوص مقام ابراهیم لازم است از پشت مقام نگردیم که جا بر نمازگزاران تنگ نشود.

و احیاناً مراعات اندازه مقام ابراهیم مستحب هم نیست، و بلکه حرام است، که با مشت و لگد خوردن، و احیاناً خود را به خطر انداختن، خصوص در نیم‌دائره حجر مراعات اندازه مقام ابراهیم را بکنی!

و باید از محتاطین پرسید: رسول خدا(ص) که احياناً با شتر طواف می کردند، آیا در همین محدوده سه متر و کسری سر زاویه حجر مردم را می شکافتند، تا بیش از اندازه دور نشوند؟ اختیار با شماست!

در هر صورت اندازه فوق دلیلی درستی ندارد و شهرت هم - خصوصاً مقابل سیل ادله کتاب و سنت - هرگز ارزشی ندارد، خصوصاً آنکه در آن زمانها (اسرار حج - ۱۷)

ضرورتی برای توسعه مطاف نبوده، و در حقیقت احتیاط استحبابی همچون فتوایی ثابت خودنمایی می کرده است، و اکنون مسائلی چند:

مسأله ۱- آیا کعبه مورد طواف، از نظر ارتفاع، همین اندازه موجود است، که بالاتر یا پائین تر از این استوانه طواف صحیح نیست؟

برحسب اخبار کعبه ابراهیمی خیلی کوتاه تر از این بوده و سپس دو مرتبه در طول تاریخ اسلامی ارتفاعش افزایش یافته، و برحسب اخباری دیگر در طول همین استوانه کعبه تا آخرین اعمال آسمانیش، از بالا و پائین، همه و همه کعبه است، که هرچه از قاعده سطحی کنونی اش پائین روی، یا از سطح فوقانی اش بالا روی، همه اش «مکان البیت» است: جایگاه خانه، و این ساختمان کنونی، و آن ساختمان گذشته، هیچ کدام «مکان البیت» نیست، گرچه از «مکان البیت» است، و اینها ساختمانی است که در «مکان البیت»: جایگاه خانه - شده و نه آن کعبه مطاف در انحصار این ساختمان های کنونی یا گذشته باشد.

بنابراین هندسه بیت استوانه ای است که یک پهلویش نیم دایره حجراسماعیل، و سه پهلوئی دیگرش دیوارهای صاف است، این از نظر سطحش.

ولی از نظر ارتفاع در شعاع همین اندازه کنونی سطحی از دو طرف بالا و پائین دو نقطه همه پهناهی هستی را در بر دارد، که «صراح» کعبه فرشتگان در آسمان نیز بر حسب احادیث در ضمن همین استوانه نورانی قرار گرفته، و طواف آنان نیز بر «مکان البیت» است.

و این استوانه نورانی «مکان‌البیت» همچون مداری دو قطب جهان هستی را به هم دوخته است.

گرچه هر اندازه بـ «مکان‌البیت» زمینی نزدیکت شوی بهتر است، که این خود مطاف پیمبران و صدیقان و صالحان، و از همه مهم‌تر مطاف خاتم پیمبران(ص) و اهل بیت گرامش بوده است.

روی این اصل طواف کردن با هواپیما و یا هر وسیله هوایی دیگر خصوص در حال اضطرار جائز است، گرچه برای ساکنان زمین در غیرحالت اضطرار خلاف اولی است، ولی ساکنان سائر کرات می‌توانند بر محور آسمانی بیت طواف کنند، چنانکه سوی «مکان‌البیت» زمین نیز قبله آنهاست.^۱

مسئله ۲- اگر طبقات فوقانی برای مطاف بسازند، جائز است از همان طبقات برای طواف استفاده شود، و همچنین است خطوط فضائی که با واگن‌های برقی و مانندشان طواف کنند.

مسئله ۳- چنانکه قبلاً نیز اشاره شد فقط در قسمت مقام ابراهیم لازم است حتی‌المقدور از جلوی مقام طواف کنند که مزاحم کسانی که مشغول نماز طواف‌اند نشوند، ولی در طبقات دیگر مطاف لزومی هم ندارد، مگر اینکه آنجاها نیز آماده نماز طواف شود که طبعاً مقابل فوقانی مقام ابراهیم حکم تحتانی را دارد، و در هر صورت اگر مزاحمتی برای نمازگزاران طواف نباشد مراعات جلوی مقام نیز لزومی ندارد، بلکه فقط بر حسب صحیحه حلبی «لا احب» دوست ندارم - مکروه است، مگر برحسب همان صحیحه نیز «لمن اضطر الیه» برای کسی که ناگزیر باشد، چنانکه در ازدحام زیاد چنان است.

۱. ارتفاع کعبه، هم از نظر طواف و هم نماز محدود نیست، چنانکه اضافه بر اخبار «صراح» اخباری هم پیرامون ارتفاع قبله‌اش آمده و از جمله موثقه عبدالله بن سنان از حضرت صادق(ع) است که مردی از حضرتش پرسید که: بالای کوه اُبی قبیس نماز عصر را خواندم آیا کافی است در حالی که کعبه در زیر قرار دارد؟ فرمود: «آری کعبه از جایگاهش تا آسمان قبله است» (وسائل الشیعه، باب ۱۸ قبله).

و این حکم مورد اتفاق علمای اسلام است و فرقی هم میان مطاف بودن و قبله بودن کعبه نیست.

۷- حجر اسماعیل داخل مطاف است:

حجر اسماعیل حتماً بایستی داخل در طواف باشد، که دیوار نیم دایره‌اش که از این جهت همچون سه ضلع دیگر کعبه است، و نیز پایه‌های اصلی کعبه در این سه ضلع که به طور شیب‌دار از دیوار نمایان است، این پایه‌ها نیز در گذشته - بر حسب روایاتی - اساس کعبه بوده و بعداً اینگونه شده و به آنها «شاذروان» گویند، این پایه‌ها نیز داخل مطاف است، گرچه کسی نمی‌تواند روی این شیب‌ها راه برود، ولی اگر احیاناً قدمی بر آنها نهاد و مقداری هم رفت بایستی جبران کند، چنانکه نباید روی دیوار حجر نیز در حال طواف بروی، بلی احیاناً دست گذاردن روی این دیوار و آن شیب‌ها ظاهراً اشکالی ندارد، که نه نصی در منعی وارد است، و نه با طواف دور کعبه منافات دارد، قدر مسلم تو بایستی دور کعبه طواف کنی، و معنی این نیست که به تمامی ذرات بدنت از این حدود بیرون باشی، و بلکه خود این معنی هم که «شاذروان» از اصل کعبه است مسلم نیست، و آنچه مسلم است این است که محوطه حجر اسماعیل بایستی داخل مطاف باشد، که اگر از داخل حجر طواف کرد، قدر مسلم این مقدار به حساب طواف نمی‌آید، ولی آیا همین قدر که از داخل حجر گشت به کلی طوافش باطل می‌شود و بایستی از سر بگیرد؟ یا فقط همان دور که داخل حجر شده باطل است و بقیه‌اش صحیح، و تنها همان دور بایستی جبران کند؟ یا چنانچه همان اندازه را جبران کند، که دور دیوار حجر بگردد، همان کافی است، که نه طوافش باطل است و نه تمامی آن دوری که داخل حجر شده؟

مقتضای قاعده همین سومی است چنانکه حفص بختری از حضرت صادق(ع) می‌پرسد: مردی طواف کرد و در حجر اختصار نمود؟ فرمود: آنچه از طوافش کم کرده انجام دهد».

ولی بر حسب صحیحه حلبی و معاویه بن عمار واجب است تمامی آن دور را تکرار کند، حلبی از آن حضرت از مفروض سؤال می‌پرسد، در جواب می‌فرماید

«همان دور را اعاده کند» و بر حسب روایت صدوق یک طواف اعاده کند که طبعاً مقصود همان یک دور است، و در جواب معاویه بن عمار فرمود: «طوافش را از حجر الاسود تا حجرالاسود اعاده کند» که باز همان مقصود است.

برحسب این چند خبر صحیح فقط همان دور را بایستی اعاده کند و کافی است، و شاید خبر بختری نیز ناظر به همین جهت باشد، پس قدر مسلم لزوم اعاده همان دور است.

اینجا خبر دیگری هم ابراهیم بن سفیان از حضرت رضا(ع) آورده که «زنی طواف حج می‌کرد و در دور هفتم از داخل حجر طواف کرد و نمازش را خواند و سعی و طواف نساء کرد؟ فرمود: اعاده کند»^۱ که محتمل است مقصود اعاده همه طواف باشد، ولی این هم محمول است بر اعاده همان شوط هفتم گرچه جای احتیاط مستحب است که طواف را از سر بگیرد.

ولی توجه به اینکه تمامی این اخبار در موردی است که اینگونه طواف انجام شده و سپس مورد سؤال قرار گرفته، حکمش نیز در انحصار همان موارد است، که اگر مثلاً داخل حجر شده و هنوز بیرون نرفته فهمید خطا کرده ظاهراً کافی است که از همان جا برگردد و طوافش را دور حجر تکمیل نماید، و حتی اگر از حجر هم بیرون رفته و تا رکن یمانی یا حجرالاسود هم رسیده، باز تکمیل همان مقدار کافی است، گرچه بهتر این است که از حجرالاسود این دور را به نیت ما فی‌الذمه انجام دهد، و بالاخره آنچه قدر مسلم در همه موارد طواف ضروری است این است که هفت دور کامل جوری که حجر داخل طوافش باشد بایستی طواف کند، و اکنون مسائلی چند:

مسئله ۱- طواف واجب مانند سایر واجبات جز در موارد عذر قطعی نیابت پذیر نیست، مثلاً کسی که خودش در مکه است، و امکان طواف کردن گرچه با وسیله سواری دارد نباید برای طوافش نائب بگیرد، و اگر نائب گرفت همچنان

۱. وسائل الشیعة، باب ۳۱، ص ۴۳۱، ج ۹.

طواف برعهده اوست تا انجامش دهد، که اگر طواف عمره است از احرام بیرون نمی‌رود، و اگر طواف نساء است همچنان زن و مرد بر یکدیگر حرام می‌مانند، و اگر طواف حج است حشش ناقص خواهد بود، و هر وقت فهمید که کارش ناقص است چنانچه در مکه باشد یا بتواند بدون زحمت زیاد به مکه برگردد واجب است خودش را انجام دهد، و اگر نتوانست برگردد، یا در مکه بود ولی هرگز قدرت طواف صحیح نداشت، در چنان مواردی نایب بگیرد، و نیابت گذشته که در حال عذر نبوده کافی نیست، و اگر با دانستن مسأله و توانستن طواف نایب گرفته بود و سفر کرد اینجا هیچ راهی جز اینکه خودش انجام دهد ندارد، اگر طواف عمره مفرده است همیشه قابل جبران است، ولی اگر طواف عمره یا حج تمتع باشد بایستی در وقت مخصوصش انجام دهد والا حشش باطل است.

مسأله ۲- تنها بیماری می‌تواند برای طواف نایب بگیرد که به هیچ‌وجه نه با پای خود و نه با وسیله دیگری قادر بر طواف نباشد چنانکه در خبر است از ربیع بن خثیم که گفت: حضرت امام حسین(ع) را دیدم در حال بیماری دور کعبه طوافش می‌دهند، هرگاه به رکن یمانی می‌رسید می‌فرمود زمینش گذارند و دستش را بر زمین می‌مالید، و سپس می‌فرمود بلندم کنید، در هر دور این عمل را تکرار می‌فرمود، گفتم: فدایت شوم این سخت است بر شما، فرمود: «شنیدم خدا می‌فرماید: **لَيَسْهَدُوا مَنَافِعَ لَهُمْ**»: برای اینکه حضور یابند و دریابند منافعی را برای خودشان، گفتم: منافع دنیا یا آخرت: فرمود همه‌اش»^۱.

مسأله ۳- هرگاه یادش آمد طوافش ناقص بوده، یا فهمید اشکالی داشته، واجب است در صورت امکان خودش، والا به نیابت جبران کند، و اگر مُرد برایش نایب گرفته شود.

۱. وسائل الشیعة، باب ۴۷، طواف، ج ۸.

مسأله ۴- هیچ‌گونه ذکری در حال طواف واجب نیست، بلکه مستحب است ذکر خدا، و بهتر این است که آیاتی از قرآن بخواند، و گفتگوی در حال طواف اشکالی ندارد، بلکه اگر برای هدایت و کارگشائی مستحب و احیاناً هم واجب است.

مسأله ۵- اگر طواف فریضه را فراموش کرد تا به وطنش برگشت و با زن همبستر شد برحسب روایت علی بن جعفر از حضرت موسی بن جعفر (ع) «اگر طواف حج است بایستی یک هدی در همان وقت حج بفرستد، و اگر طواف عمره است در وقت عمره بفرستد و برای طواف ترک شده نیز نایب بگیرد»^۱ که اگر طواف عمره تمتع است هدی و نیابتش نیز بایستی در همان وقت عمره تمتع باشد، و اگر طواف حج است باید هدی و نیابت را نیز در وقت حج انجام دهد، و چنانچه طواف عمره مفرده است در هر وقت سال می‌تواند هدی و نیابت را انجام دهد.

مسأله ۶- اگر ترک طواف فریضه از روی نادانی بود برحسب روایت علی بن حمزه حکمش این است که اعاده‌اش کند و یک شتر هم کفاره بدهد^۲ و این خود از موارد فرق میان فراموشی و جهالت است، زیرا حالت فراموشی حالت تکلیف نیست، ولی شخص جاهل که خود هم می‌داند جاهل است نخست مکلف است مسائل مربوط را یاد بگیرد، و طواف فریضه که رکن بزرگ حج و عمره است جهالتش هم نیز جهالت شخص مقصر است و نه قاصر.

مسأله ۷- این حکم در طواف نساء جاری نیست و تنها در صورت ترکش چه از روی جهل یا نسیان کافی است هر وقت بتواند خودش یا نایبش انجام دهد و کفاره‌ای هم ندارد.

۱. وافی ج ۲: ۲، ص ۱۳۶، باب ۱۰۹.

۲. وافی ج ۲: ۲، ص ۱۳۶، باب ۱۰۹.

نماز طواف:

نماز طواف خود آیه مستقلی همچون خود طواف دارد که با کمال و عنایت و اهمیت پس از ذکر عظمت «بیت» آمده: «وَ إِذْ جَعَلْنَا الْبَيْتَ مَثَابَةً لِّلنَّاسِ وَ أَمْنًا وَ اتَّخِذُوا مِن مَّقَامِ إِبْرَاهِيمَ مُصَلِّينَ...» (بقره: ۱۲۵) «... و از جایگاه: مقام ابراهیم جای نماز گیرید».

«مقام ابراهیم» همان جایگاهی است که همیشه معروف خاص و عام بوده و هست، آنجا که ابراهیم به امر خدا بر فرازش اعلام عام حج داد، و همان پایگاهی که پای بر رویش نهاده خانه را بنیان کرد، که این مقام دست کم دو مقام دارد: ۱- آباد کردن کشور حج به دعوت حاجیان، ۲- سازمان خانه خدا برای طواف کنندگان و نمازگزاران.

شما با موفقیت از گرداب طواف بیرون آمدی، اظهار فدویت و کمال اخلاص به صاحب «بیت عتیق» کردی، اکنون آماده نماز شو، با بهترین عبادت طواف را تکمیل کن، آن نماز دوری در گردش را با این نماز ثابت بی گردش کمال بخش که «الطواف بالبيت صلاة»: طواف خانه نماز است.

اما در کجا نماز طواف کنی؟ دور بیعت که همه اش «مصلی» است؟ همه مسجد الحرام که نیز «مصلی» است و هر دو مقام ابراهیم بوده است؟ نه! فقط در «مقام ابراهیم» معروف: همان جایگاهی که برای حج اعلام عام کرد تا تو هم نیز یادش کنی، و خود نیز دستگاه اعلام حج شوی، همان جایگاهی که به دور خانه می گردانید و بر روی آن پای نهاده خانه را می ساخت، تا تو هم از بنیادکنندگان و آبادکنندگان «بیت عتیق» شوی، به دعوت - به زیارت - به طواف: آری «وَ اتَّخِذُوا مِن مَّقَامِ إِبْرَاهِيمَ مُصَلِّينَ» ابراهیم وار زندگی و هم عبادت کن، معمار کعبه ایمان و بلندگوی دعوت به «حج البیت» باش، با ابراهیم خلیل هم گام شو، هم نشان و هم نام شو.

اما «مقام ابراهیم» جای پائی که اثرش معجزه وارد پیداست، این جای کوچک گنجایش نماز گزاران - حتی برای یک نفر را هم - ندارد، پس چگونه سیل حاجیان بایستی از گرداب طواف همگان به سوی این جایگاه و پایگاه سرازیر شوند؟

اینجا «من: از» و نه «فی: در» پاسخ‌گوی این پرسش است، فرمود: از پایگاه ابراهیم جای نماز گیرید، نه در پایگاهش، و «از» فقط ابتدای جای نماز را تعیین می‌کند، اما انتهایش؟ در این باره چیزی در آیه نمایان نیست، فقط «از جایگاه ابراهیم محل نماز گیرید» جلویش نه، بلکه مقام در جلو و تو در عقب و یا لااقل در نزدش نماز گزار، بدون آن که جلو بیفتی، چنانکه در اخباری بسیاری از دیدگاه همین آیه از اهل بیت و وحی (ع) آمده که «اجعله اماماً» مقام را جلویت قرار بده، و این ابتدای جای نماز طواف، اما انتهایش تعیین نشده، زیرا سیل نمازگزاران نیز بی‌انتهاست، انتهایش طبعاً آخر مسجدالحرام است، البته آخرین حله مسجد در هر زمان و نه فقط در آن زمان، چنانکه در خبر است از حضرت رضا (ع) که به علت کثرت جمعیت نزدیک سایبان‌های مسجد در جنب مقام نماز طواف می‌خواند.

«از مقام ابراهیم جای نماز گیرید» البته هر چه بتوانی نزدیک‌تر، که آن رمز و این امر در تو نمودار شود، پای بر فرق این و آن منه، کسی را که برای نزدیک‌تر شدن به مقام اذیت مکن، مرنجان، فقط نماز طواف واجب را خیلی هم خفیف بخوان و برخیز، نماز طواف مستحب را در همه مسجدالحرام توانی خواند، ترکش هم جائز است، و اینجا حق عموم طائف آن است، غصبش مکن، رحل دائمی میانداز، دکان نماز طواف بدعت را برچین، تلهات را بشکن، اینجا مقام ابراهیم است، همچون او بلندگوی حق باش نه برق باطل، سازندگی پایگاه توحید به خدو بگیرد نه تله باطل!

نماز طواف واجب همچون طواف واجب است، و چنانکه با ترک یا نقص طواف کارت ناقص است، با نقص یا ترک نماز طواف نیز ناقص است، بایستی همه واجبات نماز را بدانی تا از گرداب طواف به دریای پشت مقام سرازیر شوی. چنانکه ندانی چگونه باید طواف کرد همچنان در حال احرام بمان تا بدانی، که طبعاً سخت هم نیست، نماز را نیز بایستی بدون غلط و با شرایط صحتش بخوانی، والا نه حق طواف کردن و نه نماز خواندن نداری، تا زمانی که وقت داری برای درست کردن نمازت کوشش کن، و سپس طواف کن و نمازش را بخوان، اعتماد بر نیابت نماز طواف مکن که خود بدعت و تجارتي است برخلاف شرع جز در مواردی معین، که نود و نه درصد نمازهای نیابتی طواف درست نیست! و اکنون واجبات نماز طواف و شرائطش در مسائلی چند:

مسأله ۱- چنانکه از آیه مربوط فهمیدیم جای نماز طواف از مقام ابراهیم آغاز می‌شود، و طبعاً تا آخر مسجدالحرام هم می‌توان در صورت ضرورت خواند. و آیا معنی این آغاز این است که فقط از پشت محدوده مقام تا هر جا که شد؟ یا تمامی عرض مسجدالحرام در خط مقام ابراهیم که دو سمت راست و چپ و مقام هم داخل در محدوده نماز باشد؟ قدر مسلم پشت محدوده مقام صحیح است، و بر حسب اطلاق «از مقام ابراهیم» ظاهراً دو طرفش - به اندازه ضلع مقابلی کعبه - همان ضلع ابراهیمی - نیز تا آنجا که بگویند نزد مقام داخل همین محدوده است، و قدر مسلم نباید جلوی مقام نماز طواف واجب را خواند، در اخبار هم احياناً پشت مقام، و گاه نزد مقام - آمده، ولی محدوده اول اصل و دیگری فرع وانمود شده است، و شاید هم مقصود از نزد مقام همان پشت مقام باشد خصوص آنکه روایت دسته اول احياناً به طور انحصار پشت

مقام را تعیین کرده، و تنها یک روایت می‌گوید: «بحیال المقام»: نزد مقام - که آن هم در مورد ضرورت است.^۱

روی این اصل ترتیب مکانی نماز طواف واجب از قرار زیر و نماینده‌اش شکل و پائین است، که حتی الامکان:

۱- پشت مقام - البته هر چه نزدیک‌تر.

۲- و سپس دور تا آخر مسجدالحرام که صدق «پشت مقام» کمتر و در مرحله دوم است، و البته هر چه از محدوده مربع مقام دورتر شویم خط محدوده نماز نیز بر حسب صدق عرفی درازتر می‌شود. و در مرحله سوم نوبت

۳- به سمت چپ و راست مقام می‌رسد که در درجه اول به اندازه ضلع ابراهیمی کعبه و بعداً تا آخر مسجدالحرام و از دو طرف، و از پشت هم به همین ترتیب کم‌کم خطش درازتر می‌شود و طبعاً تشکیل دو مثلث می‌دهد، و این هر سه مثلث یک مربع کامل پشت و طرفین مقام تشکیل می‌دهد، و اگر در این دو مثلث نیز جا نبود که در زمان ما فرضی بعد است طبعاً می‌تواند نماز طوافش را

۴- در جاهای دیگر مسجدالحرام انجام دهد، البته با مراعات فاصله میان کعبه و مقام که در محدوده نماز طواف نیست، و اکنون شکل مربع نماز:

آنجا که عرفاً پشت مقام است طبعاً مقدم است، و سپس دو طرف مقام نخست در ضلع ابراهیمی و سپس تا آخر مسجدالحرام، و خود خواننده خوب می‌تواند تشخیص دهد زیرا معنائی است عرفی که فقیه هم بایستی در این چیزها به فهم و تشخیص عرف مردم عادی مراجعه کند.

۱. در صحیحہ معاویة بن عمار از حضرت صادق(ع) است که فرمود: «واجعله اماماً» مقام را جلوی خود قرار بده، و همین جمله در روایات زیادی دیده می‌شود، و در خبر صفوان بن یحیی چنان است که «برای کسی نیست که نماز طواف واجب را بخواند مگر پشت مقام به دلیل آیه...»

ولی در صحیحہ حسین بن علی به نقل کافی است که حضرت رضا(ع) را دیدم نماز طواف واجب را پهلوی مقام نزدیک سقف مسجد می‌خواند برای کثرت جمعیت» بنابراین تا اینجا روایتی که در حال اختیار تجویز کند که نماز طواف واجب را در دو پهلوی مقام بخوانیم هرگز دیده نمی‌شود، و مقصود از روایات «عند المقام» نزد مقام - هم همان پشت مقام است چنانکه در خبر صفوان اینگونه حصر آمده «مگر پشت مقام».

و روی هم رفته «از مقام ابراهیم» با توجه به دو تعبیر روایات ۱- «نزد مقام» ۲- «پشت مقام» این است که در درجه اول پشت نزد مقام است، و سپس پشت دورش تا آنجا که گویند پشت مقام است، و سپس طرفین مقام که لااقل در ضلع ابراهیمی کعبه باشد تا اگر پشت مقام نیست نزد مقام باشد، و ظاهراً خود «از مقام» هر دو را به همین ترتیب شامل است.

مسئله ۲- اگر نماز طواف واجب را سهواً یا نسیاناً یا از روی جهل پشت مقام یا در دو پهلوئی مقام نخواند کافی نیست و هر وقت فهمید اگر در مکه است واجب است پشت مقام اعاده اش کند، و اگر بیرون رفته و نمی تواند برگردد یا سخت است بایستی نائب بگیرد، و سائر اعمالش محتاج به اعاده نیست، مگر آنکه عمداً نمازش را در جای دیگر خوانده باشد.

مسئله ۳- اگر پشت مقام ازدحام است و فعلاً نمی شود آنجا نماز طواف بخواند، چنانچه با اندک تأملی که موالات به هم نخورد بتواند پشت مقام بخواند در صورت امکان همان اندازه صبر کند، و اگر نمی تواند صبر کند، یا مدت بیشتری لازم دارد که موالات در این مدت به هم می خورد، باید نمازش را هر جا که می تواند بخواند، و احتیاطاً بعد از رفع مزاحمت نیز پشت مقام اعاده اش کند، گرچه ظاهراً همان اولی کافی است و این احتیاط واجب نیست.

مسئله ۴- تا آنجا که در درجه اول گویند پشت مقام است، ظاهراً نزدیک و دورش فرقی ندارد، مگر آنکه نزد مقام صدق نکند و بالاخره هر چه نزدیک تر باشد بهتر است، یعنی تا حدود نیمه مثلث پشت مقام یا کمترش هر جا بخوانی تکلیف ساقط است، تا آنجا که «نزد مقام» نیز باشد، و اما نیمه دوم مثلث که محدوده دوم پشت مقام است، گرچه این هم صدق عرفی دارد، ولی ظاهراً مراعات هر چه نزدیک تر در اینجا لازم است، زیرا اگرچه پشت مقام است ولی نزد مقام نیست و جمع این هر دو در صورت امکان واجب است که این خود مقتضای جمع میان «خلف المقام و عند المقام» است.

مسأله ۵- اگر قسمت‌های جلوی مثلث پشت مقام را فرش‌هایی انداخته‌اند که نمی‌توان بر آنها سجده کرد، وسیله دیگری هم برای سجده صحیح آنجا نیست، بایستی آنجا که قابل سجده است نماز طواف را بخواند، هر چه هم دورتر از مقام، باشد البته با مراعات هر چه نزدیک‌تر.

مسأله ۶- چنانکه قبلاً هم اشاره شد مادامی که می‌توان پشت مقام نماز طواف را خواند نباید در یکی از دو طرف مقام خواند، و چون در احادیث ما موشکافی‌هایی در این باره نشده همان صدق عرفی و همه‌کس فهم پشت مقام کافی است و پرسش از این و آن هم لازم نیست، شما خود بهتر از روحانیان می‌فهمید تا کجا مسجدالحرام پشت مقام است و همین هم کافی است، بلکه آنها هم در موضوعات عرفی باید به شما مراجعه کنند.

مسأله ۷- چنانکه در ابتدای این بخش گفتیم از محدوده پشت مقام فقط ابتدایش در آیه گذشته یاد شده «مِنْ مَقَامِ إِبْرَاهِيمَ» و از انتهایش سخنی به میان نیامده است، بنابراین تا آخر مسجدالحرام اگر هم عرفاً نگویند پشت مقام است، نماز طواف صحیح است، به شرط آنکه جلوتر نتواند بخواند، و طبعاً قسمت دوم محدوده مثلث پشت مقام بر دو مثلث راست و چپ دو پهلوئی مقام مقدم است، زیرا ابتدای محدوده نماز طواف خود مقام است نه تمامی ضلع مربع مقام که در وسط مقام را قطع می‌کند.

مسأله ۸- در بعضی اخبار آمده که مقام ابراهیم جای کنونی‌اش نبوده و عمر آن را از نزدیک کعبه بدین جا انتقال داده است، ولی از چند نظر قابل قبول نیست:

۱- تغییر جای مقام که خود میزانی است برای محدوده نماز طواف ممکن نیست برخورد به مخالفت مسلمین و ائمه اسلام نکند، یا خلیفه وقت جرأت چنان تغییری را داشته باشد، و اگر چنان حادثه‌ای رخ داده بود خود یکی از

مآخذ و ایرادات مهم علیه خلیفه بود و لازم بود حضرت علی(ع) در ضمن احتجاجاتشان بیان فرمایند.

۲- اگر جای مقام قبلاً چسبیده به خانه بود بنابراین طبق آیه می‌توان نماز طواف را از همان جایگاه اول شروع کرد، که محدوده نماز طواف از دیوار کعبه باشد، با آنکه به اجماع ائمه اهل بیت(ع) نماز طواف جلوتر از مقام کنونی باطل است، و آیا تغییر مکان مقام ابراهیم حکم خدا را هم تغییر می‌دهد، با آیه مقام تنها نظرش به همان آینده‌ای است که عمر برای مقام ابراهیم در نظر گرفته است؟ اختیار با شما است!

بنابراین لزوماً مقام ابراهیم در وقت نزول این آیه «وَاتَّخِذُوا مِنْ مَّقَامِ إِبْرَاهِيمَ مُصَلًّى» همین جای کنونی بوده، گرچه در وقت ساختمان بیت زیر پای ابراهیم همچون داربستی جابجا می‌شده است، و شاید به هنگام ندای حج به جای کنونی انتقال یافته، و به همین دو حساب هم مقام ابراهیم است، که اگر هم روزی جایش را تغییر دهند، یا معاذالله از بین برود، همان جایگاه - جای مقام و نه خودش - جایگاه محدوده نماز طواف خواهد بود.

بنابراین «مقام ابراهیم» در زمینه نماز طواف تنها این جای پای موجود نیست، که هر کجا برود محدوده نماز نیز همانجا برود، بلکه همان نقطه‌ای که فعلاً جایگاه مقام است گرچه سنگ مقام جابجا شود یا از بین برود.

ولی ظاهر آیه مبارکه مقام این است که اثر پای ابراهیم که نمونه بارزی از خرق عادت است همچنان باقی خواهد ماند «فِيهِ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ مَّقَامُ إِبْرَاهِيمَ»: اینجا نشانه‌های آشکار است: جایگاه و پایگاه ابراهیم، و طبعاً آیت الهیه قابل نسخ و زوال نیست.

و چنان‌که در بخش طواف هم یادآور شدیم یکی از حکمت‌های اینکه حتی المقدور نباید از پشت مقام طواف کرد این است که مزاحمتی برای نمازگزاران طواف ایجاد نشود که طبعاً در سائر جهات کعبه این محذور نیست،

ولی اگر جمعیت طواف‌کنندگان جوری زیاد شد که محدوده فعلی مقام را نیز گرفت، مثلاً تا نزدیک منبر، چنانکه در وقت حج اینگونه است، در این صورت حکم به عکس می‌شود، که نماز خواندن در این محدوده چون مزاحم طواف است، ظاهراً درست نیست، و واجب است پس از محدوده طواف نمازش را بخواند، و تا آخر مسجدالحرام، در زاویه اول و سپس دو زاویه پهلوی مقام و سپس بقیه زوایای مسجد الحرام.

قدر مسلم این است که مطاف بر مصلی مقدم است که نخست بایستی مراعات محدوده طواف بشود و سپس محدوده نماز، و به همین لحاظ هم انتهایی برای نمازش مقرر نشده، چنان‌که برای طواف نیز چنان است.

مسئله ۹- در جای نماز طواف واجب «پشت و پهلوی مقام و...» مراعات اینکه مردها جلوتر از زن‌ها نباشند لازم نیست، زیرا تکلیفی حرجی و غیرقابل اجرا می‌باشد، که از طرفی وقت نماز طواف محدود است و از طرفی هم مکانش محدود می‌باشد، ولی اگر مقام ابراهیم خلوت بود لازم است مراعات این وظیفه بشود زیرا حرجی در کار نیست.

مسئله ۱۰- اشغال مقام ابراهیم برای غیرنماز طواف واجب جائز نیست، چه به منظور انجام مستحبات نماز باشد، یا خواندن نمازهای دیگر چه واجب و چه مستحب - مگر نماز جماعت - و چه برای نماز نیابتی طواف باشد، مگر آنجائهایی که شرعاً واجب است و مفصلاً یادآور می‌شویم.

در هر صورت مزاحمت نمازگزاران طواف واجب در محدوده مقام به هیچ‌وجه جائز نیست، مگر برای نماز طواف واجب یا نماز جماعت، آن هم به اندازه لازم که چنانچه برخلاف این دستور مزاحم نمازگزاران طواف واجب شوی نمازت ظاهراً صحیح نیست و در حکم مکان غصبی است، تو فقط حق داری نماز طواف واجب را اینجا بخوانی و نه آنکه با نمازها یا عبادت‌هایی دیگر مزاحم حق دیگران شوی، مگر آنکه مقام خلوت باشد و مزاحمتی نباشد.

وقت نماز طواف واجب:

مسأله ۱۱- از اخبار نماز طواف چنان می‌نماید که واجب فوری است «اذا فرغت من طوافک فأت مقام ابراهیم فصل رکعتین واجعله اماماً» چون از طواف فارغ شدی به مقام ابراهیم برو و دو رکعت نماز بخوان و مقام را جلوی خود قرار ده».

و اصولاً نماز طواف واجب تأخیربردار نیست، حق در وقت کراهت نماز همچون پیش از غروب خورشید چنانکه در صحیحۀ محمدبن مسلم است از حضرت باقر(ع) پرسیدم: مردی طواف واجیش را مقارن غروب خورشید تمام کرد؟ فرمود: «دو رکعت نماز طواف همان وقت بر او واجب است، حتماً پیش از مغرب آن را بخواند» و در خبر منصوربن حازم است که «هرگز از طواف تأخیرش میانداز» تا طواف تمام شد فوری بخوان».

مسأله ۱۲- این فوریت در صورت امکان است، که اگر مثلاً نماز جماعت بپا شد طبعاً بایستی به حکم تقیه شرکت کند و بعداً بلافاصله نماز طوافش را بخواند، و اگر عارضه‌ای دیگر نیز پیش آمد، چه جانی چه مالی و چه عرضی و ناموسی و چه ضرورتی فوتی باشد، طبعاً به اندازه ضرورت می‌توان نماز طواف واجب را نیز به تأخیر انداخت.

و از جمله ضرورت‌ها که موجب تأخیر است این است که قرائتش غلط بوده و ندانسته طواف کرده و پیش از نمازش متوجه شده که نماز طوافش چون غلط است باطل خواهد بود، اینجا واجب است با جدیت تمام تا سر حد امکان نمازش را درست کرده و سپس بخواند گرچه ساعتی هم به طول انجامد.

(اسرار حج - ۱۸)

ولی اگر پیش از طواف مسأله را دانست نباید قبل از درست کردن نمازش طواف کند، و اگر طواف کرد و برای تصحیح نمازش معطل شد ظاهراً بایستی نمازش را بخواند و مجدداً طواف و نمازش را به احتیاط واجب تجدید کند،

گرچه بعید نیست که بدون اعتنای به طواف اوّل کافی باشد که طواف را اعاده کند و بلافاصله نمازش را بخواند.

مسأله ۱۳- اگر دو اثر ندانستن مسأله نماز طواف واجب را به تأخیر انداخته ظاهراً بی‌اشکال است، ولی در خصوص جاهل مقصر احتیاط شدید در اعاده طواف و نماز طواف است.

مسأله ۱۴- تأخیر نماز طواف واجب برای کمک به مسلمان نیز جائز و در صورت ضرورت فوتی واجب است، چنان‌که در خود طواف نیز مفصلاً گذشت. اصالت یا نیابت:

مسأله ۱۵- نماز طواف همچون سائر واجبات حج و عمره بر خود شما واجب است، و اصولاً نیابت‌بردار نیست، زیرا تکلیف متوجه به خود شما است، نه به غیر شما، پس تا حدودی امکان خودتان بایستی نماز طواف را بخوانید مگر در سه صورت که عذر قطعی است، و طبعاً تکلیف منتقل به نیابت می‌شود.

۱- پیش از نماز طواف بمیرد که طبعاً واجب است برای نماز طوافش نائب گرفته شود.

۲- از روی جهل یا فراموشی نماز طواف را نخوانده از مکه خارج شود و برگشتن برایش غیرممکن یا مشکل باشد، اینجا اضافه بر اینکه خودش در هر جا هست بایستی نماز طوافش را بخواند، باید نائب هم بگیرد که پشت مقام ابراهیم به نیابت او بخواند.

چنان‌که اگر هم آن را غلط خوانده، با اینکه می‌توانسته درست کند، اکنون که از مکه برگشته متوجه غلط‌کاری خود شد، اینجا هم اگر نتواند برگردد محکوم به همان حکم است، گرچه نائب هم در مکه گرفته باشد، چه آنکه برخلاف وظیفه عمل کرده، نه نمازی که غلط خوانده کافی است و نه نیابتی که به غلط گرفته، و فعلاً بایستی هم خودش در هر جا هست نمازش را به قرائت صحیح بخواند و هم مجدداً نائب بگیرد که پشت مقام بخواند.

۳- پس از طواف جوری بیمار و بی حال شد که امید بهبودش تا در مکه است نمی رود و با این حال هم هرگز از عهده نماز به هیچ وجه بر نمی آید، نه الفاظش و نه افعالش و نه نیتش، در این صورت نیز برایش نایب گرفته می شود. ولی اگر جوری است که می تواند نماز مضطر را همچون نمازهای واجب دیگر انجام دهد، که نشسته یا خوابیده و با اشاره رکوع و سجود کند، و به اندازه ممکن اذکار واجب را بگوید در این صورت تکلیف از خود او ساقط نیست، و فقط جائی منتقل به نایب می شود که خودش هیچ جوری نتواند نماز طوافش را بخواند.

روی این اصل شخص زنده که اکنون در مکه است و می تواند نمازی هر جور هست بخواند، نایب گرفتن چنان کسی بدعت است و تکلیف را هرگز از او ساقط نمی کند.

بلی اینجا مورد چهارمی هم هست که بعضی از فقها گفته اند اضافه بر اینکه خود مکلف بایستی بخواند احتیاطاً نایب هم بگیرد و به جماعت هم بخواند: در صورتی که نمازش از نظر قرائت یا واجبی دیگر غلط است، در یاد گرفتنش هم اهمال کرده، اکنون هم وقت ندارد درستش کند، که یا همین نماز غلط را بایستی بخواند و یا نماز نخوانده از مکه خارج شود.^۱

۱. اینجا عبارات مجتهدین در مناسک هایشان از نظر اجمال و تفصیل و همچنین لزوم نیابت در این زمینه فرقها دارد، بعضی از بزرگان مراجع تقلید اصولاً نیابت را در این زمینه کافی نمی دانند. (۱) بعضی هم احتیاط واجب کرده اند (۲) و برخی گفته اند به هر کیفیتی که ممکن است بخواند و نایب هم بگیرد (۳) ولی همه در زمینه ای است که در یاد گرفتن نماز صحیح اهمال کرده و اکنون وقت هم ندارد درست کند.

۱- مناسک آیه الله العظمی الخمینی روحی له الفداء: «اگر شخص نتوانست قرائت یا ذکرهای واجب را یاد بگیرد باید نماز را به هر ترتیبی که می تواند خودش بخواند و کافی است و نایب گرفتن کافی نیست، و اگر از روی بی مبالائی مسامحه کرد در یاد گرفتن قرائت و ذکر واجب نماز تا وقت تنگ شد نماز را به هر نحوی که می تواند بخواند و صحیح است و لکن معصیت کار است».

۲- مناسک آقای آیه الله العظمی خوئی: «در صورت دوم احوط این است که آن را به جماعت هم بخواند و نایب نیز بگیرد» و همچنین است بقیه مناسکها.

اینجا بعضی از فقها گفته‌اند همان نماز غلط را بخواند و احتیاطاً نائب هم بگیرد و به جماعت هم اعاده‌اش کند، ولی به نظر ما این احتیاط برخلاف احتیاط، و بدعت است، زیرا به نیابت برحسب ادله در انحصار سه مورد گذشته است، و جماعت هم دلیل می‌خواهد، و ادله نماز جماعت هرگز شامل نماز طواف نیست.

بلی اگر بتواند نمازش را با تلقین درست کند واجب است کسی را که وادارد که در حال نماز یکی یکی کلمات و اذکار واجبه را بلند و در صورت لزوم مکرر بگوید، و بدین وسیله نمازش را صحیح انجام دهد.

و قدر مسلم احتیاط به نیابت و جماعت اگر حرام نباشد واجب نیست، زیرا مکلف خودش زنده است و در حال وقت و حاضر بیش از این از عهده‌اش بیرون است و برای توضیح بیشتر به مسائل زیرین توجه شود:

مسأله ۱۶- نماز طواف که همچون نمازهای یومیه بر خود مکلف واجب است لازم است به طور صحیح و بی غلط انجام شود، بلکه اهمیت نماز طواف بیشتر است، زیرا اگر نماز واجب دیگری را ترک کنی فقط ترک واجب کرده‌ای و بایستی با قضایش جبران کنی، اما اگر نماز طواف واجب را ترک کنی واجب کرده‌ای و بایستی با قضایش جبران کنی، اما اگر نماز طواف واجب را ترک کنی اضافه بر ترک واجب حج یا عمره‌ات نیز صحیح نخواهد بود، اگر نماز طواف عمره مفرده است از احرام خارج نمی‌شود، و اگر نماز طواف حج است حجت ناقص است و بعضی از محرّمات احرام به حال خود می‌مانند، و اگر نماز طواف نساء است زن و شوهر بر یکدیگر حرام می‌مانند.

۳- مناسک آیه‌الله شریعتمداری: «کسانی که قرائت حمد و سوره را تصحیح نکرده‌اند لازم است خودشان به هر کیفیتی که ممکن است بخوانند و در صورت امکاناً قنای نمایند و نائب هم بگیرند». اینجا «ممکن است» را برای تنبیه مردم و حفظ مقام فقاہت اینگونه باید معنی کرد که اگر وقت دارد و می‌تواند هر اندازه درست کند باید درست کند و الا همان طوری که می‌داند بخواند...

و برخلاف آنچه نوعاً مردم گمان می‌کنند، این تنها نماز طواف نساء نیست که بایستی اهمیت داد، که نماز طواف عمره به تعداد همهٔ محرمات احرام مهم‌تر از نماز طواف نساء است، چنان‌که نماز طواف حج دو برابر نماز طواف نساء اهمیت دارد.

تازه اگر هم نیابت در نماز طواف درست باشد، باید دید شما که قرائتتان غلط است و به همین علت هم دنبال نائب می‌گردید، آیا غلط شما فقط در نماز طواف نساء است؟ که در نماز طواف عمره درست بوده! طبعاً در هر دو غلط است، پس اگر وظیفه نیابت باشد نسبت به نماز طواف عمره خیلی مهم‌تر است، و اگر صدها نماز طواف نساء درست هم خودت بخوانی، مادامی که نماز طواف عمره‌ات غلط بوده هرگز از احرام خارج نمی‌شوی، و همچنان درگیر محرمات احرام می‌مانی، پس این چه نادانی است که فقط پیش از هر یچیز به دنبال نائب نماز طواف نساء می‌روی؟!

مسأله ۱۷- کسی که نمازش درست نیست حق ندارد پیش از درست کردنش طواف کند، بلکه واجب است تا اندازه‌ای که می‌تواند در تصحیح نمازش کوشش کند تا دیگر مایوس شود، و نتواند بیش از آنچه کرده درستش کند، سپس طواف کرده و نمازش را به همان اندازه که درست کرده بخواند و قطعاً کافی است چه آنکه «**لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا**» «خدا کسی را بیش از وسعتش مکلف نمی‌کند».

چنان‌که شخص لال، یا کسی بعضی از مخارج حروف را ندارد، یا نقص دیگری در زبانش یا لغتش وجود دارد، هر جوری که می‌تواند بایستی نمازش را بخواند و بدون شک کافی است.

برای توضیح بیشتر اقسام حالات مکلفین را نسبت به نماز یاد می‌کنیم:

۱- واجبات نماز را به اندازه کافی یاد گرفته و صحت نمازش قابل بحث

نیست.

۲- برای درست کردن نمازش به اندازه ممکن و مقدور کوشش کرده ولی هنوز بعضی اغلاط باقیمانده که نمی‌تواند درست کند، اینجا هم مانند شخص لال و ناقص نمازش صحیح است.

۳- از روی اهمال هنوز نمازش غلط است ولی اکنون که به مکه آمده وقت دارد درستش کند، که هر اندازه وقت دارد و هر وقت در این وقت می‌تواند بایستی درست کند و صحیح دارد.

۴- در همین فرض وقتش به قدری تنگ است که هرگز نمی‌تواند به درست کردن نمازش بپردازد، الاً نماز از دستش می‌رود، اینجا هم هرچوری می‌تواند بخواند و درست است گرچه در این دو فرض بر اثر اهمال گنهکار است، و موردی هم که بعضی از فقهاء می‌فرمایند باید احتیاطاً نائب هم بگیرد و به جماعت هم بخواند، همین‌جاست که مورد اختلاف هم هست.

ولی باید پرسید: آیا یکی در هزار از زوار یافت می‌شوند که اصلاً حتی نیم‌ساعت برای اصلاح نمازش وقت نداشته باشند، هرگز! و حتی در عمره تمتع نیز خیلی نادر است که وقتی به مکه برسی که جز برای انجام اعمال عمره وقتی نداشته باشی، تا چه رسد به عمره مفرده!

بنابراین همه نیابت‌های نمازهای طواف باطل و بدعت، و پول‌هایی هم که در مقابل گرفته می‌شود حرام و هرگز باری از دوش شما بر نمی‌دارد، بلکه حیثاً کارتان را مشکل‌تر می‌کند، مثل اینکه به اعتماد نائب اصلاً نماز طواف را نخوانید، یا با داشتن وقت و امکان یاد گرفتن در اصلاحش اهمال کنید.

و عجیب این است که بعضی از تجار نماز طواف برخلاف همه فتاوی دائماً به دنبال مشتری‌های خود می‌گردند، و در مبلغ پولش چانه می‌زنند، و برای بازار گرمی لولوی حرام شدن زن و شوهر را برای حاجی و حاجیه مجسم می‌سازند، و چه بسا از همان فرودگاه پول‌های زیادی به منظور حلال شدن زنان و شوهران

به جیب می‌زنند، و بدین وسیله بار زائران بیت‌الله الحرام را سنگین‌تر و حرام را بر آنها حرام‌تر می‌کنند.

اینجا با کمال صراحت می‌گوییم: این نیابت‌ها از چند نظر حرام است:

- ۱- خود نیابت بدعت و برخلاف شرع است مگر در مواردی معین.
- ۲- پول گرفتن در مقابل بدعت روی بدعت است و قطعاً حرام می‌باشد.

۳- این گونه تجارت موجب می‌شود مردم به همان جهل خود بمانند، و نمازی را که در طول عمرشان درست نکرده‌اند، اینجا هم که خیلی ضروری‌تر است فقط با مبلغی خریداریش کنند، و با دادن پول و اعتماد به نائب بار خود را سنگین‌تر نمایند.

۴- نائب برخلاف وظیفه شرعی در مقابل پیشنهاد نیابت سکوت کرده و او را به وظیفه واجب خودش آشنا ننموده است، که: اگر قرائت غلط است و اجب است درست کنی و خودت نماز طواف را بخوانی، و اگر درست است به طریق اولی نیابت معنی ندارد، پس در نتیجه نیابت نماز طواف حرام چند ضربه است!

مسأله ۱۸- کسانی که تاکنون این گونه اشتباه‌کاری‌ها کرده‌اند و اکنون فهمیده‌اند که کارشان درست نبوده، به اعتماد تاجر نیابت همان نماز غلط را خودشان خوانده یا نخوانده‌اند، اکنون اگر دسترسی دارند واجباست با قرائت درست در پشت مقام ابراهیم آنچه گذشته است جبران کنند، برای هر عمره مفرده‌ای دو نماز طواف اول برای طواف عمره و سپس برای طواف نساء بخوانند، و برای عمره تمتع یک نماز، و برای حج تمتع نیز همچون عمره مفرده دو نماز بخوانند، اگر هم دسترسی ندارند واجب است خودشان به طور صحیح در هر جا هستند بخوانند، نائب هم بگیرند که پشت مقام ابراهیم بخواند، و اگر دانسته به این تکلیف عمل نکنند بدانند که حج یا عمره آنان همچنان ناقص است، و در حال احرام و یا دست کم حرمت زن و شوهر باقی خواهند ماند.

مسأله ۱۹- اگر از روی قصور و یا حتی تقصیر نمازش را به اندازه‌ای که می‌توانسته درست نکرد تا وقت تنگ شد، فعلاً هر جوری که می‌تواند بخواند و درست است و نائب و جماعت هم نه واجب است و نه مشروع، بلی اگر بتواند با تلقین دیگری غلط‌هایش را درست کند، اگر برخلاف تقیه نباشد واجب است کسی را، گرچه به اجاره، وادار کند که نمازی بلندبلند بخواند و او و هم کلمه کلمه از وی تقلید کرده به همان منوال نماز طوافش را بخواند.

مسأله ۲۰- ظاهراً جاهل قاصر و مقصر و فراموش کار اینجا حکم‌شان یکسان است که هر وقت متوجه شدند جبران‌پذیر است، گرچه مدت‌ها فاصله شده باشد، و چنان که کراراً گذشت اگر از مکه خارج شده و نتواند برگردد بر حسب آیه و روایات بایستی هم خودش در هر جا هست بخواند و هم برای انجامش پشت مقام ابراهیم نائب بگیرد، که خواندن خودش قضاء آنچه فوت شده یا باطل بوده است، و نیابت برای مکان مخصوص مقام ابراهیم است، زیرا برحسب آیه نمازگاه طواف مقام ابراهیم است، اکنون که تو نمی‌توان پشت مقام بخوانی هر جا توانستی بخوان، و این واجب مکانی را با نیابت جبران کن که تکلیف مرکب است از ۱- نماز ۲- در مقام ابراهیم - و طبعاً در صورتی که نتوانی هر دو را خودت انجام دهی به وسیله نائب تکمیلش می‌کنی، و اینگونه میان اخبار گوناگون در این مورد جمع می‌کنیم که با آیه مبارکه سازش داشته باشد.

مسأله ۲۱- در تمامی این موارد که قضا یا نیابت یا هر دو بر مکلف واجب است، تکرار طواف و سعی لازم نیست، مگر بر کسی که عمداً نماز را نخوانده یا غلط خوانده با آنکه می‌دانسته که بایستی درست کند که در این موارد اصولاً عمره یا حجش باطل است، مگر آنکه خودش در وقتش جبران کند.

مسأله ۲۲- تمامی این احکام و مشکلات در انحصار نماز طواف واجب است چنانکه در آغاز بحث گفتیم، اما طواف مستحب، اصولاً نمازش واجب نیست، اگر هم غلط خواند طوری نیست، در هر جای مسجد هم می‌تواند بخواند، و نیز

می‌تواند نمازهای چند طواف مستحب را یک‌جا پس از طواف‌هایش بخواند و هرگز اشکالی ندارد.

مسأله ۲۳- اگر در بین سعی صفا و مروه یادش آمد که نماز طواف را نخوانده، یا فهمید که غلط خوانده، واجب است همان‌جا سعی را رها کرده و نماز طواف را به‌طور صحیح در حد امکان بخواند و از هر جا که سعی را ترک کرده تمامش کند، و اگر پس از سعی فهمید و یا حتی پس از تقصیر، نیز واجب است نماز طوافش را طبق شرائط بخواند و تکرار سعی و تقصیر هم بر او نیست، ولی ظاهراً جاهل مقصر باید تکرار کند یا دست کم احتیاط واجب است.

مسأله ۲۴- اینکه ما صحت قرائت را دائماً تکرار می‌کنیم از این نظر است که نوعاً گیر نمازگزاران در قرائت است، چه حمد و سوره و چه سائر اذکار واجبه، والّا ایستادن در حال حمد و سوره، و حالت مخصوص رکوع و سجود و تشهد و سلام نیز شرائطی دارد که واجب است مراعات شود، ولی یاد گرفتن آنها آسان است و عمدۀ گیر در قرائت می‌باشد.

و مقصود از صحت قرائت این است که همچون عرب‌های فصیح حروف را از مخارج اصلیش اداء کند، بلکه همین اندازه که میان الف و عین، قاف و غین، زاء و ذال و ظاء و ضاد، میان اینها فرقی گذارد کافی است، و بالاخره به اندازه‌ای که می‌تواند قرائت را درست کند کافی است، نه آنکه خود را به زحمات طاقت‌فرسا بیاندازد که «**لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا**».

و آنچه اینجا خیلی مهم است این است که از غلط‌هایی که معنی را عوض می‌کند حتماً باید پرهیز کند، چنانکه به جای «**رَبِّ الْعَالَمِينَ**»: خدای دانایان - بگوید، و از این قبیل، و در هر صورت قرائت عربی اصلی واجب نیست، هرکس به لهجه‌اش هر جوری که می‌تواند یاد بگیرد و بخواند کافی است.

در ذکر رکوع و سجود از دو نظر بهتر این است که به گفتن سه سبحان‌الله اکتفا کند، و غلط بودن ذکرهای مستحبی نماز را باطل نمی‌کند مگر آنکه غلط

نتیجه‌اش دروغ یا هر فسق دیگر یا کفر باشد که اینجا صحت نماز مشکل است، بنابراین بهتر است که از ذکرهای مستحبی خودداری کند، و فقط واجبات عملی و ذکری و طمأنینه نماز را مراعات کند کافی است.

مسئله ۲۵- بعضی گفته‌اند مقصود از «مقام ابراهیم» همه حرم وسیع و یا همه مسجدالحرام است که سراسر جایگاه و پایگاه ابراهیم بود و روی این اصل محدوده نماز طواف را نیز توسعه داده‌اند، ولی این برخلاف روش فصاحت و بلاغت و طرز هدایت است، زیرا مسجدالحرام و حرم هر یک به نام خود مشهورند، و مقام ابراهیم که همان جایگاه مخصوص اعلام حج است و پایگاه سازمان کعبه، نیز به همین نام شناخته شده، بنابراین ذکر یکی از این نام‌ها و قصد معنائی دیگر اصولاً با روش عادی مردمان عادی هم سازگار نیست تا چه رسد به قرآن که در بالاترین مرتبه فصاحت و بلاغت و هدایت است.

وانگهی «مقام ابراهیم» در آیه‌ای دیگر از مهم‌ترین آیات بینات و معجزات باقیه معرفی شده «فِيهِ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ مَّقَامُ إِبْرَاهِيمَ»: در کعبه «نشانه‌های الهی واضحه است مقام ابراهیم» و اینجا دو نشانه برای مقام ابراهیم یاد شده، یکی آنکه در کعبه است یعنی نزدیک کعبه، و دیگر اینکه از آیات بینات الهیه است، و مسجدالحرام یا حرم وسیع هرگز چنین و چنان نیست، بنابراین به‌طور قطع - چنانکه گذشت، جایگاه نماز طواف همان پشت «مقام ابراهیم» معروف است و بس.

و اکنون مسائلی چند پیرامون طواف و نمازش:

مسئله ۲۶- اگر در بین طواف واجب از ادامه‌اش معذور شد چنانچه از نصف گذشته و عذرش برطرف نمی‌شود برای بقیه نایب گرفته شود و کافی است، و اگر برطرف می‌شود خودش بعداً تکمیلش کند، و اگر به نصف نرسیده و عذرش موالات را به هم می‌زند - در صورت بیماری یا حدث - طوافش باطل است،

والاً تکمیلش کند و صحیح است، و چنانچه تا در مکه است برطرف نمی‌شود برای یک طواف کامل نایب بگیرد.

این طواف - اما اگر در بین نماز طواف از ادامه‌اش معذور شد نمازش باطل است که اگر خودش تا برطرف شدن عذرش در مکه باشد باید بخواند، والا نایب بگیرد.

مسئله ۲۷- اگر عذرش در انحصار یکی از طواف و نماز طواف است، نیابت نیز در جایی که عذرش برطرف نمی‌شود در انحصار همان است که معذور بوده. مسئله ۲۸- اگر در حال سعی یادش آمد که طواف را تمام نکرده، باید سعی را هر جا که هست رها کرده طواف را در صورتی که از نصف گذشته تکمیل کند والا بایستی از سر بگیرد، ولی اگر طواف نکرده مشغول سعی شد لازم است پس از انجام طواف سعی را در هر صورت از سر بگیرد.

مسئله ۲۹- اگر طواف یا نماز طواف را یادش رفت یا باطل انجام داد، هر وقت فهمید واجب است در صورت امکان خود والا نایبش انجام دهد، و اگر دو یا چند طواف را فراموش کرده یا باطل انجام داده خودش یا نایبش بایستی به ترتیب انجام دهند، و به احتیاط واجب بایستی سعی را نیز تکرار کند، مگر در صورتی که تا نصف طواف را صحیح انجام داده بود و بقیه را یادش رفته یا معذور شده که اینجا تکرار سعی لازم نیست.

مسئله ۳۰- تمامی اقسام شک پس از طواف یا نمازش بی اعتبار است و نباید اعتنائی کند، مگر اینکه به مرحله اطمینان برسد که طواف یا نمازش اشکالی داشته که باید جبران کند.

مسئله ۳۱- اگر طواف نساء را جهلاً یا نسیاناً ترک کرد و از مکه خارج شد، چنانچه طواف وداع کرده، خصوص به این نیت که اگر نقصانی در یکی از طواف‌ها بوده جبران شود، یا اگر طوافی را ترک کرده این طواف جایش را

بگیرد، و الاً به حساب طواف وداع باشد، در چنان موردی اگر طواف نساء یا هر طواف دیگری از او ترک شده یا ناقص بوده یا جبران می‌گردد. و ظاهراً اگر هم فقط نیت طواف وداع کرده از طواف نساء که بدون توجه ترک کرده - برحسب حدیث - کافی است، چنانکه اسحاق بن عمار از حضرت صادق (ع) روایت کرده که فرمود: «اگر خدای متعال با طواف وداع بر مردم منت ننهاده بود، مردم به خانه‌هاشان برمی‌گشتند در حالی که زن‌هاشان حرام بود»^۱ و ظاهراً این حکم بیشتر دربارهٔ برادران سنی است که طواف نساء ندارند و در مقابل مقید به طواف وداع هستند.

و نسبت به شیعه به طریق اولی این حکم جاری است، ولی در صورتی که بتواند طواف نساء را خودش یا به نیابت انجام دهد ظاهراً لازم است، گرچه پشی از آن هم زن و مرد به هم حلالند.

این در طواف نساء، ولی دلیلی بر کفایت طواف وداع از سایر طواف‌ها نداریم، مگر آنکه به نیت تکمیل نقص طواف‌هایش انجام دهد، که طبعاً طواف ما فی‌الذمه است نه وداع.

مسأله ۳۲- پیش از انجام طواف نساء یا نمازش به طور صحیح زن و شوهر بر یکدیگر حرامند، و کسی که ترکش کند هم ترک واجب کرده و هم به طور کلی کارهای جنسی و مقدماتش بر او حرام است، چه زن یا شوهر داشته باشد که معلوم، یا نداشته باشد که اگر بعداً ازدواج کند حرام خواهد بود، حتی اگر طفل باشد چه پسر و چه دختر، طواف نساء تضمین حلیت زناشوئی است، اضافه بر آنکه یکی از واجبات عمرهٔ مفرده و حج است.

ولی باید توجه داشت که طواف عمرهٔ مفرده و نمازش خیلی مهم‌تر از طواف نساء و نمازش می‌باشد، که آن واجب رکنی است و این فقط واجب است، با ترک آن همچنان در احرام می‌مانی ولی با ترک این فقط ترک واجبی کرده‌ای که

۱. وافی، ج ۲، ص ۱۸۲، باب طواف النساء.

مسأله زناشوئی را دچار اشکال می‌کند، بنابراین کسانی که نمازشان غلط است خیلی بی‌معنی است که فقط به دنبال نائب نماز طواف نساء بروند.

مسأله ۳۳- در شماره دورهای طواف چنانکه کافی است خودش شماره کند می‌تواند به شمارش دیگری هم اعتماد نماید به شرط آنکه مورد وثوق باشد، چنان‌که در صحیحہ سعید اعرج است که از حضرت صادق(ع) پرسیدم: «آیا می‌شود در طواف به شماره همراهش اکتفا کند؟ فرمود: آری»^۱.

مسأله ۳۴- اگر همگی همراهان در عدد دورها شک کردند هر یک به حکم شک خودشان عمل کنند و اگر هر یک خلاف دیگری یقین کند نیز هر کدام به آنچه یقین دارند عمل کنند چنان‌که در صحیحہ صفوان است.^۲

ولی اگر بعضی شک و بعضی یقین کردند هر که شک کرده می‌تواند به هر که اعتماد به یقینش دارد اعتماد کند و حکمش همان حکم مسأله ۳۴ است، ولی اگر به همه آنهایی که یقین کرده‌اند اعتماد دارد چون ترجیحی در کار نیست نتیجه‌اش باقیماندن همان شک قبلی است و فقط در جایی درست خواهد بود که پس از رسیدن به حجرالاسود در دور آخر میان هفت و هشت شک کند و معتمدانش بعضی یقین به هفت و بعضی یقین به هشت دارند، که اینجا نتیجه‌اش باقیماندن به همان شک میان هفت و هشت بوده و چنان‌که گذشت بنابر هفت گذارد و صحیح است.

مسأله ۳۵- نماز طواف‌های غیرفریضه را می‌توان در هر جای مسجدالحرام خواند، و نیز نماز طواف مستحبی که به وسیله‌ای بر خودت واجب شده ظاهراً چنان است ولی طوافی که به اجاره واجب شده به احتیاط شدید مانند فریضه است.

۱. وسائل الشیعة باب ۶۶ طواف نقل از کافی - تهذیب و فقیه.

۲. وسائل الشیعة باب ۶۶ طواف نقل از کافی - تهذیب و فقیه.

سعی

سعی از ارکان حج و عمره است که پس از طواف و نمازش انجام می‌شود جز در طواف نساء که سعی ندارد، ترک عمدیش موجب بطلان حج یا عمره است، و اگر از روی جهل یا نسیان ترک کرد بایستی جبران کند، اگر خودش در مکه بود یا توانست برگردد که معلوم، و الا نایب بگیرد و سپس خودش حلق یا تقصیر کند، و بالاخره تا سعی و حلق یا تقصیرش انجام نشود از احرام بیرون نمی‌آید چنانکه به تفصیل در این بخش بیان خواهد شد.

سعی یعنی کوشش با هدف در حال جستجوی خستگی‌ناپذیر، با شتاب و جدیت، و فقط هدف این نیست که هفت بار میان دو کوه صفا و مروه به گردی و تنها خستگی عائدت شود، بلکه با تصمیمی قاطع و سستی‌ناپذیر در پی گمشده‌ای پریشان وار می‌گردی، و در بعضی جاها شتروار هروله می‌کنی: لُکَه می‌خوری، یعنی چه؟ یعنی آدم وار به دنبال حوا، و هاجر وار برای اسماعیل تشنه کام در پی آبی، و این دامنه دو کوه است که قاعده جایگاه آب است، و نیز پناهگاه حوا که آدم همانجا گمش کرده بود، و اکنون درسی از آدم بگیریم:

آدم پس از فراموش خود و کسانش در گرداب طواف که حالت تخلی از ما سوی الله است که در پی حق است و ترک غیرحق، اکنون در سعی‌اش زن گم کرده‌اش را پیدا می‌کند، که آن گم کردن موقتی و آموزشی بود، و این پیدا کردن نیز آموزشی است، که طواف و سعی دو نمایش از چهره آمیخته زندگی است که هم این و هم آن، اما سر طوافش متن و سر سعیش حاشیه است.

و این مرد است که همچون آدم صفی‌الله از صفا روانه مروه می‌شود، که مرثه گم کرده‌اش را بیابد، آیا زن اینجا بی‌نقشه است؟ هرگز! که از مروه که مرثه است روانه صفاست، اکنون در شتابگاه صفا و مروه، صفی: آدم و مروه: مرثه - در هم می‌آمیزند، و این صفی و مرثه: مرد و زن که از گرداب طواف آمده‌اند، و در اثر محو حق شدن یکدیگر را فراموش کرده‌اند و گم گشته‌اند، اکنون با سعی: شتاب

- در پی یکدیگرند، که مدرسه حج درس دین و دنیاست، جمع بین تن و روح است، ولی در طواف روح تن را نیز فراموش مکن، که در طواف با چشم سرّ محو در حق باش، و با چشم سر مراقب بندگان حق، که آزارشان نکنی، و همواره برای آنان سودمند و کمک باشی.. و نیز در سعی تن روح را به دست فراموشی نسپاری و اینجا هم خداخواه و خدا راه باشی.

در هر بار سعی آنجا که برابر کعبه رسیدی هروله کن، بر سعی و شتابت بیفزای، که نمونه «فَقِرُّوا إِلَى اللَّهِ» شوی - فرار الی الله باشی، که اینجا هم سعیت - شتابت - جستجویت، زن یابی و مرد یا بیت، همه و همه به امر خدا باشد نه به خواست هوی.

و اکنون درس دومین سعی را از هاجر - از مرثه: مروه - می‌گیریم، که درس نخستین از صفا: صفی - بود.

هاجر که با طفلش اسماعیل، به امر خدا و با دست ابراهیم در کف این دره سوزان: «مکان البیت»، دره‌ای تافته - خشک و گداخته، بی آب و گیاه با اشک و آه - اینجا سکنی گرفته، و تنها امیدش به خدا و وعده رحمت خداست، اکنون اسماعیل نازنینش پیش چشمش از شدت تشنگی می‌سوزد و می‌گذارد، و با مرگ بازی می‌کند.

اکنون هاجر پریشان - با هر چه نومییدی از این زمین گداخته - تنها به نوید حق و امید حق برمی‌خیزد، در جستجوی آبی میان دو کوه صفا و مروه شتابان رفت و آمد می‌کند و به همگان این چنین درس می‌دهد: که معنای توکل بر خدا بیکاری و یک جا نشستن و آرمیدن نیست، باید برخاست و سعی کرد، تا به خواست خدا، و در پرتو حرکت به امید خدا: از سنگ گداخته چشمه‌ساری جاری شود، نه عادی و موقتی، بلکه چاره‌آرترین پیدا گردد: چشمه زمزم که به گفته بعضی از مهندسین کافی است به تنهایی همه مکه را به خوبی سیراب کند،

ولی چون آبی است مقدس، و مباد که آلوده به نجاسات گردد عمومی‌اش نکرده‌اند!

و می‌بینیم که طواف و سعی - این هر دو ضد در ظاهر - در معنی چگونه به ما درس زندگی دو جانبه می‌دهند، که طوافش انقطاع الی الله، وسیع‌اش منظور داشتن مصلحت خلق الله است، طواف جستجوی تشنگی روحی، فدوی‌تر شدن برای خدا، انکار خود برای اقرار به خدا، و همه‌اش سراپا حق مطلق است و تو هیچ در حق، محو در حق!

اما سعی به میدان عمل و کوشش رفتن برای دست یافتن به آب حیات: به نیازهای اصلی زندگی تن و بدن، آن هم اینگونه صمیمانه که از همچون محال آغاز کنی تا به ممکن و واقع برسی.

نه در سیر الی الله «طواف» چیزی مانع از حرکت دوریت باشد، و نه در سیر برای وسائل زندگی مادی - که رمزش آب است، تافتگی دره سوزان مکه تو را نومید سازد! نه نه! بلکه همه‌ات باید امید و کار باشد، امید به کارت وادارد، و کارت بر پشتوانه امید باشد، نه تنها امید که کار تنبل‌هاست، و نه تنها کار بی‌امید که به جایی نمی‌رسد.

هاجر کودک تشنه کامش را به: عشق - امید - توکل به خدا سپرد، و خود (اسرار حج - ۱۹) راه سعی را پیش گرفت، و نمودهای گداختگی صحرا نومیدش نکرد، بلکه امید به حق محال را در نظرش ممکن شدنی ساخت.

درس طواف چنانش نکرد که از همه مظاهر و نمودها، از همه وسائل و اسباب مادی و ظاهری چشم بپوشد، و در کنار کودک تشنه گداخته همچنان بنشیند تا برابر چشمش جان دهد، یا در تب و تاب عطش همچون ماهی از آب دور افتاده زیر و بالا رود، و در انتظار دستی از غیب - نهری از بهشت - یا فرو خاستن تشنگی به اعجاز هم‌چنان بی‌حرکت بنشیند!

نه - کودک را که پای سعی ندارد به دست توکل و عشق و امید خدائی باید سپرد، و ما در که پا دارد بایستی به سعی و تکاپو پردازد، تا از این عشق و سعی، توکل و کوشش: - چشمه زمزم بجوشد.

و این خود درسی است همیشگی و همگانی که بایستی از طواف و سعی گرفت، و در سراسر زندگی به جلوه‌های گوناگون نمودارش کرد، که اسلام جنبه‌های دنیا و آخرت، روح و تن، عقل و عشق - توکل و سعی را به هم آمیخته، و مسلمان‌هائی با ایمان و ساعی، امیدوار و جدی می‌سازد.

و اینجا - پس از طی دو مرحله آدم و هاجر، درسی هم از لگدکوبی جایگاه بتان می‌گیریم: «إِسَافُ وَ نَائِلَةُ» که بر صفا و مروه مدفون‌اند، و به تنهائی دیگر نیز میان صفا و مروه نهاده بودند، و به همین جهت هم گروهی از ساده‌لوحان در سعی صفا و مروه دغدغه و تردید داشتند که: چگونه از طواف رمز توحید به جایگاه: آرامگاه - بتان بیائیم و سعی کنیم؟! ولی پاسخی قاطعانه از آسمان وحی رسید که:

«إِنَّ الصَّفَا وَ الْمَرْوَةَ مِنْ شَعَائِرِ اللَّهِ فَمَنْ حَجَّ الْبَيْتَ أَوْ اعْتَمَرَ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِ أَنْ يَطَّوَّفَ بِهِمَا» (۲: ۱۵۸): «صفا و مروه از نشانه‌های بس دقیق و باریک و نکته‌آموز خداست، این‌ها از پرچم‌های نماینده حق‌اند، پس هر که خانه خدا را در حج یا عمره «زیارت» کرد، گناهی نکرده که میان آن دو کوه بسیار بگردد».

بودن بُتان - جای گرفتن نامحرمان در کوی عشق و سعی - مانع از انجام شعائر عشق نیست، تو راه خودت را پی کن، و چه بهتر که در این میان بر فرق بیگانه هم برای آن یگانه قدم نهی، در راه اثبات اهم نفی کنی، که توحید نخست نفی است: «لا إله» و سپس إثبات «إلا الله».

اگر بگوئی - چنان که در گذشته هم گفته‌اند - در این آیه فرمود «فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِ» گناهی نیست که سعی کنی، و این فقط نفی گناه است نه اثبات ثواب تا چه رسد که واجب و بالاتر اینکه رکن باشد؟

پاسخش این است که همین اندازه که به نص این آیه صفا و مروه از شعائر الله می‌باشند کافی است که از بزرگ‌ترین واجبات باشد، زیرا همه واجبات از شعائر الله نیست، و هیچ مستحبی هم شعائر نامیده نشده.

وانگهی در آیه دیگر فرماید: «وَمَنْ يُعْظَمْ شَعَائِرَ اللَّهِ فَإِنَّهَا مِنْ تَقْوَى الْقُلُوبِ» هرکس شعائر الهی را بزرگ دارد این خود از تقوای قلب‌هاست.

و طبعاً خلاف تقوای قلب فسق قلب است، پس هر که صفا و مروه را بزرگ ندارد قلبش فاسق است، تا چه رسد که ترکش کند که قلبش فاسق‌تر است.

بنابراین چنان که گفتیم «لا جناح» در زمینه مخصوصی بوده چنان‌که در خبر است که رسول الله (ص) در عمره قضاء با مشرکین شرط کرد که بت‌هاشان را از صفا و مروه بردارند، مردی سعیش را به تأخیر انداخت تا بت‌ها را برگردانیدند، در این باره از آن حضرت پرسیدند فلانی سعی نکرده، و بت‌ها هم به صفا و مروه برگشت داده شده‌اند، اینجا آیه فوق نازل شد.

چنان‌که بر حسب نقل دیگر شأن نزولش این بود که دو بت اساف و نائله را بر کوه صفا و مروه دفن کرده بودند و مشرکین به گمان احترام آنها سعی می‌کردند، وقتی اسلام آمد مسلمین روی همان گمان که گذشت از سعی خودداری کردند و این آیه نازل شد.

اینجا در عمره اثباتش جلو است که: طواف و سپس و سعی، و در حج اثبات میان دو نفی است که: نخست در بیابان عرفات: شناخت‌ها - و: مشعر: باریک‌بین‌ها - تو مشاعر حق‌شناسی و حقیابی - حق‌خواهی و حق‌راهی را تکمیل کردی، و باطل را نیز بهتر شناختی، و اکنون در صحرای «منی»: آرزوها - نخست شیطان را تیرباران می‌کنی، سپس برای حق قربانی می‌دهی و اظهار نهایت فدویت می‌کنی، و حلق یا تقصیر هم سرانجام انجام می‌دهی و سپس به گرداب چهره و نمایشی دیگر از اثبات توحید: طواف - می‌روی، و در آخرش سعی، و خود این سعی هم اثبات است و هم نفی، پای بر فرق منفی می‌نهی تا

اثبات قوی‌تر شود، تا با هر قدمی دو مرتبه بُتان و شیطان را سرکوب کرده باشی.

این بت ظاهری، و اما بت‌های درونی‌ات، طاغوت داخلی‌ات، سرکوبی این هم درس چهارم سعی است، که برحسب روایت حضرت صادق(ع): «ما من بقعة أحب الى الله من السعي لأنه يذل فيها كل جبار عنيد»: «اینجا از همه جا نزد خدا محبوب‌تر است، زیرا هر جبار عنیدی را ذلیل می‌کند». تا حدی که بر حسب روایت دیگر «جعل السعي بين الصفا و المروة مذلة للجبارين»: اصولاً قرارداد سعی به منظور ذلیل کردن جباران است.

تو در سیل‌گاه سعی که از دو دامنه کوه صفا و مروه به هم می‌خورد، به هم می‌آمیزد و در هم می‌ریزد، تو در این سیل که از همه امتیازات برهنه‌ای که محرم و محرمی، با هروله که لکه شتر است شتروار در مواجهه کعبه می‌دوی، تا با این حرکت پرتکان لکه‌ای لکه‌هایت را بزدائی، آنچه بیش از خویش به خود بسته‌ای بیفتد، کم شود و گم گردد، تا به آنچه هستی برگردی، امتیازات بریزد، تشخص و مناعتات بریزد، عمده التجاری‌ات، آیه الهی‌ات، ریاست، و همه آنچه به خود تاکنون بسته‌ای یا بسته‌اند اکنون یکجا بریزد، این بت‌های درونی را همچون بت‌های برونی لگدمال کنی ...

و همچنان سعیت را ادامه دهی، اما در راهی پرفصفا، خالی از هرگونه خس و خار، عاری از هر خودخواهی و خودراهی، و پر از خداخواهی و خداهمی. و این هم چون طواف و تیرباران شیطان هفت است، تا با این هفت بار سعی هفت در جهنم را ببندی، که اخلاق رذیله: شیطان - گاو - پلنگ - یا: استعمار - استعمار - استعمار - را - که یک‌یک - دو دو - سه سه هفت می‌شوند - همه اینها را فلج کنی، و هر شیطان و شیطان راه و شیطان خواهی را که خواسته یا توانسته در تو از برون یا درون تأثیری کند عملش را خشتی کنی.

در خبر است که «شیطان میان این دو کوه بر ابراهیم خلیل نمایان شد، او هم از پیش چنان دوید که طردش کرد، که اینجا شیاطین گوش به زنگ ساعیانند» و نیز در خبر است که: «اینجا فرودگاه شیاطین است».

تو که در طواف نهایت عشق و فدویت را نسبت به حق ابراز داشته‌ای، طبعاً شیطان در کنار طواف، میان دو کوه صفا و مروه - همسایه کعبه - تو را می‌پایند، تا شاید فرصتی یا بند و اثبات را ناقص کنند، اکنون پس از طواف و نمازش به جرگه آنان برو تا نفیشان کنی، پایمالشان نمائی، نه یک بار که هفت بار، پیش از آنکه آنان به سراغت آیند تو سراغشان برو، سه اقوم شیطنت را هفت بار لگدمال کن، ۱- اساف و نائله: دوبت مرده دفن شده ۲- شیاطین زنده که در این میان به انتظار صیدت هستند ۳- شیاطین درونی خودت را کبر و منیت - خودخواهی و جبروتت - خود راهی و ضلالتات، همه و همه را لگدکوب کن، که با هروله بهتر می‌توانی شیاطین درونیت را از خود بریزی و لگدکوبشان کنی، منها و منیت‌هایی که به خود آویخته‌ای یکی پس از دیگری با این حرکت همگانی بریزد، که از پیش بایستی میخ‌ها و بندهایشان را شل کرده باشی تا در شیطان‌زای صفا و مروه با حرکت لکه‌ای به آسانی بریزند، که صفا و مروه صفا و مروتش، آدم صفی و حوای مروه بودنش، همین است که با کمال صفا و مروت - با مردانگی - و زنان نیز همچون مردان - شیطان‌ها و شیطنت‌ها را لگدکوب کنی، تا آخرین رمقشان را بگیری و سپس تقصیر کنی، کنایه از اینکه از خودی و خود کم کرده‌ای، نه تنها دیگران را؛ شیاطین برونی را، که درونی را نیز، و این بسی مهم‌تر است: تقصیر کم کردن است و حلق از بیخ و بن برکندن که از تقصیر برتر است.

اینجا هفت بار در غرقاب و جرگه شیاطین می‌دوی و در این سعی دو کاره‌ای: ۱- از شیطانی که قصدت کرده فرار می‌کنی ۲- شیطان هم که به خیال حمله به تو است دنبال می‌کنی، جرگه نبرد و حرکت دوجانبه است، حرکت دو جبهه‌ای است: نمایش شیطان مگیری و هم فرار از شیطان، شیطانی که در جوار

کعبه در کمین است نشسته آزادش مگذار، گمان مکن در جبهه منی به کلی مرده و بیجان شده، باز هم رمقی دارد، اینجا پس از تیرباران منی لگدکوبش کن تا آخرین رمق احتمالش را بگیری، و آن هم که از میدان تیر فرار کرده اینجا دنبالش کن، مهلتش مده که اینجا گور شیطان‌ها و شیطنت‌ها است، و چه خوش گفت پیمبر بزرگوار که «اینجا مبارک‌ترین جایگاه زمین است که هر زورگوی متکبری در آن ذلیل می‌شود.»

در آخر کار درس پنجمین را از سعی می‌گیریم که هم‌ا‌ش حرکت مستقیم و با نهایت است، و طواف حرکتی دورانی و بی‌نهایت، که بخشی از سعی برای یافتن زن و آب: دنیای گمشده در طواف است و هایت دارد که همان مروه است، و طواف حرکت به سوی خداست که سو ندارد و بی‌نهایت است، ولی سعی حرکت خدا خواسته‌ای است که به سوی خود که طبعاً محدود است.

سعی به مروه: مرثه - زن: پایان می‌پذیرد، که مرد به سوی زن، و زن هم گرچه به سوی ولی عاقبت به سوی خود و دیگر هیچ، که زن نمونه واضح دنیاست، ولی این سعی گرچه تکاپوی دنیاست، چون خدا خواه و خدا راه است خود آخرت است.

ولی طواف به حجرالاسود پایان می‌یابد که نماینده دست خداست، از خدا آغاز و به خدا انجام «إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ» که انجامی هم ندارد، فقط از آنجا که آغاز کرده‌ای به همان جا دورت را پایان می‌دهی، ولی همیشه بایستی در حرکت دوری باشی، حرکت دور خود و دیگران را تبدیل به حرکت دور حق کنی و تا پایان عمر.

حلق یا تقصیر یا هیچ:

پس از سعی عمره مفرده مخیری که سر تراشی یا تقصیر کنی ولی سر تراشی بهتر است، و در عمره تمتع فقط تقصیر است، و پس از سعی حج نه حلق است و نه تقصیر.

تقصیر نماینده این است که زوائدی که از ذات اصلیت نیست از خود بریده‌ای، پس از آنکه بیگانگان جدای از خویش را در حال احرام از خود رانده‌ای، و حلق نماینده‌ای است کامل‌تر: با بردن همه موهای سر که خود زینت و شخصیتی است، این موها را از خود کم و در نتیجه خود و خودی را گم می‌کنی، تا بنمائی درست سعی کرده‌ای، شیاطین را لگدکوب نموده‌ای، بت‌های برونی و درونی را پایمال کرده و از خویش جدا نموده‌ای، و اکنون از احرام برون می‌روی، و اگر پس از سعی حج تقصیر نیست از این‌روست که در منی به وجه کامل‌تری حلق یا تقصیر کرده‌ای، که پس از بمباران شیطان و تقدیم قربان با حلق یا تقصیر از احرام برون می‌روی.

و اکنون احکام فقهی سعی و تقصیر:

سعی در سه جا رکن است: عمره مفرده - عمره تمتع - حج تمتع و قرآن و افراد - و همچون طواف در این موارد یکسان است و تنها اختلافشان در وظیفه پس از سعی می‌باشد، که در عمره مفرده میان حلق و تقصیر مخیری و سپس طواف نساء و نمازش، و در عمره تمتع فقط تقصیر و دیگر هیچ، و در حج تمتع نه حلق و نه تقصیر و سپس طواف نساء و نمازش.

تنها طواف حج و عمره است که سعی دارد، نه طواف نساء که بی‌سعی است، زیرا طوافش خود برای حلیت زن و شوهر است و سعیش هم از پیش گذشته و دیگر سعی مجدد برای چه!

تنها چهار چیز در سعی واجب است که: ۱- هفت مرتبه گشتن ۲- آغاز اصفا ۳- و ختم به مروه ۴- به نیت سعی برای حج یا عمره و اکنون مسائلی چند:

مسأله ۱- آنچه از آیه و روایات سعی می‌نماید این است که حدّش میان دو کوه صفا و مروه است، نه بر فراز این دو کوه که «أَنْ يَطُوفَ بِهِمَا» طواف کند بین آنها، نه «عليهما»: بر آنها، و در خبر است که «السعی بین الصفا و المروة فریضة»: سعی میان صفا و مروه واجب است حتمی که در قرآن آمدن، بنابراین بر دامنه یا روی این دو کوه رفت هرگز واجب نیست، فقط در همان سطح صاف که فعلاً طولش به اندازه دو نرده آهنین سوارها است کافی است که از اول بلندی صفا و مروه که ابتدای این دو کوه آغاز کنی و واجب نیست که روی بلندی روی، تا چه رسد که پشت یا نوک پا را در آغاز و انجام هر دوری به سنگ آخری کوه بچسبانی، و بایستی از محتاطین پرسید آیا رسول اکرم(ص) نیز که احیاناً با شتر سعی می‌کردند در هر بار از شتر پیاده می‌شدند تا به احتیاط شما عمل کنند؟ یا شتر را وادار می‌کردند از عقب یا جلو پاهایش را به منتهی إلهی این دو کوه بچسباند؟ اختیار با شماست.

در بعضی اخبار تصریح است که برای سواره کافی است پائین دو کوه سعی کند^۱، و شاید این کفایت از استحباب بالا رفتن است که برای توانایان و پیادگان مستحب می‌باشد، چنانکه در بعضی اخبار که بیان مستحبات سعی را می‌کند بالا رفتن به اندازه یک قامت را برای دیدن کعبه مستحب شمرده است، و اکنون که می‌شود کعبه را از همان پائین دید شاید بالا رفتن استحبابی هم نداشته باشد تا چه رسد به وجوب.

مسأله ۲- به حکم آیه و روایات واجب است سعی در محدوده میان این دو کوه باشد، که اگر در این میان داخل مسجدالحرام یا خیابان طرف مقابلش بشود آن قسمت از سعی محسوب نیست و باید جبران شود.

۱. چنانکه در صحیحہ عبدالرحمان بن حجاج است که از حضرت موسی ابن جعفر پرسیدم از زنانی که سوار بر شتر یا حیواناتی دیگر بین صفا و مروه طواف می‌کنند، آیا کافی است زیر (کوه) صفا یا مروه بایستند؟ فرمود: آری، طوری که را بنگردند (وسائل، باب ۱۷ سعی).

مسئله ۳- معنی هفت دور بودن سعی این است که از صفا به مروه یک، و از مروه به صفا نیز یک دور محسوب است، بنابراین چهار مرتبه از صفا به مروه و سه مرتبه هم از مروه به صفا می‌روی و دور هفتم طبعاً به مروه ختم می‌شود.

مسئله ۴- واجب است سعی از صفا شروع و به مروه ختم گردد، چنان که خدا نیز صفا را به مروه جلو انداخته: «إِنَّ الصَّفاَ وَالْمَرْوَةَ مِنْ شَعَائِرِ اللَّهِ» و در خبر مشهور است که آغاز کنید به آنچه خدا آغاز فرموده، که اگر به عکس کردی و به آخر رساندی باطل است، و اگر در صفا متوجه شدی همان جا نیت را تجدید کن و هفت مرتبه بگرد، و اگر از مروه شروع کردی و به مروه یا صفا ختم کردی که هفت یا هشت دور می‌شود، باطل است، و بالاخره بایستی هفت دور از صفا نیت و شروع به مروه ختم کنی، که اگر عمداً یا سهواً از مروه شروع کنی باطل است، و هر وقت متوجه شدی بایستی از صفا تجدیدش کنی، و آنچه به نیت و ترتیب گذشته کرده‌ای باطل است.

مسئله ۵- اگر نیتش سعی از صفا بود ولی اشتهاً از مروه شروع کرد اینجا نیز سعیش باطل است و بایستی از سر بگیرد، ولی اگر نیتش اشتهاً از مروه بود ولی از صفا شروع و به مروه ختم کرد ظاهراً درست است گرچه احتیاط در تجدید سعی است.

مسئله ۶- گفتیم که سعی از واجبات رکنی حج و عمره است، پس اگر عمداً ترک شود یا ناقص انجام گردد تا وقت جبرانش بگذرد حج یا عمره‌اش باطل است، و بایستی سال دیگر یا وقت دیگر اعاده کند، البته تمامی حج یا عمره را و نه فقط سعی را، ولی اگر از روی نادانی یا فراموشی ترکش کند، یا ناقص انجامش دهد، در صورت امکان خودش انجام دهد و الاً نایب بگیرد و کافی است.

و موارد صحت نیابت در سعی همچون طواف است، ولی در سعی که نه طهارت از حدث و خبث شرط است و نه پوشیدن عورت و نه بعضی چیزهای دیگر طواف، طبعاً ناتوانی‌اش در انحصار این است که یا خودش فعلاً در مکه

نیست و نمی‌تواند برگردد، یا اگر هست طوری بی‌هوش و بی‌حال است که اصلاً به هیچ‌وجه نمی‌تواند خودش سعی کند یا سعی‌اش دهند، و اینجا اگر مادامی که در مکه است امید به بهبودش نیست بایستی برایش نیابت شود.

مسئله ۷- اگر یک یا چند دور عمداً بر سعی‌اش بیافزاید، که خیلی هم بعید است - سعی‌اش باطل و واجب است هفت دور از سر بگیرد، ولی اگر زیادی عمدی نباشد، که از روی ندانستن مسئله یا سهو یا نسیان بوده، می‌تواند هفت دورش را به حساب آورده باقی را لغو انگارد، و بهتر این است که تا چهارده دور تکمیلش کند، که نیمی از آن را به حساب سعی و بقیه را لغو انگارد، و ظاهراً اینجا جاهل قاصر و مقصر یکسانند، گرچه مقصر گناهکار است.

مسئله ۸- کمتر از هفت دور نیز اگر عمدی باشد و به همان نیت کمتر بوده نیز باطل است و اگر به نیت هفت بوده و اکنون قدری عمداً کم کرده، چنانچه هنوز صورت سعی به هم نخورده بقیه را انجام دهد و الاً واجب است از سر گرفته هفت دور برگردد.

مسئله ۹- ناقص گذاشتن سعی حرام است مگر در صورتی که کار واجب و یا خدمت مستحبی به هم‌نوع پیش آید چنانچه در طواف گذشت، ولی اینجا گذاشتن از نصف شرط نیست هر جا که به عذری سعی را ناقص گذاشت پس از برطرف شدن عذر از همان‌جا تکمیلش کند.

مسئله ۱۰- اگر پیش از تقصیر عمداً عمل جنسی انجام دهد یک شتر و اگر زن را ببوسد یک گوسفند کفاره دارد، ولی در صورت جهل چیزی بر او نیست چنانچه در صحیح ابن‌عمرار بر حسب نقل کافی و فقیه در این مورد تصریح می‌کند که «... ان كان عالماً وإن كان جاهلاً فلا شيء عليه»^۱ و از سایر روایات باب «إتيان النساء قبل التقصير» نیز چنان می‌نماید که این کفاره در انحصار حالت عمد

۱. وافی، ج ۸ ص ۱۴۴، باب ۱۲۰ - از حضرت صادق(ع) دربارهٔ متمتعی که پیش از تقصیر عمل جنسی کرده پرسیدم فرمود: اگر دانسته چنان کرده یک شتر کفاره دارد و اگر ندانسته چیزی بر او نیست.

است^۱ و طبعاً اگر ضمن سعی یا پیش از آن یا ضمن طواف یا پیش از آن این عمل انجام شود این حکم به طریق اولی ثابت خواهد بود.

ولی اگر در حال سعی شش دور انجام داده و گمان کرد هفت دور است تقصیر نمود و عمل جنسی انجام داد، اینجا با آنجا تعمدی در کار نیست هرگاه فهمید که سعیش تمام نبوده بایستی به احتیاط واجب یک گاو کفاره دهد و سعی اش را تمام کند چنان‌که در خبر ابن‌مسکان تصریح می‌کند^۲ گرچه این خبر از نظر سند ضعیف است، ولی از آنجا که گروهی از فقهاء بدان عمل کرده‌اند و معارضی هم ندارد قابل قبول است، زیرا صحیحۀ معاویة بن عمار و امثالش در مورد عمل جنسی پیش از تقصیر است که همه اعمالش را به جز تقصیر انجام داده، و این خبر با فرض تقصیر موردش پیش از اتمام سعی است، و بالاخره حداقل جای احتیاط واجب هست.

بنابراین کفاره عمل زناشوئی پس از همه اعمال و پیش از تقصیر یک شتر است در صورت عمد، ولی اگر پیش از تکمیل سعی باشد در صورت اشتباه یا فراموشی یک گوسفند است، اما اگر از روی جهل به مسأله باشد ظاهراً چیزی نیست که مورد این خبر فقط اشتباه است، و به طور کلی چون کفاره در غیرصورت عمد برخلاف قاعده است در انحصار همین مورد خواهد بود که اشتباهاً سعی را کمتر انجام داده، ولی در غیرصورت اشتباه، یا غیرسعی این حکم جاری نیست.

۱. چنان‌که در خبر کافی است که مردی از آن حضرت پرسید، اعمال عمره‌ام تمام شده بود و پیش از تقصیر با زخم هم‌بستر شدم؟ فرمود: یک شتر کفاره بده، گفتم: چون این تصمیم را گرفتم، زخم نیز تقصیر نکرده بود خودداری کرد، چون بر او غالب شدم با دندان‌ش اندکی از موی سرش را برید، فرمود: خدای رحمتش کند از تو داناتر بود، بر تو شتری است و بر او چیزی نیست» و پر روشن است که این مرد حکم را می‌دانسته و یا لاقلاً از خودداری زنش فهمیده که عمل زناشوئی پیش از تقصیر حرام است.

۲. درباره کسی که شش دور سعی کرده و به گمان آنکه هفت است تقصیر نمود و با زنان هم‌بستر شد، و بعداً یادش آمد که سعیش ناقص بوده؟ فرمود: یک گاو کفاره بدهد و سعیش را تمام کند.

مسأله ۱۱- در سعی طهارت از حدث و نجاست شرط صحت نسبت گرچه مستحب است، که اگر بی وضو یا غسل بوده، که بدن یا لباسش هم متجنس باشد سعیش درست است، و فقط ترک واجبی از واجبات احرام را که پاکی لباس است علی الأقوی، و پاکی بدن است علی الأحوط کرده، گرچه پاکی بدن دلیل ظاهری ندارد و احتیاطش واجب نیست، ولی در سعی حج که محرم هم نیست این اشکال هم مورد ندارد.

مسأله ۱۲- ظاهراً در سعی موالات: از پی هم بودن - شرط صحتش نیست، ولی باید طوری باشد که بگویند سعی کرد، نه اینکه فعلاً یک دور بگردد و دنبال کاری رود، سپس دور دوم و دنبال کار دیگر و به همین منوال که طبعاً از نظر عرف مردم سعی نکرده، ولی اگر خسته شد می تواند در این میان استراحت کند، بلکه برحسب اخبار مستحب است در صفا و مروه مقداری بماند، و تنها بین راه است که در صورت خستگی یا هر حاجتی دیگر می تواند فاصله دهد، و بدون عذر نباید استراحت کند یا سعیش را رها نماید، اما در کوه صفا و مروه می تواند و بلکه مستحب است مقداری مکث کند و حتی طول هم بدهد، و نه آنکه از کوه صفا و مروه بی جهت به این طرف و آن طرف برود، بلکه فقط بر آن دو کوه. مسأله ۱۳- سعی را نباید بدون عذر از طواف فاصله دهد، ولی ظاهراً می تواند برای رفع خستگی^۱ یا تخفیف گرما^۲ تأخیرش بیاندازد، ولی بدون عذر تأخیرش خلاف احتیاط است گرچه ظاهراً اشکالی به صحت عملش وارد نمی کند.

مسأله ۱۴- حکم شک در عدد دروهای سعی مانند شک در طواف است، ولی اینجا چون موالات عرفی شرط نیست، باید در صورت شک به قدری فکر کند

۱. چنان که در صحیح محمد بن مسلم است درباره مردی که طواف کرد و خسته شد آیا سعی صفا و مروه را تأخیر کند؟ فرمود: «آری».

۲. روایت ابن سنان از حضرت صادق (ع) که پرسیدم از مردی که گرما زده شده طواف خانه را کرده و سعی را تأخیر می اندازد؟ فرمود: «مانعی ندارد من خودم احياناً عقب می اندازم». (وسائل باب ۶۰ طواف)

که یا مایوس شود، یا به‌طور کلی صورت سعی از بین برود، نه آنکه به مجرد شک رهایش کرده از سر بگیرد.

مسأله ۱۵- رفت و آمد سعی طبعاً به طور معمولی کافی است، چنان‌که در طواف گذشت، نه آنقدر احتیاط و دقت هندسی که همچون مجسمه‌ای روی واگن در حرکت که حق تکان دادن سر و بدن، و رو به این سو و آن سو کردن به خود ندهد، و نه جواری بی‌انضباط که همچون اطفال گاه از روبه‌رو و گاهی از پشت سر راه بروی، نه این و نه آن، آنچه در روایات آمده این است که هفت مرتبه رفت و آمد شروع از صفا و ختم به مروه کنی و دیگر هیچ.

اما تجار کشور حج از این هیچ هم چیزها تراشیده‌اند، و حجاج را با پیرایه‌های خود ساخته سرگردان کرده‌اند که مجسمه‌وار طواف و سعی را انجام دهند. نه! هرگز - شما همان‌طوری که از خانه به بازار یا کار دیگری می‌روید، احیاناً در راه رفع خستگی می‌کنی، غذا و آبی هم می‌خوری، به این و آن هم سری می‌زنی و صحبت هم می‌کنی، همین‌جور هم سعی کنی کافی است، فقط فرقی این است که طی مسافت در سعی هفت بار و تکرار می‌شود، و مستحب مؤکد است مشغول ذکر خدا باشی.

بنابراین اگر تنهات زدند و پرت شدی یا دور خود گشتی، یا مقداری در اثر ازدحام - همچون حال طواف - تو را بی‌اختیار بردند، هرگز اشکالی به سعیت نمی‌سازد و محتاج به جبران نیستی، مگر در صورتی که «هروله»: لکه خوردن میان دو علامت سبز را فراموش کرده‌ای و مسافتی هم پیموده‌ای، اینجا مستحب است عقب عقب برگردی و مستحب فراموش شده را جبران کنی، نه آنکه اگر چند قدمی که قابل ملاحظه هم نیست مثلاً از پشت رفته‌ای حتماً بایستی مجدداً عقب گرد کرده جبران کنی، که در روایت است «من سهی عن السعی حتی یصیر من السعی علی بعضه أو کله ثم ذکر فلا یصرف وجهه منصرفاً ولكن یرجع القهقری الی المكان الذی یجب فیہ السعی»: «هر که از سعی (در جای خود) سهو و

غفلتی کرد، تا تمام و یا بعضی از محدوده مسعی را پیمود، برای جبران برو برنگردد، بلکه هب پشت قهقری خود را به همانجائی که لازم است سعی کند برساند».

و این حدیث اصولاً درباره جبران سعی در خارج محدوده مسعی، آن هم تمامی مسافت و یا قسمتی از آن است، که از دو جهت با کج روی چند قدمی در مسعی، آن هم در اثر ازدحام و بدون اختیار، با چنان حالتی از این دو جهت هرگز سازش ندارد.

مهم این است که عرفاً بگویند: هفت بار میان صفا و مروه راه پیمائی کرد، نه مهندسی و مجسمه‌وار حرکت کردن، همین اندازه که خود را در رودخانه پرتلاطم مسعی انداختی، هر چه پیش آمد خوش آمد، پرت شدن، کج و کوله شدن، به چپ و راست و پشت گشتن و هر جور شدن که نتیجه اجتناب‌ناپذیر این سیل بنیان کن است، هرگز اشکالی به سعی شما وارد نمی‌کند، فقط - به جای مهندسی بدنی - سعی کن مهندس روح باشی که از نظر شناخت و بینش سعی کنی، سعی کن که شیاطین برونی و درونی را خوب لگدمال کنی، سعی کن، که پیرایه‌های زیادی سعی را، که روح سعی را می‌کشد، و تو را ماشین‌وار حرکت می‌دهد، این‌ها را از سعیت دور کنی و دیگر هیچ، تا سعیت سعی «ناس» باشد نه «سناس خناس»!

مسأله ۱۶- شما فقط آدرس مسعی و صفا و مروه را بدانی دیگر حاجتی به مطوف نداری، ماشین نیستی که بی‌راننده حرکت نکنی، پس از طواف و نمازش، از زاویه حجرالاسود مستقیماً به طرف مسعی از مسجد خارج شو، آن قسمت که کوه بلندتر است صفا و قسمت کوتاه‌ترش مروه است، که طبعاً بایستی هم صفا بلندتر و برتر از مروه باشد که «الرجال قوامون علی النساء»!

مسأله ۱۷- نیت در سعی همچون سائر اعمال حج و عمره است که باید در نظر داشته باشد این سعی برای عمره است یا حج، برای خودش یا نیابت، ولی

اگر مشغول اعمال عمره مفرده یا تمتع، یا حج است خود این اشتغال تعیین است و حاجتی به نیت تعیین نیست، فقط این اندازه لازم است توجه داشته باشد که سعی می‌کند نه تفریح، و همین کافی است.

مسأله ۱۸- در اینکه استراحت و رفع خستگی و یا هر توقفی در صفا یا مروه جائز است شکی نیست چنانکه در اخبار است رسول خدا(ص) در هر دو مکان توقف می‌فرمود و قرآن و دعا می‌خواند، ولی آیا میان صفا و مروه نیز می‌توان توقف کرد، از بعضی اخبار چنان می‌نماید که به‌طور کلی استراحت در این محدوده جایز است، چنانکه در صحیحۀ حلبی از حضرت صادق(ع) است از مردی که بین صفا و مروه طواف می‌کند آیا استراحت کند؟ فرمود: «آری اگر بخواهد بر صفا و مروه و میان آن دو بنشیند»^۱.

ولی این خبر تنها استراحت را که طبعاً در زمینه خستگی است تجویز می‌کند، و در صحیحۀ عبدالرحمان بن ابی عبدالله از آن حضرت است که «نشیند میان صفا و مروه مگر از خستگی»^۲.

بنابراین جواز توقف یا نشستن در بین راه در انحصار رفع خستگی یا هر ضرورت دیگر است، ولی بر خود صفا یا مروه چه خسته باشد یا نه برحسب سنت رسول الله(ص) می‌تواند بنشیند، حتی در بعضی اخبار دارد به اندازه خواندن سوره بقره بر هر یک می‌تواند توقف کند.

حلق یا تقصیر:

بعد از سعی عمره تمتع تنها به وسیله تقصیر از احرام خارج می‌شود، و بعد از سعی عمره مفرده مخیر است بین حلق و تقصیر و حلق افضل است مگر اینکه سرش را بسته یا چسبانیده باشد که برحسب روایت بایستی سربتراشد.^۳ و

۱. وسائل الشیعة باب ۳۰ سعی.

۲. وسائل الشیعة باب ۳۰ سعی.

۳. هشام بن سالم از حضرت صادق(ع) «واجب است سر تراشی بر کسی که سرش را بسته یا چسبانیده، چه در حج و چه در عمره» (که مقصود عمره مفرده است) (وافی، ج ۸، ص ۱۷۸، باب الحلق والتقصیر) (اسرار حج - ۲۰).

خروج از احرام حج پس از رمی جمره عقبه و قربانی - در تمتع - و پس از رمی جمره عقبه در قرآن و افراد، خروج از احرام در اینجاها با حلق یا تقصیر است چنانکه مفصلاً خواهد آمد و فعلاً مسائلی چند پیرامون حلق و تقصیر پس از سعی:

مسأله ۱- حلق تراشیدن سر است چه با تیغ با ماشین ته زنی صفر، یا هر وسیله دیگر گرچه با مالیدن دوا باشد، و تقصیر کوتاه کردن مو یا ناخن است به هر وسیله ممکن، و کندن مو یا ناخن از ریشه کافی نیست، مگر آنکه قسمتی از آنها را بکند که برحسب نصوص این هم کافی است، چنانکه زنی پیش از تقصیر وقتی دید شوهرش در عمل جنسی بر او غلبه می‌کند مقداری از موی سرش را با دندانش کند و امام فرمود همین کافی است، انسان که همیشه قیچی همراه ندارد، در جایی که حلق: تراشیدن همه سر - واجب است، کندن یا تراشیدن بعضی سر کافی نیست، و آنجا که تقصیر لازم است تراشیدن همه یا بعض سر کافی نیست بلکه در صورت عمد کفاره هم دارد، و بالاخره جز تراشیدن همه موهای سر به عنوان حلق، یا چیدن مو یا ناخن به عنوان تقصیر، به جز اینها کافی نیست و از احرام بیرون نمی‌رود، مثلاً اگر قسمتی از سرش را بترشد این نه به حساب حلق می‌آید که همه سر را نتراشیده و نه به حساب تقصیر که کوتاه نکرده.

مسأله ۲: ظاهراً در تقصیر فقط کوتاه کردن از ناخن یا موی سر و صورت - ریش و سبیل کافی است، گرچه بعید نیست کوتاه کردن سایر موهای بدن نیز کافی باشد ولی خلاف احتیاط شدید است، بلکه ظاهراً کافی نیست، و بهتر این است که از هر دوی مو و ناخن کوتاه کند، و کوتاه کردن مقداری از هر یک کافی است، اگر هم فقط قدری از موی سر یا صورت، یا قدری از ناخن دست یا پا کوتاه کند کافی است.

مسأله ۳- بهتر است مو یا ناخن را با وسائل معمولی بچیند، گرچه با هر وسیله ممکن کافی است، مثلاً قسمتی از ناخن را بساید یا بشکند یا با دندان قطع کند یا هر جور دیگر که گویند ناخنش را کوتاه کرد، گرچه با زدن دوائی باشد که ناخن را ذوب می‌کند، یا مقداری از موی سر یا صورت را با دندان قطع کند یا با دست از میان بکند - نه از ته - و یا مقداری از مو را بسوزاند یا به وسیله دوا کوتاه کند، غرض کوتاه کردن مو یا ناخن است به هر وسیله ممکن، که طبعاً کندن یا تراشیدن کافی نیست.

مسأله ۴- حلق چنان که گذشت فقط تراشیدن تمام موهای سر است، که اگر صورتش را بتراشد نه تنها کافی نیست، بلکه در صورت عمد کفاره هم دارد و از احرام بیرون نمی‌رود، و اگر بعض سرش را بتراشد طبعاً جای حلق را نمی‌گیرد، گرچه مخیر میان حلق و تقصیر بوده.

و اگر در جائی که حلق بر او واجب بوده قسمتی از سرش را بتراشد و بعداً هم قسمت دیگر را، چنانکه به نیت حلق بوده کافی است، ولی اگر به این نیت نبوده کافی نیست، مگر آنکه لااقل قسمت دومش به نیت حلق باشد و تیغ یا ماشین را روی قسمتی هم که قبلاً تراشیده بکشد، و برای قسمت اول در صورت علم و عمد کفاره هم دارد.

مسأله ۵- کوتاه کردن مو یا ناخن اندازه معینی ندارد، که اگر به نیت تقصیر همه ناخن‌ها را کوتاه کنی و از همه موهای سر و صورتت کوتاه کنی کافی و بلکه خیلی هم بهتر است، و اگر هم کمی از مو یا ناخن کوتاه کنی کافی است، تا آنجا که بگویند کوتاه کرد، گرچه از یک ناخن یا از چند مو باشد، میزان در همه حال صدق عرفی است.

مسأله ۶- پس از تقصیر عمره تمتع به طور کلی تراشیدن همه سرخلاف احتیاط است گرچه ظاهراً اگر یک ماه یا بیشتر بعید قربان مانده، یا حلق بر او واجب نباشد بر حسب روایات مانعی ندارد.

مسئله ۷- فقط در احرام حج واجب است حلق یا تقصیر در زمان و مکان معینی که: روز عید در منی انجام شود، و حلق یا تقصیر عمره اعم از تمتع و مفرده، زمان و مکان معینین دارد، می‌تواند در مروه یا مسجدالحرام یا هر جای مکه یا بیرون مکه، همان روز سعی یا روز بعد یا چند روز دیگر حلق یا تقصیر کند، ولی احتیاط این است که تا می‌تواند تأخیر نکند، و طبعاً تا حلق یا تقصیر نکرده در این مدت محرم است.

مسئله ۸- اگر یادش رفت حلق یا تقصیر کند و مجدداً محرم شد، یا از روی سهو یا نادانی چنان کرد، هر وقت فهمید بایستی حلق یا تقصیر کند و احرام دومیش باطل است، ولی اگر احرام دومی برای حج بوده برحسب نص عمره‌اش صحیح و احرام حجش نیز صحیح و حلق یا تقصیر از او ساقط است، و استحباباً یک گوسفند کفاره بدهد، ولی اگر عمداً پیش از تقصیر عمره تمتع برای حج محرم شود احرامش باطل و بایستی برای عمره تمتع تقصیر کند و بعداً برای حج محرم شود، چنان که در احرام هر عمره‌ای پس از عمره قبل نیز چنان است، که به طور کلی چه عمداً و چه سهواً و جهلاً، احرام دومی باطل و بایستی برای اوّلی حلق یا تقصیر یا فقط تقصیر کند.

مسئله ۹- اگر پس از سعی و پیش از تقصیر عمداً جماع کفاره‌اش یک شتر است، و چنانچه از روی جهل یا فراموشی باشد ظاهراً کفاره واجب و چه احتیاطی اگر بتواند شتر، والا گاو و الا گوسفند بایستی کفاره دهد، که بر حسب اختلاف قدرت مالی تفاوت دارد.

و چنانکه گذشت اگر پیش از تکمیل سعی جماع کند گرچه عمدی نباشد به تفصیلی که در مسئله نهم سعی گذشت کفاره‌اش یک گاو است، و اگر پیش از سعی عمره مفرده یا تمتع عمداً جماع کند عمره‌اش باطل است.

مسئله ۱۰- برای حلق یا تقصیر می‌تواند از دیگری استفاده کند به شرط آنکه آن‌کس محرم نباشد، که محرم حق ندارد دیگری را حلق یا تقصیر کند، ولی اگر

هم کرد شما از احرام بیرون می‌آئید گرچه خود او گناه کرده است، و چنانچه بدانی طرف هنوز محرم است حق نداری از او تقاضا کنی که تو را حلق یا تقصیر کند، و اگر او را وادار کردی تقصیرت خالی از اشکال نیست زیرا عبادت خدا با وسیله معصیت انجام‌پذیر نیست.

مسأله ۱۱- اگر حلق یا تقصیر یادت رفت، یا از روی نادانی ترک کردی و در ضمن طواف نساء، یا پس از آن، یا هر وقت دیگر متوجه شدی واجب است انجامش دهی، و ظاهراً تکرار طواف هم لازم است، زیرا وقت طواف نساء از تقصیر یا حلق عمره مفرده است، و استثنای صورت جهل یا نسیان نیازمند دلیل است، مگر آنکه تکرار طواف حرجی و بس مشقت‌آور باشد که طبعاً واجب نیست.

طواف نساء:

تا اینجا واجبات و مناسک مشترکه عمره مفرده و تمتع را مشروحاً بیان کردیم که جمعاً پنج است^۱ احرام^۲ طواف^۳ نماز طواف^۴ سعی^۵ تقصیر و اکنون طواف نساء که از واجبات غیررکنی عمره مفرده و حج است.

طواف نساء در هیچ‌یک از دو موردش در حال احرام نیست، فقط واجبی است جدای از عمره مفرده و حج که اگر ترک شود تنها ترک واجب تقریباً مستقلاً شده و ضرری به حج یا عمره وارد نمی‌کند، فقط یکی از محرمات احرام که روابط جنسی است همچنان حرام می‌ماند.

.۱

.۲

.۳

.۴

.۵

طواف نساء از نظر زمان هم محدود نیست، حتی در حج که باید تمامی اعمالش تا آخر ذیحجه انجام شود، تا چه رسد به عمره مفرده، که هر وقت خواستی می‌توانی انجامش دهی، بلی در حج احتیاط خیلی شدید است که در صورت امکان از ذیحجه نگذرد.

و از نظر ماهیت اول طواف عمره مفرده است، سپس طواف حج، و در آخر طواف نساء چه در حج و چه در عمره مفرده، و نماز این طواف‌ها نیز در اهمیت تابع خود آنهاست.

ولی تجار کشور حج اینجا هم غوغا ایجاد کرده با گل آب کردن ماهی فراوانی می‌گیرند: که: اگر نماز طواف نساء غلط باشد عمل جنسی و تمامی روابط زن و شوهر حرام می‌ماند، در صورتی که اگر نماز طواف عمره یا طواف حج غلط باشد دیگر نوبت به نماز طواف نساء نمی‌رسد، که هر چه هم نماز طواف نساء درست باشد شما تا آخر گیر طواف قبلی: طواف حج یا طواف عمره هستید، وانگهی طواف عمره و نمازش رکن است که در صورت بطلانش از احرام خارج نمی‌شوی، و طواف حج نیز به دنبال حج که عطر و زن هم‌چنان حرام می‌ماند و سپس طواف نساء است، و شاید سر طواف نساء این باشد که شهوت جنسی چون سرآمد شهوات و محرمات احرام است، تنها با طواف اول حلال نمی‌شود، طواف دیگری لازم است که ریشه ح رمت این احرام چند آتشه را بکند، و بدین جهت هم طواف نساء نام یافته است.

اینجا ائمه اهل‌البیت استدلال لطیفی به آیه «وَلْيُوفُوا نُذُورَهُمْ وَ لْيَطَّوَّفُوا بِالْبَيْتِ الْعَتِيقِ» فرموده‌اند که این طواف نساء است.

البته مقصود این نیست که آیه طواف در انحصار طواف نساء باشد، زیرا بدون شک پس از اعمال عید نخستین طواف طواف زیارت است، بلکه مقصود این است که طواف نساء نیز مشمول این آیه می‌باشد زیرا جمله «وَلْيُطَّوَّفُوا» که در اصل «وَلْيَتَوَفَّوْا» و از باب تفعل است متضمن معنی تکلف یا کثرت می‌باشد،

که طواف یا زحمت، یا طواف زیاد کنید و حداقلش دو طواف است: طواف زیارت و طواف نساء.

حج تمتع:

پس از عمره تمتع حج تمتع که بخش دوم این مجموعه است واجب می‌باشد و اکنون پیش از بحث در اعمال این بخش بایستی بدانیم چه کارهائی در این میان واجب یا حرام است:

۱- گفته می‌شود پس از عمره تمتع بیرون رفتن بیش از اندازه سفر پیش از حج تمتع حرام است، در گذشته گفتیم از نظر ادله در صورتی حرام است که بدانند به حج نمی‌رسد، یا لاقلاً احتمال عادی دهد که در اثر این سفر حجش ترک خواهد شد، یا فاصله یک ماه میان عمره تمتع و برگشتنش می‌شود، که در دو صورت اول حرام و در این صورت بدون ضرورت حرام است و الا حرمتی هم ندارد.

۲- بعضی گفته‌اند عمره مفرده بین عمره و حج تمتع در هر فاصله‌ای هم که باشد حرام است ولی چنانکه گذشت دیدیم دلیل روشن بر حرمتش نیست.

۳- گفته‌اند سرتراشی بین عمره و حج تمتع حرام است، و گفتیم فقط در جائی حرام است که حلق عید قربان بر او واجب باشد و کمتر از یک ماه بعید قربان مانده، و مقصود این است که موئی برای تراشیدن عید قربان بماند و اندازه یک ماه هم احتیاط بیش نیست.

۴- صید کردن و کندن گیاه حرم نیز که حرام است ربطی به خصوص میان عمره و حج ندارد، بلکه این دو همیشه در سراسر حرم بر محرم و غیرمحرم، حرام است، و این از احکام حرم است یا میان دو احرام.

بنابراین از نظر دلیل حالت میان عمره و حج تمتع با حالت پس از عمره مفرده چندان فرقی ندارد، جز آنکه واجب است پس از عمره تمتع حتی المقدور حجش را نیز به جا آورد.

اما اگر دانسته یا ندانسته، توانسته یا نتوانسته، عمداً یا غیرعمدی پس از عمره تمتع حجش را به جا نیاورد، آیا اینجا کفاره یا واجب دیگری بر عهده او می ماند، دلیلی در دست نیست، فقط اگر مستطیع بوده واجب است در آینده حج تمتع کاملی انجام دهد.

و چون این دو یک واجب می باشند، به هر نیتی عمره تمتع را انجام داد، حجش را نیز باید به همان نیت انجام دهد، که اختلاف در نیت موجب بطلان دوّمی و در نتیجه بطلان حج است.

مگر اینکه حجة الاسلام یا هر حجی بر خودش واجب مضیق بوده، و پس از اینکه عمره تمتع را برای خودش نیت کرده حجش را برای دیگری نیت کند، که بعید نیست هر دوی عمره و حج به حساب واجب خودش محسوب و درست باشد، گرچه به احتیاط واجب باید بعداً هر دو را تکرار کند.

و اکنون حج:

فرق میان حج تمتع و قرآن و افراد را در آغاز این دفتر گفتیم، و اکنون سخن درباره حج تمتع است.

اولین وقت احرام حج تمتع پس از تکمیل عمره تمتع است، در هر وقتی از ماه های حج که انجام شود: شوال - ذیقعدہ - تا نهم ذیحجة الحرام، تا هنگامی که بتواند به وقوف عرفات برسد، که اگر تأخیر کند وقوف اختیاری عرفات را درک نکند.

و چرا احرام حج تمتع از خود مکه و احرام حج قرآن و افراد از میقات یا دست کم از خارج حرم است؟ زیرا قرآن و افراد برای اهل مکه است، و از پیش هم که عمره ای بر آنها واجب نبوده، زیرا مخیرند عمره مفرده را پیش یا پس از حج انجام دهند، و در فقه اسرار حج آنکه اهل خانه است بایستی احرامش بیرونی باشد که از حالت عادی خانگی و درونی برون شود، و آنکه بیرون

نیست، و برای عمره تمتع هم از بیرون محرم شده، اکنون بایستی در درون مکه محرم شود، که بیرون شو و هنوز بیگانه‌ای، طوافت، سعیت: کامل نبوده، که از گرد راه رسیده و نسنجیده طواف و سعی کرده‌ای، اکنون برای تکمیل و بازرسی شناخت به صحرای شناخت‌ها: عرفات برو، و سپس برای تکمیل شعور و باریک‌بینی‌ات به مشعرالحرام، وانگهی به منی: صحرای آرزوها برو، پس آنگاه با دلی پر از معرفت و شعور، بعد از جبهه‌های عملی نفی و اثبات منی - مجدداً برای طواف خانه و سعی به شهر خدا برگرد.

هنگامی که در مکه برای حج محرم شدی تا این مراحل را سیر نکرده‌ای، پیش از عید قربان حق هیچ‌گونه طوافی را نداری، نه طواف حج که هنوز وقتش نرسیده، و نه هر طوافی دیگر، فقط از مکه هر جا که شد، و چه بهتر که از مسجدالحرام، خصوص مقام ابراهیم و حجر اسماعیل، محرم شو و سپس به بیابان شناخت‌ها: عرفات - کوچ کن.

نیت هم در اینجا همچون نیت عمره است که حج تمتع انجام می‌دهم قربه الی الله، گفتن هم لازم نیست، همین اندازه که در فکرت، دلت: چنان تصمیمی داری کافی است.

وقوف عرفات

درنگی عارفانه در بیابان شناخت‌ها:

آنجا در احرام عمره لبیک‌هایت تا بیرون مکه - آنجا که خانه‌های که نمایان می‌شد - بود، ولی اینجا - در احرام حج - از مکه آغاز می‌شود، تا ظهر عرفه که به عرفات: به بیابان شناخت‌ها رسیدی و دیگر هیچ! هیس، لبیک بس است، آماده شناخت‌ها باش که این لبیک پاسخ دعوت حق برای درنگ در: عرفات - مشعر - و بیتوته و اعمال منی است، تا در این سه گام معرفتی جدید یافته به سراغ کعبه روی، و طواف آن چنانی را آن‌چنان‌تر کنی.

تو در احرام عمره آمادگی خود ساخته خدا خواسته‌ای داشتی و کافی نبود، اکنون در احرام حج آمادگی خدا ساخته می‌یابی که در تلبیه‌اش هم چنان می‌گوئی: «لیبک بحجة تمامها و بلاغها علیک»: آری آری بیا می‌دارم امرت را بسی صادقانه و خالصانه به حجی که تمامیت و رسائیش بر توست، که سه‌گام معرفتی، مدرسه‌های آموزشی: عرفات - مشعر و منی از توست.

و چه بهتر که در راه عرفات شب عرفه را در منی بسربری، که پیش از سیر عرفات و مشعر در سر منزل مقصود که عملی ساختن شناخت‌ها و باریک‌ها بینی‌هاست، بیتوته کنی، و این سیر همه‌اش «منی» است، آرزوها و انجام آرزوهاست، که از شناخت‌ها و باریک‌بینی‌ها آغاز و به آرزوهای «منی» انجام می‌شود، تا این‌بار بتوانی طواف و سعی کامل کنی، پر از شعور و معرفت. اینجا عرفات است:

اینجا کجاست و کارش چیست که «وقوف»: درنگش از مهم‌ترین ارکان حج است؟ نه آب و گیاهی، نه خانه و ساختمانی، نه مسجدی، نه پیمبر و امامی، و نه حتی خانه‌ای سنگی و تو خالی که رمزی باشد، فقط پهنه دشتی است سراب‌وار، داغ و تفته، و حتی از نظر منظره بیابانی هم جالب نیست، هیچ است در هیچ، پس درنگ در اینجا برای چه؟ و چرا اینقدر مهم است که حج بدون آن هیچ است، و با همسایه‌اش مشعرالحرام در قرآن به بزرگی یاد شده: «فَإِذَا أَفْضْتُمْ مِنْ عَرَفَاتٍ فَاذْكُرُوا اللَّهَ عِنْدَ الْمَشْعَرِ الْحَرَامِ...» (۱۹۸:۲) چون از بیابان شناخت‌ها کوچ کردید پس خدای را در نزد باریک‌بینی «حرام»: محترم - یاد کنید، یادش کنید چنانکه رهبریتان فرمود گرچه از پیش از گمراهان بودید.

گمراهی گذشته - آن هم برای حاجی که عمره تمتع را بر گزاره کرده - همان نقصان شناخت و بینش است، که اکنون در مدرسه عرفات کمال می‌یابد و سپس در مدرسه عالی‌تر «مشعرالحرام» بقله کمال می‌رسد، که اینجا دیگر بی‌معرفتی یا معرفت ناقص حرام است که مشعرالحرام است.

در صحرای عرفات آنچه تو را سرگرم کند نیست، فقط بایستی به خودت پردازی، ناشناسی‌ها و بی‌معرفتی‌ها، دلت لبریز از شناخت‌های ارزنده شود، معرفت که؟ و لبریز از چه؟ و معرفت‌ها نه یکی، دو تا، که عرفات است: شناخت‌های پرحرکت و پربرکت: معرفت نفی و اثبات: شیطان - خدا خود، و دیگران و: خدا، نفی خود و خودی‌ها، شیطان و شیطان‌ها، سپس اثبات خدا، معرفت چهار جانبه: شیطان - خدا - خود - دیگران .

شگفتا! شناخت شیطان برای چه، شناخت خود و دیگران برای چه، که همه‌اش شناخت خداست و بس، و مگر شناخت خدا برای زیارت حقیقی خانه خدا کافی نیست؟

نه! اینجا عرفات است نه عرفه. شناخت‌هاست نه یک یا دو شناخت، گرچه همه‌اش برای یک شناخت و شناخت یکی است، باید شیطان را نخست خوب بشناسی تا خوب نفیش کنی که در مرحله اثبات خدا خوب و بی‌شائبه اثباتش کنی.

شناخت - در ظاهر - دوگانه: شیطان - خدا، خود برای تکمیل توحید خداست که «لا إله - الا الله» از نفی آغاز و به اثبات پایان می‌دهی، تا شیطان و شیطنتها را شناسی خدا را آنگونه که باید شناسی، که شیطان با همه وسائش می‌کوشد، با نمودهای رحمانی تو را شیطانی کند و گمان کنی که در ره رحمانی «وَهُمْ يَحْسِبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا» پس خوب شیطان و حيله‌هایش را بشناس تا در ره حق دچار وسواس خناس نشوی، تا به چهره حق را حق را بر تو نبندد، تا با تأویل آیات حق تو را به باطل نکشاند، تا این راه از بیراهه شناسی و در پیمودنش هرگز نلغزی، که همیشه نخست نفی است و سپس اثبات، نخست انکار خدایان شیطانی و سپس اثبات رحمانی، و تو تا دیگر خدایان را شناسی چگونه توانی انکارشان کنی، تا انکارشان کنی، از آنها بگریزی و به راه خدای یگانه روی؟

تو در منی هم که پایگاه نقش آرزوهاست، جایگاه امتحان عملی آنهاست نخست به جبهه بمباران شیطان می‌روی و سپس قربانی برای رحمان، و در مشعر هم که جای باریک‌بینی در شب است، پاسی از این شب را مشغول گردآوردن تیر می‌شوی، که فردا در میدان تیر آماده باشی، و بالاخره همه جا نخست شیطان برای (نفی): «لا إله» و سپس رحمان برای (اثبات) «إلا الله» این دو شناخت اصلی که نفی‌ش مقدمه اثبات است و سپس:

شناخت خود و دیگران که: «من عرف نفسه فقد عرف ربه» هر که خود را شناخت خدایش را شناخت، که خود را آنچه بوده و هستی، آنکه هستی و بوده‌ای بشناسی، نه با پیرایه‌های که به خود بسته‌ای، بی‌خودها که به خود آویخته‌ای و خود را گم کرده‌ای - نه! بلکه: ناچیز بودی و چیز شده‌ای نادان بوده‌ای و دانا گشته‌ای، ناتوان بودی و توانا شدی، بی‌همه چیز بودن و با همه چیز شدی، این همه چیز را که به این ناچیز بی‌همه چیز داد؟ خدا داد - تو خدا داده‌ای نه خود داده، نه پدر و مادر داده، نه سپهر داد و طبیعت داد، که همه اینها و آنها هم خدا داده‌اند.

تو این آیات و کلمات و علامات شناخت را در بیابان شناخت‌ها، در کتاب ذات و صفات خویش به خوب بشناس، سپس کتاب عمومی جهان را بگشای، درس جهان‌شناسی، آیات شناخت دیگر آن را نیز به دقت بخوان، که آنها نیز همانند تو‌اند، همه نیازمند به خدای یگانه‌اند، تو پس از این دو شناخت خود و جهانانت را نیز برای اثبات بهتر خدای جهان نفی کن که: همه عالم کتاب حق تعالی است: «سُرِّبَهُمْ آيَاتِنَا فِي الْأَفَاقِ وَ فِي أَنْفُسِهِمْ حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ...».

هر که و هر چه غیر خداست به خوبی بشناس، و برای اثبات شایسته و بایسته آن خدای یکتا همه را نفی کن... از زشت و زیبا - راه و چاه - دوست و دشمن - خدا و شیطان، همه را در این بیابان شناخت‌ها بشناس، تا هم اکنون - و برای همیشه - خود آگاه پای از چاه‌ها برون کشی و به راه راست خدا پا نهی که راه

یکی و چاه فراوان است: «وَأَنَّ هَذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا فَاتَّبِعُوهُ وَلَا تَتَّبِعُوا السَّبِيلَ فَتَفْرَقَ بَكُمُ عَن سَبِيلِهِ».

و اینکه در بسیاری از احادیث آمده که در عرفات و مشعر همچنان دعا کن و به خدای التجا کن بدین معنی نیست که این دو وقوف: درنگ - برای دعا خوانی است و بس - نه! خواندن دعا برای فهمیدن موقف و افزایش معرفت است که به زبان معصومین خدا را بخوانی و بهترینش - از آنچه در دست داریم - دعای عرفه حضرت امام حسین و حضرت امام سجاد(ع) است که روح را جان می‌دهد و جان را روح ... این چند ساعت به جز خدا را فراموش کن و همچنان با خدا باش، نکند اینجا هم برای برقراری دستگاه شیطان دعا کنی، حق را فراموش و باطل را تجلیل کنی.

در این سیر که از خود مکه آغاز و به مکه هم انجام می‌شود، با این درنگ‌ها که همه‌اش برای توشه معرفتی این سیر الی الله است، هشدار که سیرت نمونه‌ای از «إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ» باشد، که: از سوی خدا به سوی خداست.

خود لغت «عرفات» بازگوی اهمیت این وقوف است که شناخت‌های سریع و متحرک است از نقص به سوی کمال و اکمل تا برسد به «مشعرالحرام»: باریک‌بینی حرام که همه انواع بی‌معرفتی و بی‌شعوری در آن حرام است، و اینجا حریم قلّه شعور و معرفت است.

اگر فکر کنیم چگونه وقوف: تنها درنگ بودن - در عرفات مهم‌ترین رکن حج است، با آنکه هرگز مناسکی: اعمالی مخصوص در اینجا واجب نیست جز درنگ، و عرفات هم که شناخت‌های سریع پر حرکت است، به خوبی می‌بایم که این درنگ بدنی برای حرکت فکری است، پس مجموعه مناسک حج حرکت است: بدنی - فکری - عقلی - معرفتی ... حرکاتی پر از برکات به همکای جان و تن، هر یک در این سیر الی الله با همکارش شرکت سهامی و همبستگی کامل دارد، که دین و دنیای مؤمن به هم آمیخته و دنیا و آخرتش پیوند یکدیگر است.

واجب است فقه اسرار و احکام حج به هم دوخته و آمیخته شود تا از این آمیخته حاجی از خانه خدا و مردم برگشته با سوغات شناخت خدا و رحمت به مردم برگردد، نه حاجی از خدا برگشته و از خلق خدا روی گشته برگردد که گوئی حج صحه همه گونه خلاف و گناه است، و حاجی همچون کر هرگز نجس نمی شود! تو روح و جان حج را در فقه اسرارش، و جسمش را در فقه مناسکش بخوان تا حجی زنده و پاینده به جا آوری و خودت به هنگام برگشتن بهترین سوغات باشی.

عرفات - مشعر - منی

شناختها - باریک بینیها - آرزوها:

و این سه گام است که بایستی «ناس» در سراسر زندگی بردارند، که در آغاز شناخت: علم - دانائی، و در وسط باریک بینی که غربال کردن شناختها و واپس زدن آنچه سست و بی پایه است و پیش انداختن آنچه پایدار و استوار است. و پس از دو سیر شناخت و باریک بینی که هر دو پر و بال عقل و اندیشه است قدم در جولانگاه عشق و عمل می نهی: منی: آرزوهای درست، عمل صالح که بر پایه علم و عقل صالح است، عشقی که بر پایه معرفت است نه خیال. در خبر است که نخستین برخورد و شناخت میان آدم و حوا، پس از رانده شدن از بهشت سرزمین عرفات بود، که خوب یکدیگر را بشناسند تا خطای گذشته تکرار نشود، آدم شیطان حوا را، و حوا غفلت آدم را بشناسد، تا هر دو پای بر فرق شیطان و غفلت نهند، تا شرکت سهامی غفلت و شیطنت برچیده شود، تا دیگر از شجره منیه نخورند.

این آدم عقل که حوای عشق عقلش را پوشید و دچار غفلتش کرد، و آن عشق منحرف که آرزوی شیطان را تحقق بخشید، تا «ناس» دچار کار «نسانس» شد - اینجا عقل دگر و عشق دگر شود، که در این میان شعور است، که میان عرفات

عقل و منای عشق شعور مشعر الحرام است، که شناخت بی عقل و دقت و باریک‌بینی سر از عشق جنونی در می‌آورد.

و چنان‌که آدم از خدا به خدا بازگشت، تو فرزند آدم نیز آدم شو، با این سیر از کعبه به کعبه: از خدا به خدا باز گرد، که طواف نخستین تو ناقص بوده و همچون گناه شایسته توبه است، و اگر حج قرآن یا افراد است، از هر آنچه در پیش کرده‌ای به سوی خدا بازگشت می‌کنی.

وقوف عرفات از ظهر تا غروب است، از آنگاه که خورشید در بلندترین قله‌اش در تابش است، تو نیز در بلندترین قله عرفات: شناخت‌ها - قرار گیر، تا آن خورشید غروب کند، اما خورشید عقلت در ظلمات شب مشعر تابان‌تر شود، و در شعور گاه مشعر آنچنان‌ات را آنچنان‌تر کند.

این سه گام عقل و شعور و عشق را به ترتیب بردار، که با بر هم زدن، ترتیبش حجت باطل است، زندگی عاطل است، که شناخت بدون باریک‌بینی بی‌فائده، و باریک‌بینی پیش از شناخت ناشدنی، و عشق بی‌شناخت و باریک‌بینی جنون‌آمیز، و شناخت و شعور بدون عشق و عمل عاشقانه عقیم و بی‌اثر است.

و این «جبل الرحمة» که منبر آخرین پیام رسالت بود ما را به یاد چکیده و قله عرفات رسالت اسلامی می‌اندازد، با این حال روز عرفه مکروه است بالای آن روی یا وقوف کنی که تو هر که باشی پا منبری این رسالت هستی و نه منبری، و نیز در آن روز درنگ در دامنه جبل‌الرحمة بر جاهای دیگر عرفات برتری هم ندارد، که صاحب منبر نیز در آنجا خودش را نفی و تنها خدایش را اثبات کرد، چنان‌که در خبر است پیمبر نازنین در رهگذر کوه عرفات وقوف فرمود، مردم از اطراف به سویش به پای شترش شتافتند، تا در پیرامونش وقوف کنند، آنها را پر کند باز هم برگشتند - فرمود: «مردم! (اسرار حج - ۲۱)

عرفات جای پای شتر من نیست، این پهنة صحرا همه‌اش عرفات است - موقوف است: بروید و بی تفاوت در این پهنة صحرا وقوف کنید»^۱ و تو نیز در این صحرای شناخت‌ها دور این و آن مگرد، دور شاه و آیه‌الله، وقوف مکن، دور ثروت‌دار و سیاستمدار مباش، خود را زیر سایه احدی منه که زیر سایه خدائی، از احدی درخواستی مکن که رسوائی، از خدای بخواه، اگر هم با کسی کاری داری تنها برای حفظ جانت - مال و ناموست، یاد گرفتن احکامات یا یاد دادنش باشد، بی آنکه در سایه‌اش بنشینی - وقوف کنی، که «عرفات» فراموشگاه جز خدا، و یادگاه و یادگاه خداست.

اینجا به گونه پاکان از خدا بخواه که «پروردگارا دلم را روشن فرما، در گوش و چشمم روشنی نه، در گوشت و خون و استخوان‌هایم - رگ‌هایم - نشین گاهم - ورودگاه و خروج‌گاهم - در همه و همه جایم - در هر جا و حال: روشنی قرار ده، روشنائی همگانیم را در روز لقائت زیاد گردان که به تو بر همه چیز توانائی»^۲.

این‌گونه است عرفات اگر به سخن پیامبرش گوش فرا داری، و زیر منبرش نشینی و آنگاه در پهنة عرفات پخش شوی و پخش کنی. این بخشی از فقه اسرار وقوف عرفات و اکنون فقه احکامش که در هم ریزی و عرفاتی پر از عرفات یابی، نه پر از خالی، که گمان کنی درنگ در این صحرای خالی کاری است پوک و توخالی، نه! بلکه بایستی لبریز از عرفات شوی و سپس رو به مشعر روی.

۱. وسائل الشیعة جدید، ج ۱، ص ۱۳، معاویه بن عمار از حضرت صادق(ع).

۲. وسائل الشیعة جدید، ج ۱۰، ص ۱۳، از حضرت صادق(ع) نیز که این دعا را رسول گرامی(ص) به علی(ع) یاد داد.

احکام وقوف عرفات:

اصل وقوف عرفات رکن است و میان ظهر و مغربش واجب، و لازم است که همه وقت را خواب یا بی‌هوش نباشد و دست کم اندکی بیدار و هشدار باشد و الاً وقوفش باطل است، و نیابت‌بردار هم نیست، که شناخت دیگری جایگزین شناخت تو نیست و اکنون مسائلی چند:

مسئله ۱- ماندن مقداری بین ظهر و مغرب در عرفات رکن است با ترکش حج باطل می‌شود و اهمیت این رکن به اندازه‌ای است که برحسب فرموده رسول‌الله (ص) «الحج عرفة»: حج عرفه است، و نیز آیه «و شاهد و مشهود» از جمله به عرفه تفسیر شده.

ولی وقوف تمامی مدت میان ظهر و مغرب واجب غیررکنی است، اگر بیش از اندکی که صدق وقوف کند در عرفات نماند فقط ترک واجب کرده نه ترک رکن، که اگر هم ترک این واجب عمدی باشد حجتش باطل نیست.

مسئله ۲- برحسب چندی از احادیث صحیحه و صریحه که کوچ کردن رسول‌الله (ص) را به عرفات گزارش می‌دهد که نماز ظهر و عصر را به یک اذان و دو اقامه در مسجد نمره خواندند و مردم را هم موعظه فرمودند و سپس سوی موقوف عرفه کوچ کردند، چنان می‌نماید که وقوف از اوّل ظهر واجب نیست، و حداقل پیمودن این راه پس از وعظ و دو نماز یک ساعت است، ولی آیا کسی هم که نمی‌خواهد اوّل وقت نمازش را بخواند می‌تواند همین اندازه تأخیر کند؟ ظاهراً جائز است گرچه خلاف احتیاط می‌باشد، و احادیثی هم که اوّل وقت را اوّل ظهر مقرر کرده شاید ناظر به این جهت است که اصولاً از اوّل ظهر وقت وقوف است، که اگر فقط قدری از همان اوّل ظهر وقوف کرد رکن را انجام داده، ولی اگر تا یک ساعت بعد از ظهر هم تأخر کرد ترک واجب نکرده، خصوصاً اگر این تأخیر برای انجام دو نماز باشد، در هر صورت این مقدار به حساب وقوف رکنی می‌آید گرچه جز اندازه واجب وقوف نیست، و منافاتی هم ندارد،

ولی چنان‌که گفتیم کسی که نمی‌خواهد نمازش را اوّل وقت بخواند به احتیاط شدید - اگر عذری ندارد - از همان اوّل ظهر باید وقوف کند گرچه دلیلی بر وجوبش نداریم.

مسأله ۳- خیلی به جاست که نماز ظهر و عصر را یک جا در مسجد نمره یا مسجدالحرام بخواند به طوری که بتواند تا یک ساعت بعد از ظهر به عرفات برسد و همین اوّل وقت حتی عرفات است و آخر وقت واجبش مغرب شرعی است، و بهتر است نماز مغرب و عشاء را به مشعرالحرام تأخیر اندازد، گرچه - برحسب روایات تا ثلث شب هم باشد - که به اندازه ممکن فریضه روز و شب میان وقوف روز و شب تقسیم شود، ولی اگر بخواند پاسی از شب را در عرفات بماند شایسته است مغرب و عشاء را نیز در همان عرفات بخواند خصوصاً اگر بترسد از ثلث شب بگذرد.

مسأله ۴- وقوف رکنی عرفات همین اندازه است که گویند پاسی از این مدت را در عرفات ماند، البته در حالت بیداری و هشیاری، چه ایستاده باشد چه نشسته چه سواره و چه هر جور دیگر، فقط بودن در عرفات در حالت بیداری و هشیاری، که اگر بقیه مدت را نبود یا خواب یا بی‌هوش بود، در صورت آخر بی‌اشکال است و در صورت اوّل اگر معذور نباشد فقط ترک واجب کرده، و در بعضی موارد حجتش باطل است یا باید کفاره بدهد.

مسأله ۵- اگر وارد صحرای عرفات باشد و بی‌درنگ راهش را تا آخر صحرا ادامه داد و بیرون رفت معلوم نیست این مقدار کافی باشد که وقوف نیست، گرچه اگر به همین مدت توقف می‌کرد کافی بود، یعنی وقوف رکنی را انجام داده بود، و شاید کمتر از این مقدار در حال توقف هم کفایت نکند، و احتیاط واجب این است که حداقل وقوف کنی در حال اختیار به اندازه‌ی است که بتوانی پهنه عرفات را پیمود، البته به استثنای موانع زیاد، بلکه عبور عادی که لااقل یک ساعت است، و نه آنکه - به قول معروف - گرچه دقیقه‌ای هم باشد کافی

است، که اصلاً احتمالش هم از ادله دور است، مگر برای معذور که ندانسته یا نتوانسته بیشتر از این وقت اندک را وقوف کند که برحسب ادله کافی است. بنابراین وقوف رکنی عرفات در حالت عذر و غیرعذر فرق می‌کند، چنانکه از احادیث چنان می‌نماید.

مسئله ۶- وقت اختیاری رکنی عرفات چنانکه گفتیم مقداری معنی به میان ظهر تا غروب است، و وقت اختیاری واجب یک ساعت بعد از ظهر تا غروب است، و وقت اضطراری عرفات مقداری از مغرب تا اذان صبح است، و اگر بدون عذر هر دو وقوف اختیاری را به کلی ترک کرد حجتش باطل و وقوف اضطراری برایش کافی نیست، بلکه تنها برای مضطر معذور نه کسی که اختیاراً مضطر شده که با امکان وقوف اختیاری اهمال کرده تا به شب کشیده است.

مسئله ۷- اگر یادش رفت یا ندانست یا نتوانست وقوف اختیاری را درک کند پس از برطرف شدن عذر واجب است هر اندازه از وقت اختیاری واجب را یا لااقل آنچه از اختیاری رکنی که ممکن است درک کند، و الاً بایستی اضطراری عرفه را که مقداری میان مغرب و اذان صبح است درک کند، جوری که بتواند از این مقدار قسمتی را به حساب وقوف عرفه آورد و از اذان صبح تا طلوع آفتاب را به حساب اختیاری مشعرالحرام بیاورد، و این مسامحه درباره‌ی جاهل مقصر: که می‌دانسته مسئله را نمی‌داند و می‌توانسته بپرسد و نپرسیده، مورد اشکال است زیرا مورد دلیل تنها فراموش کار است که طبعاً جاهل قاصر و مانندش را نیز به او می‌پیوندیم، بدین معنی که مورد مسامحه فقط معذور است و جاهل مقصر معذور نیست.

مسئله ۸- اگر مجموع وقت یک ساعت بعد از ظهر تا مغرب را عمداً و بدون عذر ترک کرد، چنانچه به اندازه رکن وقوف کرده حجتش صحیح است، سپس چنانچه از اوّل وقت کم گذاشته گناهکار است و حج بی‌اشکال است و کفاره هم ندارد، و اگر پیش از مغرب عمداً و بدون عذر خارج شد واجب است در

صورت امکان برگردد و یک شتر هم کفاره دارد، و اگر معذور بوده نه حرام است و نه کفاره دارد، فقط هرگاه عذرش برطرف شد بایستی در صورت امکان به عرفات برگردد، و اگر اختیاراً برنگشت فقط گناه کرده و اینجا دلیلی بر کفاره نداریم، زیرا موردش فقط بیرون رفتن عمدی از عرفات است، نه بیرون ماندن عمدی، گرچه احتیاط خیلی بجاست.

مسأله ۹- در صورت خروج عمدی چنانچه پشیمان شد و برگشت فقط تکلیفش را انجام داده و ظاهراً کفاره ساقط نمی‌شود، زیرا دلیل کفاره اعم است از اینکه برگردد یا نه، و سقوط کفاره پس از ثبوتش محتاج به دلیل است که نیست.

مسأله ۱۰- کفاره شتر - چنان‌که گفتیم - در انحصار صورت عمد است و جاهل مقصر را نیز شامل است، و اگر نتوانست هر جا بخواهد هیجده روز پشت هم روزه بگیرد، و اگر این را هم نتوانست توبه کند و کافی است.

مسأله ۱۱- اگر وظیفه‌اش وقوف اضطراری عرفه، یعنی مقداری از مغرب تا اذان صبح عید بود، و این را هم ترک کرد حش باطل است، و اگر از این هم معذور بود وقوف مشعر برای او کافی است، چنان‌که اگر از هر دو وقوف اختیاری و اضطراری عرفه معذور بود و وقتی عذرش برطرف شد که هرگز وقتی برای اضطراری عرفه هم نمانده که اینجا هم حش صحیح است، مگر برای جاهل مقصر که در هر دو صورت باطل است.

مسأله ۱۲- اگر اوّل ماه ذیحجه نزد برادران سنی ثابت شد و برای ما مورد تردید بود، پیروی از آنها اشکالی ندارد، بلکه در صورت تقیه واجب و کافی است، و حتی اگر یقین به خطای آنان کنی - که ظاهراً موردی هم ندارد، زیرا خود اختلاف افق دو یقین مختلف را حل می‌کند - در این صورت هم بایستی از آنها تبعیت کرد و ظاهراً کافی است، چه تقیه باشد یا نه، زیرا همه این موارد

مشمول اطلاق آیه افاضه است که: «ثُمَّ أَفِيضُوا مِنْ حَيْثُ أَفَاضَ النَّاسُ»: از مشعر الحرام کوچ کنید چنان که «ناس» سیر مردمان - کوچ کردند. اینجا «ناس» طبعاً سیل انبوه جمعیت است، و خطاب «أفوضوا» متوجه به اقلیت‌های اسلامی است که مائیم، که هرگاه سیل خروشان مشعریان کوچ کردند شما ضد سیل ماباشید، سیلی به چهره انبوه مسلمین نزنید، و در این جایگاه وحدت ایجاد اختلاف و دوئیت نکنید، که جان حج ایجاد جمع است و پیوستن به جمع، و یکی از نام‌های مشعرالحرام نیز جمع است، و اگر مخالفت کنی و برخلاف تقیه باشد صحت حج مورد اشکال است.

در هر صورت اگر اختلاف مشکوک باشد بی‌شک با متابعت برادران حجتان صحیح است، و اگر هم یقینی باشد - که خیلی هم بعید و بلکه ناشدنی است - چنانچه بتوانی جمع میان دو تکلیف کنی و خلاف تقیه نباشد جمع کن، و اگر خلاف تقیه باشد همان کافی است و لازم نیست حج را تکرار کنی که دلیلی بر لزوم تکرار نداریم، و اطلاق امر در آیه جمع خود دلیل بر کفایت است. آیه فوق تکلیف مشعرالحرام را صریحاً و تکلیف عرفه را ضمناً بیانداشته، که با وجوب پیروی «ناس» در مشعرالحرام، طبعاً پیروی در عرفات نیز ضروری است، و در خبر است از رسول اکرم (ص) که «یوم عرفة الذی يعرف الناس فیه»: روز عرفه همان است که «ناس»: مردم عرفه‌اش می‌گیرند، و چه خوش اقتباس و استنتاج است از آیه مبارکه مشعرالحرام.

بنابراین اصولاً در کشور حج هیچ اقلیت مذهبی حق مخالفت با «ناس»: سیل جمعیت و گروه اکثریت را ندارد، و الا طبق اشاره آیه خارج از «ناس» و داخل در «نسناس»!

و باید توجه داشت که برادران سنی نیز مانند ما برای اثبات وقت دقت می‌کنند، و چنان‌که مشاهده می‌کنیم به خاطر این دقت یکی دو روز قبل از عرفه اعلام هلال می‌کنند، و طبعاً ما هم که برای شعائر و مناسک حج در کشور حج

می‌باشیم بایستی از همین افق پیروی کنیم، نه افق‌های سایر بلاد، و چنانچه افق وطن شما هم با این افق اختلاف قطعی داشته باشد فقط افق کشور حج «مکه مکرمه» میزان است و بس.

مسئله ۱۳- در موارد تقیه بایستی به همان اندازه‌ای که مقتضای تقیه است عمل کرد، که اگر عمل به احتیاط نسبت به موقف عرفات و مشعر هیچ‌گونه منافاتی با تقیه و حفظ وحدت نداشته باشد، این احتیاط جائز و احیاناً هم واجب است، مانند آنکه خودت در افق مکه ماه را ببینی یا ثابت شود برای تو که جلوتر یا عقب‌تر از آنچه برادران تشخیص داده‌اند بوده است که خیلی هم بعید به نظر می‌رسد.

مسئله ۱۴- تا می‌توانی در پهنه صحرای عرفات وقوف کنی مکروه است بر فراز کوه‌های عرفات روی، ولی اگر انبوه جمعیت جوری بود که ناگزیر شدی به دامنه یا بالای کوه‌های پناه بری طوری نیست، و باید توجه داشت که ودای «عرفة» از عرفات نیست، و قسمت اعظم مسجد کنونی نمره چنان که با تابلوهائی مشخص است از عرفات برون و داخل وادی عرفه است.

مسئله ۱۵- چنان‌که گذشت وقوف اضطراری عرفات برای شخص معذور مقداری از مغرب تا اذان صبح است، به شرطی که از وقت اختیاری مشعر نگیرد یعنی از طلوع فجر نگذرد، که اگر حتی آنی بگذرد دیگر جای وقوف اضطراری عرفات نیست، که اختیاری مشعر آغاز شده است.

مسئله ۱۶- اگر اختیاری عرفه را وقوف کرد و تا بعد از ظهر عید به مشعرالحرام نرسید، در صورت عمد حش باطل است، و اگر معذور بوده صحیح است به شرط آنکه پیش از ظهر از مشعرالحرام عبور کرده باشد، و اینجا مسائل دیگری است که در بخش وقوف مشعرالحرام خواهد آمد.

مسأله ۱۷ - اگر از وقوف اختیاری عرفات معذور بود و فقط در شب وقوف کرد، ظاهراً اگر تا پیش از ظهر عید به مشعرالحرام برسد حجش صحیح است و احتیاطاً هم در سال آینده یا هر وقت بتواند اعاده‌اش کند.

افاضه: جوشش از عرفات به مشعرالحرام

پس از غروب خورشید قدری هم مکث کنید تا قرمزی مشرق نیز برطرف شود که مغرب شود و سپس به سوی «مشعرالحرام» بجوشید تا خدای را آنجا یاد کنید: «فَإِذَا أَفْضْتُمْ مِنْ عَرَفَاتٍ فَادْكُرُوا اللَّهَ عِنْدَ الْمَشْعَرِ الْحَرَامِ».

اینجا دو «وقوف» درنگ رکن است و پس از هر یک جوشش: «افاضه» ای است، نه همچون قشون شکست خورده متفرق، از این سو به آن سو شدن - نه! بلکه همچون چشمه‌ای تند آب جوشیدن و خروشیدن، بجوشد و بجوشانید که افاضه جوشانیدنی است و نه تنها جوشیدن که «فیض است» .. آری «فَإِذَا أَفْضْتُمْ...» پس چون از عرفات جوشانید.

پس هر وقوفی درنگی دسته‌جمعی و در پیش جوشاندنی دسته‌جمعی، که درنگش نیز برای جوشش، و جوشش برای درنگ، و همه‌اش در راه خدا: به سوی خانه خدا و مردم است.

از نام‌های «مشعرالحرام» جایگاه باریک‌بینی و موشکافی «جمع»: گرد هم بودن «مزدلفه»: نزدیک گاه خدای.

این درنگ دوّم در بیابان شعور «مشعرالحرام» شعور گاهی که بی‌شعوری درش حرام است، باریک‌بینی حرام، موشکافی دقیق که شناخت‌های بی‌دقت را طرد و حرام کند، و تنها بینش با دقت است که «مشعرالحرام» است، و از این رو هم «مزدلفه» است که جای قرب الی‌الله است با دقت و سنجش کامل، اما در «جمع» نه تنهایی، که آماده زیارت خانه خدا و مردمی، پس اینجا «مشعرالحرام» و مزدلفه و جمع است.

«عرفات» نامش «مجموعه شناخت‌ها» بود، ولی مشعر با سه نام از سه دیدگاه: «شعور پیوسته به خدا و خلق» را معنی می‌دهد، و در احادیث نکاتی جالب در این باره است:

۱- «مزدلفه»: مردمان به سوی آن در «زلف» شب کوچ می‌کنند که آمیخته‌ای در هم از ساعات شب است، و ۲- به خدا و هم با مردم نزدیک می‌شوند، و «جمع» که با هم در آنجا نزدیک و آمیخته می‌گردند، و خود «زلفه» نیز به معنی منزلت و حظ و بهره است.

و می‌بینیم که حاجیان در مشعرالحرام با هم در این تنگه بسی تنگ چگونه «جمع» می‌شوند، در هم می‌آمیزند و «مزدلفه» می‌شوند به یکدیگر، و در اصل هم به خدا نزدیک می‌شوند، به «منی»: آرزوها، و سپس به خانه خدا که نیز به خدا - نزدیک می‌شوند، گوئی اینجا بیرونی خداست: جای درهم آمیختن بندگان خدا که آماده‌اند دسته‌جمعی فرمانش را اجراء کنند.

و اگر عرفات خودش جمع بود و مشعر خودش مفرد، اما نام‌هایش همچون معنای عرفات جمع است که جمع و مزدلفه و مشعرالحرام است، ولی جمعش اینجا به جمع وحدت می‌گراید که یکی شدن مردم، یک هدف و یک فکر و یک جا به راه خدا.

در خبر است جایگاه مقدس‌تر از مشعرالحرام نیست که هر خودخواه متکبری را در خود ذلیل می‌کند، بینش را به خاک می‌مالد و بینش را زیاد می‌کند، در تاریکی و بی‌رنگی و بی‌نام و نشانی مطلق فرو می‌برد.

گوئی وقوف مشعر نیز همچون شعورش از عرفات مهم‌تر است که خدا مشعر را در متن و عرفات را در حاشیه یاد فرموده گرچه هر دو رکن‌اند: «فَإِذَا أَفْضْتُمْ مِنْ عَرَفَاتٍ فَاذْكُرُوا اللَّهَ عِنْدَ الْمَشْعَرِ الْحَرَامِ»: چون کوشیدید و کوچیدید با جوشش و جوشاندید از عرفات پس خدای را در مشعرالحرام یاد کنید.

در بعضی موارد ممکن است تنها با یکی از وقوف‌های سه گانه مشعرالحرام حج درست باشد گرچه هر دو وقوف عرفات از روی عذر ترک شود، ولی چنانچه همه وقوف‌های مشعرالحرام - گرچه با عذر - ترک شود، که عبور هم از آن نکرده باشد و وقوف اختیاری عرفات را هم کرده باشد ظاهراً صحیح، ولی چنانچه فقط وقوف اضطراری شرا درک کرده قطعاً باطل است.

وقوف مشعرالحرام «فریضه» است، نه تنها به معنای واجب‌ور کن، بلکه مهم‌تر از رکن که مهم‌تر از وقوف عرفات است، چون نامش صریحاً و مستقلاً در قرآن آمده، ولی وقوف عرفات سنت است نه به معنای مستحب، بلکه چون حکمش از روایت و سنت صریحاً استفاده می‌شود، و در قرآن فقط نامش آمده آن هم در حاشیه مشعرالحرام، و از نظر فقه اسرار نیز اینجا بایستی خوب و دقیق یاد خدا کرد گرچه از پیش غافل بوده‌اید:

«فَإِذَا أَفْضْتُمْ مِنْ عَرَفَاتٍ فَادْكُرُوا اللَّهَ عِنْدَ الْمَشْعَرِ الْحَرَامِ وَاذْكُرُوهُ كَمَا هَدَاكُمْ وَ إِنْ كُنْتُمْ مِنْ قَبْلِهِ لَمَنِ الضَّالِّينَ»:

«و اینجا خدایی را یاد کنید چنانکه رهبریتان فرمود گرچه از پیش از غافلان بودید».

و این «پیش» نه تنها پیش از عرفات است، بلکه همه حالات پیش از مشعرالحرام نیز که از جمله عرفات است، که شناخت‌های نارسیده‌اش در جنب باریک‌بینی شعورگاه مشعرالحرام خود غفلت‌هایی است! آنجا عرفات بود: شناخت‌ها - که متعدد هم بود، و احیاناً درست و نادرست، کامل و ناقص به هم درآمیخته و به هم ریخته بود.

و اینجا مشعرالحرام است که بی‌معرفتی یا معرفت ناقص حرام است، بلکه باریک‌بینی، و می‌بینی که اکنون کثرت به وحدت گرائیده، شناخت‌ها از رهگذر یک باریک‌بینی دقیق گوئی یک شناخت شده، که اینجا شناخت بی‌مغز و بی‌دقت پذیرفته نیست، بلکه در فقه اسرار مشعرالحرام حرام است.

اینجا جای غربال و پس و پیش زدن شناخت‌ها که متفرقات و ناقص‌هایش کنار زده می‌شود که حرام است، و کامل‌هایش به صورت کامل‌تر شده‌ای پذیرفته می‌شود که مشعر است، آری که «مشعرالحرام» است.

اینجا شب است و با اینکه حاجیان در هم فشرده‌ترند از نظر شناخت یکدیگر دورترند که هرکسی بایستی در خود فرو رود، خوب بیاندیشد، نیک غربال کند، افکار و اشیاء و اشخاص شناخته‌عرفات را خوب براندازد و زیر و زبر کند، تا آن کثرت ایجاد به وحدت گراید، تا بتواند با وحدت آن جمع خوب شیطان را در جبهه منی تیرباران کند و خوب قربانی نماید، به خوبی در میدان عشق و عمل آنچه به دقت یافته عملی سازد.

عرفات رژه شناخت‌ها بود نه انتخابشان، که خوب و خوب‌تر و بد و بدتر را بشناسد، و اینجا بدها را نفی و خوب‌ها را غربال کن، و همه را در راه رسیدن به خوب یگانه ادغام نمای، که راه‌های کج بسیار و راه راست یکی است.

شهر یک روزه عرفات که نوری بود و وسعتی، با یورش لشکر سیاه‌پوش مشعر یکسره ویران شد، و اکنون شب است و آن چیز هم ناچیز شده و تنها شبی از سپیدی کفن - لباس احرام - مانده، گرچه نورهای مصنوعی هم هست اما خوب گم شده‌ایم تا گمشده‌ها مان را پیدا کنیم، آواره گشته‌ایم تا یار آوارنگان را بیابیم، خوب در بدر شده‌ایم تا به ناچار جز در یار را نکوبیم.

همه نموده‌ها در این یکسانی و گم‌گشته‌گی و ناپیداست، بدهای شخصی در این دریا قطره گشته، کم شده تا زیاد شوند، گم شده تا پیدا شوند، هیچ گشته تا به همه چیز پیوندند و به چه شعری - چه محشری!

آن روشن تیز خورشید در عرفات و این تاریکی غلیظ مشعر هر دو به جاست، که شناخت این و آن روشنی می‌خواهد که بخشی از آن با دیده سر است، اما اینجا که باریک‌بینی است با دیده سر است نه دیده سر، خود آگاهی می‌چربد، که نه تنها روشنی لازم نیست بلکه تاریکی شب هم لازم است، که

چشم سر با نگاه به این و آتش چشم سر را به خود مشغول می‌سازد، فقط اینجا فکر درونی است، که شناخت‌های برونی و درونی را بسیج کرده با دقت پیش و پس زنی، درست‌هایش را در هم بکوبی، و یک ده آباد به از صد شهر خراب بسازی ... خیلی تکرار کردیم و شایسته هم بود، که ما کودکان خیلی از آبادی به دوریم ... و دیگر چه کنیم؟

مگر نه این است که با طلوع خورشید بایستی به معرکه نبرد با شیطان بزرگ: شاه شیطان‌ها - برویم، و اکنون که با سلاح معنوی شعور و بسیج قوای معنوی مسلح شدیم، باید گلوله‌هایی هم برای جبهه شیطان زدن در همین تاریکی مشعر الحرام گرد آوریم، از همین ریگ‌هایش، فشنگ‌های گرد و قشنگ، نه خیلی بزرگ که به درد شلیک نخورد، و نه آنگونه کوچک که به هدف نرسد، میانه حال و از ریگ‌های حرم باشد و استعمال نشده، و چه بهتر که پاک باشد گرچه برای زدن ناپاکان است، اما تو که پاکی بایستی همه چیزت، حق گلوله شیطان زدنت پاک باشد.

گرچه شب است اما به روشنایی شعور گلوله‌های شایسته‌ات را برگزین، و این خود درسی است که سرباز تا چه اندازه بایستی هشیار باشد که با دست بتواند کار چشم کند.

هشیار باش که تعداد گلوله‌ها کمتر از نیازت نباشد - بلکه بیشتر، که هر اندازه‌اش تلف شود یا به هدف نرسد بتوانی به اندازه لازم از ذخیره‌ات استفاده کنی، که اگر در جبهه کم بیآوری کارت مشکل یا ناتمام است، و اگر هم زیاد بیآوری می‌توانی به سربازی که گلوله‌اش کم آمده کمک کنی.

اینجا شعورگاه و اردوگاه است، استراحتگاه و پادگان نیست، بایستی سلاح‌های باطنی و ظاهری قوی و شایسته گردآوری، و آماده باشی که با فرمان خورشید، همچون نور و هم‌زمان طلوعش به معرکه شتابی، با سرعت هر چه

تمام‌تر به جبهه روی و نخستین آرزوی صحرای «منی»: آرزوها - را تحقق بخشی.

شب مشعر شب عید است، با آنک شب نبرد و قربانی است: کشتن و کشته شدن در راه خدا - پس چرا عید است؟ عید شعور به مسئولیت و انجام مسئولیت است، عید نفی شیطان: «لا إله» و اثبات رحمان: «إلا الله» که عید سعید تحقق بخشیدن «لا إله الا الله» است.

این است که دعاهایش هم حساس‌ترین دعاهاسته، در خبر است که چون به مشعر الحرام رسیدی بگو: «پروردگارا! در این جایگاه رحمم کن، علمم را زیاد، دینم را سالم و مناسکم را بپذیر» «لغزش‌های گذشته‌ام را جبران فرما و عذر مرا بپذیر» که طبعاً همه لغزش‌ها و از جمله لغزش‌های عرفات را نیز شامل است.

و روز عید «قربان» که عید اثبات «رحمان» است پس از نفی شیطان، عید خون - چه در نفی که در جبهه شیطان، و چه اثبات رحمان، که همین هم اصل است، این روز که با همه نشیب و فراز - جوش و خروش - زد و خورد - و سپس قربانی - با این همه شب و روزش عید است، گرچه اصلش همان روز است: بزرگ‌ترین عید اسلامی: عید خون - عید غلبه بر شیطان، عید ناس و غلبه بر نسناس، عید فداکاری در راه «إله ناس».

اکنون سپاه آگاه در انتظار یورش دسته‌جمعی روز است، که نخست شیطان بزرگ را از پای افکند، و سپس خود راه حق فدا و قربانی کند، که قربانی نماینده فداکاری است، و رمی جمره نماینده شیطان زدن است و روی هم «لا إله الا الله»!

حد مکانی مشعر الحرام!

چنانکه در اخبار معتبره آمده حد مکانی مشعر الحرام بین مازمین تا وادی محشر است، و چنانچه جا تنگ شد می‌توانی بر فراز کوه مازمین نیز وقوف کنی، و در آخر کار در وادی محشر: آنجا که فیل و اصحابش برای ویران کردن

خانهٔ خدا رسیدند و به بمباران شدند، اما تو - در حال اضطرار - اینجا را اردوگاه زدن شیطان قرار می‌دهی، ولی نه در حال اختیار! که مکانی نامبارک است، و در حال اضطرار سربازان حق مبارکش می‌کنند... این قسمتی از فقه اسرار مشعرالحرام - و ما:

فقه احکام مشعرالحرام:

اندازهٔ واجب در وقوف مشعرالحرام ظاهراً همهٔ بین‌الطلوعین است و رکنش مقداری از اوّل شب تا طلوع آفتاب، و در اینکه پیش از طلوع فجر نیز لازم است در مشعر باشد یا نه اختلاف است، و دلیل روشنی بر وجوب نداریم گرچه جای احتیاط شدید است، و از نظر رکنی همین اندازه که گویند در مشعر بیتوته کرد کافی است گرچه پس از ثلث شب باشد چنان‌که در خبر معتبر است که نماز مغرب و عشا را در مشعرالحرام بخوان گرچه تا ثلث شب تأخیر کنی» و نیت این‌گونه باشد که از هر وقتی که واجب است تا طلوع آفتاب در مشعر وقوف می‌کنیم و اینجا مسائلی چند است:

مسأله ۱- از اخباری که کوچ کردن پیش از طلوع فجر را برای معذورین تجویز کرده، و اخباری هم که تصریح به کوچ کردن از عرفات به مشعر پس از مغرب و خواندن نماز مغرب و عشا را در مشعر دارد چنان می‌نماید که رکن وقوف مشعر در انحصار بین‌الطلوعین نیست، بلکه مقداری از مغرب تا طلوع آفتاب است، جز آنکه قدر مسلم وقوف مابین‌الطلوعین واجب است و پیش از این معلوم نیست، همانند وقوف رکنی و وقوف واجب عرفات که تا یک ساعت بعد از ظهر واجب نبود ولی به حساب رکن می‌آمد.

پس اگر بدون عذر پیش از طلوع آفتاب از مشعر کوچ کند ترک واجب کرده ولی حشش درست است و کفاره هم ندارد، و اگر وقوف مشعر را عمداً تا طلوع فجر تأخیر اندازد ترک واجب هم ظاهراً نکرده است.

مسأله ۲- برای معذوران از زنان و اطفال و مریضان و پیرمردان و ناتوانان و نیز آنان که لازم است همراه یکی از اینان باشند جایز است پیش از طلوع فجر به سوی منی کوچ کنند، چنان که در خبر معتبر است که پیمبر اکرم (ص) ضعفای بنی‌هاشم را پیش از طلوع فجر روانه منی کردند و فرمودند: «پیش از طلوع خورشید رمی جمره نکنند» و البته این هم در صورتی است که بتوانند پس از آفتاب رمی کنند و الاً جایز است همان پیش از آفتاب رمی کنند، چنان که از اخبار معتبره دیگر مستفاد است.

و به احتیاط واجب معذوران پس از نیمه شب کوچ کنند مگر آنکه از این هم معذور باشند، که خیلی هم نادر سات ولی در حال اختیار کوچ کردن پیش از نیمه شب خیلی مورد اشکال است.

(اسرار حج - ۲۲)

مسأله ۳- اگر بدون عمد، از روی سهو یا نادانی پیش از طلوع فجر در حال اختیار کوچ کرد و تا تمام شدن وقت نفهمید یا نتوانست برگردد چیزی بر او نیست، و اگر فهمید فوراً باید برگردد، ولی اگر عمداً و بدون عذر کوچ کرد، یا ندانسته یا سهواً هم، ولی پیش از فجر فهمید و عمداً برنگشت، ظاهراً از وقوف اختیاری عرفه را درک کرده باشد حجش درست است، ولی در صورت عمد یک گوسفند کفاره دارد.

مسأله ۴- مشعرالحرام دو وقوف اضطراری در این میان یک وقوف اختیاری دارد:

اضطراری اول پیش از طلوع فجر، دوّم پس از طلوع خورشید تا ظهر و اختیارش بین الطلوعین است، در وقوف اختیاری واجب است همه بین الطلوعین را وقوف کند، ولی در وقوف اضطراری همین اندازه که گویند وقوف کرد کافی است و جای گیر وقوف اختیاری است که اگر عمداً ترکش کند حجش باطل

است، بنابراین وقوف رکنی و واجب در این دو اضطراری یکسان است ولی در اختیاری متفاوت است.

مسأله ۵- اگر جوری معذور بود که وقت دوّم اضطراری مشعر را هم نتوانست وقوف کند، اینجا اگر اختیاری عرفه را وقوف کرده و از مشعر هم در ضمن یکی از سه وقت وقوفش عبور کرده ظاهراً حجتش درست است که این خود یا به حساب وقوف اضطراری و یا رکنی اختیاری است، و اگر عبور هم نکرده ظاهراً حجتش صحیح است.

مسأله ۶- اگر به عذری موجّه وقوف اضطراری اوّل را درک کرد و پیش از طلوع فجر به سوی منی کوچ نمود، آیا مانند آن است که وقوف اختیاریش را درک کرده، که در این صورت چنانچه وقوف اختیاری عرفات را هم درک کرده باشد حجتش صحیح است؟ یا مانند اختیاری مشعر در این جهت نیست که نتیجه حجتش باطل است؟ مسأله جای اشکالی و تردد است و اظهر این است که صحیح باشد، ولی اگر فقط وقوف دوّم اضطراری مشعر را درک کرد، و دیگر هیچ، ظاهراً باطل است.

مسأله ۷- آنچه مسلم است این است که اگر وقوف بین الطلوعین مشعر را یکسره و بدون عذر ترک کند حجتش در هر صورت باطل است و تفصیل نسبت درک دو وقوف با یکدیگر پس از اندکی خواهد بود.

مسأله ۸- کاری که در این وقوف صریحاً مورد امر است یاد کردن خداست که «فَإِذَا أَفْضْتُمْ مِنْ عَرَفَاتٍ فَادْكُرُوا اللَّهَ عِنْدَ الْمَشْعَرِ الْحَرَامِ...» «چون از عرفات کوچ کردید خدای را نزد مشعرالحرام یاد کنید» و تنها ذکر خدا که اینجا مشعرالحرام است و یاد غیر خدا حرام است.

مسأله ۹- اینجا ثبوت هلال نزد برادران سنی از عرفات ریشه‌دارتر است که فرمود: «ثُمَّ أَفِضُوا مِنْ حَيْثُ أَفَاضَ النَّاسُ...» «از آنجا و آن هنگام که مردم کوچ کردند شما نیز به سوی منی کوچ کنید».

اینجا هم اگر - بر فرض بعید - یقین کنی که آنها اشتباه کرده‌اند، مثلاً شب نهم است که آنها شب دهم گرفته‌اند، تو وظیفه‌ای جز پیروی آنان نداری، که در موج دریای «إله ناس» روی کنی، و اگر هم شب نهم است به حساب شب دهم می‌آید که از هر چیز مهم‌تر و برتر در این راه وحدت و همبستگی و پیوستگی گروه «ناس» است، نه لشکر شکست خورده گروه وسواس، که در اثر پراکندگی گرفتار نسناس خناس گردند!

اگر هم بدون مخالفت جمع «ناس» بتوانی به آنچه خود نیز یقین کرده‌ای عمل کنی بکن، که آن کوچ کردن با «ناس» تکلیفی است اجتماعی، و این - اگر هم زمینه‌ای داشته باشد - فردی است، ولی در صورت منافات تکلیف فردی فدای اجتماعی می‌شود.

و در گذشته نیز گذشت که دقت و احتیاط برادران سنی کمتر از ما نیست و می‌توان به شهادتشان مطمئن شد، خصوصاً با اختلاف افق که اگر هم برخلاف مکه در ایران ثابت شود یقین به اشتباه آنان حاصل نخواهد شد.

وقوف‌های اختیاری و اضطراری عرفات و مشعرالحرام:

مسئله ۱۰- از پیش گذشت که عرفه یک وقوف اختیاری دارد یک اضطراری، ولی مشعر دو اضطراری دارد و در این میان یک اختیاری و هر یک از دو اختیاری تماماً واجب و قدری که صدق وقوف کند رکن است، ولی واجب و رکن اضطراری با هم برابر است، که مقداری وقوف باشد، و در مسئله زیرین نسبت‌های این وقوف‌ها را بیان می‌کنیم.

مسئله ۱۱- قدر مسلم اگر تمامی انواع هر دو وقوف ترک شود در هر صورتش حج باطل است گرچه معذور یا جاهل باشد، ولی اگر بعضی اقسام این دو وقوف ترک شود احکامشان مختلف است که اینجا تمامی چهره‌های فعل و ترکشان بیان می‌شود:

۱- اگر وقوف اختیاری مشعر را درک کند در همهٔ صورش صحیح است، چه اختیاری یا اضطراری عرفه را هم درک کند یا نه.
 ۲- اگر اختیاری عرفه را با اضطراری مشعر درک کند نیز بدون اشکال صحیح است.^۱

۳- اگر فقط اضطراری روزانهٔ مشعر را درک کند ظاهراً حجش باطل است، ولی اگر مشعر را پیش از طلوع خورشید درک کند ظاهراً صحیح است^۲، چنانکه وقوف اضطراری شبانهٔ مشعر نیز کافی است.

۴- اضطراری هر دوی عرفات و مشعر را درک کند ظاهراً درست است، گرچه با احتیاط مستحب شایسته است حج را اعاده کند.^۳
 ۵- اضطراری شبانهٔ مشعر را با اختیاری عرفه درک کند که ظاهراً درست است.

۶- اضطراری شبانه‌اش را با اضطراری عرفه درک کند که ظاهراً صحیح است.
 ۷- فقط اختیاری عرفه را درک کند که ظاهراً صحیح است، ولی جای احتیاط شدید است که اعاده کند.

۸- فقط اضطراری عرفه را درک کند که قطعاً باطل است.
 این هشت مورد از نظر اتفافی و اختلافی بودن صحت و بطلان‌شان دو قسم‌اند:
 ۱- قسم اوّل - دوّم - اجماعاً صحیح است. ۲- و قسم هشتم اجماعاً باطل است و پنج قسم دیگر اختلافی است، و ما بر حسب احادیث صحیح‌ه صحت بعضی و بطلان بعضی را رجحان داده‌ایم که در نتیجه فقط مورد سوّم که از

۱. چنانکه در صحیحۀ معاویة بن عمار از حضرت صادق(ع) است وسائل باب ۲۱ وقوف مشعر.
 ۲. اینجا در خصوص درک اضطراری شبانهٔ مشعر اخبار معتبرهٔ متعدده‌ای است که کافی است، ولی در مورد درک اضطراری روزانهٔ مشعر دو دسته اخبار متعارضه می‌باشند که اخبار بطلان صریح‌تر است و در صورت سقوط هر دو دسته نیز مقتضای قاعده بطلان حج است.
 ۳. چنانکه در صحیح‌ه حسن عطار از حضرت صادق(ع) آمده که فرمود: اگر حاجی عرفات را پیش از فجر درک کند و چون به مشعر رسید دید مردم رفته‌اند اندکی در مشعر توقف کند و سپس به مردم در منی ملحق شود و چیزی بر او نیست (وسائل باب ۲۴ مشعر).

موارد اختلاف است باطل و قسم هشتم نیز بالاجماع باطل است، یعنی اگر فقط اضطراری عرفه یا اضطراری روزانه مشعرالحرام را درک کند باطل است، گرچه در سایر موارد اختلاف نیز احتیاط بجاست.

منی: آرزوها

«ثُمَّ أَفِيضُوا مِنْ حَيْثُ أَفَاضَ النَّاسُ وَاسْتَغْفِرُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ» (البقره: ۱۹۹): «سپس از مشعرالحرام - به سوی منی - کوچ کنید - بجوشید و همچون سیل خروشان شوید، از آنجا و از آنرو و آنگونه که سیل «ناس» می جوشند و می خروشند، و از خدای پوزش و آمرزش بخواهید که هم او بخشایندهٔ مهربان است».

در عرفات و مشعرالحرام از نظر فقه عملی کاری واجب نبود و تنها وقوف «درنگ» که خود صورت بیکاری است، گرچه از نظر فقه اسرار عالمی معانی و رموز بود.

اما اینجا «منی» است و اضافه بر اسرار جای کار: تحقق دادن آرزوها، به کار بستن تصمیمها، عملی ساختن شناختهای «عرفات» و موشکافیهای «مشعرالحرام» است.

اینجا جبههٔ بمباران شیطان، قربانی برای رحمان و در پایان حلق یا تقصیر است و سپس روزهای دیگرش تنها جبههٔ سه شیطان! اکنون سربازان پارسای شب مشعر با دو سلاح آشکار و پنهان، تیرها به دست و شناختها و موشکافیهای ایمانی بدل، با این هر دو نیروی آشکار و پنهان رهسپار جبههٔ منی می باشند.

حداقل گلوله‌هائی که بایستی به سه شیطان بخورد چهل و نه عدد - در سه روز - و حداکثر هفتاد است و در چهار روز، و مقداری هم پس انداز احتیاطی که گمشده‌ها و خطا رفته‌ها را جبران کند.

نخستین وقت یورش به شیطان بزرگ: شاه شیطان! و تنها او، در روز عید! تیغ آفتاب است، که به فرمان خدا میلیون‌ها سرباز فداکار با اشاره خورشید که به سرعت پهنه جبهه را روشن می‌سازد، یک‌جا آغاز یورش می‌کنند، و در این میدان وحشت‌زا در بمباران شیطان شاه از هم سقبت می‌گیرند، و جالب توجه است که برنامه سه چهار روزه گلوله‌باران شیطان‌ها از روی هم رفته اوقات بقیه مناسک حج و عمره بیشتر است.

اینجا جولانگاه تحقق بخشیدن نفی و اثبات کلمه توحید «لا إله إلا الله» است: نفی شیطان و سپس اثبات رحمان، که روز عید قربان نخست شیطان بزرگ را نفی کنی و سپس قربانی که با ریختن خونی در خور طاقت بنمائی که در راه رحمان و اثباتش و استقامت در امرش تا پای جان حاضری، و سپس حلق یا تقصیر که اشاره به قطع بقایای ارتباطات شیطان است، نفی خود و شیطان - شیطان برونی و درونی - و در این میان اثبات رحمان، و دو یا سه روز دیگرش تنها نفی سه شیطان، و چه جبهه طولانی است؟ که طرد شیطان وقت و رنج بیشتری از اخلاص برای رحمان دارد، که شیطان تنها نقشه‌ای نفی رحمان و نفی عبادت رحمان نیست، بلکه اگر هم عبادت کنی ریائی و شیطانی باشد و تو هم گمان کنی که زاهدی:

آری منی: آرزوها - سرزمین خدا و شیطان است و جولانگاه نفی این و اثبات آن: «لا إله إلا الله» اما نفیش طولانی‌تر! که راه‌های شیطان نیز زیادتر و گیج‌کننده است، و اثباتش کوتاه‌تر، که راه خدا هم کوتاه‌تر و تنها یکی است، طولانی هم نیست: «وَأَنَّ هَذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا فَاتَّبِعُوهُ وَلَا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِكُمْ عَنْ سَبِيلِهِ»: «این راه راست من است پیرویش کنید و از راه‌های دیگر و دگری پیروی نکنید که بی‌راحتان می‌کند».

اینجا عشق پس از دو منزل شناخت و شعور گام در میدان عمل می‌نهد، شیطان شناخته شده را در روز روشن هفتاد بار گلوله‌باران می‌کند، شب‌ها را

بیتوته: استراحت، و روزها در سه جبهه سه شیطان رزم می‌دهد، روز اوّل «عید» در انحصار شیطان بزرگ است: جمره عقبه - که قشون تازه نفس فعلاً شاه شیطان را گلوله‌باران می‌کند، و روزهای بعد که طبعاً شیطان‌های دیگر برای حفظ شیطنت و یاری شیطان بزرگ بپا خاسته و بسیج داده‌اند، قشون خدا از این پس روز یازده و دوازده - و گاهی هم سیزده را - در هر سه جبهه می‌رزمند، نخست کوچک که هوس بزرگی نکند، و فکر ولایت عهدی از سرش بیفتد، سپس وسطی: ولی عهد که به همان آرزو بمیرد، و در آخر شاه شیطان که اگر رمقی گرفته مجدداً از دست بدهد!

قشون حق تیر بر دست و تکبیر و دعا بر زبان: «الله اکبر - اللهم ادحر عنی کید الشیطان» حمله دسته‌جمعی را در شارع الملک: خیابان شاه - به شاه شیطان آغاز می‌کنند، که دست تقدیر نام جبهه شیطان را نیز خیابان شاه نهاده زیرا شیطان همیشه در خیابان و کوی پادشاهانند!

در میان این سربازان زنان و کودکان و سالخوردگان که در هر جهادی معذورند، اینجا که بسج عمومی است حتماً در حدود امکان بایستی انجام وظیفه سربازی کنند، اگر هم معذورند، که نه روز و نه شب توان گلوله باران ندارند، نائب بگیرند، که سرباز معذور گلوله‌اش معذور نیست و نباید هدر رود، اگر هم توانست خودش لااقل در جبهه حاضر شود که از دیدار صحنه محروم نشود.

اینجا وقت اصلی همان روز است که تیر به تاریکی انداختن درست نیست، اگر هم مجبور شدی در شب اندازی نائبت در روز بیاندازد، و اگر امروز معذوری نه فردا خودت فردا روز بزن، اگر هم فقط روز آخر می‌توانی همه را - با فاصله - همان روز آخر بزن، نخست به نیت پیشین و سپس پسین که لااقل ترتیب حفظ شود.

مگر شیطان و شیطان‌ها فقط در منی لانه و آشیانه دارند، فقط کالهایشان در خیابان شاه است؟ که هیچ جا نه و فقط «منی» جبهه جنگ با آنهاست!؟

و در هر صورت مگر شیطان فقط سه تاست که در سه جبهه باید بمبارانش کرد؟ و چرا در هر یورش فقط هفت گلوله؟

اینها همه رمز و صحنه‌سازی است خانه خدا و مردم درس شیطان زدن و چگونه به میدان شیطان رفتن را در مدرسه «منی» یاد گیرند.

خود این سه جبهه سوء سابقه‌هایی چند دارد که مدفن سه جاسوس ضد پیمبر است و جایگاه سه بت است، و جولانگاه شیطان در حساس‌ترین امتحان‌های ابراهیمی است، آن هنگام که برای سربریدن اسماعیل مأموریت یافت، و در همین سه جبهه شیطان به سراغش رفت، و در هر سه بار به امر خدا هفت گلوله ابراهیمی نثارش شد.

آری شیطان سه اقنومی - نه خدای سه اقنومی برخلاف پندار مسیحیان و دیگران:

۱- سه بت: خداهای بی‌جان ۲- سه طاغوت: جاسوسان شیطان ۳- سه شیطان: طاغوت‌های بتان و طاغوتان در سه جلوه شیطانی!

و نیز در سه چهره شیطان - گاو - پلنگ که با پیوندهای سه‌گانه و دوگانه هم نموده‌های یگانه، روی هم رفته هفت می‌شود:

۱- شیطان ۲- گاو ۳- پلنگ ۴- شیطان گاو ۵- شیطان پلنگ ۶- گاو پلنگ ۷- شیطان گاوپلنگ پس هر یک از این سه شیطان را هفت بار گلوله بزن که نموده‌هایی از هفت در جهنم‌اند. خوب بفهم.

و نیز در سه چهره اساسی دیگر شیطنت متمدن! ۱- استعمار ۲- استثمار ۳- استثمار = ۱- فرعون ۲- قارون ۳- بلعم باعورا، که استثمار شیطان بزرگ و استثمار شیطان وسط، و استثمار شیطان کوچک است! و من گیجم که این کوچک چه خدمات بزرگی به آن دو دارد، که اگر نکند هر دو فلج‌اند، و چون خدمتگزار آن دو است ما به حساب آخرین: خرده پا و نوکرش آوردیم، و اگر از خدمت سرباز زند کار هر دوی استثمار و استثمارزار است.

این سه شیطان در عین سه بودن یک‌اند و در عین حال سه‌اند، نه همچون سه اقنوم مسیحیان که محال است، بلکه این سه همکاریشان - وحدت و هم‌آهنگیشان در عالم شیطنت واجب و شرط اساسی تکمیل شیطنت است، که این سه اقنوم شیطنی هم‌آهنگی اجتناب‌ناپذیری دارند، که فرعون = شیطان استبداد و استعمار، گاه خود قارون = گاو استعمار و بلعم = استعمار نیز هست که: قدرت و ثروت و شریعت را یک‌جا جمع کرده، ادعای وحی بی‌واسطه می‌کند و همه چیز را از آن خود می‌پندارد و به جز خود حاکمی نمی‌شناسد، و خود به تنهایی هر سه ریشه شیطنت را جمع کرده هر هفت در جهنم را به روی رعیت باز می‌کند که نمونه روشنش را ایرانیان این زمان می‌شناسند، و عکسش را بر جمره عقبه زدند تا مسلمین چهره شیطان واقعی را سنگ‌باران کنند!

و آنجا هم که این سه اقنوم صورتاً از هم جدایند و هر یک تشکیلاتی جداگانه دارند قدرت استبداد و استعماری فرعونش چپاول قارون را قانونی می‌کند، و بلعم هم که خود دست‌نشانده دربار است این چپاول را شرعی می‌کند و حکم ظل الهی فرعون را در محکمه شرع صادر می‌نماید که خود شیخ‌الاسلام - شریع قاضی - امام جمعه و آیه ... درباری و ... همه و همه به قدرت فرعون قانونی، و فرعون به قدرت قارون و بلعم شایسته سیاسی و شرعی شاهنشاهی است.

قارون هم دستگاه استعمار بلعم را با حق ... و صحنه قانون فرعون، و بلعم هم زمین‌خواری و گاورخوری قارون را از باب شریعت تملکات شخصی، و هر دو با همه وسائل شاهنشاهی فرعون را، فرعون هم این دو را، با ادله آیات و روایات و توجیهات استعماری که پایه قدرت فرعون را بر عرش الهی می‌نهد و با خدا شریکش می‌کند، و وکیل و همه کاره خدایش می‌نماید، تا جائی که نامش را هم خدا می‌نهد، و نه تنها ظل الله و ...!

و تو که روز عید - آری عید! فقط مأمور زدن شیطان بزرگ: شاه شیطان می‌باشی و بس، زان روست که او هر سه شیطان است: شیطان گاوپلنگ است - فرعون قارون بلعم است، استعمار استعمار استعمار است، ریشه همه بلاها است، و هم او روزهای بعد سه جبهه می‌گیرد، تو را به این سه جبهه می‌کشد، که بایستی آماده هر سه جبهه باشی.

و چه پیوستگی عمیقی دارند که اگر هم روی مصلحتی از همه جدا باشند همیشه از بن و ریشه با هم‌اند:

فرعون نزد قارون می‌رود و قارون به خدمت فرعون، بلعم به دربار فرعون و فرعون هم به مسجد یا دیر و کلیسای و خانقاه بلعم که: دربار و این عبادتگاه و این بیت‌المال جولانگاه این هر سه شیطان است، که هر یک در آن دو دیگر نقش‌ها و نقشه‌ها دارند، گرچه اصل از قدرت فرعون است، ولی تا ثروت قارون و شریعت بلعم نباشد شاهنشاهی فرعون نمی‌پاید ... و از ترس آنکه مبادا یکی از آن دو هوس آریامه‌ری کنند خود نیز آن دو دیگر می‌شود، و خورده‌پاهای قارونی و بلعمی را زیر و پا می‌گیرد، که امام جمعه و شیخ الاسلام، مالداران و شرع‌مداران نیز نمایندگان اویند، همه و همه اوست همه هیچ‌اند و او هیچ چیز که «فَقَالَ أَنَا رَبُّكُمُ الْأَعْلَى!» و نه تنها «خدایگان» بلکه «خدای خدایان».

اینجا می‌فهمیم که صحنه رمی جمرات مکتب مبارزه پیگیر علیه شیطان‌هاست، علیه ثالوث شیطنت: شیطان سه پایه هفت در هفت آتشفشان.

خود عدد هفت نیز اضافه بر اشاره به هفت جور شیطنت: هفت در جهنم، اشاره به آسمان‌ها و زمین‌ها و زمان‌هاست که هفت هفت است، تو هم در رمی شیطان‌ها بایستی هفت هفت بزنی، هفت آسمان و هفت زمین و هفت زمان را برای زدن هفت شیطان و بستن هفت درب جهنمی‌شان سیر کنی، و نیز بدانی که این مبارزه در تمامی جبهه‌های هفت‌گانه زمین و آسمان، و زمان که هفته‌هاست ادامه دارد، همه جا و همه وقت شیطان‌ها در کمین‌اند و باید همواره تو به

سلاح‌های گوناگون شیطان افکن مجهز باشی که این خود نقشه «لا إله» است و سپس در پیش نقش «الا الله».

و تو حاجی اینجا در سه جبهه منی درس بگیر، در این صحنه‌های خدا خواسته و خدا ساخته زندگی ساز «ناس» بدان چگونه بایستی از شر وسواس خناس نسناس رها شوی.

حواست جمع باشد خودت هدف گلوله نباشی، هشدار که شیطان در یکی از این صحنه‌ها به تو نگوید: تو هم! فرعون! تو به فرعون گلوله می‌زنی؟ قارون! تو قارون را هدف می‌گیری؟ بلعم تو بلعم را می‌زنی!... ای گاو و تو با گاو دعوا داری، پلنگ! پلنگ را می‌دری، روباه! به روباه حمله و حيله می‌کنی.

استعمار! علیه استعماری؟ استثمار! بر ضد استثماری! استعمار! تو ضد استعماری؟ و یا هر یک بر ضد اعضاء انجمن ثالث، هم‌کارها و همه کارها؟ معركة خنده‌داری است!

در خبر است از حضرت صادق(ع) «که هر که اینگونه رمی شیطان: جمرات کند، شیطان به گوشش می‌گوید: «بأستک مارمیت» اروا ... دمت نزدی!

اما نه! تو در مدرسه احرام، در مدرسه شناخت‌ها و موشکافی‌ها، تو از شیطنت‌ها برون شده‌ای، توبه کرده و پاک گشته‌ای، شیطان درون را برون رانده‌ای، و اکنون در صحنه «منی» شیطان‌های برونی را نیز می‌رانی ... بزن «الله اکبر» بزن «الله ادحر عنی کید الشیطان» بزن «اللهم علی کتابک وسنة رسولک»! بزن که این تمرین زدن است نه خودش، چهره‌ای است از جبهه نه خودش.

اینجا مدرسه جنگ - تعلیم سربازی - دانشکده افسری است - فقط شناخت چگونه جبهه رفتن، برای چه و چگونه زدن و بمباران کردن؟ و از این پس هر جا که باشی، در هر زمین و هر زمان و هر شغل و پستی که باشی، بایستی بیشتر اوقات مصرف زدن شیطان‌ها، طرد شیطان و شیطنت‌ها، و بقیه‌اش در همین میان به گونه اصل و متن زندگی - عبادت و طاعت رحمان، که آن فرع است و این

اصل، آن مقدمهٔ این است که «لإله» مقدمه «إِلَهِ اللَّهِ» است، که زندگی سراسر عقیده است و جهاد همه‌اش نقش «لإله الاالله» است.

با هر شیطان و هرگونه شیطنتی حرب‌های مناسب آماده‌ساز و با جمله‌ای کوتاه و یک جهان معنی «وَأَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ...»: آنچه توانید و آنگونه که تمکن دارید یا می‌توانید تمکن داشته باشید خود را آمادهٔ رزم با شیطان‌ها کنید! تا «تُرْهِبُونَ بِهِ عَدُوَّ اللَّهِ وَعَدُوَّكُمْ»: بدین وسیله دشمن خدا و خودهاتان را - لااقل - بترسانید که از شما هم‌اره گریزان باشند.

بایستی رزم و نبرد روی حساب و حساب کرده باشد، مشت و درفش معنی ندارد، با فرعون نیروئی به همان نسبت و مناسبت و نه تنها وعظ و ارشاد، که نه می‌فهمد و اگر هم - احياناً - بفهمد زیر بار نمی‌رود، و با قارون استعمار نیز همان و نه تنها قدرت و موعظت، و با بلعم استعمار با نیروی علم که بر حسب فرموده پیمبر بزرگوار «اذا ظهرت البدع في امتي فليظهر العالم علمه، و من لم يفعل فعليه لعنة الله والملائكة والناس اجمعين»: «هنگامی که بدعت‌ها و بدبینی‌ها به چهرهٔ دین در امت من آشکار شد، بر علمای امت است که علم خود را آشکار سازند، و هر که نکند بر او باد لعنت خدا و فرشتگان و همهٔ مردمان».

و نه تنها مبارزهٔ با شیطان وظیفهٔ علمای دین است، بلکه وظیفهٔ همهٔ مسلمین است، چنان‌که جبههٔ منی در انحصار علما نیست، رزمندگان با شیطان‌های اجتماع نیز تنها دانیان نیستند، بلکه همهٔ مسلمین، با در دست داشتن حرب‌های مناسب بایستی رزمندگان علیه شیطان باشند، و هر که سلاح مناسب ندارد آماده کند، و از همه مهم‌تر سلاح بینش صحیح اسلامی است که حتی‌الامکان در تمامی جبهه‌های استعمار برزمنند، و آنجا که نتواند رزمندگانی نیرومندتر بخواهند.

فکر مکن تو تنها نیروی قدرت مبارزه در همهٔ جبهه‌ها نداری، که بی‌سربازی و بی‌برگ و ساز از عهدهٔ قارون بر نمی‌آئی - که مالی نداری، با استعمار بلعم مبارزه نتوانی کرد که سواد نداری - بی‌قدرت و جمعیت از عهده فرعون بر نمی‌آئی که

هیچی نه! که خدایت فرمود: «وَلْتَكُنْ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَ يُأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ»: «باید از شما امتی تکوین شود - بار آید - که به سوی هر چیزی دعوت کنند، امر به معروف و نهی از منکر نمایند.»

تک روی در جبهه غلط است، به جبهه منی بنگر که همگان یک دست و یک داستان همچون سیل جوشان و چون شیرخروشان به صحنه می‌روند، که دشمن هر که باشد تنها با آب دهانشان غرق می‌شود، تا چه رسد به گلوله بارانشان! شیطان استعمار = استبداد که کارش قلدری و حکومت به زر و زور است، شیطان استعمار که همچون زالو انگل جامعه و شغلش مکیدن خون‌هاست، و شیطان استعمار که به چهره میش کار گرگ می‌کند، و به صورت زاهد آن کار دیگر می‌کند، و با نقشه روحانی نقشه شیطانی دارد، با ریش - و عمامه‌ای که در بار بر سرش نهاده، با محراب و منبر اوقافی، با تسبیح و سجاده آریا مهری، این نکبت از همه خطرناک‌تر آنچنان فرعون و قارون را آنچنان‌تر می‌کند... در مسجد و بر فراز منبر دعاگوی ملوکانه است، و بروز سلام در صف نخستین سلام‌گویان، و در مجالس دعا اولین دعاگو! و حتی این بلعم بی‌معرفت در صحرای عرفات هم دعاگوی فرعون است!

تو حاجی بایستی اینگون خودت سوغات شوی و به وطنت برگردی که با تمام قوا در همه جبهه‌ها با شیطان در نبرد باشی، اگر هم نیروی مناسب نداری آماده کنی، و اگر خودت نمی‌توانی دیگر آن را تحرک کنی .. تا کشور حج کشور خدا، حکومت خدا و دولت اسلام را هر جا که هستی بنیاد نهی، که همه جا عرفات است، همه جا مشعر و همه جا منی است، که اینجا مکتب و همه جا عمل است، چنان‌که به تفسیر امام صادق(ع) مکتب عاشورا در پهنه مکان و در ازای زمان برقرار است که «کل یوم عاشوراء - کل ارض کربلاء - کل شهر محرم!» تو حسین باش که یزید فراوان است، یا دست کم حسینی باش که همه زمان‌ها عاشوراست و همه زمین‌ها کربلاست، نقشت همه وقت و همه جا

حسینی باشد، نه تنها گریه و ناله که این هم فقط برای انگیختن و تحریک سربازان فداکار حسینی است، و آغاز هم از خودت که آزادگان حسینی در همه جبهه‌های حق و باطل، در همه معرکه‌ها و درگیری‌ها ناس و نسناس حسین را یاری کنند، و تو بس مگو «یا لیتنا کنا معک فنفوز فوزاً عظیماً»: حلقوم بریده‌اش این است: هم‌اکنون با من باش، همان قرآن و اسلام را که من برایش فدا شدم یاری کن، اگر من مردم اسلام که زنده است و پایدار، و بدان که حسین ششیعه رمز گریه و تو سری به خود زدن نیست، گریه برای تحریک دوست و گریاندن دشمن است و زنده کننده روح جهاد، این قمه‌ها و شمشیر و زنجیرها را بر سر دشمن بکوب که یزیدی است، نه بر سر خود که زیانی به یزید نرسد، بلکه با تو در رزم علیه خودت همکاری کند که بیشتر تو سری خور باشی «وَهُمْ يَحْسِبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا»: گمان کنی که خوب کاری است، وظیفه حسینی بودنت همین است.

آنگونه عزاداری که زیانی به یزدیان ندارد و نه نفعی به حال حسینیان، قطعاً ضد حسین و به سود یزید است، که خود یزید نیز سه روز در دربارش اینگونه مجلس عزائی دارد! و یزید نخستین نیز برای عوام‌فریبی هفت روز در شام عزاداری کرد.

به فهم چه می‌گومی، نگو چقدر طول و تفصیل می‌دهی، اینک مناسک نوشتن نیست، از احکام رمی جمرات عقب ماندیم، حوصله‌مان تنگ شد، که همین روح مناسک است، درس شیطان زدن را همین‌جا بایستی آموخت، اینجا دانشگاه و تمرین است و جاهای دیگر پادگاه و پایگاه، مگر تو برای پوست بی‌مغز آمده‌ای، پس چه حاجی هستی! که حج «قیاماً للناس - هدی للناس - و منافع للناس» است، نه خیمه‌شب بازی و بس، نه صحنه و دیگر هیچ، نه خرید و فروش طواف و نمازش، تجارت رمی جمرات و قربانی‌اش، که گروهی خریدار مناسک توخالی با جیب و مغز خالی بگردند، و گروه تجار بلعمی استعمار با جیب پر و

مغز و دل خالی‌تر، هر دو پر از خالی، یا پر از غرور و متاع الغرور برگردند. (اسرار حج - ۲۳).

بفهم چه می‌گویم - نگو پس اصل که مناسک است چه شد، اصل همین است و مناسک فرع و مقدمه، خدا هم اینگونه مناسک حج می‌گوید که: «**قِيَامًا لِلنَّاسِ**» مناسک پیمبر و ائمه هدی نیز چنان است که هر سه: احکام - اسرار و ادله احکام را یک جا و به هم آمیخته و در هم دوخته بیان می‌فرمایند، نه اعمالی خشک و همچون پرده‌هایی از ... بی‌معنی - که نه معنایش - نه اسرار و نه نتایجش معلوم نباشد، جوری که برخی از حجاج روشنفکر را به فکر بدبینی اندازد، یا در دین شک کنند، ناس یا نیمه ناس رفته و نسناس خناس برگردند و یا إله «ناس» سرستیز آورند.

با سپیده دم قشون سپید پوش خدا - که با زبان حال گویند: جنگ ما برای صلح است، نخست به شیطان بزرگ حمله می‌برند، در این راه گزارشان به دو شیطان دیگر: ولی عهد و نخست وزیر شیطنت - نیز می‌افتد، اما فعلاً امروز زدنی در کار نیست، فقط می‌نمایند که هدف شیطان شاه است، حضرت رئیس است «**اذْهَبَا إِلَىٰ فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَىٰ**» فعلاً شما پادوهای شیطنت قدری پایمال گردید و برای فردا به بعد که هوس سلطنت یا یاری سلطان دارید سراغتان خواهیم آمد. اینجا کی به کی است، گاه برخی از سربازان خود پایمال و غرق این سیل‌اند، و گاهی گلوله‌هایی هم نثارشان می‌شود که خطا می‌خورد، یا آنکه اینها را شیطان برگشت می‌دهد که: تنها من شیطان نیستم، در این جمع نیز یارانی دارم که بایستی همدردی کنند، به بعضی هم زیر لب می‌گویند: تو هم! تو دیگر چرا؟ ما که با هم ... اگر بنای شیطان زدن است از خودت آغاز کن، و چه خوش فرمود - نغز و پرمغز آورد امام صادق(ع) که «چون مؤمن رمی کند فرشته آن را می‌گیرد» که به هدف رساند و خوب معنی دهد «و چون کافر بیاندازد شیطان گویند: «**بِأَسْتِكَمَا رَمَيْتَ**» بدمت - و به اصطلاح: «أروادمت - نیانداختی» که تو خود

شیطانی چگونه به شیطان پرتاب می‌کنی، نخست شیطان درونی را رمی کن و سپس برونی را!

این‌ها همه درس عبرت است که از این جبهه شگفت‌انگیز عبرت‌خیز باید گرفت: قشون حق که نخست سراغ رئیس می‌رود و بدین معنی است که همیشه بایستی از سلسله جنیان آغاز کرد تا جنبش اصلی شیطنت راکد شود، سپس به سراغ پادوها - از دم تا دم - رفت مبادا جان گرفته به خود آیند، و شکست شاه را جبران کنند، از این پس هر سه را گلوله‌باران کن، هر سه اقنومش را به گلوله بکش تا دیگر رمقی نماند.

این سه شیطان در یک خط و جهت‌اند، در یک خیابان «شارع الملک» خیابان شاه، تصادفی هم نیست، که همیشه شیطان‌ها در خیابان شاه جایی دارند! و اینجا هم کاخ شاه شیطان نزدیک مکه و از سائر شیاطین به شهر خدا نزدیک‌تر است، که برای بندگان خدا گول خیزتر است و طبعاً خطرش هم بیشتر است، و روی همین اصل هم روز اوّل که جبهه در انحصار گلوله‌باران اوست روز عید است، ولی عید «أضحی» جدیدترین و فدائی‌ترین عید که به خوبی کلمه توحید را معنی می‌کند:

«لا إله» در نفی شیطان بزرگ «إلا الله» در اثبات خدای بزرگ و اینکه روز این دو جبهه خونین عید است از لحاظ هر دوی نفی و اثبات خونین است، که برای نفیش در جبهه شیطان، و برای اثباتش در جبهه رحمان که قربانی می‌کنی.

پس امروز عید خون است - خونی که برای خدا می‌ریزم - خونم که برای خدا می‌ریزد، کشتن و کشته شدن برای خدا و این خود عید راستان است! این بخشی از فقه اسرار گلوله‌باران شیطان و اکنون فقه جمرات:

واجبات منی:

روز اوّل «عید قربان» به ترتیب: رمی جمره عقبه و اگر حج تمتع یا قرآن است قربانی در حد امکان برای توانایان و سپس حلق یا تقصیر و دیگر هیچ.

روز دوّم و سوّم - و چهارم نیز اگر ماند - شب‌ها بیتوته: استراحت در منی و روزها در منی رمی سه جمره به ترتیب: اولی - وسطی - عقبه.
و شواهدی از لغت گواه است که جمره همان جایگاه معروف است، چنانکه «جمرات سه‌گانه»: «جمره اولی - جمره وسطی - جمره عقبه - خود این نسبت‌ها گواه این معنی است».

و نیز به معنی: اجتماع سنگ‌های پرتاب شده - اجتماع گروه و شتاب کردن، هم آمده چنانکه در خبر است که چون آدم ریگ پرتاب کرد: «أجمر إبلیس من بین یدیه» شیطان از برابرش گریخت و یا دور شد، ولی این معانی به مناسبت همان سنگ‌هایی است که جای پرتاب ریگ‌ها، و جمع همان ریگ‌ها، و اجتماع گروه سنگ‌اندازها - و شتاب آنها و شیطان‌هاست که بگریزند، و تنها خود «حصی - الجمار - ارم الجمار - الجمره الاولی - الجمرات الثلاث» اینگونه تعبیرات که در روایات آمده نزدیک‌ترین گواه است که همان جایگاه‌های معروف جمرات و هر یک آنها جمره است.

غرض اینکه گلوله‌باران جایش همان جایگاه‌ها است چه سنگ‌های استوانه‌ای کنونی باشد یا نه، چه کوتاه و یک طبقه و چه دو یا چند طبقه که امتداد عمومی همان نقطه چه از بالا و چه از پائین هر اندازه هم که باشد یا بشود همه و همه و جمره است و به همان استوانه‌ی ظلمت شیطنی بایستی شلیک کرد.

روز عید هفت ریگ به جمره عقبه و روزهای بعد به هریک از سه جمره هفت ریگ به ترتیب: اولی - وسطی - عقبه - که عقبه در بقیه روزها به عقب می‌افتد و آن دو دیگر جلو و اکنون مسائلی چند درباره‌ی شرائط زمان و مکان و عدد و چگونگی انداختن و...

مسأله ۱- واجب است گلوله‌های شما سنگ‌ریزه باشد، نه آنچنان ریز که مانند شن، و نه درشت که همچون سنگ، بلکه بر حسب روایات باید «حصی» ریگ باشد، که هم اندازه و هم جنس گلوله در این لفظ بیان شده، بنابراین گلوله

غیرسنگی، یا کوچک‌تر یا بزرگ‌تر از ریگ - جوری که ریگش نگویند کافی نیست.

و چرا فقط جنس سنگی - حتی و نه آهنین؟ زیرا گلوله‌باران شیطان بایستی با نیروهای سنگین باشد، نه نرم که نرمشی است با شیطان، و نه مانند آهن که در دسترس همگان نیست و در این صحنه که نمایش است و الگو، تنها نماینده‌ای از قدرت همگانی لازم است و دیگر هیچ.

و این هفت ریگ بدون استثنا بایستی به جمره: شیطان نگاه - اصابت کند، که هر کدام نخورد لازم است دیگری را بزند، و طبعاً گلوله‌های احتیاطی لازم است که جای خطا رفته‌ها را بگیرد، تا در جبهه نیازمند به تهیه گلوله‌های کمبود نشود. مسأله ۲- واجب است ریگ‌ها بکر یعنی استعمال نشده باشد، که گلوله مستعمل به کار جبهه نیاید، مگر آنکه ندانی مستعمل است یا نه، و چه بهتر که بدانی غیرمستعمل است، و چه بهتر که بدانی غیرمستعمل است، و خوب است که زیبا و پاک و نظیف باشد که زیبایی و نظافت - گرچه برای شیطان زدن - زینده هر مسلمان است، شیطان نجس است ولی تو پاک و پاک‌کردار و حتی پاک سلاح باش، و آنچه در این میان واجب است بکر بودن ریگ‌هاست، گرچه مشکوک هم کافی است.

مسأله ۳- واجب است این ریگ‌ها فراورده حرم باشد، یعنی حرم بزرگ که چهار در چهار فرسنگ است، و چه بهتر که از مشعرالحرام گردآوری که نزدیک‌ترین پادگاه جبهه است، نه از خود منی که فرصتی نیست و پر زحمت گرچه صحیح است، و نه از مسجدالحرام یا مسجد خیف و یا هر مسجدی که در حرم وقف است و تصرفش حرام، و نه از هر جائی که تصرف در خاک و ریگش جائز نیست که مال تو نیست و اجازه تصرف هم نداری، بلکه از زمین‌های مباح و همگانی حرم، یا آنکه مال مردم است ولی اجازه اینگونه تصرفات بی‌ضرر مباح است و بی‌مانع، و در هر صورت مباح بودن و حرمی

بودن ریگ‌ها از شروط اساسی این جبهه اسلامی است، و نکته‌اش هم این است که گلوله شیطان زدن نباید از رسم وره شیطان گرد آید، و بایستی از حرم حق و حریم اسلام جمع گردد.

و این خود رمزی است عمیق که: سلاح مسلمین بایستی در سرزمین اسلام و تحت نظر خود مسلمین آماده شود، نه آنکه سلاح شیطان زدن را از خود شیطان بگیری یا بخری که هم به او کمک اقتصادی کرده‌ای و هم با سلاح شیطان - طبعاً - علیه شیطان کاری از پیش نخواهی برد که «کافران همه یک کیش اند».

بنابراین عدد کمتر یا بیشتر از هفت، یا گلوله غیرریگ، یا برداشته از غیرحرم بکار این جبهه - که کارآموزی هم بیش نیست - نمی‌خورد، و این خود رمز و درسی است برای همه جبهه‌های واقعی و اصلی.

مسأله ۴- واجب است که این هفت گلوله را با هفت شلیک به هدف بزنی، چه با هدف برسند یا جدا جدا اصابت کنند، و اگر دو یا چند ریگ را با یک پرتاب بیافکنی، چه جدا جدا بخورند یا با هم اصابت کنند فقط یکی حساب می‌شوند، که میزان در تعدد و وحدت همان شلیک و پرتاب گلوله است، نه تعدد و وحدت ریگ‌ها یا اصابت‌ها، مهم این است که این هفت ریگ با هدف پرتاب به هدف برسند، و مانعی هم ندارد که با هر پرتاب چند ریگ بیاندازی که لااقل یکی از آنها برسد.

مسأله ۵- این ریگ‌ها بایستی با پرتاب شما به هدف برسند، گذاردن بر هدف یا رها کردن بدون پرتاب بر هدف کافی نیست، و اگر هم اول به چیزی برخورد و سپس با همان نیروی اولیه پرتاب شما به هدف رسید درست است، ولی اگر به کمک آن چیز به هدف رسیده که اگر آن چیز نبود پرتاب شما نیروی رساندنش را به هدف نداشت، باطل است و باید تجدید شود، مثلاً ریگ سریع‌السیر دیگری در راه به ریگ کندرو سست شما برخورد کرد و بدین‌وسیله گلوله تنبیل شما به هدف رسید کافی نیست، مهم این است که گلوله شما به

ضرب دست خود شما به هدف اصابت کند نه با کمک غیر شما، بنابراین اگر به چیز سفتی بخورد و از آن گذشته به هدف برسد درست است، گرچه اگر آن چیز شل بود نمی‌رسید چنان‌که در خبر صحیح از حضرت صادق(ع) است «که اگر ریگت به انسان یا شتری خورد و سپس به هدف رسید کافی است» زیرا اگر نیروی پرتاب خود به خود برای رسیدن به هدف کافی نبود، با این برخورد خنثی می‌شد، ولی چیز شل خود به خود نیرو را ضعیف می‌کند و از او می‌کاهد. با این حال اگر سفتی آن چیز کمک به رسیدن هدف کرده، ظاهراً لازم است تکرار کند، و اگر هم به چیزی بالای جمره خورد و سپس به جمره رسید ظاهراً کافی نیست، زیرا به زدن او نخورده و اصلاً هدف دیگری درست نبوده است، مگر آن که جوری پرتاب کند که از بالای جمره عمودی بر سرش فرود آید - همچون طبقه فوقانی جمرات - که درست است، زیرا مهم رسیدن به این استوانه عمودی شیطانی است، چه از سر یا پشت و رو و پهلو یا پایش بخورد، که اگر این استوانه هم نباشد در استوانه فضائی جمره کافی است، و غرض رمزی است که پایگاه و جایگاه شیطان بمباران شود.

مسئله ۶- با این هفت پرتاب واجب است هفت سنگ پرتاب شود، که اگر کمتر از هفت پرتاب یا کمتر از هفت سنگ با همان هفت پرتاب بیاندازد کافی نیست بلکه میزان: هفت پرتاب و رسیدن هفت سنگ با آن هفت پرتاب است، بدین معنی که کمتر از هفت پرتاب این سنگ‌ها را نیاندازد، ولی اگر این هفت را با هفتاد پرتاب هم انداخت مانعی ندارد، که مثلاً ریگش به هدف نرسد و شلیک‌ها را آنقدر تکرار کند تا به هدف برسد، و این فاصله‌های اجتناب‌ناپذیر میان این اصابت‌ها ضروری نمی‌زند، ولی نه آنکه فاصله میان شلیک‌ها در اثر اهمال شما باشد که سرباز معرکه‌ات نخوانند، بلکه در اثر کثرت جمعیت داوطلبان جبهه است که خیلی از گلوله‌هایت و شلیک‌هایت به هدر می‌رود، اما تو همچنان با جدیت پی‌گیرت همواره می‌کوشی هفت مرتبه هدف را بزنی، گرچه

ساعت‌ها به طول انجامد، که تو در این صورت در همه مدت را بزنی، گرچه ساعت‌ها به طول انجامد، که تو در این صورت در همه مدت سرباز معرکه‌ای.

مسأله ۷- اگر در حال شلیک نداند چند گلوله اصابت کرده، بایستی به اندازه‌ای شلیک کند که بداند هفت اصابت حاصل شده است، ولی اگر کارش را تمام شده دانست و سپس شک کرد هفت اصابت بوده یا کمتر، اعتنائی نکند که شک پس از انجام عمل هیچ‌گاه اعتباری ندارد، خصوص در صورتی که از جبهه برون شده یا همان جا بکار دگر مشغول گشته یا آماده برگشتن است.

مسأله ۸- اگر پس از رمی هر سه جمره یقین کند که یکی از دو یا سه جمره را یکی یا بیشتر کم انداخته، یا کمتر اصابت داده، و نداند کدام است، اینجا واجب است مجدداً به ترتیب جوری جبران نقصان کند که بداند نقصانی در میان نمانده و هیچ شیطان نگاهی از هفت خود بی‌نصیب نمانده است، و چون نمی‌داند کدام یک کم نصیب مانده لازم است برای حفظ ترتیب در همه شلیک‌ها حیثاً تکرار هم بکند، مثلاً نمی‌داند جمره اولی کامل بوده یا نه، پس از تکمیل آن لازم است دو جمره دیگر را از سر گیرد و به آنچه قبلاً شلیک کرده اکتفا نکند، زیرا در هر حال حفظ ترتیب واجب است.

مسأله ۹- اگر خودت از رمی عاجزی و به هیچ وجه نمی‌توانی شلیک کنی در آخر کار جای نیابت است، البته بدین ترتیب که اگر روز نتوانی شبش رمی کنی، بدین معنی که در این سه روز اصلاً قادر بر انجام وظیفه نباشی که طبعاً شب‌ها بایستی انجام دهی، و اگر نه شب‌ها و نه روزها خودت نتوانی، اینجا جای نیابت است که هر کدام را در روزش انجام دهد.

پس در درجه اول روز است، گرچه روز دوم یا سوم باشد، که رمی گذشته را در روز آینده قضا کنی، سپس شب است اگر اصولاً روزها نتوانی، و سپس نیابت است که اگر نه در شب و نه در روز هرگز قادر بر انجام وظیفه نباشی، ولی اینجا

هم که باید نایب بگیری چه بهتر که در صورت امکان خودت در جبهه حاضر شوی که دست کم تماشاگر باشی ولی واجب نیست.

مسأله ۱۰- اگر سه روز اوّل را خوئش معذور است ولی می‌تواند روز سیزدهم می‌شود چهارمی، و هر جا که دو یا چند رمی قضا و اداء واجب باشد، لازم است قضا را بر اداء، و گذشته را بر تکلیف فعلی مقدم دارد مه به ترتیب روز اوّل - دوّم - سوّم.

بنابراین نیابت تنها هنگامی است که در همه اوقات شب و روز این ایام خودش معذور باشد که طبعاً از همان روز اوّل بایستی نایب بگیرد، و در زمینه‌ای هم که بتواند همه را در روز آخر انجام دهد احتیاطاً برای هر روز هم نایب بگیرد، ولی اگر هر شب یا بعضی شب‌ها بتواند خودش رمی کند هرگز نیابت نه کافی است و نه جائز است.

مسأله ۱۱- زمان اصلی رمی جمرات از دهم تا سیزدهم ذیحجه الحرام است که اگر در این ایام یا بعضی از آنها یادش رفت و پس از سیزدهم فهمید بایستی خودش یا نائیش در سال آینده قضا کند، گرچه بعید نیست تا آخر ذیحجه هم قضایش کافی باشد، ولی برخلاف روایتی ضعیف اما مشهور میان علماء می‌باشد، و طبعاً اینجا جای احتیاط است که هم خودش یا نائیش در بقیه ذیحجه امسال قضا کند، و هم سال آینده خود با نائیش آنچه فراموش شده انجام دهد.

مسأله ۱۲- چنان‌که در ادای این رمی‌ها ترتیب روزها و جمره‌ها واجب است در قضایش نیز چنان است، که همیشه رعایت این ترتیب واجب است، و این خود تعلیمی است نظامی که با سرباز لازم است کارش روی ترتیب و نظام و حساب باشد، نه گترة و در هم و از هم پاشیده و باری به هر جهت، و در صورت امکان شایسته است اگر یک روز یا یک شب قضا و ادای چند رمی را

می‌کند، با فاصله باشد که مثلاً: صبح - ظهر - عصر - و در هر صورت یک جا و پشت هم بدون فاصله نباشد.

مسئله ۱۳- اگر ریگ‌هایی نزدیک جمرات است و تو نمی‌دانی که استعمال شده یا نه مانعی ندارد، که بکر بودن شرط نیست و تنها استعمال شدگی مانع است و مادامی که معلوم نباشد قاعده اشکالی ندارد.

مسئله ۱۴- رمی جمرات به هر وسیله‌ای جائز است گرچه با تیرکمان یا مانند آن باشد، خصوص در صورتی که خیلی ازدحام است و نمی‌توان جوری نزدیک رفت که با دست به هدف بخورد و از دور هم نمی‌رسد یا خیلی دشوار است و چنانچه اصابت به هدف با دست خالی ممکن نباشد تهیه آنگونه وسائل - طبعاً - واجب است، مگر در صورتی که موجب اذیت دیگران باشد و به جای شیطان به انسان بخورد.

مسئله ۱۵- لازم است بدانی گلوله‌ها ریگ است، برخلاف بکر بودنشان، که ریگ بودن شرط است و لازمه‌اش علم به این شرط، ولی استعمال شدگی مانع است و علم به بکر بودن لازم نیست، پس اگر ندانی ریگ است از اول کافی نیست و اگر ندانی بکر است از اول کافی است و اگر بعداً بفهمی استعمال شده بوده باطل است، چنان‌که اگر بعداً بفهمی ریگ نبوده نیز باطل است.

مسئله ۱۶- در صورت کمبود گلوله‌هایت می‌توانی از دیگران بگیری در صورتی که ندانی استعمال شده، یا چه بهتر که بدانی استعمال نشده ولی برای اینکه از کسی خواهش نکنی - همان بهتر که از نزدیک جمرات برداری، طبعاً آنجاها که احتمال استعمال نمی‌دهی یا بعید است، زیرا در آخر کار که چیزی زیاد می‌آید کسی ریگ‌های زیادی را با خود نمی‌برد، و این فقط در جمره عقبه است و در اولی و وسطی بعید است که هنوز تیرباران شیطان‌ها به پایان نرسیده سربازی گلوله‌هایش را رها کند.

مسأله ۱۷- اگر برخلاف ترتیب رمی کند، که از عقبه گرفته به اولی پایان دهد فقط اولی درست است و باید وسطی و سپس عقبه را تکرار کند، و چنانچه پس از روز سیزدهم بفهمد اشتباه کرده تا آخر ذیحجه جبران کند، و احتیاطاً سال دیگر هم خودش یا اگر نشد نائیش تکرار کند.

مسأله ۱۸- روی هم رفته واجبات گلوله باران شیطان زدن هفت بار به جمرات است با ریگ میان طلوع آفتاب تا غروبش که عدد و زمان و مکان و تعداد شیطان همه و همه برای سربازان این میدان واجب المرعات است، با آنکه شیطانی اینجا در کار نیست، تا چه رسد در جبهه‌های شیطان‌های واقعی، کاخ‌نشینان کوخ خراب کن، که تصمیم و احتیاط و انضباط در گلوله بارانشان و طرد و نفی‌شان بایستی خیلی زیادتر و جدی‌تر باشد، نه آنکه مانند بسیاری از حاجیان همه احتیاط‌مان در این معرکه رمزی توخالی باشد و دیگر هیچ، که در جولانگاه‌های پهنه مکان‌ها و در ازای زمان‌های شیطان‌ها احتیاط‌مان در سازش با آنها و تقیه از آنها با تعظیم و احترامشان باشد. .. نه! اینجا خوب تمرین کن که در جاهای اصلی خوب‌تر بزنی، و در جبهه‌های شیطانی زنی که هر روز و هر جا است هرگز تقیه و احتیاط نکنی.

مسأله ۱۹- در رمی جمرات جهت خاصی شرط نیست - می‌توانی از هر سمتی که خواستی بزنی، فقط در جمره عقبه مستحب است پشت به قبله باشی ولی صحیح است که رو به قبله هم بزنی گرچه بسیاری گمان دارند که رو به قبله جزء جمره نیست و ساختمان جمره نیز روی همین گمان است ولی اصلی ندارد و بی‌شک جائز است که رو به قبله کرده و رمیش کنی.

قربانی:

از جبهه گلوله باران شیطان که پیروزمندانه برگشتی، شیطان بزرگ را از پا درآورده یا کشتی، اکنون روانه قربانگاه شو، از نفی شیطان به اثبات رحمان رو که توحیدت تکمیل شود، و چنان که نفیت عملی ایمانی بود، اثبات نیز عملی

ایمانی است، برای اثبات این اثبات چه بهتر که عزیزترین عزیزانت را تقدیم کنی، هدیه دهی که «هدی» همان هدیه الهی است، اکنون ابراهیم وار قربانی کن، ولی نه قربانی خودت یا عزیزانت که مشروع نیست، مگر در حال دفاع و جهاد فی سبیل الله، ابراهیم هم که مأمور به قربانی اسماعیل شد، خود آزمایشی بس عالی و سخت بود که سرآمد خودکشی است - نه! تو فقط خونی حلال و سودمند بریز که هم رمز فداکاری برای «الله» است، و هم به سود «اهل الله» که این هدیه دو جانبه: خدا مردمی - است، معنایش خدائی و گوشتش مردمی است. شتر یا گاو یا گوسفند، هر کدام را بتوانی، و چقدر نغز و پرمغز است و لبریز از معنی که: پروردگارا! من در راه تو «فی سبیل الله» تا پای خون آماده‌ام، اکنون که نه خودکشی و نه فرزندکشی در شریعتت جائز نیست، این قربانی نماینده‌ام - که: خودم قربانت - عزیزانم - بسته‌هایم و همه‌ام: آبرویم - شغلم - عقلم - علمم - و آنچه مرا «من» کرده و از تو جدایم ساخته، همه و همه قربان تو، و بالاخره هر که و هر چه را از خودم هم بیشتر دوست دارم چون اسماعیل ابراهیم - ابراهیم وار قربانت می‌کنم، ابراهیم فرزند بهتر از جانش را به همین رمز و همین معنی فدا می‌کند و آنچه او باید بکند کرد و در نتیجه آنکه باید بشود شد: «إماماً للناس».

اکنون در جبهه‌های مئی، و سپس در همه صحنه‌های زندگیت ابراهیمی شو، در هر دوی نفی و اثبات قوی باش، هم علیه شیطان که با همه قدرت نفیش کنی، و هم در راه رحمان که هماره - نه تنها در عقل و فلسفه - بلکه - عملاً اثباتش کنی، که اگر پای جهاد و خون پیش آمد بی تأمل قدم در میدان خون نهی، و اکنون که هدیه‌ات «ما استیسر من الهدی» است که قربانی برحسب امکانت مقرر شده، چون دو جانبه است بایستی حتی الامکان در اوج کمال و زیبایی باشد، که نه تنها مقصود خوردن و خوراندن است، و فقط خون ریختن، بلکه هدیه‌ای است دو جانبه: تقوایش رمز فداکاری است برای «الله» گوشتش هم برای

«اهل الله» و این خود نمونه و نماینده‌ای است از هدیهٔ جان برای جانان، و نه تنها هدیهٔ مال است که آسان نماید، این هدیهٔ اسماعیل بهتر از جان است، متوجه باش قربانیت دروغین نباشد، راستگو باش و راست رو و راستکار.

آری ابراهیم وار که تا دردناک‌تر از شهادت پیش روی، تا دست کم از این پس به تن به شهادت دهی، که اینجا قله و اوج کمال بندگی و تسلیم است، و اینجا است که می‌توانی توحیدت را کمال بخشی، و از همه معبودها دروغین آزاد شوی.

سه دیدگاه:

قربانی - هدی: را از سه دیدگاه: جانبازی - خونبازی - اطعام مساکین - باید دید، و آنچه در قرآن و روایات مکرراً بدان تصریح و تأکید شده همین سومی است، و آن دو دیگر که روح‌ساز و جان‌بخش‌اند تنها برای نکته بینان از خلال آیاتی چند نمو دارند، ولی این هر سه بایستی در آن قربانی که هدی دو جانبه است، در پهلوی هم رعایت شوند، از سه دیدگاه و نه تنها یک یا دو! چنانکه گذشت - قربانی با آن سابقهٔ تاریخی درخشان ابراهیمیش نمایندهٔ جانبازی «فِي سَبِيلِ اللَّهِ» است.

در قربانگاه نیز که لبریز از خون «هدی» است برو تا سیل خون‌هایی که به امر خدا در راه خدا و به مصلحت بندگان خدا ریخته می‌شود، برو تا بنگری، چشمت خونین شود، تا از خون نترسی، از کشته شدن یا کشتن «فِي سَبِيلِ اللَّهِ» هرگز نهراسی، واهمه نکنی، در انجام اوامر خونین پروردگارت وقفه نمانی، از شرکت در جبهه‌های جنگ در راه حق سرباز نزنی.

پس از این دو که از «شَعَائِرِ اللَّهِ» است، شعور بخش از این دو دیدگاه است، گمان نکنی که اینجا کارت تمام است، قربانی است و بس، خون ریختن و لاشهٔ «هدی» را رها کردن است و بس، نه! اینجا مسئولیت سومی است که از منطق ظاهری قرآن و حدیث رکن است که: «فَكُلُّوا مِنْهَا وَ أَطْعِمُوا الْبَائِسَ الْفَقِيرَ» ... وَ

أَطْعَمُوا الْقَانِعَ وَ الْمُعْتَرَّ: از آنها بخورید و بخورانید، بی‌بضاعتان - بدحالان - گرسنگان - قانعان و همه نیازمندان را، اهل الله را بخورانید، نه آنکه بگذارید و بروید تا بسوزد یا بگنجد، فضای منی را که دست کم سه روز بایستی بماند متعفن و خطرناک کنید، میکروب خیز نمائید، که احیاناً بیتوته منی که واجب است از ترس بیماری حرام شود!
فاجعه قربانی:

فاجعه قربانی کنونی به اندازه‌ای خجالت‌بار و شرم‌آور شده، و جوری مورد هجوم بی‌دین و با دین، بیگانه و خودمان گردیده، که شایسته و ضروری است دانایان برای حلش بکوشند، و مصلحت اندیشان مسلمان و سرکردگان دین چاره‌ای عالمانه و عاقلانه، خدا پسند و مصلحانه کنند، و اکنون سکوت از این فاجعه حرام است، و ما که به حکم ضرورت حاجت عمومی این مناسک آزاد را می‌نویسیم، آن هم با ادله و اسرار تا درسی برای مقلدان، و یادبودی برای مجتهدان، و جوابگوئی برای معارضان باشد، لازم است خصوص این بحث را ریشه‌دارتر دنبال کنیم، و از سائر مراجع اسلام بخواهیم با ما در حل این مشکله جهانی اسلامی همفکری و همکاری فرمایند «لَعَلَّ اللَّهَ يُحْدِثُ بَعْدَ ذَلِكَ أَمْرًا».

و خوشبختانه مسأله قربانی مبتلای به نصوص و ادله متعارضه نیست تا نیازمند به قواعد و موازین قوی اجتهاد باشد، و خواهید دید پس از بازگویی آیات و روایات بیشتر شما می‌توانید خودتان حکم خدا را از سرچشمه احکام بفهمید، و دیگر نیازی نیست که به انتظار این و آن باشید، خدا هم در صورتی شما را موظف به پرسش از سایر دانایان کرده که خود ندانید و نتوانید بدانید که: «فَسْئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ» یا اگر هم نیازی به پرسش دارید از این و آن پرسید و بهترین رأی را انتخاب کنید که «فَبَشِّرْ عِبَادَ الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَاهُمُ اللَّهُ وَ أُولَئِكَ هُمْ أُولُوا الْأَلْبَابِ»: به بندگانم

نوید ده، آنان که سخنان این و آن را می‌شنوند و بهترینش را پیروی می‌کنند اینها ایند کسانی که خدا هدایتشان فرموده و اینها ایند صاحبان مغز و فکر! و دست کم این انتخاب برای شما در چنان مسأله‌ای - که أدله‌اش یکسره و روشن است - جایز بلکه واجب است، خوب بنگرید و بیاندیشید، و انتخاب کنید.

اکنون نصوص آیات «هدی»: «قربانی» ریشه‌ی اساسی بحث ماست، و در پرتو آیات، روایات را نیز مورد بررسی نهاده و این نامه سرگشاده مستدل را به پیشگاه عموم برادران عرضه می‌داریم، هر که قانع شد و میان خود و خدا حکم خدا را دانست طبعاً شایسته عمل است، و هر که قانع نشد شایسته اعتراض نیست. نگارنده این نامه سرگشاده را در شهر خدا «مکه مکرمه» می‌نگارد خدایش داند که قربة الی الله خود را پل پیروزی حکم خدا می‌نهد، تا سائر مجتهدان و به دنبالشان مقلدانشان از این پل بگذرند و تهمت ناروای توحش و بربریت عید خون را از ساحت مقدس اسلام بزدايند!

آیات قرآنی «هدی»: قربانی

۱- «وَالْبُدْنَ جَعَلْنَاهَا لَكُمْ مِنْ شَعَائِرِ اللَّهِ لَكُمْ فِيهَا خَيْرٌ فَاذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ عَلَيْهَا صَوَافٍ فَإِذَا وَجَبَتْ جُنُوبُهَا فَكُلُوا مِنْهَا وَأَطِعُوا الْقَانِعَ وَالْمُعْتَرَّ كَذَلِكَ سَخَّرْنَاكُمْ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ لَنْ يَنَالَ اللَّهُ لُحُومُهَا وَلَا دِمَائُهَا وَ لَكِنْ يَنَالُهُ التَّقْوَى مِنْكُمْ كَذَلِكَ سَخَّرَهَا لَكُمْ لِتُكَبِّرُوا اللَّهَ عَلَى مَا هَدَاكُمْ وَ بَشِّرِ الْمُحْسِنِينَ» (الحج: ۳۷)

«و شتران را برای شما «حاجیان» از شعائرالله نهادیم، برای شما در آنها خیر و برکت است، پس نام خدای را در صفوفشان بر آنها یاد کنید، پس چون به پهلو افتادند بخشی از آنها را بخورید و به قانع و معتر - مستمندی که به هرچه‌اش دادی قناعت کند، و رهگذر بینوا - بخورانید، اینگونه شتران را مسخر شما کرده‌ایم شاید شکر کنید، هرگز گوشت‌ها و خون‌هایشان به خدا نرسد، لیکن

تقوای شما به او رساست، اینگونه آنها را تسخیرتان کردیم تا خدایی را بر این راهنمایی بزرگ دارید و نیکوکاران را بشارت و نوید ده».

اینجا می بینیم قربانی شتر تنها در سه زاویه برای ما تسخیر شده و دیگر هیچ، که اگر هر یک نباشد گوئی هیچ نیست، و دست کم حق نداریم به گونه ای دگر قربانیشان کنیم:

۱- «جَعَلْنَاهَا لَكُمْ مِنْ شَعَائِرِ اللَّهِ» از نشان دهنده های دقیق روح فداکاری در راه خداست، که هماه راه شایسته انسان است: راه بندگی خدا و مصلحت انسان، چنان که گذشت.

۲- «فَادْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ عَلَيْهَا صَوَافَّ» پس اکنون که از شعائر الله است بایستی به نام خدا قربانی شوند.

۳- «فَإِذَا وَجَبَتْ جُنُوبُهَا فَكُلُوا مِنْهَا وَأَطْعِمُوا الْقَانِعَ وَالْمُعْتَرَّ»: پس چون به پهلو افتادند، از گوشتشان بخورید و به مستمندان بخورانید - همین و دیگر هیچ که: «كَذَلِكَ سَخَّرْنَا لَكُمْ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ» اینگونه این حیوانات را در اختیارتان نهادیم که: مورد بهره برداری و بهره دادن نهید شاید شکر کنید - اینگونه! نه به گونه ای دیگر که: گوشت هایش را هدر دهید و این هدیه پر برکت را از صاحبانش دور سازید! مراعات این سه جهت که همه اش از شعائر الله است این خود در هر سه زاویه تقوای الله است که «لَنْ يَنَالَ اللَّهُ لُحُومَهَا وَلَا دِمَائُهَا»: هرگز نه گوشت هایش به خدا رسا است و نه خون هایش «وَلَكِنْ يَنَالُهُ التَّقْوَى مِنْكُمْ»: تنها پرهیزکاریتان به او رسالت، که: این قربانی سه گانه سه جانبه برای خدای یگانه از شعائر الله، تقوی الله است «كَذَلِكَ سَخَّرَهَا لَكُمْ»: این گونه شان تسخیرتان کرده نه به گونه ای، که ذکر دو بخش نخستین از این شعائر الله صرفاً معنوی و آموزشی و باریک بینی است، و توده مردم را از آن دو چندان بهره ای نیست، که تنها جنبه شان الهی است، (اسرار حج - ۲۴) و از یک سوی دیگر، مادی پرمعنی: خدا خواسته و خدا مردمی است،

که محشر سیر کردن شکم‌های گرسنه گوشت ندیده است، که شعائرالله اینجا انفاق فی سبیل‌الله، و خوردن و خوراندن عبادالله است از آنچه به نام خدا و برای خیر شما «لَكُمْ فِيهَا خَيْرٌ» قربانی شده، و این شعائرالله به فرموده «الله» «لَكُمْ فِيهَا خَيْرٌ» برای همه شما تنها خیر و برکت است، و نه تنها برای خدا خیر است که به جز تقوایتان چیزی به او نمی‌رسد، و نیازی هم به تقوایتان ندارد، این خیر در انحصار شما و تنها شماست، و می‌بینید که تنها اینجا «خیر» خوردن و خوراندنش که همگانی است به میان آمده، آن هم چون بهره‌ای انحصاری که «فإذا ... فكلوا... واطعموا...» همین خیر مادی که همه بدان نیازمندند و درکش همگانی است، که گفتن «بسم‌الله» تنها برای زبان‌داران است نه لالان، و شناخت فداکاریش در انحصار پیشروان معرفت است نه همگان، اما خوردن و خوراندنش همگانی است: «لَكُمْ فِيهَا خَيْرٌ ... فَادْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ... فَكُلُوا»: تسلسلی بس نغز و پرمغز، که از سه گونه شعائریتش تنها بردن نام خدا که رکن حلیت است، و سپس خوردن و خوراندن که رکن نتیجه و بهره است نامبرده و دیگر هیچ! و تنها با لفظ «شعائرِ الله» در آغاز اشاره به سائر دقت‌ها و بهره‌های معنوی و آمرزنده فرموده است و دیگر هیچ! آری فقط این‌گونه خدا مردمی که تقوای سه جانبه دارد: ۱- برای خدا ۲- به نام خدا ۳- به مصرف بندگان خدا، و ما تنها به نام خدایش را، و روبه قبله نهادنش را، و بریدن چهار رگش را: فقط اینها را رعایت می‌کنیم، اما روح شعائریش را که رکن معنوی و معرفتی است، اما سیر کردن مستمندانش را که رکن مردمی و مادی است، این دو رکن را که مهم‌تر است غافلیم!

این «هدی» است - هدیه است برای خدا و اهلس، آنچه به خدا می‌رسد تقوای شماست که پرهیز مادی و معنوی است: گوشتش به هدر نرود بلکه برای بندگان خدا، و قربانیش هدر نرود که برای خدا: خونسش به روی زمین منی که خوردن نمایش فدکاری است، در میان این گوش و خون که به خدا نمی‌رسد،

تنها تقوای شما رساست، تقوای سه جانبه و در پرتو تقوای مادیش بندگان مستمند خدا بهره‌مندند.

و این «لَنْ يَنَالَ اللَّهُ لُحُومَهَا وَ لَا دِمَائُهَا» گوشه‌ای است سخت که به ما بی‌تقویان می‌خورد، ما که خون‌ها را می‌ریزیم، لاشه‌ها را به روی زمین می‌اندازیم، و صحرائی پر از لاشه و خون می‌سازیم، و گمان می‌کنیم قربانی همین است و بس، و همین تقوی است و همین وظیفه است و بس، و برخی از دانا نمایانمان برای صحنه نهادن به این بربریت و بی‌انصافی آیه «قُرْبَانَ تَأْكُلُهُ النَّارُ» را بیش می‌کشند، که در انحصار زمان‌هائی پیش از اسلام است و خود معجزه‌ای از معجزات بوده، و آتشی هم که آن قربانی‌ها را می‌خورده الهی بوده، و هر چه بوده آیات قربانی اسلام چهره‌ دگر و والاتری به قربانی‌هایش داده که «مِنْ شَعَائِرِ اللَّهِ ... فَكُلُوا مِنْهَا وَ اطْعِمُوا...!»

آیا معقول و پذیرفتنی است، قربانی که خیر مهم‌ترش - که هم تنها مورد تصریحات قرآنی است - خوردن و خوراندن است، در صورتی هم که بی‌مصرف بماند یا نتوان مصرف کرد، باز هم واجب و یا جائز باشد؟ با آنکه «كَذَلِكَ سَخَّرْنَاهَا كَذَلِكَ سَخَّرَهَا» این‌گونه: که بخورید و بخورانید - این حیوانات را مسخر شما کرده‌ایم - نه به‌گونه‌ای دیگر، و ما همگان به‌گونه‌ای دگر قربانی وارونه‌ دگرگونه می‌کنیم، و گروهی از مؤمنین را قربانی این قربانی بی‌خیر و پر از شر می‌کنیم، که با دیدن این منظره وحشت‌زای وحشیانه قربانگاه ایمانشان را - احیاناً - از دست بدهند، و دیگران هم که ظاهراً مؤمن بمانند تزلزل یابند «وَهُمْ يَحْسِبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا!»

اینجا قربانی: «هدی و هدیه شتر»: خدا مردمی، برای شعائرتش - خیریتش - خوردن و خوراندنش ... و در آیه‌ای دیگر همه قربانی‌های حج در زمره سودهای کشور حج است: که به مستمندان همی‌رسد، و «قِيَامًا لِلنَّاسِ - مَنَافِعُ لِلنَّاسِ -

مَثَابَةً لِلنَّاسِ» باشد، چنان‌که در آیهٔ اعلام حج به زبان ابراهیم خلیل (ع) و در آخر به زبان حضرت خاتم‌النبین (ص) آمده:

«وَأَذِّنْ فِي النَّاسِ بِالْحَجِّ يَأْتُوكَ رِجَالًا وَعَلَىٰ كُلِّ ضَامِرٍ يَأْتِينَ مِنْ كُلِّ فَجٍّ عَمِيقٍ لِيَشْهَدُوا مَنَافِعَ لَهُمْ وَيَذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ فِي أَيَّامٍ مَّعْلُومَاتٍ عَلَىٰ مَا رَزَقَهُمْ مِنْ بَهِيمَةِ الْأَنْعَامِ فَكُلُوا مِنْهَا وَأَطِيعُوا أَمْرَ الْفَقِيرِ...» (الحج/۳۱):

«در میان مردمان اعلام عام کن برای حج که بیایندت پیادگان و سواران بر هر شتری لاغر و ناتوان، تابیاوند از هر راهی دور، تا سودهایی را برای خودهایشان مشاهده و دریافت کنند، و خدایی را بر اینکه حیوانات زبان بستهٔ حلال گوشت نصیبشان فرموده یاد کنند، پس بخورید و از آنها و بدحال مستمند شکسته را بخورائید...».

اینجا به جای شتر آنجا بهیمة الانعام است که: شتر و گاو و گوسفند از همه جورشان، و بهره‌برداری از گوشتشان از «جملهٔ منافع لهم»: منافع کشور، حج و روزی‌های سرشار خداوندی که بایستهٔ تشکر و یاد خداست وانمود شده، و حتی بدون ذکر شَعَائِرِ اللَّهِ بودنش یک‌سره خوردن و خوراندنش تنها سود و تنها رزق مردمان از این قربانی‌ها قلمداد شده است.

آری! سود و زرقی برای مستمندان و درماندگان که این بهرهٔ مادی را از کشور حج و عید خون می‌برند، و سودی هم برای انفاق‌کنندگان که قربانیان از شَعَائِرِ اللَّهِ و خود تقوی الله است، و نفع معنوی اضافه بر آنچه گذشت: که خود نیز در زمرهٔ مستمندان از این سفرهٔ پربرکت بخورند، با آنان شرکت کنند تا حس امتیاز و جدائی و خودپسندیشان بمیرد، و روح یگانگی و برادری و برابریشان زنده شود.

خدا چنان فرموده. اما ما بندگان هزاران خروار گوشت حلال را به سود زمینی منی، کرم‌ها و سائر حشرات و میروپاتش، و سگ‌ها! که از تعفنش نیز فراریند، و مواد گوناگون مرض‌ها که فضا را آلوده می‌سازند، و ماها! آنها را به سودی اینها

قربانی می‌کنیم، و اهل‌الله را از این رزق‌الله محروم می‌سازیم، و تنها با چند ریالی سرشان را کلاه می‌نهم!

این روزی‌ها حلال پربرکت الهی که در انحصار خودمان و بیشتری برای مستمندان است، ما در انحصار آن اسراف وحشیانه می‌نهم، و عجیب این است که سگ‌ها و گربه‌ها، حتی پشه‌ها و مگس‌ها که همیشه به دنبال چنان سوراخ و سستی می‌دوند و پرواز می‌کنند، اینها هم در روزها گنبدیده منی، از بوی گندی که ما انسان‌ها به راه انداخته‌ایم فراریند، که تعفن سگی کثیر از آن است که حتی سگ‌های تعفن‌جو تحملش کنند، و ما با این اسراف وحشیانه گوشت و کشتار بی‌رحمانه بی‌منفعت و پرضرر، با هر چه نادانی و بی‌رحمی - و بدتر به حساب خدا - که هرگز هم راضی نیست! این کار سالیانه تکرار می‌کنیم ... چرا؟ شما از سائر دانایان باوجدان بپرسید، و در موشکافی و چیز دانی از کسی نهراسید.

خدا این روزی‌ها را برای مستمندان کشور حج مقرر فرموده و ابراهیم خلیل (ع) هم که دعا کرد: «وَارزُقْ اَهْلَهُ مِنَ الثَّمَرَاتِ لَعَلَّهُمْ يَشْكُرُونَ»: «اهل کشور حج را از ثمرات روزی ده شاید شکر کنند» بیشتر نظرش به این ملیون‌ها قربانی بود، او هرگز برای خوش‌روزی شدن کرم‌ها و میکروب‌های منی، و بیمار شدن حاجیان، و گرسنه ماندن صاحبان این روزی‌ها، برای اینها دعا نکرد، ولی ما هم دعای ابراهیم را، و هم حکم خدای ابراهیم را وارونه کرده‌ایم.

خدا در آیه اعلام حج که مورد بحث است از میان همه منافع کشور حج روزی «بِهَيْمَةِ الْأَنْعَامِ» را به میان آورده، با آنکه بسی منافع معنوی و مادی دیگر در بردارد، و ما با نادیده گرفتن مصرف عاقلانه انسانی این حیوانات گوئی همه منافع حج را نادیده گرفته‌ایم.

و اگر در آیه گذشته موضوع **شَعَائِرِ اللَّهِ** درباره قربانی شتران یاد شده اینجا فقط منفعت «خوردن و خوراندن به مستمندان» رکن بحث است و بس، آن هم برای همه قربانی‌ها.

در آیه‌ای دیگر - بالاتر از اینها - هدی و قلائد: قربانی‌های گوناگون کشور حج را - از دیدگاه «قیاماً لِلنَّاسِ» در ردیف کعبه مکرمه نهاده است که: «جَعَلَ اللَّهُ الْكَعْبَةَ الْبَيْتَ الْحَرَامَ قِيَاماً لِلنَّاسِ وَالشَّهْرَ الْحَرَامَ وَالْهُدَىٰ وَالْقَلَائِدَ...» (المائده: ۹۷): «خدا کعبه بیت حرام «محترم» را برای بپاخاستن «ناس»: مردم نهاده، و نیز ماه حرام و هدی و قلائد را: هدیه قربانی را که هم برای بپاخاستن مردمندا!

اکنون از شما می‌پرسم آیا اینگونه قربانی کردن: هدر دادن هدیه بَهِيمَةَ الْأَنْعَامِ، دور ریختن میلیاردها ثروت اسلام، با بی‌جان کردن میلیون‌ها حیوان حلال گوشت، و حسرت دادن میلیون‌ها مسلمان گرسنه که نان هم ندارند تا چه رسد به گوشت، و بیمار کردن هزاران حاجی، و به خشم آوردن گروه محرمان و سست ایمان کردن گروهی مسلمان ... آیا اینها هم از منافع کشور حج «قیاماً لِلنَّاسِ» این کنگره بزرگ اسلامی است؟

آیا این «قیاماً لِلنَّاسِ» است یا «قیاماً لِلنَّسْناسِ» که علیه اسلام و مسلمین یاوه‌ها گویند، و آئین پیش‌تر و درخشان ما را آئین اسراف و توحش وانمود سازند!

معنای همگانی و همه‌کس فهم آیه چنان است که: همان‌گونه که کعبه مکرمه و ماه حرام «قیاماً لِلنَّاسِ» است که برای مصالح خود و برانداختن دولت و قدرت نسناس قیام کنند، قربانی هم از نظر مادی و معنوی قیاماً للناس است، قیام و بپاخاستن مردمان است در روح فداکاری. و اینکه با دیدن سیل خون از برخوردها و درگیری‌های خونین «فِي سَبِيلِ اللَّهِ» نهراسند، و هم بپاخاستن در این محشر عظیم برای سیر کردن گرسنگان.

و روی هم رفته این قربانی‌ها همچون زیارت کعبه قیام «ناس» است علیه «نسناس» که: نسناس - جهل - کفر - فقر - ذلت - استعمار - استحمار - استثمار

و هرگونه نسنای که ضد شریعت ناس است با نقشه جهانی این کنگره اسلامی «ناس» نابود گردد.

و آیا مسلمین در این کشور قیام، با دفق کردن و سوزاندن گل‌های گوشت حلال، چه قیامی به مصلحت مادی و معنوی خود می‌کنند، و آیا در قیام میکروبات و امراض گوناگون و سقوط گروهی از منی زدگان، قیام دشمنان اسلام علیه اسلام و سقوط گروهی از مؤمنان از اصل عقیده و ایمان، و قیام گروهی از بینوایان و گرسنگان علیه قربانی و... آیا اینها «قیاماً لِلنَّاسِ» است یا «قیاماً لِلنَّاسِ»؟!^۱

این چه قیامی است! چه قیام عقیده‌ای و ایمانی است؟ قیام اخلاقی و وجدانی است؟ قیام اقتصادی یا سیاسی است؟ ... اینها که همه در این قربانی ما قعود و سقوط است! برعکس نهندنام زنگی کافور!

اما اگر ما گروه «ناس» قربانی کشور حج را از هر سه دیدگاه قرآنیش بنگریم، از دیدگاه رحمانی و انسانی بنگریم، قیام‌هایی را که از نظر منافع و مصالح مادی و معنوی خواهیم داشت، و چنان‌که مکرراً گذشت سراپا یقام - زندگی - پایدگی - عزت - عظمت - سربلندی - قیامی همه جانبه علیه نابسامانی‌های خود خواهیم داشت.

این قربانی به طور حتم در حج تمتع واجب است که: «فَمَنْ تَمَتَّعَ بِالْعُمْرَةِ إِلَى الْحَجِّ فَمَا اسْتَيْسَرَ مِنَ الْهَدْيِ فَمَنْ لَمْ يَجِدْ فَصِيَامُ ثَلَاثَةِ أَيَّامٍ فِي الْحَجِّ وَ سَبْعَةٌ إِذَا رَجَعْتُمْ تِلْكَ عَشْرَةٌ كَامِلَةٌ» (البقره: ۱۹۶): «هر که با عمره به سوی حج تمتع گیرد واجب است به اندازه میسور هدی: قربانی - دهد، و هر که نیاید سه روز در حج و هفت روز وقتی که برگشت روزه بدارد این ده‌تای کامل است»: این ده روز روزه بدلی است کامل از آن قربانی!^۱

۱. گرچه در حج افراد نیز اگر قربانی همراه برد واجب می‌شود ولی این وجوب فرعی است نه اصلی.

بنابراین قربانی هدی هدیه‌ای است بر حاجیانی که اهل مکه نیستند، برای فقرای کشور حج، این هدیه از نظر گوشت برای بندگان خدا و از نظر سرّ معنوی برای خداست که آن هم به سود بنده است.

و اکنون نمونه‌هایی از اخبار هدی که در حاشیه آیات گذشت همان را که فهمیدیم تأیید می‌کند:

در خبر مشهور است از رسول الله (ص) که «إِنَّمَا جَعَلَ اللَّهُ هَذَا الْأُضْحَى لِتَشْبِيعِ مَسَاكِينِكُمْ مِنَ اللَّحْمِ فَاطْمَعُوهُمْ»^۱ - خدا این قربانی را فقط برای این مقرر فرمود که مستمندان از گوشت سیر شوند، پس بخورائید ایشان را از این قربانی‌ها^۱ آری مستمندان، نه کرم‌های منی و نه آنکه دشمنان اسلام از پوزخندهای بر این اسراف وحشینانه سیر گردند، بلکه «تا مستمندان از گوشت سیر شوند!»

و در خطبه علی (ع) است در عید قربان که «چون قربانی کردید بخورید و بخورائید و هدیه دهید و خدایی را بر این روزی **بِهَيْمَةِ الْأَنْعَامِ** شکر کنید»^۲ و این اشاره‌ای است به آیه «...علی ما رزقکم من **بِهَيْمَةِ الْأَنْعَامِ**».

نگهبانی حق فقرا در این قربانی به اندازه‌ای اصالت دارد که امیرالمؤمنین (ع) می‌فرماید: رسول الله (ص) به من فرمود: که مراقب شترهای قربانی ما باش که همه‌اش از گوشت و پوست و... میان فقرا پخش شود و چیزی هم مقابل پوست کندن آن از خود حیوان به قصاب ندهید».^۳ که او مزد می‌گیرد، مگر آنکه خودش فقیر باشد که طبعاً می‌تواند سهمی بگیرد.

اکنون باید دید پیمبری که اجازه نمی‌دهد حق از پوست شتران قربانی بعنوان مزد یا هر عنوانی - به جز فقر - به قصابان داده شود، آیا اجازه می‌دهد که این

۱. وسائل الشیعة، جلد ۱۰، ص ۱۴۷، حدیث ۲۲.

۲. وسائل الشیعة، جلد ۱۰، ص ۱۴۷، حدیث ۲۳.

۳. وسائل الشیعة، جلد ۱۵۱، ح ۱ و صحیح بخاری، ج ۲، ص ۲۱۲، و صحیح مسلم ۵۹۴:۲.

همه گوشت که حق اصلی ور کنی فقرا است اینگونه بی‌رحمانه هدر رود، بسوزد و خاکستر گردد و زیر خاک پنهان شود!

هرگز، بلکه اگر هم کسی بخواهد خودش از پوست قربانیان استفاده کند برحسب روایت صحیح از حضرت کاظم (ع) بایستی قیمت آن را به فقیر دهد.^۱ در احادیث بسیاری آمده که حاجتی حق ندارد از گوشت قربانی برای خود ذخیره کند، فقط مقداری که فعلاً بخورد و بقیه را به فقرا دهد، در آیه هم فقط فرمود: «فَكُلُوا مِنْهَا»: از آنها بخورید که ظاهراً همان هنگام قربانی است نه و اندوخته‌ای هم برای سائر ایام نگهدارید، ولی نسبت به فقراء فرمود «وَ أَطْعِمُوا...» اطعام کنید - که اعم است از زمان قربانی و پس از آن، که فقرا حق دارند ذخیره کنند تا سیر گوشت شوند، چنان که از پیمبر نازنین گذشت «خدا قربانی را برای این مقرر فرموده که گرسنگانتان از گوشت سیر شوند...».

و اصولاً خوردن خود حاجی واجب و حتمی نیست، بلکه به اصطلاح چون امرش در زمینه تو هم منع است تنها دلیل بر جواز و حلیت است، و اگر هم رجحانی دارد از این نظر است که حاجی خود را از فقر امتیاز ندهد، بلکه در این هدی: هدیه خدا مردمی - با بینوایان شرکت و برابری کند، اگر هم نخواست یا نتوانست بخورد حق فروختن یا به غیر فقیر دادن را ندارد که همه‌اش حق فقر است، و تو فقط اجازه داری بخشی از سهم فقرا را به مصرف امروزت برسانی، تا با آنها برادری و برابری کنی.

در مواردی هم که قربانی منتقل به پول شود بر حسب روایات تمامی قیمتش در انحصار فقرا است، نه آنکه حق داشته باشی بخشی که سهم خوردن داشته‌ای برداری.

۱. وسائل الشیعة، جلد ۱۰، ص ۱۵۱، ح ۴، و نیز در صحیحۃ معاویه بن عمار از حضرت صادق (ع) به همین مضمون وارد است.

در احادیث بسیاری هم هست که حاجی حق ندارد چیزی از قربانی را به غیر فقیر بدهد و تقسیم قربانی هم برحسب دو آیه و روایاتی چند - چنان‌که خواهد آمد - این تقسیم دوگانه: «تو و فقیر» است - نه سه‌گانه: حاجی و دوستان غیرفقیرش و فقراء.

و روی هم رفته چنان می‌نماید که همه قربانی به جز مقداری که خودت و خانواده‌ات همان روز می‌خورید، همه‌اش در انحصار فقر است، چنان‌که اخبار متعدده‌ای درباره تقسیم رسول الله (ص) دارد که «تکه‌ای از هر شتر بگیرد و جمعاً بپزد و بخورید» و معقول نیست که مقصود ثلث هر شتر باشد، که مثلاً شصت و شش که قربانی خود آن حضرت بود گوشت بیست و دو شترش که ثلث است به مصرف خوراک یک روز خاندان پیمبر برسد!

در بسیاری احادیث نیز آمده که سابقاً در زمان رسول الله (ص) ممنوع بود پس از سه روز گوشت قربانی‌ها را از منی بیرون ببرند، زیرا گوشت کم و فقرا زیاد بودند، اما بعداً که گوشت زیاد و فقرا کم شدند بایستی اضافه گوشت‌ها را به مصرف سایر فقرا از منی بیرون برند، و در خبر است بیشتر کسانی که در حجة الوداع همراه رسول الله (ص) رفتند پیادگان بودند: یعنی گرسنگان و پابرهنگان، و به همین جهت هم آن حضرت به امیرالمؤمنین (ع) دستور دادند شصت و شش شتر برایشان قربانی کند، آیا برای اسراف بیشتر؟ هرگز! بلکه چون قربانی‌ها برای انبوه جمعیت بینوایان مسلمان کافی نبود.

اکنون فقرائی که با هر سختی و بدبختی خود را به سرزمین منی رسانیده‌اند به اندازه امکان از این گوشت‌ها استفاده می‌کنند، ولی آنان که نتوانسته‌اند حج بیایند، یا حتی از مکه نتوانسته‌اند به منی بیایند، آیا اینان که بیش از نود درصد بینوایانند به جرم نیامدن و نتوانستن بایستی از این هدیه الهیه محروم بمانند، و این تل‌های گوشت بسوزد و بگندد و زیر خاک رود؟

خدا که فرمود اگر فقرا حاضر بودند بهره دارند - فرمود: «وَ أَطْعَمُوا الْبَائِسَ الْفَقِيرَ» اطعام کنید بدحال شکسته را، و تو که خوشحال و درسته‌ای با این وسائل راحت به سختی خود تو را به منی می‌کشی، چگونگی انتظار داری بدحال و شکستگان همگی خود را به منی رسانند تا گوشتی نصیبشان گردد! نه! تو موظفی به آنها برسانی، و اگر نتوانی حق قربانی کردن در آن روزهای محروم کننده را نداری.

اینجا پرسشی فقهی و همگانی است که: اکنون که قربانی‌های منی هزاران برابر مصرف فقرای منی است چه باید کرد؟ در صورتی که امکان خارج کردن زیاده بر مصرف هم نیست! آیا مثلاً نود درصد قربانی نکنیم، پس چگونه از احرام برون شویم، یا قربانی کنیم، که برحسب این ادله نه جائز است و نه کافی؟!

جواب این است که نه قربانی از نظر زمان در انحصار عیدقربان و یا سه چهار روز منی است، که برحسب نصوص در صورت عذر می‌توانی تا آخر ذیحجه قربانی کنی، و نه حتی از نظر مکان در انحصار منی است، که لااقل در صورت اضطرار تمامی حرم قربانگاه است، چنان‌که در خبر صحیح است از حضرت صادق(ع) که قربانیش را در مکه انجام داد، گفتند: چطور در خانه قربانی فرمودی؟ فرمود: «همه مکه قربانگاه است».^۱

اینها نمونه‌هایی است که به خوبی می‌نمایاند: رکن قربانی کشور حج سیر کردن گرسنگان است، حتی اگر روز عید، یا سه چهار روز منی، یا در خود منی، قربانی نشود، گرچه در صورت امکان مصرف بدون مشقت و حرج مراعات زمان و مکان اول واجب است، و در صورت ضرورت هر دوی زمان و مکان قربانی به مصلحت مستمندان وسعت می‌یابد: که مکانش همه حرم خصوص

۱. وسائل الشیعة، جلد ۱۰، ص ۹۲، ح ۳.

مکه مکرمه، و زمانش: تا آخر ذیحجه الحرام، و چنان‌که مفصلاً خواهد آمد همان روز عید پس از رمی جمره عقبه با حلق یا تقصیر حاجی از احرام بیرون می‌آید. و اگر در گذشته عذر مصرف نشدن گوشت‌های قربانی در منی ایجاب می‌کرد که تأخیر شود، اکنون عذری دیگری هم افزوده شده که قربانگاه‌ها به کلی از محدوده منی خارج است، فقط یک قربانگاه کوچک نزدیک مسجد خفیف است که در انحصار امراء است، و یکی هم میان وادی محسر و منی که نزدیک کوه در منتهی الیه دست چپ منی به طرف وادی محسر قرار دارد، که بخشی از آن داخل و بقیه‌اش بیرون منی است، و بیشتر مردم یا نمی‌دانند یا نمی‌توانند آنجا قربانی کنند، بنابراین لازم است برای اینکه در منی قربانی شود، و گوشت‌ها هم به فقرا برسد، قربانی را پس از سه روز منی آغاز کنند و تا آخر ذیحجه هم برحسب نصوص وقت دارد^۱، و اگر هم در این مدت نیز دولت مانع شد که در منی قربانی شود جای مخصوص بدین منظور اجاره کنند و همان‌جا قربانی نمایند، و اگر این هم نشد در خود مکه که هیچ‌گاه هم مانعی نخواهد داشت در این مدت به اندازه ممکن که مصرف یا امکان مصرف دارد قربانی شود.^۲ و گوشت‌های زیادی در یخچال‌های به نفع فقرا نگهداری و سپس تدریجاً تقسیم شود، و در آخر کار اگر ممکن نباشد مصرف در ذیحجه، یا نگهداری برای بعد از ذیحجه، پولش میان فقرای حرم تقسیم شود.

در احادیث ما وارد است و همه فقها هم فتوی می‌دهند که اگر از قربانی عید معذور بودی، یا فعلاً قربانی واجد شرایط نیافتی، پولش را نزد امینی بگذار که در صورت امکان امسال و اگر نشد سال دیگر قربانی واجد شرایط بکشد.

۱. بیشتر فقهاء نیز فتوی می‌دهند که اگر تا آخر ذیحجه بتواند در خود منی قربانی کند واجب است تأخیر اندازد، که برای حفظ مکان خاص قربانی توسعه زمانی می‌دهند.

۲. بعداً توضیح خواهیم داد که طبق احادیث اگر از روز سیزدهم گذشت بدون عذر هم می‌تواند در مکه قربانی کند.

آیا در این صورت حاجیان معذور همچنان تا سال دیگر در حال احرام می‌مانند، تا قربانی شود؟

اینجا به طریق اولی چنانچه گوشت‌های قربانی در روزهای منی به مصرف فقرا نرسد حق تأخیر ثابت است، و حاجی با حلق یا تقصیر از احرام خارج می‌شود.

و اصولاً قربانی خود از ارکان حج نیست، که حتی اگر کسی عمداً و در صورت امکان انجامش و امکان مصرفش هم ترک کند، برحسب احادیثی چند با همان حلق یا تقصیر از احرام بیرون می‌آید و این مطلب جوری روشن و از نظر دلیل قوی است که فقیه بزرگ مرحوم محمدحسن صاحب‌الجواهر رضوان‌الله علیه می‌فرماید: تأخیر قربانی از حلق یا تقصیر تا آخر ذیحجه هم کافی است، و دلیل روشنی هم بر وجوب قربانی در روز عید نداریم چنان‌که در خبر صحیح است از حضرت کاظم(ع) که: «قربانی در منی چهار روز است» و این خود صریح است در اینکه لااقل قربانی عید واجب مضیق و معین نیست، و با توجه به اینکه حلق یا تقصیر در انحصار عید است نتیجه چنان می‌شود که حتی تأخیر عمدی قربانی هم جائز است تا چه رسد به موارد عذر و ضرورت، و ما در مسائل آینده به‌طور مفصل کیفیت ترتیب اعمال سه‌گانه عید را طبق ادله بیان خواهیم کرد، که گرچه قربانی برحسب بعض احادیث در وسط است ولی در وسط بودنش اگر هم واجب باشد شرط برون شدن از احرام نیست، و فقط در حالت عادی واجب یا شایسته است.

راه‌های شرعی قربانی:

۱- کارخانه کنسرو سازی آماده گردد که گوشت‌های زیاده از مصرف فقرای موجود در منی و مکه به صورت کنسرو آماده شده و به بهای پوست و سایر اجزاء غیر از گوشت برای فقرای حرم و زیاده‌اش برای سایر فقرای مسلمان

جهان فرستاده شود، اگر هم مخارج اضافه‌ای داشت به همان نسبت بر تعداد کنسروها بخش شده و به همان قیمت بخش شده به فروش رسد.

۲- اگر اینگونه نشود و تاکنون هم نشده، لازم است به اندازه حاجت روز عید قربانی و تقسیم عادلانه شود، و بقیه هم در روزهای دیگر تا ذیحجه، که در خود منی کشته شود، و اگر در منی نشد یا حرج یا مشقت زیاد داشت در مکه قربانی و تقسیم عادلانه گردد، و زیاده از مصرف ذیحجه حتی الامکان به وسائلی به نفع فقرا نگهداری گردد که در طول سال میانشان تقسیم شود.

صد چندان می‌شود، و چنانچه وسائل موجوده یا آن همه در خور امکان است از عهده نگهداری یا تقسیم برنیاید، جوری که نشود همه قربانی‌ها را در طول ذیحجه کشت، چون کشتن در غیرذیحجه به حساب قربانی حج دلیلی ندارد، بلکه ظاهراً مشروع هم نیست، و از طرفی هم کشتن همه آنها در ذیحجه موجب هدر رفتن بیشتر گوشت‌هاست، طبعاً در اینجا که عذر همه جانبه است منتقل به قیمت می‌شود، و «ما استیسر من الهدی» اینجا همان قیمت هدیه حاجی است، و از باب نمونه خیر صحیح عبدالله عمر را شاهد می‌گیریم که گوید: در مکه بودیم، قربانی‌ها گران شد، یک دینار خریدیم، بعد دو دینار تا هفت دینار رسید و سپس نایاب شد، هشام در این باره نامه‌ای به حضرت موسی بن جعفر(ع) نوشت، پاسخ آمد: قیمت‌های گوناگون اوّل - دوم - سوم را جمع کنید و یک سومش را که حد وسط است صدقه دهید.^۱

این حدیث گرچه در مورد نایاب شدن قربانی است، ولی از آنچه که گذشت به خوبی می‌فهمیم که تلف شدن و مصرف نشدن قربانی به مراتب عذر مهم‌تری است از نبودن و یافت نشدنش، که اگر مصرف قربانی در محدوده زمان و مکان مخصوصش امکان نداشت باید پولش را همان‌گونه که در این حدیث آمده

۱. وسائل الشیعه، ج ۱۰، ص ۱۷۲، ح ۱- صدوق و شیخ طوسی هم این است حدیث را به سندهای خود آورده‌اند و این باب ۵۸ در انحصار همین مطلب است.

صدقه دهد، البته در صورت امکان در همان عید قربان و میان بینوایان منی، و سپس روزهای دیگر منی - وانگهی تا آخر ذیحجه میان فقرای حرم، و از آن پس بقیه‌اش میان سایر فقرای مسلمین تقسیم شود، یعنی همان ترتیبی که در تقسیم گوشت قربانی رعایت شود، و تقسیم پول‌هایش نیز رعایت گردد، زیرا درجهٔ اول و عادی اطعام مستمندان از این قربانی‌ها، همان مستمندان کشور حج‌اند، و زیاده‌اش برای سایر مستمندان جهان اسلام.

اینجا چنانچه بخواهد رعایت احتیاط کند بسیار بجاست که به خانواده‌اش سفارش کند که روز عید قبل از غروب در شهر خودش قربانی کنند و سپس غروب عید خودش در منی حلق یا تقصیر نماید و پول قربانی را به هم به همان ترتیب گذشته تقسیم کند.

می‌توان گفت همهٔ شیعه‌ها که می‌توانند به این فتوی عمل کنند لازم است برای حفظ حقوق فقرا را از قربانی کردن روز عید در منی خودداری نموده و به تکالیف گذشته عمل کنند، که یا گوشت و یا لاقط پول این هدیهٔ حج به مستمندان برسد، و خیلی هم بجاست که هر چند نفری - برای شرکت در عید خون و رمز قربانی - یک قربانی کنند و به مصرف شرعیش برسانند و هر یک هر یک به تکلیف جداگانهٔ خود نیز عمل کنند.

بنابراین ترتیب قربانی در این بخش چنان است که:

۱- به اندازهٔ مصرف روز عید قربانی شود. ۲- بقیه در طول ذیحجه و در منی یا سراسر حرم قربانی و تقسیم گردد. ۳- اضافه مصرف ذیحجه در حرم در یخچال‌ها و سردخانه‌ها به نفع فقرا نگهداری گردد. ۴- در صورت عدم امکان زمانی و مکانی قربانی، یا عدم امکان تقسیم یا نگهداری گوشت‌ها، پول‌هایش میان. ۱- فقرای منی ۲- فقرای همهٔ حرم، از همان روز عید تا آخر ذیحجه تقسیم شود، و اضافهٔ این پول‌ها میان سایر فقرای مسلمان پخش گردد، و در مسائل آینده مفصلاً با ادله تمامی این ترتیب را توضیح خواهیم داد.

البته این ترتیب نیازمند تشکیلات است که گروه‌های حج موظفند به رهبری علمائی دانا و کاربر و کاردان، با کمک مدیران و کارمندان مسئول و متعهد خداشناس کاردان به نحو احسن انجام دهند، که هدیه حج صد درصد به نفع فقرای کشور حج و سایر کشورهای اسلامی قرار گیرد، و با همکاری همگی حجاج فریضه قربانی هدی به چهره‌ای معقولانه و مشروع، مورد پسند خدا و سودِ بندگان مستمند خدا نمودار گردد، و این ثروت سالیانه بی‌کران - برحسب آیات و روایات، «**قِيَامًا لِلنَّاسِ - مَنَافِعُ لِلنَّاسِ**» شود که: «... **وَ أَطْعَمُوا الْبَائِسَ الْفَقِيرَ** ... **الْقَانِعَ وَ الْمُعْتَرَّ**» و این هدی میسور توانایان زندگی معسور ناتویان را گشایشی بخشد:

هدی میسور:

اینجا پیش از طرح مسائل مفصله قربانی و ادله‌اش اجمالاً درباره هدی میسور گفتگو می‌کنیم:

هدی میسور: «ما استیسر من الهدی» برحسب این آیه در انحصار نوع معینی از **بَهِيمَةَ الْأَنْعَامِ** نیست، بلکه آنچه از هدیه حیوانات حلال گوشت بتوانی، که در آیه دیگر از آنها به «**بَهِيمَةَ الْأَنْعَامِ**» تعبیر شده است.

اگر ما باشیم و تنها «ما استیسر من الهدی» قربانی را به گونه‌ای جز آن‌گونه که دگران فرموده‌اند می‌گوئیم: که از نظر عدد و نوع هر اندازه که بتوانی برای خدا و بندگان هدیه بده - که اگر توانائی چند شتر داری یکی کافی نیست که کمتر از میسور است، و اگر یک شتر می‌توانی گاو کافی نیست و همچنین، و چنانچه از گوسفند چاق گران قیمت عاجزی لاغرش را، و اگر از یک گوسفند یا بز عاجزی شرکت کن، و اگر از قربانی عاجز یا معذوری، چنانچه عذر مالی باشد ده روز روزه بگیر، و اگر عذر درگیری است چنانکه گذشته اینجا منتقل به قیمت می‌شود، البته هر قیمتی که میسور است.

و این «من الهدی» نه تنها جنس هدی حیوانی است، بلکه «الهدی» هدیه حیوانی به طور مطلق است و «من» مجموعه‌ای از و بعضی آن می‌باشد، که اگر خود قربانی میسر بود خودش، و الا قیمتش که نیز درجه دوم هدی است، و حتی دو روز روزه را هم می‌توان ضمن همین هدی دانست که (اسرار حج - ۲۵)

دنباله و در عرض هدی است، هدیه‌ای از جانت که با روزه گرفتن لااقل هدیه‌ای روحانی - به جای قربانی که مجموعه روحانی و جسمانی است - داده باشی.

شما که اکنون از بیرون سوی کوی پروردگار روانی به ناچار بایستی هدیه‌ای برونی یا درونی همراه داشته باشی، که به بهیمة الانعامش بین خدا و بندگانش بخش است: تقوایش برای خدا و گوشتش برای بندگان خدا - و همه‌اش برای خدا و همه‌اش به سود بندگان خداست.

مسائلی پیرامون: مکان - زمان - واجبات قربانی و قربانی واجب:

مسأله ۱- قدر مسلم زمان قربانی در صورت امکان همان عید قربان است، و خود این نام بهترین گواه بر این مدعاست، ولی در و صورت عذر مالی یا مکانی یا عدم امکان مصرف درجه دومش روزهای یازدهم تا سیزدهم است، و پس آنکه در درجه سوم از چهاردهم تا آخر ذیحجة الحرام یکسان است.

اصولاً همگی واجبات حج به استثنای و قوفین و شاید هم رمی جمرات و حلق و تقصیر، همگی را می‌توان در صورت عذر تا آخر ذیحجه به تأخیر انداخت خصوص آنکه نامش ذیحجه است و در خصوص قربانی نصوصی دلالت بر جوار تأخیر در صورت عذر دارد.^۱

۱. چنانکه در حسنة زراره گذشت که تا آخر ذیحجه در صورت عذر قربانی صحیح است، و اخباری هم وارد است که قربانی چهار روز است که ظاهراً مقصود یا حال اختیار است، یا بهتر اینکه مرحله حرم است و سپس همه ذیحجة الحرام.

کسانی که روز عید عذر مالی دارند می‌توانند تا روز سیزدهم در صورت رفع عذر تأخیر اندازند، چنان‌که عذر مکانی که نتواند یا نگذارند این روزها در خود منی قربانی کند، نیز مجوز تأخیر است و از هر دو و هر عذری دیگر مهم‌تر عذر عدم مصرف و تلف شدن حق فقر است که مسلماً واجب است برای حفظ این حق اصلی و رکنی قربانی تا آخر ذیحجه تأخیر کند، و اگر امسال نشد سال دیگر، و اگر سال دیگر هم مانند امسال و یا عذرش بیشتر است پولش را به تفصیل گذشته به مصرف بینوایان برساند.

مسأله ۲- گفته می‌شود مکان قربانی در درجه اول منی و سپس همه حرم خصوصاً مکه مکرمه است، چنان‌که معاویه بن عمار در خبری صحیح آورده که به حضرت صادق (ع) گفتم: اهل مکه اعتراض انکارآمیز کردند بر شما که قربانی خود را در مکه در خانه خود کشتید؟ فرمود: همه مکه قربان‌گاه هست.^۱

ولی ظاهراً هدی در اینجا هدی حج نبوده بلکه هدی عمره مفرده است، چنان‌که در نقل دیگر اسحاق بن عمار آمده که آن حضرت به عمره مفرده داخل مکه شده بودند، سؤال شد چرا در فضای کعبه قربانی نفرمودید، فرمود اینگونه رسول الله (ص) تجویز شده است.^۲

ولی در خبر صحیح دیگر است از آن حضرت درباره شخصی که یادش رفت در منی قربانی کند تا طواف زیارت را هم انجام داد و سپس در مکه خرید و قربانی کرد، فرمود: «اشکالی ندارد کافی است»^۳ لیکن این حدیث تنها در مورد فراموشی، قربانی در مکه را تجویز می‌کند، و این خود قاعده عمومی است که اگر در وقتش نشد در منی قربانی کند - چه عذر فراموشی باشد یا هر عذری دیگر، کافی است در مکه قربانی شود.

۱. وسائل الشیعه، ۱۰، ص ۹۲، ح ۲، وافی، ج ۲، ص ۱۶۹، باب ۱۴۶.

۲. وافی، ج ۲، ص ۱۹۶، باب ۱۴۶.

۳. وسائل الشیعه، ج ۱۰.

و در خبر صحیح منصور نیز از آن حضرت است که: شخصی قربانیش گم شد، دیگری آن را پیدا کرد و کشت، فرمود: «اگر در منی کشته کافی است و بیرون منی کشته کافی نیست»^۱.

و چنان می‌نماید که همان روز عید بوده و لازم است عید در منی قربانی شود، و اینجا عذر گم شدن او را معذور نمی‌داریم.

و نیز خبر عبدالاعلی که «قربانی نیست مگر در منی» که طبعاً به لحاظ اخبار گذشته در غیر صورت عذر و در عید قربان یا حداکثر در چهار روز قربانی است، که اگر از این چهار روز گذشت یا معذور بود که در مکه هم می‌تواند قربانی کند، و خبری هم که از رسول الله (ص) است که «منی همه‌اش قربانگاه است» سایر نقاط حرم را نفی نمی‌کند، و ظاهراً از روی هم رفته ادله چنان می‌نماید که قربانی روز عید، یا - حداکثر - چهار روز اول ۱۰ - ۱۳ - در صورت امکان لازم است در منی باشد، و اگر ممکن نشد، یا از سیزدهم گذشت در بقیه ایام ذیحجه کافی است در مکه باشد، چنان‌که در بعضی احادیث دیگر نیز تصریح شده است.^۲

پس اکنون که در این چهار روز نمی‌توان در منی قربانی کرد هم از نظر زمان توسعه می‌یابد که تا آخر ذیحجه است، و هم از نظر مکان که همه حرم خصوصاً مکه مکرمه است، مخصوصاً در زمینه عذر، مشقت زیاد یا منع دولت یا هرگونه عذری دیگر، بلکه بر حسب چند خبر صحیح گذشته در غیر صورت عذر نیز پس از ایام منی در همان مکه کافی است و حتی المقدور بایستی در صورت امکان، خصوص در چهار روز و بالاخص در روز عید، در منی قربانی شود.

۱. وسائل الشیعة، باب ۲۸- از ابواب ذبح ح ۲.

۲. وسائل الشیعة، ج ۱۰، باب ۴۴، ح ۲- از حضرت صادق (ع) است درباره مردی که در حج تمتع قربانی نیافته و پول دارد - فرمود: «پولش را به کسی واگذار که در مکه قربانی کند و اگر در ذیحجه امسال نشد سال دیگر» این حدیث با کمال صراحت تجویز می‌کند که پس از ایام منی قربانی در مکه کافی است.

مسأله ۳- امکان قربانی کردن هدی تنها از ناحیه مالی و فقط نسبت به مکلف نیست بلکه دو جانبه است، که هم حاجی از نظر مالی بودن گوسفند و غیره امکان داشته و هم امکان مصرف صحیح باشد، که اگر هر یک غیرممکن یا پرمشقت یا حرجی و ناشدنی بود دیگر خود قربانی واجب نیست، که در صورت معذور بودن حاجی اگر هم جائز باشد واجب نیست، و اگر امکان مصرف نباشد و حق فقرا ضایع شود نه واجب است و نه جائز، و انتقال به ده روز روزه فقط در زمینه عدم امکان مالی است، که «فَمَنْ لَمْ يَجِدْ»: هر که نیابد - اعم است از نیافتن خود قربانی و قیمتش، ولی اگر در صورت عذر از قربانی یا عدم امکان مصرف پولش را داشته باشد، اینجا «لَمْ يَجِدْ» نیست، زیرا گرچه قربانی ندارد اما پنولش را دارد، و خود «من الهدی» چنانکه هدیه قربانی را شامل است قیمت هدیه را نیز شامل است بلکه برحسب ترتیب داشتن نخست داشتن قیمت است و سپس به وسیله قیمت داشتن قربانی اتس.

روی این اصل تا جائی که امکان پرداخت قیمت یک قربانی گرچه کوچک و لاغر هست انتقال به روزه نمی شود، ولی اگر وضع مالیش جوری است که حتی از این هم عاجز است اینجا انتقال به روزه می یابد، ولی به احتیاط مستحب اینجا هم هر چند نفری یک قربانی یا پول یک قربانی را به شرکت به فقراء دهند و روزه هم بگیرند، مگر آنکه این شرکت هم برایشان مشکل باشد، و اصولاً می توان گفت حاجی که یک بز لاغر و کوچک به استقلال برایش ممکن نیست، اصلاً هدی: قربانی - برایش میسور نیست و خودش جزو بینوایی است که در گوشت قربانی های دیگران سهیم اند، و تنها بایستی ده روز روزه بگیرد، و از خود آیه هم بیش از یک تکلیف فهمیده نمی شود: یا قربانی و پولش یا ده روز روزه و هرگز جمع میان این دو، یا بعضی از این و بعضی از آن واجب نیست و بلکه نه جایز است و نه کافی، بلکه بر حسب احادیثی چند اگر هم با پس زدن زندگیش، فروش لباس های مکررش و ... بتواند قربانی مستقلی انجام دهد او هم «لَمْ

يَجِدُ» است، زیرا این خود حالت عسر است، و «يُرِيدُ اللَّهُ بِكُمْ الْيُسْرَ وَلَا يُرِيدُ بِكُمْ الْعُسْرَ» خدا تکالیفش را خصوص در زمینه «هدی» که تعارفی و هدیه حج است در حالت آسانی قرار داده، در آیه هدی هم «ما استیسر من الهدی» فرموده، که اگر شرکت در قربانی و حتی استقلالش ممکن است ولی آسان نیست واجب هم نیست.

مسأله ۴- از اینکه هدی قربانی در یک آیه «بُدن» شترها، و در آیه دیگر «بِهَيْمَةً الْأَنْعَامِ» آمده، چنان می‌نماید که حتی الامکان بایستی شتر قربانی شود و سپس سایر چهارپایان: به ترتیب: گاو - گوسفند - و خود آیه «من استیسر من الهدی» گواه همین ترتیب است که واجب است حاجی هر قربانی میسور را تقدیم دارد، چه از نظر تعداد و چه از نظر جنس که بعضی ده‌ها شتر بایستی هدیه دهند، و بعضی هم بزی کوچک و لاغر برایشان کافی است، و میزان امکان پرداخت است، نه آنکه همگان یکسان و یک‌جور هدیه دهند، و در مثل است که «إن الهدايا على مقدار مهديها» هدیه به اندازه هدیه کننده است، و در اخبار متعدده از رسول الله گذشت که به علی(ع) دستور داد شصت و شش شتر برایش قربانی کند، که همان برایش امکان نداشت، و بعضی احادیث ما نیز گواه بر لزوم این ترتیب است، ولی احادیث دیگر دلیل است که اصولاً یک گوسفند برای هر کس کافی است ولی این منافی وجوب آن نیست، چنانکه بیان نخواهد شد.

مسأله ۵- بر حسب نصوص «هدی» در انحصار گاو و گوسفند و شتر است، و هر یک شرائطی از نظر عمر و اندام دارند که در صورت امکان بایستی مراعات شوند، زیرا «هدی» چنان‌که از نامش نیز پیداست به معنی هدیه است، و این هدیه‌ای است خدا مردمی که واجب است شایسته‌ترین هدیه‌های از نوع خود باشد، البته در حدود امکان.

این عمرها بایستی در صورت امکان مراعات شود:

شتر پنج سالش تمام و داخل سال ششم باشد - گاو و بز داخل سال سوم باشد، گرچه ظاهراً کافی است داخل سال دوم شده یا یک سال تمام داشته باشد. گوسفند احتیاطاً بایستی یک سال کامل داشته باشد، گرچه ظاهراً هفت هشت ماه به بالا کافی است، و اظهر آن است که همین اندازه که به او گوسفند گفته شود کافی است.

اینها در صورت امکان شرط است و إلا هر سنی که می‌تواند، چنان‌که واجب است چاق باشد یعنی لاغر نباشد، مثلاً پهلوهایش خالی نباشد، و چنان‌چه به جز لاغر نیافت یا نتوانست همان کافی است.

مسأله ۶- واجب است قربانی کامل باشد، که کور و شل و پیر که استخوانش پو شده یا آنکه شاخ داخلش شکسته یا گوشش بریده، یا هر جایش ناقص یا قطع شده، نباشد، و نیز تخم کشیده یا تخم کوبیده، یا ناقص الخلقه که بی‌دم یا بی‌شاخ یا بی‌گوش و یا هرگونه نقص خلقتی که داشته باشد، هیچ‌کدام این‌ها در صورت اختیار و امکان تهیه کاملش کافی نیست.

و ظاهراً اگر شاخ بیرونش شکسته یا گوشش پاره یا سوراخ شده، اگر برای نشانه باشد اشکالی ندارد ولی در غیرنشانه کافی نیست.

مسأله ۷- چنان‌چه به گمان چاق بودن قربانی کند و بعد معلوم شود لاغر بوده کافی است، چنان‌که در همه نقص‌هایی که از روی عمد نبوده و اهمالی در آنها نداشته، اگر پس از ذبح نقصش معلوم شود کافی است زیرا «ما استیسر من الهدی» همین بوده، آنچه می‌توانسته انجام داده و کافی است، زیرا یُسِر: توانستن بدون مشقت، اعم است از عملی و مالی و بودن قربانی جامع الشرائط و تهیه کردن و مصرف نمودنش، که اگر نقصی از جهت هر یک از اینها بدون اهمال و تقصیر حاصل شد و پیش از قربانی به آسانی قابل جبران نبود - همان کافی است.

مثلاً اگر ندانسته ناقص خرید و پیش از قربانیش فهمید - اگر بتواند تبدیل به کامل کند لازم است و الاً همین برای میسور و کافی است - و قاعده کلی این است که دانسته و توانسته برخلاف شرائط یاد شده نباشد، و جاهل مقصر که در تهیه شرائط اهمال کرده یا در اطلاع بر احکام یا شرائط یاد شده نباشد، و جاهل مقصر که در تهیه شرائط اهمال کرده یا در اطلاع بر احکام یا شرائط از نظر سؤال کوتاهی کرده - چنان شخصی ظاهراً حکمش همچون شخص عامد است.

مسأله ۸- اگر فعلاً پول قربانی ندارد، چنانچه تا آخر ذیحجه فراهم می‌شود صبر کند، و اگر بتواند با قرضی که به آسانی آن را خواهد پرداخت، یا کاری که به آسانی پول قربانی را تهیه می‌کند، واجب است تهیه کند که «ما استیسر من الهدی» می‌باشد - و چنانچه هیچ کدام از اینها بدون عسر و مشقت تهیه نشود، یا اصلاً نتواند تهیه کند، در این صورت مشمول «فمن لم یجد» است، که به هیچ وجه قربانی و یا پولش را ندارد - و بدون شک منتقل به روزه می‌شود، و اگر هم از روزه گرفتن معذور است دیگر تکلیفی ندارد که «المفلس فی امان الله».

مسأله ۹- به دلیل خود آیه «فَمَنْ لَمْ يَجِدْ» استطاعت قربانی شرط استطاعت حج نیست، چه خود مکلف و چه نائیش، که اگر شما را به مبلغی نیابت حج تمتع داده‌اند که برای قربانی کافی نیست، بدون قربانی همین نیابت کافی است، گرچه خود شما امکان مالی داشته باشید، زیرا مناط در استطاعت نایب اندازه پول نیابت است، بلی اگر منوب عنه قدرت مالی قربانی داشته و با این وصف پولی که پرداخته برای نیابت کافی نیست، اینجا منوب عنه مقصر است، گرچه این حج نیابتی صحیح است، ولی قربانی برعهده منوب عنه همچنان باقی است و نایب بدون قربانی با ده روز روزه گرفتن از عهده بیرون می‌رود، و اگر هم نتواند نیز چنان است.

مسأله ۱۰- چنانچه به علت نبودن قربانی - نه نداشتن پولش - نتواند خود قربانی مستقل کند، اینجا برحسب روایات هر چند نفری در یک شتر یا گاو یا

گوسفند شرکت کنند، و تتمه امکاناتش را به فقرا بدهند، ولی در شرایط فعلی که قربانی‌های مستقل نیز مصرف ندارد - از همان اول منتفی به قیمت می‌شود و کافی است.

در بعضی اخبار هم وارد است که اگر عدم امکان قربانی مستقل به علت بی‌بضاعتی هم باشد چند نفری در یک قربانی شرکت کنند^۱ ولی چنان‌که گذشت این حکم استحبابی است، زیرا بدون شک از موارد «فَمَنْ لَمْ يَجِدْ»: نداشتن قربانی است، و در هر صورت این شرکت اگر هم واجب باشد کافی نیست، و واجب است ده روز روزه بگیرد.

مسئله ۱۱- اگر با امکان چند قربانی یا امکان قربانی گران‌تر یا بالاتر چون شتر، تنها به یک قربانی گوسفند با همه شرایطش اکتفا کرد، برحسب بعضی از اخبار کافی است، گرچه کمتر از میسور است، زیرا گروهی از اخبار گوسفند را به عنوان «هدی» میسور معرفی کرده، که ظاهراً امکان عرفی اکثریت مردم را منوط این حکم گرفته است، بنابراین اگر هم هدی میسور بیش از یک گوسفند باشد ظاهراً همان یک گوسفند از نظر اداء وظیفه قربانی حج کافی است، گرچه جای احتیاط خیلی شدید است که کمتر از میسور ندهد، و به یک گوسفند یا قیمتش اکتفا نکند.

مسئله ۱۲- ده روز روزه برای کسی که قادر بر قربانی و قیمتش به آسانی نیست در صورتی واجب است که معذور نباشد، و اگر توانست طبق نص آیه «ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ فِي الْحَجِّ وَ سَبْعَةَ إِذَا رَجَعْتُمْ» سه روز را در حج و هفت روزش را چون به وطنش برگشت بگیرد، و ظاهراً سه روز حجش دست کم هفتم تا نهم

۱. در خبر زید بن جهم است که به حضرت صادق(ع) گفتم: متمتعی قربانی نیافت، فرمود یک درهم هم نداشت که بیاید نزد کسانش و بگوید با این یک درهم مرا شرکت دهید. و در خبر صحیح حجاج است از حضرت کاظم(ع) که گروهی قربانی برایشان گران شد، اینها با هم‌اند و از یک خانواده نیستند - فقط همسفری حجد و جایشان نیز یکی است، می‌توانند به شرکت یک گاو بکشند؟ فرمود این را دوست ندارم مگر در صورت ضرورت.

ذیحجه است، زیرا روزه دهم تا دوازدهم حرام است، از سیزدهم به بعد هم که نوعاً از حج خارج است، بنابراین قدر متقین سه روز روزه از هفتم تا نهم خواهد بود، و اگر نشد هشتم و نهم، و سوّمی را پس از دوازدهم، و اگر این هم نشد پیش از هفتم تا اوّل ذیحجه، و احادیث صحیحه هم بر این ترتیب دلالت دارد، و روی هم رفته «فِي الْحَجِّ» حال حج است که از آغاز احرام تا روز سیزدهم باشد، و در آخر تا آخر ذیحجه چنان که در بعضی اخبار وارد است اقتضا کند.

مسأله ۱۳- آیه «فَمَنْ لَمْ يَجِدْ» نداشتن از روز دهم تا آخر ذیحجه را شامل است، بنابراین انتقال به روزه، به هر یک از سه ترتیبش، در صورتی است که بداند در آن مدت پول قربانی را ندارد و به آسانی هم نمی تواند تهیه کند یا اگر تهیه کرد نمی تواند بعداً پردازد، چنان که در احادیث صحیحه وارد است.

مسأله ۱۴- هفت روز بعدی را واجب است پس از برگشت از کشور حج بگیرد، و در هر دوی سه روز و هفت روز پیاپی بودن شرط است مگر آنجا که به ناچار روزهای منی فاصله شود، ولی حتی المقدور نباید جوری کند که مجبور به فاصله گردد، و لااقل دو روزش بایستی پشت هم باشد که اگر روز نهم را گرفت واجب است طبق روایت از سیزدهم به بعد سه روز را بگیرد و آن یکی را رها کند.

مسأله ۱۵- اگر به وطنش برنگشت و خواست مدتی بیش از معمول در مکه بماند باید به اندازه رسیدن به وطنش صبر کند و بعداً هفت روز روزه را بگیرد، ولی نباید از یک ماه بگذرد، و چنانچه وسائل سفر مختلف است وسیله ای که او تصمیم دارد و در خور طاقتش می باشد مناط این فاصله است نه هر وسیله ای دیگر.

مسأله ۱۶- از «و سَبْعَةَ إِذَا رَجَعْتُمْ» چنان می نماید که این هفت روز را اگر برگشت، در همان جایگاه همیشگی بایستی بگیرد، نه در شهرهایی که احیاناً در راه می ماند، مگر آنکه نخواهد جایگاه گذشته اش برگردد، که تصمیم دارد جایش

را عوض کند، اینجا لازم است هفت روز دیگر را در جایگاه بعدیش بگیرد، نه در راه.

مسأله ۱۷- از « **ثَلَاثَةُ أَيَّامٍ فِي الْحَجِّ** » چنان می‌نماید که مادامی که محرم به احرام حج است و اعمالش هنوز تمام نشده واجب است این سه روز روزه را بگیرد، البته به استثنای روزهای منی، ولی اگر در این مدت معذور بود یا بهتر که بدون عذر نگرفت به احتیاط واجب همه ده روز را باید پس از مراجعت بگیرد چنان‌که در بعضی روایات وارد است.

مسأله ۱۸- اگر سه روز را عمداً یا از روی عذر نگرفت و مرد ظاهراً نیابت برای آن سه روز واجب نیست، مگر آنکه ذیحجه باقی باشد و همان‌جا نایب بگیرند، ولی برای معذور نیابت واجب نیست.

مسأله ۱۹- اگر پیش از رسیدن به جایگاهش مرد برای این هفت روز نیز نیابت واجب نیست، زیرا وجوبش تنها در زمینه رسیدن به وطن و تمکن از روزه داشتن بوده است، و اکنون که پیش از وطن مرده و مرگش پیش از تکلیفش است نیابت هم طبعاً زمینه‌ای ندارد.

مسأله ۲۰- اگر عمداً روزه نگرفت ضرری به حجش ندارد ولی مادامی که ذیحجه باقی است بایستی انجام دهد، و اگر از روی اهمال ترک کرد برحسب روایاتی واجب است یک گوسفند کفاره دهد، و طبعاً اگر نداشت استغفار کند.

مسأله ۲۱- از پیش گذشت که اگر کسی عمداً هم قربانی را تأخیر انداخت ضرری به حجش ندارد و ظاهراً با حلق یا تقصیر از احرام بیرون می‌آید، چون بعضی اخبار به طور مطلق حلق یا تقصیر را موجب خروج از احرام دانسته و منافاتی هم با اخبار ترتیب ندارد، که قربانی پیش از حلق یا تقصیر در صورت امکان واجب باشد، اما نه شرط صحت حج است و نه شرط خروج از احرام، گرچه خلاف احتیاط است.

ولی در صورت عذر قطعاً همان روز عید با حلق یا تقصیر از احرام بیرون می‌آید و هرگز اشکالی هم ندارد، گرچه قربانی تا روز آخر انجام شود، زیرا حلق یا تقصیر از اعمال روز عید است ولی قربانی چنان که توسعه مکانی دارد از نظر زمان نیز با شرائط گذشته تا آخر ذیحجه وقت دارد، و اکنون که بیشتر نزدیک به اتفاق حجاج ما موظفند قربانی را به تأخیر بیندازند، تا هم در منی انجام شود و هم به مصرف فقرا برسد، بی‌شک همان روز عید با حلق یا تقصیر از احرام خارج می‌شوند و سائر مناسک خود را به ترتیب خودش انجام می‌دهند.

تقسیم قربانی:

مسأله ۲۲- تقسیم قربانی برحسب دو آیه مربوطه دوگانه است، نه سه‌گانه: که خودت و دوستت و فقیران - بلکه خودت و فقیران چه دوست باشند یا نه: «فَكُلُوا مِنْهَا وَأَطْعِمُوا الْبَائِسَ الْفَقِيرَ ۱- وَ أَطْعِمُوا الْقَانِعَ ۲- وَ الْمُعْتَرَّ ۳- ...» خودتان از آن بخورید و بد حال شکسته را - قانع و رهگذر را بخوراند - این سه نمونه‌هایی از بینوایانند که بدحال‌ترینشان «الْبَائِسَ الْفَقِيرَ» است و سپس قانع: بینوایی که به آنچه دهی قناعت کند - و معتر: بینوای رهگذر، که سر جمع بقیه قربانی در انحصار مستمندان است چه سؤال کنند و یا نه، چه حاضر باشند یا نه، چه قانع شوند یا نه، و البته فقیرترینشان و آبرومندینشان و حاضرینشان برگردان مقدمند...

در هر صورت طبق نص این دو و آیه تقسیم دوگانه است نه سه‌گانه: تنها خودت و فقیران، نه و دیگران که نیازی ندارند، و تقسیم سه‌گانه هم برخلاف این دو آیه است و هم کاری است لغو که یک سوّمش را خودت و یک سوّمش فقیر و یک سوّمش دوستانت، اینجا اگر این دوستان بی‌نیازند هرگز حاجتی به ثلث قربانی شما در این محشر اسراف گوشت ندارند، زیرا خودشان هم مانند شما - برحسب این تقسیم معروف - یک سوّم از قربانی خود را دارند، و نیز یک

سوّمش را هم متقابلاً - طبعاً به شما می دهند، در نتیجه دو سوّم هر قربانی برای بانویان غیرمحتاج خواهد بود که چاره‌ای هم جز دور ریختن ندارند و یک سوّمش هم - اسماً - برای بانویان محتاج است که متأسفانه با چند ریال مصالحه و کلاه - به اصطلاح - شرعی حقشان پایمال می شود ... و اگر هم دوستان فقیرند دسته سوّم نیستند!

نه! هرگز تقسیم این گونه سه گانه نیست، بلکه دو گانه است که اصلش «**الْبَائِسَ الْفَقِيرَ الْقَانِعَ وَ الْمُعْتَرَّ**» و تو صاحب قربانی در حاشیه‌ای، سهم فقیر حق مسلم و واجب اوست، ولی سهم شما فقط اجازه آن مقدار تصرف است که یک وعده بخوری، زیرا به اینجا به اصطلاح امر به خوردن شما «**فَكُلُوا مِنْهَا**» به دنبال و در زمینه توهم حرمت است، و مشرکین که در گذشته گوشت قربانی را بر خود حرام می دانستند، این دو آیه برخلاف سنت مشرکین با امر فقط آن حرام را مباح یا حداکثر مستحب می کند که بدین وسیله هم‌رنگی و برابری با بانویان کرده باشی، و در سرزمین منی نیت نکنی و از فقرا خود را بالاتر ندانی، زانرو تو را امر به خوردن کرده و فقط خوردن نه اندوختن یا اگر نتوانی فروختن یا بالاخره دور ریختن، نه! و اینکه تو مجازی فقط بخوری حق فقیر است، که اگر هم نخوردی حق فروختن یا دور ریختنش را نداری، چنان‌که در مورد پرداخت پول قربانی در زمینه نایاب شدن با اختلاف قیمت از حضرت کاظم(ع) گذشت که «یک سوّم سه قیمت مختلف را صدقه دهد» نه آنکه بخشی برای خودش و بخشی هم برای دوستانش استثنا کند و بقیه را به فقیران دهد.

اینجا دو نوع روایت است که یکی می گوید: «یک سوّمش را بخور و یک سوّم هدیه کن و یک سوّم صدقه بده»^۱ ولی هدیه اش طبق آیه مانند صدقه اش در انحصار فقر است، و شاید مقصود فقیرانی باشد که «قانع و معتر»ند - سائل به کف نیستند - به آنچه دادی قانعند، یا رهگذری که چشم داشت دارد، و اگر

۱. وسائل الشیعة، باب ۴۰، ح ۱۸.

مورد هدیه را اعم از فقیر گرفتی، و یا در انحصار غیر فقیر نهادی برخلاف نص دو آیه است!

روایت دیگر موافق دو آیه و توجیهی که برای این روایت کردیم صحیح سیف تمار از حضرت صادق(ع) است که فرمود: «یک سوّمش را به خانواده‌ات و یک سوّم به قانع و رهگذر فقیر و یک سوّم به مستمند محتاج بده» که دسته سوّم سؤال کنندگان و دو دسته دوّم، قانعی که به آنچه بدهی قناعت می‌کند و عبور کننده‌ای است که سؤال نمی‌کند^۱ و^۲.

و از اینجا به خوبی نمایان است که اطعام مستمندان در انحصار سؤال کنندگان و حاضران نیست، بلکه سائل و غیرسائل - حاضر و غائب - آبرودار و غیرآبرودار همه و همه تا سر حد امکان بایستی بهره‌مند شوند، بنابراین دادن یک سوّم به غیر فقیر به عنوان هدیه حرام و برخلاف قرآن و احادیث است، و هدیه چنان‌که گفتیم در انحصار فقرای آبرودار است که نه سؤال می‌کنند و نه حتی بر شما می‌گذرند که چیزی به آنها بدهید، و روی هم رفته قربانی پس از مقداری که خودت مصرف می‌کنی، در انحصار مستمندان گونه گونست که در درجه اول «فقراء یحسبهم الجاهل أغنیاء من التعفف» مستمندانی هستند که هر که شناسدشان گمان برد - از فرط خودداری - ثروتمندانند، اینهایی که محرومند و نشانه‌ای از محرومیت در آنان نمایان نیست.

«چنان‌که حضرت سجّاع و حضرت باقر یک ثلث قربانی را به همسایگان‌شان می‌داند که از این قبیل بودند، و ثلثی به هم بسائلین بکف» (وافی، ج ۸، ص ۱۷۲).

۱. وسائل الشیعة، باب ۴۰، ح ۳.

۲. و در خبر معاویة بن عمار از آن حضرت است که بخور و بخوران چنان‌که خدا فرمود: «فَكُلُوا مِنْهَا وَأَطْعِمُوا الْقَانِعَ وَالْمُعْتَرَّ» (وافی، ص ۱۷۳).

آنجا هم که قربانی تبدیل به پول می‌شود لازم است مراعات این ترتیب منظور گردد که به فقرای آبرومند، قانعان، آنان که چشم داشت به کمک دارند، و سرجمع «بائس فقیر - قانع - معتر»: «بدحال شکسته - قناعت کننده - رهگذری که انتظار کمک دارد».

و ما هر سه گونه را در مسجدالحرام می‌بینیم: گروهی به قدری آبرومندند که حتی از ما کمتر عبور می‌کنند و اگر هم چیز به آنها بدهیم شرمند شده می‌گویند غرض سلام و احوال‌پرسی و اظهار ارادت بود و نه اینکه کمکی بگیریم - و گروهی دیگر بدون درخواست عبور می‌کنند، و برخی هم می‌ایستند و احیاناً درخواستی هم می‌کنند، اینجا از همه مهم‌تر و شایسته‌تر همان دسته اولند که نوعاً مورد توجه نیستند و از کمک به آنها غفلت می‌شود.

لازم است شما کنجکاوی کنید و برای کمک به اینان به طرزی محترمانه که شایسته آنهاست کمک‌های شایانی به آنها بکنید.

و ما می‌بینیم که در یک آیه «الْبَائِسَ الْفَقِيرَ» آمده که شامل همگی مستمندان است و در آیه دیگر تنها «الْقَانِعَ وَ الْمُعْتَرَّ»: قانع و رهگذر بدون آنکه نامی از سائیلین بالكف برده شود، زیرا این دو دسته از بینوایان نوعاً محرومند ولی سائیلین هر طوری باشند زندگیشان را اداره می‌کنند.

آری این هدیه الهی: هدی حج - بایستی به مصرف اینگونه مردمان برسد، و نه آنکه دچار گوشت ماشین‌های شخصی خود را پراز لاشه‌های دست نخورده کنند و در بازار قصاب‌ها به فروش رسانند، که اگر مختصری از گوشت حیوان برداری آن لاشه را هرگز بر نمی‌دارند.

اینجا بینوایان که نه وسیله حمل گوشت دارند، و نه حتی وسیله آمدن به محشر گوشت منی، اینهاست که هم‌شبه محرومند، و حقوق مختصه آنان قسمتی در انحصار بانویان، و قسمتی هم طعمه آتش و کرم‌های منی می‌شود ... و اینجاست که عید خون را بایستی عزای قربانی نامید!

احتیاطاتی چند:

مسأله ۲۳- با در نظر گرفتن روی هم رفته أدله از قرآن و احادیث اگر کسی از نظر کم پولی توانائی یک قربانی ندارد احتیاطاً اگر میسور است تا یک هفتم یک قربانی یا پولش شرکت کند و روزه هم بگیرد گرچه اینجا بعید نیست روزه واجب نباشد زیرا هدی میسورش همین اندازه است و داخل «فَمَنْ لَمْ يَجِدْ»: نیافت - نیست، و احادیثی هم بر این مطلب صریح است، ولی اگر نتواند در یک هفتم نیز شرکت کند ظاهراً احتیاط بعکس است که روزه را بگیرد و احتیاطاً تا اندازه ممکن در قربانی یا پولش شرکت کند، و بعید نیست اینجا اینگونه شرکت لازم نباشد، که اگر تا این اندازه پیریشان حال است چیزی از هدی برایش آسان نیست، پس مشمول «فَمَا اسْتَيْسَرَ مِنَ الْهَدْيِ» نیست، گرچه اینجا هم بسی شایسته است که شرکت بکند، زیرا بعید نیست این جمله تمامی مراتب امکان شرکت در قربانی را بگیرد حتی تا یک هفتادم چنانکه در بعضی از احادیث وارد است، پس «مَنْ لَمْ يَجِدْ» کسی است که هیچ مقداری از قربانی برایش میسور و آسان نیست، حتی یک هفتادم چنانکه از حضرت صادق(ع) می‌پرسند: قربانی‌ها کم شده؟ فرمود: «دسته جمعی شتری بخريد و به شرکت قربانی کنید، گفتیم پول‌هامان کافی نیست؟ فرمود: یک گاو بخريد، گفتیم این هم کافی نیست، فرمود گوسفندی بخريد و به شرکت قربانی کنید، گفتیم: از هفت نفر کافی است؟ فرمود: از هفتاد نفر هم کافی است»^۱ ولی چنانکه گذشت در موارد شرکت واجب است روزه هم بگیرد.

مسأله ۲۴- آنجا که منتقل به روزه می‌شود احتیاط این است که اگر عمداً از روی عذر سه روز روزه مکّه را نگرفت، پس از برگشتن بگیرد، که مجموعاً ده

۱. وسائل الشیعة، ج ۱۰، ص ۱۱۵، ح ۲، اصول کافی.

روز می‌شود، ولی سه روز اوّل را به نیت مافی‌الذمه بگیرد که همان سه روز اوّل حساب شود، یا ضمن هفت روز دیگر و در آخر سه روز اوّل محسوب گردد.

مسأله ۲۵- در زمینه‌ای که به علت نبودن مصرف قربانی منتقل به پول می‌شود، احتیاطاً به خانواده‌اش سفارش کند که همان روز عید قبل از غروب در وطنش قربانی کند و سپس خودش در منی وقت غروب حلق یا تقصیر کند، پول قربانی هم در صورت امکان همان روز به اهلش صدقه داده شود، و احتیاط بهتر و بیشتر اینکه در زمینه موجود که اصولاً در زمان و مکان معین نمی‌توان قربانی کرد، جمع میان این دو را حتی‌المقدور بکند.

مسأله ۲۶- کسانی که نمی‌توانند روزهای منی قربانی کنند ولی امکان قربانی کردن در روزهای دیگر دارند و خودشان نمی‌توانند به این منظور بمانند، واجب است پول قربانی را نزد شخصی که تا آخر ذیحجه در مکه می‌ماند، و تمکن از انجام این وظیفه را دارد بگذارند، و اختیار مطلق دهند که با این مبلغ وظیفه او را انجام دهند که اگر شد قربانی و اگر نشد همین پول میان مستحقانش تقسیم شود.

خلاصه بحث:

نتیجه و خلاصه بحث قربانی این شد که:

۱- اگر روز عید می‌تواند قربانی در منی کند و به مصرفش برساند واجب است در حدود امکانش به ترتیب: شتر - گاو - گوسفند: قربانی کند.

۲- اگر روز عید نشد - تا روز سیزدهم به طور مساوی باید تکلیفش را انجام دهد.

۳- اگر این هم نشد واجب است از سیزدهم تا آخر ذیحجه انجام شود، که در صورت اوّل: دهم تا سیزدهم بایستی در منی و سپس کافی است در مکه انجام دهد.

۴- اگر در این ایام امکان تقسیم این گوشت‌ها نباشد لازم است حتی‌المقدور به نفع فقرا در یخچال‌ها و سردخانه‌ها نگهداری و سپس تقسیم گردد، و مانعی نیست که قربانی در ذیحجه و تقسیم ذیحجه باشد.

۵- هر مقداری که امکان نگهداری یا تقسیمش در ذیحجه یا پس از آن نیست، باید پولش میان فقرا حرم و سپس سایر فقرا عالم تقسیم شود.

۶- کسانی که امکان یک قربانی ندارند باید تا هفت و هفتاد نفر - حتی در یک گوسفند شرکت کنند، و اینجا اگر این شرکت به علت کمبود قربانی است نه کم پولی، واجب است هر یک تنه سهم خود را به فقرا دهند، و اگر به علت کم پولیست به تفصیل گذشته در صورت امکان روزه هم بگیرند، و در حال حاضر که اصولاً قربانی در ایام منی مورد و مصرفی ندارد، شرکتش نیز چنان است مگر آنکه رمزی باشد و مصرف گردد.

۷- کسانی که حتی از یک هفتادم قربانی هم عاجزند در صورت امکان بایستی به ترتیب گذشته روزه بگیرند، و اینها خودشان از موارد مصرف قربانی می‌باشند.

۸- لازم است در وضع موجود روحانیان و مسئولان متعهد با ایمان گروه‌های حج با حجاج تشریک مساعی کنند و ترتیب شایسته و عاقلانه‌ای برای قربانی دهند که حقوق فقرا در این هدیه خدا مردمی پایمال نشود که هم تقوایش به خدا رسد: «وَلَكِنْ يَنَالُهُ التَّقْوَىٰ مِنْكُمْ» و هم گوشت‌هایش یا پول‌هایش به بندگان مستمند خدا داده شود: «وَأَطْعِمُوا الْبَائِسَ الْفَقِيرَ ... مَنَافِعُ لِلنَّاسِ» گردد - نه «قِيَامًا لِلنَّاسِ» که علیه اسلام یاوه‌ها گویند، و یا سپر طرفداری از فقر حملاتی ناجوانمردانه بر اسلام کنند.

تتمه: مسائلی که از قلم افتاده

مسأله ۲۷- اگر نتواند ولی طفل برایش قربانی کند یا پولش را بدهد، واجب است در صورت امکان به جای او همان ده روز روزه مقرر را بگیرد، به همان

ترتیب که گذشت، و ظاهراً چنانچه چند طفل بودند، یا برای خودش و طفلش خواست روزه بگیرد، بایستی از ابتدای احرامش شروع به روزه‌ها کند، و اگر چیزی ماند در وقت برگشتن تکمیل کند، و سپس هفت هفت به ترتیب انجام دهد، و ظاهراً اگر به جز ده روز نتواند تکلیف خودش که اصلی است بر تکلیف اطفالش که فرعی و نیابتی است مقدم است.

مسأله ۲۸- در صورتی که قربانی حج - با داشتن زمان و مکان معین - فعلاً دچار اشکالات فراوان است، کفاره احرام حج به طریق اولی نه واجب و نه جائز است که در منی انجام شود، زیرا کفاره احرام - برخلاف قربانی - در انحصار فقراست، و شما که برای حفظ سهم فقراء قربانی حج را لازم است به تأخیر اندازید، برای کفاره احرام حج به طریق اولی لازم است زمان و مکان منی را ترک گفته در جاهائی که بتوان میان مستمندان بخش کرد انجام دهید.

کفارات احرام عمره مفرده به طور کلی آزاد است که عمداً هم می‌تواند در غیرمکه انجام دهد، و به طور کلی همه کفارات احرام - هر سه قسمش در انحصار فقراست.

و اصولاً از نظر روایات نیز دلیل روشنی بر این نداریم که کفاره احرام عمره تمتع بایستی در مکه و کفاره احرام حج در منی کشته شود، مگر کفاره صید چنانکه از حضرت صادق(ع) روایت است که «هر که در احرامش هدی واجب شد می‌تواند هر کجا که بخواهد بکشد» مگر کفاره صید زیرا خدا فرمود: «**هَدِيًّا بِالْبَيْتِ الْحَرَامِ**»^۱ و این خود وجهی است برای تفسیر بعضی از احادیث که «در حج باید در منی و در عمره در مکه کشته شود».^۲ که این قبیل از احادیث باید بر کفاره صید حمل شود^۳ یا حمل بر استحباب گردد.

۱. وافی، ج ۲: ۲، ص ۱۱۹، باب ۸۷.

۲. نفس المصدر السابق.

۳. و شاهد دیگر این حمل حدیث زراره از حضرت باقر(ع) است که عین همین تفصیل را در کفاره صید احرام حج و عمره داده است. (وافی، ج ۲: ۲، ص ۱۱۹، باب ۸۷).

و در صحیحہ اسحاق بن عمار نیز تصریح به این معنی شده که «مردی کفارهای در حجش واجب می‌شود، آیا می‌تواند هنگامی که به خانواده‌اش برمی‌گردد بکشد؟ فرمود: آری»^۱.

و ما هرگز حدیث صریحی درباره غیرصید نداریم که آنگونه تعیین کند، و قاعده فقهی در چنان مواردی این است که اگر احادیث مطلقه‌ای هم داریم طبق نصوص دیگر بایستی یا حمل برخصوص کفاره صید و یا حمل بر استحباب شود.

روی این اصل لازم نیست کفاره عمره تمتع و حجش حتی در صورت امکان در مکه یا منی کشته شود، بلکه در منی با وضع کنونی‌اش که گوشت‌ها تلف می‌شود حرام نیز هست، و باید جائی را حجاج در نظر بگیرند که نیاز بیشتری باشد.

مسأله ۲۹- کسانی که به علل گذشته نباید یا نمی‌توانند قربانیشان را در روزهای من یا عید انجام دهند، شایسته است هر چند نفری خونی بریزند و به مصرف شرعیش گرچه خودهانشان باشد برسانند و سپس هر یک - بدون منظور کردن قربانی مشترک - به وظیفه شخصی خود عمل کنند، و این قربانی مشترک به منظور شرکت در عید خون و انجام این شعیره مبارکه الهیه است، چه بتواند در خود منی یا در قربانگاه‌های بیرون منی، یا در هر جای حرم که ممکن است انجام دهد، و به طور کلی در هر ضرورتی اشتراک در قربانی صحیح و احیاناً واجب است، چه ضرورت نبودن قربانی - یا نداشتن پول - یا نبودن مصرف باشد - و به استثنای کمبود پول لازم است تمته یک قربانی به فقرا صدقه داده شود.

مسأله ۳۰- از دو آیه «وَ أَطْعَمُوا الْبَائِسَ الْفَقِيرَ ... مَنَافِعُ لِلنَّاسِ» مستفاد می‌شود که شرط نیست فقیر مسلمان باشد تا چه رسد به شیعه بودنش، همین قدر که بینوا بود کافی است که از هدیه حج بهره‌ای داشته باشد، و یکی از موارد «هُدًی»

لِلْعَالَمِينَ زیارت بیت الله هم همین هدیه عمومی قربانی است، که یا خودش و یا پولش میان فقرا تقسیم شود، البته شکی نیست که فقیر مسلمان خصوصاً شیعه دوازده امامی بر دگران مقدم است، و دلیلی هم بر شرط مسلمان یا شیعه بودن نداریم، مگر بعضی روایات که نسبت به مشرک «لا احب» دوست ندارم آمده.

مسأله ۳۱- اگر قربانی از روزهای چهارگانه منی گذشت جائز است تا آخر ذیحجه الحرام در مکه قربانی شود، چنانکه اخبار صحیحهای هم در این باره گذشت و سایر اخبار که منی را قربانگاه معرفی کرده در انحصار روزهای منی است، بنابراین قربانی هائی که در این زمان ناگزیر به بعد از روهای منی تأخیر می افتد می تواند در مکه کشت، خصوص با توجه به اینکه در منی مشغول تنظیفند و از قربانی کردن مانع می شوند، چنانکه در سال گذشته محظور را در مورد مقداری گوسفندهای قربانی داشتیم، تا چه رسد به هزاران گوسفند که به طور قطع مانع می شوند.

مسأله ۳۲- برحسب بعضی احادیث کسی که واجب است به جای قربانی روزه بگیرد، اگر سه روز حج را نتوانست به عللی - مانند عجله در برگشتن - روزه بگیرد کافی است وقتی برگشت ده روز روزه بگیرد.

مسأله ۳۳- در صورت امکان مصرف گوشت قربانی در حرم بیرون بردنش از حرم جایز نیست، چنانکه در صحیحه محمد بن مسلم است که درباره بیرون بردن گوشت از حرم از آن حضرت (امام صادق یا امام باقر) پرسیدم، فرمود: نباید چیزی را به جز سنام پس از سه روز بیرون برد.^۱

حلق یا تقصیر:

در عمره پس از سعی بهتر است حلق کنی: سرت را بتراشی، و تقصیر: کوتاه کردن مو یا ناخن - نیز کافی است - و در عمره تمتع پس از سعی فقط تقصیر

۱. تهذیب، ج ۱، ص ۵۱۱.

است که حلق نه جائز است و نه کافی، اما حج تمتع در اینکه پس از قربانی حتماً بایستی حلق کرد یا تقصیر نیز کافی است یا احياناً میان این دو مخیری و گاهی فقط حلق واجب است میان فقها خلاف است.

اینجا دو آیه جلب نظر می‌کند: «وَلَا تَحْلِقُوا رُؤُسَكُمْ حَتَّىٰ يَبْلُغَ الْهَدْيُ مَحَلَّهُ» ۲- «مُحَلِّقِينَ رُؤُسَكُمْ وَ مُقَصِّرِينَ» ... از آیه اول چنان می‌نماید که واجب اصلی اینجا حلق است که فقط آن را پیش از قربانی نام برده، ولی آیه دوم گوئی این تعیین را مبدل به تخییر می‌کند.

ولی آیه اول درباره محصور است که «فَإِنْ أُخْصِرْتُمْ فَمَا اسْتَيْسَرَ مِنَ الْهَدْيِ وَلَا تَحْلِقُوا رُؤُسَكُمْ حَتَّىٰ يَبْلُغَ الْهَدْيُ مَحَلَّهُ» اگر گرفتار شدید پس آنچه میسور است از هدی و سرهاتان را تراشید تا هدی به جایگاهش رسد، ولی از آنجا که این حلق به جای عمل پس از قربانی روز عید است، و چنانچه آنجا میان حلق و تقصیر مخیر بود اینجا هم بایستی چنان باشد، که بدل طبعاً بایستی همچون مبدل منه و نائب مانند منوب عنه باشد، روی این اصل چنان می‌نماید که روز عید هم فقط حلق است که اکنون تنها نام حلق به میان آمده.

ولی به اصطلاح «اثبات شیء نفی ما عدا نمی‌کند» اینجا امر به حلق از هدی دلیل بر انحصار نیست، اما همین که اینجا فقط نام حلق آمده و دیگر هیچ کافی نیست که بدانیم غیرحلق کافی نیست، زیرا دلیل می‌خواهد، بلکه ذیل آیه خود دلیلی است بر عدم کفایت تقصیر که «فَمَنْ كَانَ مِنْكُمْ مَرِيضًا أَوْ بِهِ أَذًى مِنْ رَأْسِهِ فَفِدْيَةٌ مِنْ صِيَامٍ أَوْ صَدَقَةٍ أَوْ نُسُكٍ»: «پس هر که بیمار است یا ناراحتی در سرش دارد پس «به جای حلق» فدیهای از روزه یا صدقه یا عبادتی دیگر دهد».

و اینجا می‌بینیم که حتی در صورت معذور بودن از حلق پای تقصیر به میان نیامده، بلکه فدیهای از ...، و این خود دلیلی روشن بر تعیین حلق است، گرچه مورد آیه محصور است، ولی چنان که گفتیم این خود بدلی است از عمل پس از قربانی روز عید.

و اما آیه دوّم که «لَقَدْ صَدَقَ اللَّهُ رَسُولَهُ الرُّؤْيَا بِالْحَقِّ لَتَدْخُلَنَّ الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ إِنْ شَاءَ اللَّهُ آمِنِينَ مُحَلِّقِينَ رُؤُسَكُمْ وَمُقَصِّرِينَ»: «خدا به راستی رسولش را در خواب نمایاند که حتماً داخل مسجدالحرام خواهید شد در حالی که سرهاتان را تراشیده‌اند و تقصیر کرده‌اید».

ولی در این آیه هم تخییری میان حلق و تقصیر نمودار نیست، زیرا عطف این دو به «واو» است که: «و مقصرین» نه به «او» «او مقصرین» ... اکنون بینیم که آیا هر یک هر یک مکلفین - باید هم حلق کنند و هم تقصیر؟ این خود خلاف ضرورت و خلاف اجماع قطعی است! یا آنکه مخیرند میان این دو؟ ولی اینجا «واو» جمع است نه «او» تخییر! یا اینکه گروهی باید حلق کنند و گروهی هم تقصیر، این هم خلاف ضرورت است، زیرا هیچ‌گاه در حج تمتع تقصیر واجب معین نیست، مگر در عمره تمتع که فقط تقصیر است و یا عمره مفرده که مخیر است.

اینجا «لَتَدْخُلَنَّ الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ» که طبعاً دخول برای انجام مناسک حج است دو مرحله دارد: اول عمره تمتع که بالاجماع پس از سعیش تقصیر است، دوّم حجش که پس از منی است، و اینجا ظاهراً دخول در حال عمره تمتع مراد نیست، زیرا شما که به حال احرام وارد مکه و مسجدالحرام می‌شوید و هنوز طوافش را که اولین واجب پس از احرام است انجام نداده‌اید، تا چه رسد به آخرین عملش که تقصیر است.

بنابراین اینجا مقصود دخول مسجدالحرام پس از اعمال عید قربان است که «سر تراشیده و تقصیر کرده داخل شوید» و علت اینکه در این بشارت تنها اشاره به قسمت حج شده و نه عمره این است که حج قسمت مهم‌تر است.

در نتیجه اینجا جمع میان حلق و تقصیر هرگز وجه درستی ندارد، مگر اینکه مکلفین دو دسته باشند، گروهی باید حلق کنند، و این همان واجب اصلی است

که از آیه اول فهمیدیم و گروهی مجازند تقصیر کنند، که اینها گروه‌های استثنائی می‌باشند.

و اینکه در عمره تمتع حق نداری سرت را بتراشی، که برحسب احادیث که حکمتش یا علتش این است که تو سرتراشی در پیش داری، مگر آنکه یک ماه یا هر مقداری که مجدداً مویت بروید طول بکشد، این هم تأیید روشنی است بر اینکه واجب اصلی عید سرتراشی است.

اکنون باید دید چه کسانی به صورت استثناء مجازند که تقصیر کنند؟ شکی نیست که بیماران که سرتراشی برایشان زیان‌آور است معذورند، و این حاجتی هم به دلیل تازه ندارد، ولی در احادیث ما کسانی دیگر نیز مجاز شناخته شده‌اند.

از جمله کسانی که «صروره» نیستند، یعنی دفعه اولشان نیست، که در سفر بعدی حق دارند فقط تقصیر کنند، در صورتی که سر خود را نبسته و نجسبانیده باشند، که در این دو مورد گرچه در سفرهای بعدی هم باشند فقط بایستی حلق کنند.

و از آیه چنان می‌نماید که برخی از کسانی که سفر اولشان نیز هست می‌توانند تقصیر کنند، زیرا این آیه «لَتَدْخُلَنَّ الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ» یا مخصوص سفر اول است یا قدر متقین شامل آن است که برای اولین بار دخول مسجدالحرام را بشارت می‌دهد، ولی این دسته برحسب روایات فقط معذورانند که در سفر اول هم می‌توانند تقصیر کنند.

بنابراین به جز معذوران و آنان که حجی انجام داده‌اند و سرهاشان بسته یا جسبانیده نیست، واجب است سر خود را بتراشند.

مسأله ۱- اگر قبلاً حج آمده ولی حجة الاسلامش نبوده، چه نیابتی باشد و چه در غیر صورت استطاعت، اکنون که می‌خواهد حجة الاسلام بیاید بایستی حلق کند، و مادامی که حجة الاسلام خود را انجام نداده در تمامی سفرها همچنان حلق

واجب است^۱، ولی پس از حجة الاسلامش منخیر است میان حلق و تقصیر گرچه حلق خیلی بهتر بلکه احوط است.

مسأله ۲- به طور کلی کسانی که سرهاشان را بسته یا چسبانیده‌اند در همه سفرهای حج اعم از حجة الاسلام و غیر آن واجب است سرهاشان را بتراشند، زیرا بستن و چسبانیدن سر خود دلیل بر یک نوع دلبستگی شدید است به موهای سر، و اکنون که پس از رمی و قربانی لازم است با رمز حلق یا تقصیر تتمه بستگی‌ها را از خود دور کنی، اگر موهایت را بسته یا چسبانیده‌ای واجب است از این بستگی و چسبیدگی به موهایت نیز برون روی.

مسأله ۳- در سفر اول نیابت حجة الاسلام غیر، برای کسی که خودش حجة الاسلام نیامده، نیز حلق واجب است، چنان که در همه نیابت‌ها، مادامی که خودت حجة الاسلام نیامده‌ای همین حلق واجب است، ولی اگر حجة الاسلام خودت را آمده‌ای و برای دیگری می‌خواهی به نیابت حجة الاسلام انجام دهی اینجا دیگر حلق واجب نیست، زیرا تو اگر چه نایب ولی مکلف به وظیفه خودت هستی که اینجا تخییر میان حلق و تقصیر است.

مسأله ۴- کسانی که واجب است حلق کنند در صورت عذر جسمی یا معنوی یا هر عذر دیگری داخل یا خارجی می‌توانند تقصیر کنند، مانند بیماری یا خوف از بیماری، عسر یا حرج سرتراشی به علت نبودن وسائل، یا مأمون نبودن وسائل که بترسد مبتلا به بیماری شود، یا ابتلای به مسخره گروهی که قابل تحمل نباشد که چه بسا بیماری جسمی قابل تحمل است ولی رنج روحی قابل تحمل نیست»^۱.

۱. چنان که در روایت ابی بصیر از حضرت صادق(ع) است که «على الصرورة ان يلحق رأسه ولا يقصر إنما التقصير لمن حج حجة الاسلام»، زیرا تقصیر را در انحصار کسی نهاده که حجة الاسلام کرده، که چنان چه قبلاً حج‌های نیابتی انجام داده و سرش را هم تراشیده مادامی که حجة الاسلامش را انجام نداده تقصیر کافی نیست گرچه دهها مرتبه حج نیابتی انجام دهد.

مسأله ۵- حلق در انحصار مردانی است که سرهاشان به اندازه تراشیدن مو دارد، که برای زناحرام است و کافی از تقصیر هم نیست، و برای مردانی که موی تراشیدنی ندارند نیز موردی برای وجوب سرتراشی نیست، جز آنکه برحسب بعضی از روایات شایسته است تیغ را بر سرشان همانند سرتراشی بسایند، و این کافی از تقصیر نیست.

مسأله ۶- ظاهراً واجب است همان روز عید حلق یا تقصیر کند، که اگر قربانی دارد، بنابر اظهار پس از قربانی *والأبعد* از رمی جمره عقبه انجامش دهد و به همان از احرام بیرون می‌رود.

مسأله ۷- از آیه «*وَلَا تَحْلِقُوا رُؤُسَكُمْ حَتَّىٰ يَبْلُغَ الْهَدْيُ مَحَلَّهُ*» چنان می‌نماید که حلق پس از رسیدن قربانی است به جایگاهش، نه فقط پس از کشتنش، و اینجا جایگاه قربانی منی است، پس اگر رسیدن جایگاه منی برای قربانی همان روز عید ممکن نبود، چنان‌که در زمان ما اینگونه است، زیرا قربانی در منی ممنوع است، یا اگر هم ممکن بود مصرف ضروری مقررش را نداشت، چنان‌که هرگز در زمان ما مصرفی در منی به جز بی مصرفی، سوختن و یا گندیدن ندارد، در این صورت‌ها قطعاً یا تقصیر یا بلافاصله پس از رمی جمره عقبه جائز و انتظار قربانی تا سیزدهم بی‌مورد است تا چه رسد به قربانی تا آخر ذیحجه الحرام.

مسأله ۸- واجب است حلق یا تقصیر در خود منی باشد و ظاهراً اگر از روی فراموشی یا جهل در منی انجامش نداد بایستی در صورت امکان همان جا انجام دهد و اگر نتوانست کافی است در مکه انجام دهد، و به طور کلی حتی الامکان در منفی دفنش نماید.

مسأله ۹- اگر بدون تعمد یکی از این سه: رمی - قربانی - حلق یا تقصیر - را مقدم یا مؤخر انجام داد بی‌شک کافی است و اشکالی ندارد، بلکه وجوب این

۱. اما نه! که اینجا نه جای تحمل است آن هم در تکلیفی دسته‌جمعی، وگرنه اصل حج نیز اگر مورد مسخره باشد چنان خواهد بود، مگر آنکه محظور چنان باشد که قابل تحمل نبوده و از استطاعت بیرون باشد.

ترتیب هم خیلی ثابت نیست، و در گذشته گذشت که اگر قربانی را از حلق عمداً هم تأخیر اندازد ظاهراً کافی است و پس از حلق از احرام بیرون می‌رود، و در اینکه حلق یا تقصیر لازم است پیش از طواف حج باشد اختلافی نیست که اگر عمداً تأخیرش انداخت واجب است اعاده کند و یک گوسفند هم کفاره دهد و الا چیزی بر او نیست.

مسأله ۱۰- با حلق یا تقصیر از احرام بیرون می‌آید، و تنها زن و عطر حرام می‌ماند، عطر با طواف زیارت و نمازش سعی حلال می‌شود، و زن با طواف نساء و نمازش.

سپس مادامی که در حرم است صید و کندن گیاه حرم نیز برای او حرام است، و این فقط به حساب حرم است نه به حساب احرام که اگر کسی محرم هم نشود این دو در حرم بر او حرامند.

بقیه واجبات منی:

از پیش گذشت که طولانی‌ترین مناسک حج رمی جمرات سه‌گانه است که سه روز به طول می‌انجامد: از دهم تا دوازدهم و احیاناً هم سیزدهم، روزها در جبهه گلوله‌باران شیطان و شبها استراحت در همان منی: بیتوته - است.

ما همان روز عید از احرام بیرون آمده‌ایم، شبها هم در منی کاری نداریم، پس چرا یک صحرای فشرده از انسان، آن هم بیشتر در چادرها، بایستی همچنان سرگردان و بیکار شبها را در منی بگذرانند؟

منی بهترین فرصت تحقق بخشیدن منی: آرزوهای ما است، آماده‌ترین زمینه کنفرانس‌های اسلامی، مشورت‌های مردمی که از همه عالم گرد آمده‌اند، که دسته‌جمعی بیاندیشند چه کرده‌اند و چه بایستی بکنند، چه بهره‌ای از نمایش توحیدی همه جانبه حج بدست آورده‌اند و چگونه الگوی کشور حج و نمونه مملکت «الله» را در بلاد «الله» می‌توانند پیاده کنند.

اینجا خواه و ناخواه برخوردهای زیادی حاصل است که نه کار و کسی، و نه هیچ مشغولیاتی به جز بیکاری در این مکان و زمانش وجود ندارد. اینجا چیز تماشائی به جز موج جمعیت‌های مختلف شکل نیست، و شاید یکی از رموز اینکه بیتوته در منی واجب شده این است که این سیل جمعیت در هم فشرده در آن حالت هم چون رستاخیز خواه و ناخواه با هم برخوردهائی سودمند کنند که به نفع میلیون‌ها مسلمان باشد. و نیز تمامی طبقات در مکان و زمان و فضائی یکسان، و زندگی همانند، از تناقض و اختلاف طبقاتی ظالمانه، و جدائی متکبرانه برون شوند، با هم باشند که «یدالله مع الجماعة».

بیتوته منی:

شب یازدهم و دوازدهم در صورت امکان واجب است در منی بیتوته کنی و روز دوازدهم بعد از ظهر می‌توانی از منی برون روی به شرط آنکه چیزی از محرّمات احرام را عمدتاً مرتکب نشده باشی، خصوصاً صید و زن، ولی آیه مربوطه همه را شامل است که:

«وَ اذْكُرُوا اللّٰهَ فِيْ اَيّامٍ مَّعْدُوْدَاتٍ فَمَنْ تَعَجَّلَ فِيْ يَوْمَيْنِ فَلَا اِثْمَ عَلَيْهِ وَ مَنْ تَاَخَّرَ فَلَا اِثْمَ عَلَيْهِ لِمَنِ اتَّقَى وَ اتَّقُوا اللّٰهَ وَ اعْلَمُوْا اَنَّكُمْ اِلَيْهِ تُحْشَرُوْنَ» (البقرة: ۲۰۳): «و یاد کنید خدا را در روزهای شمرده شده» (ایام تشریق: ۱۰-۱۲) پس هر که شتاب کند در دو روز گناهی نکرده: (دو روز بعد از عید ۱۱ و ۱۲) و هر که تأخیر کند (سیزدهم را بماند) گناهی نکرده، برای کسی که از گناه پرهیز کرده باشد (یعنی از محرّمات احرام حج یا مطلق محرّمات).

از این آیه چنان می‌نماید که حاجی مخیر است دوازدهم کوچ کند یا سیزدهم، ولی مشروط بر آنکه گناهی نکرده باشد والا مخیر نیست بلکه بایستی شب و روز سیزدهم را نیز در منی محبوس باشد که شب بیتوته و روزش در سه جبهه

شیطان گلوله باران کند، زیرا تجربه نشان داد که شیطان هنوز در تو جا ندارد، وگرنه چرا مبتلای به محرمات احرام، یا بدتر محرمات همیشگی شدی که در حالت احرام حرام‌تر است که «فسوق» است، و تو که اکنون در مدرسه تربیتی بی‌تربیتی کرده‌ای یک شبانه‌روز دیگر در این صحرای گنبدیده هولناک، که حاجیان همه رفته‌اند، تو و امثال بایستی همچنان زندانی باشید.

و اینکه در بعضی از روایات تقوی در این آیه به معنی پرهیز از صید و زن آمده، این تفسیر به مصداق مهم‌تر است، و اصلاً به هیچ‌وجه درست نیست که «لمن اتقی» در این انحصار باشد، با آنکه از پیش هم نامی از خصوص صید و زن نیامده، پس این اختیار که دوازدهم یا سیزدهم از منی برون رود در انحصار کسانی است که بر حسب آیه از محرمات پرهیز کرده باشند چه از محرمات حالت احرام و چه بقیه محرمات، که مثلاً روز عید از احرام خارج شده ولی بعضی از محرمات را مرتکب شود، و اینجا می‌توان «فَلَا رَفْثَ وَلَا فُسُوقَ وَلَا جِدَالَ فِي الْحَجِّ» را نیز شاهد گرفت، و شما تا از منی خارج نشده‌اید در حالت حج می‌باشید، پس هرگونه فسقی در این حالت بر شما ممنوعیت اکید دارد، گرچه همیشه هم ممنوع است.

پس «لِمَنِ اتَّقَى» یعنی: برای کسی که پرهیز از «فسوق» کند، چنان که لازم است از «رفث و جدال» نیز پرهیز کند، جز آنکه ممنوعیت این دو در حال احرام است ولی «فسوق» منع اکیدش پس از برون شدن از احرام را نیز - لاقلاً در حال حج - شامل است.

و نیز بر حسب روایاتی چند اگر خورشید روز دوازدهم غروب کرد و شما هنوز از منی بیرون نرفته‌ای و واجب است شب و روز سیزدهم نیز بمانی.

روی این اصل گروه بسیاری از حاجیان باید سیزدهم را نیز بمانند، که نوعاً خالی از گناه نیستند، مگر آنکه از روی جهل یا فراموشی یا اشتباه باشد، ولی

این جا هم جاهل مقصر همچون عامد است که اگر ندانسته گناهی کرده و در این نادانی مقصر بوده، او هم در زمرهٔ محبوسان منی است، و اکنون مسائلی چند: مسأله ۱- واجب است در صورت امکان از اوّل شب تا نیمهٔ شب در منی بماند چه خواب و چه بیدار، و الاً از نیمهٔ شب تا اذان صبح، و بعید هم نسبت در حال اختیار نیز نیمهٔ دوّم شب کافی باشد گرچه خلاف احتیاط شدید است.

مسأله ۲- مخیر است در شب‌های پس از عید: ۱۱ - ۱۲ و احياناً ۱۳- نیمی از شب را یا در مکه و یا در منی بماند، یعنی آن شب که لازم است در منی باشد می‌تواند در مکه به سر برد به شرط آنکه در حالت عبادت و طاعت الهی باشد، گرچه بودن در منی بهتر است، و مقصود از طاعت خدا فقط نماز و طواف و دعا نیست، بلکه هر عملی که مورد خشنودی خداست، چنان‌که رسول الله (ص) عمویش عباس را اجازه داد برای آب دادن حجاج شب‌های منی در مکه بسر برد.^۱ بنابراین مانند تألیف کتاب‌های دینی و امثال اینگونه خدمت‌ها به شرع مقدس اسلام مسلماً مشمول همین طاعت است، ولی اگر ممکن باشد همان کارها که شب‌های منی در مکه انجام می‌دهید در منی انجام دهد چه بهتر، و بعید هم نیست که مورد بیتوتهٔ در مکه به جای منی عباداتی باشند که در منی نمی‌توان انجام داد یا سخت است.

مسأله ۳- اگر بعد از نصف شب از منی بیرون رود هرگز اشکالی ندارد، و اگر قبل از نصف شب بیرون رفته بایستی تا نصف شب برگردد، و لااقل وقت طلوع فجر در منی باشد.

مسأله ۴- اگر تمامی شب را در مکه به سر برد ولی از نصف شب به بعد را استراحت کرد و نصف گذشته‌اش را مشغول طاعت الهی بود ظاهراً اشکالی نداشته باشد، زیرا نصفه‌ای که در اختصاص منی است مشغول عبادت بوده و

۱. وسائل الشیعة، ج ۱۰، ص ۲۱۰، ح ۲۱.

نصفه دیگرش هم لازم نبوده که در منی باشد، گرچه برخلاف احتیاط است ولی لااقل در این صورت کفاره بر او نیست.

مسأله ۵- برای هر شبی که بدون عذر بیتوته واجب منی را ترک کند کفاره یک گوسفند است، مگر آنکه همان مقدار واجب را در مکه مشغول طاعت خدا باشد، و در موارد عذر هم ظاهراً فقط در صورت جهل یا فراموشی کفاره ندارد، ولی بقیه معذورین گرچه ترک بیتوته منی بر آن حرام نیست ولی ظاهراً کفاره دارد، و این هم مانند کفاره عمره مفرده در انحصار فقر است و واجب نیست در خصوص مکه یا منی انجام شود، هر جا که ممکن است مصرف فقرا شود می‌تواند بکشد.

مسأله ۶- ظاهراً قبل از ظهر دوازدهم حق ندارد بدون عذر منی را ترک کند، اما قبل از ظهر سیزدهم و همچنین روزهای دهم و یازدهم جز برای اعمالش واجب نیست در منی باشد.

بقیه اعمال حج:

اینجا دو رکن و یک واجب دیگر برعهده حاجی است که پس از انجام واجبات عید انجام می‌دهد، ۱- طواف حج و نمازش ۲- سعی بین صفا و مروه که هر دو رکن است و ۳- طواف نساء و نمازش که واجب است ولی رکن نیست. پس از طواف حج و سعی عطر حلال می‌شود، و پس از طواف نساء زن و مرد هم بر یکدیگر حلال می‌گردند و اینجا مسائلی چند است:

مسأله ۱- خیلی شایسته است طواف زیارت و سعی در صورت امکان همان روز عید انجام شود، و الاً یازدهم و سپس دوازدهم، و الاً تا آخر ذیحجه الحرام، و در اینکه در تمامی روزهای هم تا آخر ذیحجه صحیح و کافی است شکی نیست گرچه بدون عذر تأخیر اندازد، گرچه بعضی از علما تأخیر بدون عذر را حرام می‌دانند ولی دلیل روشنی در دست نیست بلکه از بعضی اخبار معتبره چنان

می‌نماید که جائز ولی مکروه است که بدون عذر تأخیر اندازد^۱ ولی چنانچه عمداً و بدون عذر از ذیحجه تأخیر انداخت ظاهراً حجتش باطل است زیرا بر حسب نص آیه «الْحَجُّ أَشْهُرٌ مَّعْلُومَاتٌ» حج ماه‌های معلومه‌ای است و بی‌شک پس از ذیحجه از این ماه‌ها نیست و طواف و سعی از ارکان است و ترک رکن موجب بطلان می‌باشد.

مسئله ۲- طواف نساء و نمازش هرگز رکن نیست، نه در حج و نه در عمره مفرده، در عمره مفرده هر قدر بخواهد ظاهراً می‌تواند تأخیرش بیاندازد، ولی در حج چون از واجبات حج است و زمان حج هم برحسب آیه محدود به آخر ذیحجه الحرام است واجب است در همان ذیحجه انجامش دهد، ولی اگر عمداً تأخیرش انداخت حج را فاسد نمی‌کند، فقط اثرش این است که زن و مرد بر یکدیگر حرام می‌مانند، پس اگر بعداً انجامش داد به هم حلال می‌شوند گرچه در این تأخیر گناه کرده، و اگر از مکه بیرون رفته در صورت امکان بایستی خودش برگردد و انجامش دهد، و الاً نائب بگیرد و کافی است، و این اعم است از کسی که معذور بوده یا عمداً ترک کرده و در معذور ظاهراً فرقی بین جاهل و ناسی نیست گرچه بعضی علما فرموده‌اند که ناسی اگر هم بتواند خودش برگردد می‌تواند نائب بگیرد و کافی است، ولی دلیل روشنی بر این فتوی نیست.

مسئله ۳- در حج قرآن و افراد به اجماع علما و تصریح بعضی احادیث معتبره می‌توان طواف و سعی را بدون عذر تا آخر ذیحجه تأخیر انداخت، چنان که جائز است بدون عذر بر وقوف عرفه نیز مقدم داشت، ولی در حج تمتع بدون عذر نمی‌تواند مقدم دارد، مگر آنکه طواف پس از عید به عللی برایش غیرممکن یا خیلی سخت باشد که اگر پیش از عرفه انجامش ندهد نمی‌تواند بعد از عید تا آخر ذیحجه انجام دهد که در این صورت طواف و سعی حج را می‌تواند و

۱. مانند صحیح همام: لا بأس ان اخرت زیارة البیت الی ان یذهب ایام التشریق إلا انک لا تقرب النساء ولا الطیب - و همچنین است صحیح حلبی.

احیاناً هم واجب است مقدم دارد، مانند حائض یا مریضی که از امکان طواف و سعی پس از عید مایوسند یا به طور حتم معذورند، ولی اگر پس از عید امکان تجدید داشتند ظاهراً بایستی تجدید کنند و دست کم احتیاط لازم است.

مسأله ۴- در جاهائی که جائز یا واجب است طواف حج را جلو اندازد لازم است برحسب نصوص سعی را هم به جا آورد، ولی ظاهراً طواف نساء را بایستی

تأخیر کند مگر اینکه آن را هم نتواند بعداً انجام دهد، و برحسب قدر متقین بعضی نصوص طواف نساء را نیز در حج قرآن یا افراد می تواند اختیاراً جلو اندازد.

احصار و صدّ

آنجا که از تکمیل حج یا عمره یا به علت بیماری یا جلوگیری معذور باشید. در صورت امکان تکمیل اعمال حج و عمره بناچار نمی توان پیش از آن از احرام بیرون رفت، زیرا چنان که مستطیعان مأموریت دارند حج یا عمره را شروع کنند، محرم شوند و در جرگه حاجیان آیند، مأموریت اتمام آنها را نیز دارند که: «وَأَتِمُّوا الْحَجَّ وَالْعُمْرَةَ لِلَّهِ فَإِنْ أُحْصِرْتُمْ فَمَا اسْتَيْسَرَ مِنَ الْهَدْيِ وَلَا تَخْلِقُوا رُءُوسَكُمْ حَتَّى يَبْلُغَ الْهَدْيُ مَحَلَّهُ فَمَنْ كَانَ مِنْكُمْ مَرِيضًا أَوْ بِهِ أَذًى مِنْ رَأْسِهِ فَفِدْيَةٌ مِنْ صِيَامٍ أَوْ صَدَقَةٍ أَوْ نُسُكٍ فَإِذَا أَمِنْتُمْ فَمَنْ تَمَتَّعَ بِالْعُمْرَةِ إِلَى الْحَجِّ فَمَا اسْتَيْسَرَ مِنَ الْهَدْيِ...» (البقرة: ۱۹۶):

«حج و عمره را به پایان رسانید - هر سه قسم حج و هر دو قسم عمره را - (و زمینه این تکلیف جائی است که به یکی از آن دو شروع کرده‌اید که محرم شده‌اید) پس اگر محصور شدید (نتوانستید اعمالتان را به پایان رسانید) پس آنچه میسور باشد از هدی: قربانی - و سرهاتان را متراشید تا هدی به جایگاهش رسد پس هر که از شما بیمار بود یا ناراحتی در سرش داشت پس فدیهای از

روزه یا صدقه یا عبادتی، پس چون در امان شدید، هر که با عمره به سوی حج تمتع گرفته پس آنچه میسور است از هدی».

اینجا گرفتار مانع از اتمام عمل بنام «حصر» و در آیه‌ای دیگر به نام «صد» آمده که «هُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا وَ صَدُّوْكُمْ عَنِ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَ الْهَدْيِ مَعْكُوْفًا اَنْ يَّبْلُغَ مَحِلَّهُ ...» (الفتح: ۴۸).

این‌ها ایند که شما را از مسجدالحرام «صد» کردند: «راه‌تان را بستند و جلوگیری کردند که هدی بسته به جایگاهش برسد».

آیه «صد» در انحصار منع خارجی است و آیه «حصر» با اندک تأملی شامل هر دوی مانع خارجی و داخلی است، که: «فَمَنْ كَانَ مِنْكُمْ مَّرِيضًا اَوْ بِهِ اَذًى مِنْ رَأْسِهِ» بیماران را - دسته‌ای از حصرشدگان معرفی کرده است، و برخلاف اصطلاح فقها «حصر» در انحصاری بیماری نیست، بلکه بعکس بیماران اینجا در حاشیه و ضمن محصورین به میان آمده‌اند.

آیه «حصر» تمامی اقسام حج و عمره را شامل است، جز آنکه در حج تمتع دو هدی و در بقیه یکی مقرر کرده است، در هدی اول همه این اقسام مشترکند که «چون محصور شدید پس آنچه میسور است از هدی و سرهاتان را متراشید تا هدی به جایگاهش برسد»: و طبعاً هدی عمره به مکه و هدی حج به منی برسد، ولی هدی دوم در انحصار حج تمتع است که «اگر مأمون شدید (مانع خارجی یا داخلی برطرف شد و وقت حج هم باقی بود) پس کسی که با عمره به سوی حج تمتع گرفته پس آنچه میسور است از هدی».

در آیه فوق که حکم اتمام حج و عمره آمده و در صورت «حصر»: بیماری یا جلوگیری، حلق و فرستادن هدی را به جای تتمه اعمال مقرر کرده است، اینجا فرقی میان حالات حج و عمره دیده نمی‌شود، که پس از احرام همگی اعمالش ممنوع شود و معذور گردد، یا از بعضی اعمال، و برحسب اطلاق آیه در هر دو

صورت حکم یکی است چنان‌که فرقی میان مانع خارجی و داخلی هم نگذاشته و هر دو را با هم یکی دانسته است.

و نیز فرقی میان اینکه اعمال باقیمانده قابل نیابت باشد یا نه نگذاشته، جز آنکه اگر حالت امن برگشت و وقت عمره یا حج باقیست واجب است اتمام کند، و تنها کفایت حلق پس از فرستادن هدی جایی است که تا آخر ایمن نشود و نتواند اعمالش را انجام دهد.

اینجا در احادیث ما حدود و قیودی در زمینه‌های گوناگون حصر آمده، و نیز مانع بیماری با احکام خاصی به میان آمده که با توجه به این آیه در مسائل زیر مورد بحث است:

مسئله ۱- اگر حجش حجة الاسلام و سال اول استطاعت اوست به وظیفه فوق عمل کند و کافی است و چنانچه استطاعت باقیماند احتیاطاً بعداً تجدید کند،^۱ وگرنه همین کافی است، ولی اگر استطاعت از سال یا سال‌های پیش بوده و اکنون مبتلای به مانع شد بطور کلی بایستی بعداً تجدید شود چه استطاعت بماند یا نماند. ولی در صورت دوّم ظاهراً همان کافی است که به تکلیف اضطراری خود عمل کرده.

مسئله ۲- حکم جایی که پیش از دو وقوف یا پس دو وقوف از ادامه حج معذور شود یکسان است به شرط آنکه تا آخر ذیحجه نیز عذرش از ادامه تتمه اعمال حج باقی بماند.

مسئله ۳- اگر از فرستادن هدی هم ممنوع شد یا عذری داشت کافی است همان‌جا که گرفتار شده بکشد و بعداً حلق کند، و اگر آنجا هم نمی‌تواند یا

۱. زیرا از طرفی اطلاق امر در آیه مقتضی کفایت است و از طرفی هم چون تکلیف کامل انجام نشده کشف از عدم استطاعت امسال می‌کند و سال آینده که استطاعت باقی است سال اول استطاعتش محسوب می‌شود، لذا احتیاط در اینجا واجب است.

اصولاً امکان مالی ندارد در صورت اوّل حلق را تا پس از قربانی تأخیر کند و در صورت دوّم فقط همان حلق کافی است.

مسأله ۴- اگر فقط از مناسک منی ممنوع است نه از وقوفین و نه از مکه، در صورت امکان برایم ناسک منی نایب بگیرد، جز در حلق که بایستی خودش انجام دهد، البته پس از آنکه نایبش قربانی کند، و چنانچه از قربانی هم معذور است همان حلق کافی است، و اگر نتواند برای مناسک منی نایب بگیرد ظاهر اطلاق آیه این است که همان حلق پس از هدی کافی است، و بعداً اعمال مکه را نیز انجام دهد، و چنانچه از اعمال مکه هم ممنوع یا معذور شد در صورت امکان نایب بگیرد، والا برحسب اطلاق آیه حصر همان هدی و حلق برای او کافی است.

مسأله ۵- اگر به مکه رفت و از برگشتن به منی برای بیتوته و رمی‌هایش ممنوع شد حجهش درست است، و در صورت امکان برای رمیش امسال و اگر نشد سال دیگر نایب بگیرد و کافی است.

در هر صورت از اطلاق آیه چنان می‌نماید که در تمامی مواردی که مانعی خارجی از ادامه حج یا عمره پیش آید وظیفه همان است که گذشت.

مسأله ۶- در همه موانع محرم با انجام این وظائف به کلی از احرام خارج و زن هم بر او حلال می‌شود به جز مانع بیماری که برحسب احادیث حلال نمی‌شود مگر در بعضی موارد چنان که خواهد بود.

مسأله ۷- اگر هر دو مانع خارجی و داخلی در او جمع شد ظاهراً با انجام وظیفه‌اش بدون طواف نساء زن هم بر او حلال می‌شود زیرا این خود مصداق و نمونه تمام عیار آیه است و محکوم به حکم آیه می‌باشد.

مسأله ۸- همه این احکام در صورتی است که پیش از وجود مانع محرم شده باشد، که اگر پس از آن محرم شد مورد آیه نیست، زیرا «فَإِنْ أَحْصِرْتُمْ» پس از «وَأَتِمُّوا الْحَجَّ وَالْعُمْرَةَ» است، و اتمام هم تنها در زمینه شروع به عمل است.

پس اگر بعد از حصول مانع محرم شد بایستی حتی الامکان اتمامش کند، و الا در حالت احرام خواهد ماند، مگر آنکه در صورت امکان منتقل به عمره مفرده شود و تکمیلش کند، یا اگر بتواند در تکمیل اعمالش نایب بگیرد، و الا ظاهراً همچنان در حالت احرام خواهد ماند.

مسأله ۹- اگر بداند پس از احرام از ادامه عملش ممنوع می‌شود، چه از نظر تأخیر اختیاری سفرش به مکه یا هر علت دیگر اختیاری یا غیراختیاری اینجا نیز مشمول این آیه نیست و در احرام خواهد ماند تا چاره‌ای شرعی چونان که گذشت بکند.

مسأله ۱۰- اگر به وسیله‌ای ممکن چه پرداخت مال و چه اعمال قوه و چه هر وسیله حلال دیگری بدون خطر جانی یا عرضی یا ناموسی یا دینی و یا هر خطری دیگر، اگر بتواند رفع مانع کند، اینجا نیز مورد آیه نیست و واجب است با برطرف کردن مانع اعمالش را تکمیل کند، و اگر این هم نشد چنانچه با پیمودن راهی دورتر یا وسیله‌ای گران‌تر یا سخت‌تر که موجب عسر و حرج نیست بتواند اعمالش را ادامه دهد اینجا نیز مورد آیه نیست و تنها مورد آیه «حصر» جاهائی است که پس از احرام ناآگاه مانعی خارجی یا داخلی پیش آید و نتواند بر طرفش کند، یا انتظار بکشد تا برطرف شود که در این صورت با فرستادن هدی به مکه یا منی و سپس حلق از احرام بیرون می‌رود.

مسأله ۱۱- ظاهراً حلق پس از رسیدن هدی به جایگاهش: به مکه یا منی - کافی است گرچه پیش از کشتن حلق کند، که در آیه «حَتَّىٰ يَبْلُغَ الْهُدَىٰ مَحَلَّهُ»^۱ فرمود: تا هدی به جایگاهش برسد^۱ ولی جای احتیاط شدید است که پس از ذبحش حلق کند.

۱. در بعضی از روایات نیز موافق ظاهر یا نص آیه تصریح به این معنی دارد.

البته مقصود از فرستادن هدی این است که قربانی به حساب او در مکه یا منی معین شود چه با فرستادنش باشد یا آنکه وکیلش در همان مکه یا منی خریداری کند، مخصوصاً اگر در جای خودش نتواند تهیه کند یا بفرستد.

و در صورتی هم که این هدی در مکه یا منی مصرفی ندارد به همان دستوراتی که در بحث قربانی گذشت باید عمل کند و اینجا حداقل این است که می‌تواند حلق و قربانی را تا آخر ذیحجه تأخیر اندازد، چه در همانجا که محصور شده در این مدت بماند یا نماند.

مسأله ۱۲- در هیچ یک از این موارد تقصیر جای حلق را نمی‌گیرد که به نص آیه اگر از حلق معذور بود بایستی فدیۀ روزه یا صدقه یا عبادتی بدهد، خواه در احرام عمره مفرده باشد که پس از سعی مخیر میان حلق و تقصیر بود، یا حج تمتع که حیثاً مخیر بود و گاهی هم فقط حلق، در هر صورت اینجا که محصور است حکمش نیز محصور در حلق است و الا فدیة.

مسأله ۱۳- اگر به علت بیماریش یا ناراحتی سرش نتواند حلق کند برحسب اطلاق آیه فدیة‌ای: روزه یا صدقه عبادتی به‌طور مخیر کافی است به شرطی که امید بهبود تا آخر وقتش نداشته باشد، و الا لازم است صبر کند و در آخرین وقتش اگر بهبودی حاصل نشد میان این سه بجای حلق مخیر است.

مسأله ۱۴- برخلاف هدی حج در حال اختیار که در صورت نیافتن ده روز روزه جایگزینش بود، این هدی که در حال اضطرار است ظاهراً بدلی ندارد، گرچه برحسب بعضی از روایات باید روزه‌ای بگیرد که ظاهراً یک روز هم کافی باشد.

پس اگر نه هدی و نه قیمتش برایش مقدور و میسر نیست معلوم نیست بتواند با حلق تنها از احرام خارج شود، مگر در صورت ناچاری که اگر ممکن است تبدیل به عمره مفرده کرده تکمیلش کند، و اگر این هم ممکن نیست و هرگز امید رفع عذر تا آخر وقت ندارد بعید نیست فقط با حلق و یک روز روزه

از احرام خارج شود و به شرط آنکه قبل از محصور شدن: گرفتار یا بیمار شدن محرم شده باشد.

مسئله ۱۵- برحسب اطلاق بدوی آیه «حصر» این حکم اعم از این است که تتمه اعمالش رکن باشد یا نه، قابل نیابت باشد یا نه، امکان نایب گرفتن داشته باشد یا نه، ولی با اندک تأملی می‌فهمیم چنان اطلاقی در کار نیست، زیرا «فإن احصرتم» یعنی اگر از تکمیل حج یا عمره بسته و معذور شدید، و ظاهراً در صورت صحت و امکان نیابت حصری در کار نیست که بایستی نایب بگیرد، در غیر وقوفین که نیابت صحیح است، بیتوته منی هم که نیابت‌بردار نیست ساقط است، پس قدر مسلم از «حصر» این است که پیش از دو وقوف باشد که اگر از بقیه اعمال ممنوع شد آنچه نیابت‌بردار است بایستی نایب بگیرد و آنچه نیابت‌بردار نیست ساقط است، و با این ترتیبات پس از فرستادن هدیش با سرتراشیدن از احرامش خارج می‌شود و برای طواف زیارت و سعیش نیز طواف نساء در صورت امکان نایب بگیرد.

مسئله ۱۶- تنها هنگامی می‌تواند به عمره مفرده تبدیل کند که یا وقت حج یا عمره تمتع گذشته یا امیدی به رفع مانع تا آخر وقت ندارد.

مسئله ۱۷- اگر محرمی را به علت بدهکاریش از ادامه حج یا عمره منع کردند، در صورت امکان پرداخت بایستی بدهی خود را پرداخته برای تکمیل اعمالش آزاد شود و هرگز با هدی و حلق از احرام آزاد نمی‌شود، مگر آنکه امکان پرداخت نداشته باشد، زیرا در صورت امکان پرداخت حصری در کار نیست.

مسئله ۱۸- اگر منعی از ادامه اعمالش بدون جهت و از روی ظلم باشد یا برای مالی است که شرعاً بدهکار نیست همچون مالیات‌های ظالمانه، بعید نیست که در صورت امکان پرداخت و رفع منع چون استطاعت حاصل است واجب باشد رفع مانع کند، گرچه آیه «حصر» اعم است از امکان رفع حصر و عدم

امكانش كه فقط «فَإِذَا أَمِنْتُمْ» هرگاه امنی حاصل شد، ولی این فقط عدم دلالت است و آیه استطاعت در این زمینه مقتضی وجوب پرداخت است، و تنها حصری كه رفع استطاعت كند مورد آیه حصر است.

مسأله ۱۹- اگر به علت گم شدن یا ربودن مالش از ادامه اعمالش معذور شود بعید نیست همچون سائر معذوران مشمول حکم این آیه باشد، مثلاً در مکه است و بودجه کافی برای رفتن به عرفات و مشعر و منی ندارد، ظاهراً اینجا هم همچون محبوس و بیمار با هدی و حلق از احرام خارج می‌شود، ولی مقتضای احتیاط بلکه اظهر این است كه تبدیل به عمره مفرده كند و اعمالش را در مکه تكمیل نماید و روز عید پس از سعی و فرستادن هدی سرش را بتراشد كه میان هر دو حكم جمع كرده باشد.

مسأله ۲۰- اگر پیش از گذشتن وقت با شرائطش هدی و حلق را انجام داد و پس از آن رفع منع شد و هنوز هم وقت باقی بود واجب است خود را محرم دانسته اعمالش را ادامه دهد، ولی در صورت امکان نمی‌تواند پیش از عید هدی و حلق را انجام دهد، زیرا محل: جایگاه مکانی و زمانی هدی حج - همان روز عید است در منی كه غیر منی و غیر عید هرگز محل هدی حج نیست.

مسأله ۲۱- حكم حج افسادی كه كفاره فاسد كردن حج قبلی است همچون حج اصلی است كه بایستی به همان وظائف گذشته در صورت حصر عمل كند.

مسأله ۲۲- بیماری كه نمی‌تواند حج یا عمره‌اش را ادامه دهد با همان شرائط گذشته مانع خارجی می‌تواند از احرام خارج شود ولی طبق نصوص روایات فقط زن و مرد بر یکدیگر حرام می‌مانند تا هر وقتی كه تتمه اعمالش را انجام دهد، البته در صورتی كه سال استطاعتش گذشته، اما اگر همین سال اول استطاعت او است زن هم بر او حلال می‌شود.

و در صورت اول اگر سال آینده خودش توانست كه معلوم، والأ ظاهراً کافی است كه نایبی بفرستد.

و اگر حجش واجب اصلی نبوده ظاهراً همین امسال کافی است که برای طواف نساءش نائب بگیرد و کافی است، بنابراین تنها مورد حرام ماندن زن و مرد حجة الاسلامی است که در گذشته بر او واجب شده بوده و اکنون مبتلای به بیماری شده است.

مسأله ۲۳- چون حکم محصور ارفاقی و در زمینه اضطرار است در انحصار موارد اضطرار خواهد بود، بنابراین - چنان که مکرراً گذشت - بایستی در فرستادن هدی و تراشیدن سر مراعات اوقاتش را بکند، که در عمره تمتع روز نهم ذیحجه و در حجش و نیز سائر اقسام حج روز عید، و در عمره مفرده آخرین روزی که می‌توان بماند - بایستی مراعات شود تا بتواند با مجرد هدی و سر تراشیدن از احرام خارج شده و به وطنش برگردد.

و چنان‌که مکرراً گذشت محل هدی جایگاه مکانی و هم زمانی هدی است و بر حسب آیه «وَلَا تَحْلِفُوا رُؤُسَكُمْ حَتَّىٰ يَبْلُغَ الْهَدْيُ مَحَلَّهُ» اصولاً نمی‌توان با سر تراشیدن محل شد، مگر آنکه هدی به جایگاهش برسد و خود این جایگاه بر حسب اختلاف حالات اختیار و اضطرار مراحل دارد:

۱- در صورت امکان هدی حج را روز عید به منی فرستد و هدی عمره را در تمتعش روز نهم، و در افرادش برای آخرین فرصتی که آخرین مرحله امید اوست به مکه بفرستد، و پس از ذبحش یا رسیدنش حلق کند و محل گردد.

۲- اگر از فرستادن معذور بود و محل مکانی هدی: مکه - منی - مقدور نبود در همان جایگاه خودش که محصور شده با مراعات زمان‌های مخصوص ذبح و سپس حلق کند.

۳- اگر این هم نشد که بایستی پیش از زمان‌های مقرر مسافرت کند، محل هدی از نظر مکان همان‌جا و از نظر زمان نیز آخرین فرصت توقف اوست.

۴- اگر چنانچه به کلی هدی میسور نیست، نه فرستادنش و نه خودش و نه حتی قیمتش، بایستی برای حلق مراعات ترتیب‌های گذشته را بکند.

۵- اگر به علت بیماری یا ناراحتی در سرش از حلق هم معذور است طبق نص آیه فدیهای از روزه یا صدقه یا عبادتی که یکی از اینها جایگزین حلق است که همزمان حلق - طبعاً - بایستی انجام شود، و این آخری هیچگاه نشد ندارد، زیرا اگر از روزه و صدقه معذور باشد از «نسک» که اندک عبادتی باشد هرگز معذور نیست.

مسأله ۲۴- شخص محصور در صورت امکان مخیر است بین آنکه به حکم محصور عمل کند، چنانکه مقتضای آیه حصر است، یا تبدیل به عمره مفرده نماید که برحسب ادله تبدیل به عمره مفرده حکم کسی است که از ادامه حج معذور باشد، و طبعاً این تخییر در غیر عمره مفرده است، که فقط در حج و عمره تمتع امکان پذیر می باشد، مثلاً در عمره تمتع اگر بخواهد صبر کند و قتش می گذرد که اینجا می تواند تبدیل به عمره مفرده کند، و هم می تواند با هدی و حلق از احرام خارج شود.

و شاید از آیه حصر چنان بنماید که انتقال به هدی و حلق در جائی است که به طور کلی از اتمام حج یا عمره معذور باشد، ولو به وسیله انتقال عمره یا حج تمتع به عمره مفرده، که این خود مرتبه دوم اتمام آنها است و بعید نیست ترتیب از این قرار باشد:

- ۱- در صورت امکان خودش حج یا عمره اش را تکمیل کند.
- ۲- اگر بعضی اعمال قابل نیابت را نتوانست به علت حصر انجام دهد نائب بگیرد.
- ۳- اگر این هم نشد اگر در حال عمره یا حج تمتع است منتقل به عمره مفرده شود.

۴- اگر این هم نشد طبق ترتیبات پنج گانه گذشته عمل کند، زیرا حکم انتقال به هدی و حلق ارفاقی است و ارفاق تنها برای خلاصی از احرام در حالت ضرورت است.

مسأله ۲۵- هر حج یا عمره‌ای که مبتلای به تجدید در سال آینده شود، واجب است همان را تجدید کند، نه آنکه بدل حج قرآن افراد را، به جای یکی از این دو و تمتع را، یا به جای تمتع یکی از این دو را تجدید کند.

تقیه

چون کشور حج کشور وحدت و هماهنگی مسلمین است بایستی شرکت کنندگان در این کنگره جهانی اسلامی مراعات وحدت و محبت را حتی الامکان کرده و اختلافاتی را که موجب عداوت و یا قلت محبت است کنار گذارند. اصولاً تقیه در انحصار موارد معینی نیست و در تمامی درگیری‌ها و هماهنگی‌هایی نمی‌شود تمامی واجبات را عمل کرد، در هر زمان و مکانی با چهره‌های گوناگون وجود دارد.

«تقیه» برخلاف آنچه نوعاً گمان کرده‌اند نه در انحصار برخورد با سینه‌هاست و نه تنها در موارد ترس از دشمن و حفظ جان است.

«تقیه» همان تقوی به معنی پرهیز و نگهبانی است، پرهیز از زشتی و نگهبانی نیکی و شایستگی، جز آنکه تقوی اعم از تقیه است، تقوی همگی انواع پرهیز است چه در حال آزادی و عدم ممانعت، و چه در حال درگیری با دشمن یا مخالف، و این قسم دوّم نامش «تقیه» است که در حال درگیری تقوای شما محدود به حدود مصلحت خواهد بود، ولی در حالات دیگر که هرگز مزاحمتی نیست بایستی تقوای شما مطلق باشد.

آیات تقوی هر دو مورد را شامل است، ولی مانند آیه «فَاتَّقُوا اللَّهَ مَا اسْتَطَعْتُمْ» خدا را پرهیزید هر اندازه که توانید، ظاهراً نظر به حالت درگیری دارد، و آیه «اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تَقَاتِهِ» خدای را به حق پرهیزید، نظرش به مواردی است که درگیری نیست، و تنها آیه صریح در تقیه «إِلَّا أَنْ تَتَّقُوا مِنْهُمْ تُقَاةً»: «مگر از آنها پرهیزید» است.

اگر قدرت و دولت حقه مطلقه اسلامی باشد، طبعاً وظیفه مسلمین تقوای مطلق است، و چنانچه دولت ستمکاران است طبعاً چاره‌ای به جز تقيه نیست، چنانکه در خبر است «التقیة واجبة لا يجوز ترکها إلى أن يخرج القائم»: «تقيه واجب است و نباید ترکش کرد تا قیام حضرت قائم(ع)، و اینکه در بسیاری از اخبار ما را به تقيه امر کرده‌اند، این خود در انحصار موارد درگیری و ناچاری است که «التقیة دینی و دین آبائی ... لا ایمان لمن لا تقیة له .. وإن تسعة أعتشار الدین فی التقیة»: «تقيه دین من و دین پدران من است، ایمان ندارد کسی که هرگز تقيه ندارد، نه دهم دین در تقيه است» اینها همه و همه در حالت درگیری با دشمن یا حفظ مصلحت مهم‌تر است، وگرنه تقيه موردی ندارد چنانکه در دولت قائم(ع) که در این زمان درخشان حالت امن مطلق است برای مؤمنان، و تنها تقيه در انحصار دیگران خواهد بود که در دولت حقه الهیه چاره‌ای به جز هماهنگی یا مؤمنین ندارد، و در خبر است که «تقيه در دولت قائم برداشته می‌شود».

روی این اصل در همه زمان‌ها و زمین‌ها تقيه به چهره‌های گوناگون وجود دارد، که به ناچار بایستی برای حفظ واجب مهم‌تر و ترک حرام بزرگ‌تر، واجب کوچک‌ترین را ترک کنی و حرام کوچک‌تری را مرتکب شوی، که این دو در حالت درگیری و ناچاری از وجوب و حرمت هم می‌افتند، کوچک فدای بزرگ و بزرگ فدای بزرگ‌تر می‌شود.

بنابراین تقيه همه‌اش سکوت و صلح با ظالم و عقب‌نشینی از معرکه نیست، گاه مقتضای مصلحت چنان است و گهی هم فریاد زدن و با ظالم درگیری شدن و وارد معرکه‌های خونین گشتن است.

مثلاً صلح امام حسین(ع) به مقتضای تقيه بود و جنگ امام حسین(ع) نیز تقيه بود، سکوت سیزده ساله پیمبر بزرگوار در مکه و قیام مسلحانه ده ساله مدینه‌اش هر دو تقيه بود، قیام علی(ع) در آغاز کار همراه پیمبر و در پنج سال حکومتش

تقیه بود. و همچنین سکوتش در این میان که بیست و پنج سال هم طول کشید تقیه بود.

در همه این جنگ و صلح‌ها آنچه اصالت دارد حفظ مهم‌تر است با از دست دادن مهم، آنجا که درگیری خونین است هدف حفظ اصل اسلام است گرچه با از دست دادن گروهی از مسلمین، حتی شهید شدن حسین و فرزندان و کسانش، که جان اسلام مهم‌تر است و جان حسین مهم، این بایستی فدای آن شود و همین خود تقیه است.

و آنجا هم که صلح و سکوت است سستی و ضعف نیست، بلکه این خود وسیله دیگری است برای حفظ اسلام.

اگر پیمبر بزرگوار سیزده سال مکه را به سکوت و تحمل برگزار نمی‌کرد اصولاً محمد و مسلمان‌هائی نمی‌ماندند تا اسلامی بماند و رفته رفته قوت گیرد، و اگر هم جنگ‌های دفاعی مدینه نبود با جمه‌های پیاپی سرد و گرم دشمن به طور کلی سازمان و تشکیلات اسلامی از هم می‌پاشید، و همچنین صلح و جنگ حضرت امام علی(ع) در سه قسمت زندگیش، و صلح حضرت حسن و جنگ حضرت حسین، که همه و همه فداکاری در راه بزرگداشت اسلام و نگرهبانی اساس اسلام بود.

ظاهر بینان که عقولشان در چشم‌هایشان می‌باشد این دو چهره را متناقض می‌بینند، ولی آنان که از دیدگاه مصلحت ریشه‌ای اسلامی حوادث را بازدید می‌کنند نه تنها این صلح و سکوت‌ها را سستی و خواری نمی‌دانند، بلکه بسی سخت‌تر و ناگوارتر می‌دانند، که علی آن‌چنان شجاع در حادثه اهانت به زهرایش سکوت کند و ربع قرن برای حفظ وحدت و مصلحت اسلامی نه تنها ساکت باشد، بلکه خلفا را هم در خطاهایشان رهنمون باشد.

و حسن آن چنان دلیر با خون دل صلح کند، و قطعاً اگر حسن در زمینه حسین بود بی‌کم و کاست همان برخورد خونین را داشت، و حسین هم اگر در

زمینه حسن بود همان صلح خونین، هر دو خونین بود ولی آن بر دل حسن و این بر تن حسین(ع).

اینجاست که معنی «ایمان ندارد کسی که تقیه‌ای ندارد» را به خوبی می‌فهمیم، زیرا شخص مؤمن عاقل در این درگیری‌ها نه به کلی واداده است و بی‌تفاوت، و نه آنکه برای حفظ کاهی کوهی را از دست می‌دهد، که این هر دو برخلاف عقل و ایمان است، بلکه لازمه عقل و ایمان در این موارد همیشه نگرهبانی واجبات مهم‌تر و ترک محرمات بزرگ‌تر است که طبعاً برحسب اختلاف شرائط و درگیری‌ها و زمینه‌ها چهره‌های گونه‌گونی به خودی می‌گیرد، تا جائی که جنگ و صلح اسلامی که صورت دو چهره کاملاً متضادند هر دو به مقتضای تقیه خواهند بود.

یکی از قواعد عمومی در باب تقیه مقدم داشتن مصالح اجتماعی مسلمین است بر مصالح فردی، و در مصالح فردی هم مقدم داشتن جان است بر چیزهای دیگر، و اصولاً در نوامیس، پنجگانه: ۱- دین ۲- جان ۳- عقل ۴- عرض ۵- و مال، مصالح اجتماعیشان بر مصالح فردی آنها همیشه مقدم است، مگر آنکه فردی همچون امتی ارزمند و ارجمند باشد.

چنانکه خود این پنج ناموس به ترتیب شماره فوق بر یکدیگر سبقت دارند، و در موارد درگیری هر یک بر دیگری مقدمند و هر اجتماعی بر فردی مانند خود مقدم است، و به طور کلی بایستی از دیدگاه دقیق اسلامی مصلحت‌ها برانداز شود و آنچه مهم‌تر است همیشه حفظ شود و این خود تقیه است: «حفظ مهم‌تر با از دست دادن مهم» و همه موارد تقیه هم جبهه‌های حق و باطل و درگیری جنود الله است با جنوالشیطان، و یا هرگونه برخوردی که آزادی مطلق را از انسان می‌گیرد.

پس تقیه ول دادن و بی تفاوت بودن و حالت مردگی در معرکه‌های حق و باطل نیست، که هیس، هرگز قدمی از قدم بردار، سخنی مگوی، در خانه‌ات بنشین تا صاحب اصلی بیاید و همه کارها را درست کند.

نه! بلکه تقیه خود حالت نگهبانی سربازان اسلام است که حتی‌المقدور در غیبت پرچمدار اصلی باجست و گریزهای گوناگون ریشه اصلی اسلام را همچنان نگهبانند و همیشه آماده یورش و جانبازی.

مثلاً در وضع ناهنجار فعلی ایران مقتضای تقیه «حفظ اسلامی که با ضربه‌های پیاپی این دودمان پلید بی‌جان شده» مقتضایش یورش و عصیان عمومی است تا دستگاه را به کلی فلج و اسلام نیمه جان را از زیر دست پای یک مشت نوکران استعمار نجات بخشیم.

اینجا مقتضای تقیه جانبازی است برای حفظ جان اسلام، و معنای «لایمان لمن لا تقیه له» اینجا نفی ایمان است از کسی که برای نگهبانی جان اسلام عزیز از جان خود نگذرد! بگذریم.

اکنون گفتگو را به کشور حج منعطف می‌سازیم ... اینجا که رمز وحدت و پایگاه و زادگاه و جایگاه توحید است، واجب است برای حفظ وحدت اسلامی همه اقلیت‌های مسلمان خود را در این موج اکثریت مسلمین ادغام کنند، حساب خود را جدا نگیرند، نماز جدا - اجتماعات جدا - برخوردهای جدا - مشورت‌های جدا ... هرگز! بلکه اینجا علی‌رغم دشمنان اسلام که آتش عداوت و اختلاف را دائماً با قلم‌های مسمومشان شعله می‌زنند، و به وسائل گوناگون می‌کوشند تا از کاه‌ها کوه‌ها بسازند، و از اندک اختلاف‌های سلیقه‌ای فلسفی - فقهی و ... شکاف‌های زیادی میان مسلمین ایجاد کنند، ما بایستی علی‌رغم اینان و دشمنان داخلی‌مان در استحکام وحدت و پیوستگی کامل میان خودمان بکوشیم.

خدا هم در جمع مشعرالحرام اینگونه فرموده که: «ثُمَّ أَفِيضُوا مِنْ حَيْثُ أَفَاضَ النَّاسُ» «سپس همچون مردمان سیل‌وار از مشعرالحرام به سوی منی کوچ کنید» که اگر هم از نظر ثبوت هلال اختلاف دارید، اینجا جای اختلاف نیست، بایستی اقلیت‌ها در موج اکثریت ادغام شوند.

طبعاً با این مقدمات روشن است که تقیه تنها در مورد ترس از مخالف نیست، بلکه برای جلب محبت نیز، که از هر مخالفی بدتر عداوت و ترک محبت یا کمی صمیمی است.

شما اگر در مسجدالحرام یا مسجدالنبی و یا هر مسجدی دیگر در کشور حج بودید و وقت نماز شد، واجب است به حساب ترس - مثلاً - در صفوف آنها نماز بخوانید.

همچنین اگر هم بیرون این مساجد بودید شایسته بلکه بایسته است خود را برای شرکت در جماعت حتی‌الامکان برسانید که آن «تقیة الخوف» و این «تقیة الحلب» است، گاه هماهنگی با آنان از ترس جان و عرض است؛ و گاهی هم برای حفظ و افزودن محبت، و اگر اینان ببیند و بدانند شما اوقات نماز از خارج به سوی مساجد سیل‌وار می‌روید اصولاً فکرشان نسبت به شما عوض می‌شود، و اینکه احیاناً می‌گویند: شما به حساب تقیه با ما نماز می‌خوانید دیگر جایی نخواهد داشت.

نماز در مسجد الحرام و مسجدالنبی(ص):

برحسب احادیثی چند مقدس‌ترین نقطه مسجدالحرام برای حطیم: بین درب کعبه و حجرالاسود - است و سپس پشت مقام ابراهیم و سپس حجر اسماعیل و در آخر هر چه به کعبه نزدیک‌تر باشی، و نماز فردای در مسجدالحرام از نماز جماعت در بیرون مسجدالحرام بهتر است.

چنانکه کافی از گروهی از سهل از بزنیی آورده که از حضرت رضا(ع) پرسیدم: نماز جماعت در خانه‌های مکه افضل است یا نماز فردی در مسجدالحرام؟ فرمود: فردی در مسجدالحرام (و البته مقصود در غیر وقت جماعت است).

و در من لا یحضره الفقیه از رسول اکرم(ص) است که نماز در مسجد من همچون هزار نماز است. جز در مسجدالحرام که همچون هزار نماز در مسجد من است.^۱

در نتیجه یک نماز در مسجدالحرام همچون یک میلیون نماز در جاهای دیگر است.

گرچه در روایات متعدده دیگر است که فضیلت نماز در مسجدالحرام همچون یکصد هزار نماز است، و شاید جمعش اینگونه باشد که اگر نسبت به سایر جاهای که بسنجیم صد هزار برابر، و نسبت به سایر جاهای عالم یک میلیون برابر است.

این نسبت به نماز فردی، و اما جماعتش، برحسب احادیثی چند به تعداد هر مأمومی این فضیلت تکرار می‌شود که اگر هزار نفر به جماعت بخوانند هزار میلیون: یک میلیارد ... و چنانچه یک میلیون - مانند اوقات حج - در جماعت شرکت کنند هر نماز واجبی با اینها یک میلیون در یک میلیون فضیلت دارد.

بنابراین نمازهای جماعت تا چه رسد فردی، که در خارج مسجدالحرام - در مکه خوانده می‌شود، اگر خلاف تقیه نباشد ثوابش هزاران هزار کمتر از نماز در مسجدالحرام می‌باشد، و اینجا بایستی از ائمه جماعتی که در جایگاه‌های خود جماعت بپا می‌دارند، پرسید: آیا در این رویه از که پیروی می‌نمایند؟ خدا همه را هدایت فرماید!

در خبر مشهور است از حضرت صادق (ع) «و من صلی معهم فی الصف الأول کمن صلی مع رسول الله (ص) فی الصف الأول... کالشاهر سفیه فی سبیل الله»: هر که در صف جلو با اینها نماز بخواند همچون کسی است که با رسول الله (ص) در صف اول نماز خوانده... مانند کسی است که شمشیر در راه خدا کشیده!

چرا! چون حافظ وحدت صفوف مسلمین است که خود مهم‌ترین نقش موفقیت بوده و در صف او «رسالت محمدی قرار دارد، و خود شمشیری بر آن است که عداوت‌ها را قطع می‌کند و کابوس اختلاف و اختلاف‌انداز را در خون خود می‌غلطاند.

با این حال چه مرجح یا مجوزی در کار است که نمازهای جماعت در جایگاه‌های گروه‌ها تشکیل گردد، علی‌الخصوص که پیرایه‌ها بر او بستند، از میکروفون صدای «أشهد أن علیاً ولی الله» را به گوش اینان می‌رسانند که آنچنان‌شان آنچنان‌تر گردد!

اگر این ائمه و مأمومینشان خیلی متدین و عاقلند، مصلحت اندیش و دلسوز برای اسلامند، آیا از خود امام اصلی امیرالمؤمنین علی (ع) هم برترند؟ علی بیست و پنج سال نماز را با خلفای سه‌گانه! به جای آورد، و نام سه تا از فرزندان او: ابوبکر - عمر - عثمان نهاد، چرا؟ فقط برای حفظ مصلحت وحدت اسلامی که ابولهب‌ها و ابوجهل‌ها سوءاستفاده نکنند، و میدان‌دار اختلافاتی میان آنان نشوند.

برادران! خواهران! اینجا کشور حج است، ارزگاه و نمایشگاه اسلام است، بیائید برای خدا حساب‌های خصوصی و فرعی را کنار گذارید، و به دستور ائمه خود صفوف خود را در صفوف سایر مسلمان‌ها ادغام کنید و از تمامی مظاهر اختلاف و عداوت و دوئیت دوری نمائید.

اکنون هر زبانی که بگوید، هر قلمی که بنویسد، آنچه را که موجب تفرقه مسلمین است آن زبان بایستی قطع و این قلم شکسته شود، شما با برخوردارهای عالمانه، عاقلانه و مؤدبانه، با کمال حلم و حوصله می‌توانید این شکاف‌های ژرف را برطرف کنید، و پرچم وحدت اسلامی را آنچنان با عزت و شوکت برافرازید که دیگران خفه شوند.

شیعه عزیز! من نمی‌گویم اینجا سنی شو، می‌گویم طبق دستور جعفر بن محمد اینجا تظاهر به شیعه‌گری نکن، آنچه از مظاهر اختصاصی شیعه که انجامش واجب یا مستحب است اینجا به حکم ائمه حرام است، زیرا برخلاف تقیه حب و بغض است.

و اکنون مسائلی چند:

مسأله ۱- اگر در وقت نماز میان آنها هستی، و چه بهتر که در مسجدالحرام یا مسجدالنبی(ص) اینجا بیرون رفتنت از مسجدالحرام و شرکت در نمازشان واجب است، و اگر هم بیرون هستی حتی‌المقدور باید خود را به جماعتشان برسانی و چه بهتر که به طور دسته‌جمعی نزدیک وقت نماز وارد مسجدالحرام یا مسجدالنبی شویم که خود چهره‌ای است شایان و جالب از شرکت در جماعت.

مسأله ۲- در حال نماز جماعت این برادران اگر نماز فرادی بخوانی و بفهمند که با جماعت نیستی نمازت باطل است، و اگر پس از جماعت هم اعاده‌اش کنی جوری که بفهمند اعاده است نیز باطل است، و مقتضای احتیاط این است که نماز مغرب را به نیت جماعت بخوانی و بعداً در فرصت مناسب که معلوم نباشد اعاده است تکرار کنی، زیرا اینها پیش از مغرب شرعی نماز می‌خوانند، ولی نمازهای دیگرشان به وقت است و مقتضای جمع میان تقیه و احتیاط در نمازهای دیگر این است که با نیت فرادی و به صورت جماعت با آنها نماز بخوانی، که تمامی واجبات فرادی را انجام دهی، بدین‌گونه که سوره حمد را با امام بخوانی و سپس پیش از آنکه امام شروع به آیات پس از حمد کند سوره‌ای

کوتاه بخوانی و سپس هر چه خواند گوش دهی، مگر در نماز ظهر و عصر که می‌توانی پس از حمد و سوره ذکر بگویی.

مسئله ۳- اگر ممکن است در نمازهای جهریه با کمترین صدا حمد و سوره را بلند بخوانی و کافی است، قنوت هم که از مستحبات است اینجا موردی ندارد، مگر در نماز ظهر و عصر که پس از سوره رکعت دوم بدون دست بالا گرفتن اگر قنوت بخوانی اشکالی ندارد.

مسئله ۴- اصولاً استفاده از مهر در اینگونه جاها حرام است، حتی اگر جائی قرار گرفته‌ای که به جز فرش نیست بر همان فرش سجده کن و درست است، که اگر از مهر و مانندش استفاده کنی چون برخلاف تقیه است حرام و نمازت باطل است.

مسئله ۵- چون اینها نماز نافله بعد از عصر را تا غروب، و بعد از نماز صبح را تا طلوع آفتاب حرام می‌دانند بایستی از خواندن نافله در این اوقات خودداری کنی، مگر نماز طواف، و اگر نماز واجب دیگری است جوری باشد که نفهمند زیرا تأخیر نمازهای پنج‌گانه از اوقات مقرره‌اش نزد اینها حرام است.

مسئله ۶- اگر نماز واجب را خوانده‌ای و اکنون به جماعت برادران رسیده‌ای واجب است با آنها تجدید کنی و اینجا طبعاً با نیت جماعت و نه فرادی بایستی تکالیف را انجام دهی، نیت قضا هم چه اینجا و چه جائی که هنوز نماز نخوانده‌ای درست نیست، زیرا اوامر تقیه در انحصار نمازهای اداء است و بس.

مسئله ۷- سائر مسائل تقیه در باب وقوفین و طواف و سعی گذشت و به طور کلی هر یک از این مناسک بر خلاف تقیه انجام شود مورد اشکال است و بایستی در صورت امکان تکرار شود.

مسئله ۸- بوسیدن ضریح پیمبر بزرگوار(ص) و همچنین در و دیوار مسجد و نیز بوسیدن جاهائی از مسجدالحرام به استثنای خود کعبه مکرمه، این بوسیدن‌ها و بلکه دست‌مالیدن‌ها حرام است و همچون خواندن زیارت‌ها و بالاخره هر چه

که برخلاف تقیه است در حرمین شریفین حرام است، و چه بهتر به جای همه آنها آنچه مورد قبول همه مسلمین است و از ما هم قطعاً بهتر است انجام دهیم مانند طواف - نماز - قرآن خواندن یا صحیفه سجادیه که خود آبرویی است برای ما، و اگر هم ندانسته از دستتان بگیرند پس از مطالعه مسرور خواهند شد.

مسئله ۹- آنچه برخلاف سنت رسول الله (ص) است بایستی ترک شود، خصوص میان برادران که اصولاً در اثر دوری از ما و تبلیغات دشمنان نظر خوبی به ما ندارند، مثلاً تابلوها و سائر نوشته‌های «عمره نروزی» قطعاً حرام است و اصولاً نروزی به حساب اسلام و عید اسلامی نیست تا عمره‌ای بدان نسبت دهیم، و اینها هم این شعارها را برخلاف سنت اسلامی و از شعارهای بت پرستی می‌دانند، امسال هم رادیوشان گفت صد و هیجده هزار آتش پرست از ایران به مکه و مدینه آمده‌اند، پس چرا ما اینگونه خودمان را مفتضح کنیم و زحمات خویش را از دست بدهیم!

مسئله ۱۰- تشکیل جلسات قرائت قرآن به وسیله قاریان صحیح خوان خوش‌الحان ایرانی نقش بسیار مهمی را در حرمین شریفین دارد و اینها را متوجه می‌کند که ما هم اهل قرآنیم و تنها کتاب ما مفتاح نیست، و آشکارا مشاهده می‌کنند که قرآن ما همان قرآن سایر مسلمین است، و بالاخره با این جلسات تهمت‌های زیادی از ما برطرف می‌شود، و بهترین ثواب را در جایگاه اصلی نزول قرآن می‌بریم، و شما برادران و خواهران به جای هر کتابی هر یک قرآن چاپ ایران با بهترین اسلوب خط و کاغذ و جلد بیاورید، و سپس از استفاده کامل در مسجدالحرام یا مسجدالنبی بگذارید تا خود وسیله‌ای دیگر برای رفع تهمت و سوء تفاهم شود.

مسئله ۱۱- در حال اختیار سجده بر تمامی اقسام سنگ و آجر و موزائیک و اسفالت و به‌طور کلی هر چه زمینی است و خوردنی یا پوشیدنی نیست جائز است، حق بر گچ و آهک چه پخته و چه نپخته و همچنین است سفالین، بلی

سجده بر جواهرات طلا و نقره ظاهراً کافی نیست، نه تنها از لحاظ آنکه صدق زمین بر آنها بعید است، بلکه برحسب روایت معبود اهل دنیا است، و حالت سجود مهم‌ترین حالات خضوع و تذلل برای خداست پس اگر چیزی صدق زمین هم بکند ولی مانند اینها قیمت‌دار باشد ظاهراً سجود بر آن کافی نیست، و چه بهتر که بر خاک یا سنگ سجده شود که حالت تذلل نمودارتر باشد.

در هر صورت زوار محترم بایستی کاملاً مراقب باشند که سفر حج یا عمره از دو نظر ارمغان باشد، یکی اینکه در مدرسه تربیتی اعمال حج هر چه بیشتر ادب شویم تا خودهامان به هنگام برگشت سوغات باشیم، دیگر اینکه اعمال و رفتارمان میان سایر برادران مسلمان جوری باشد، که رفته رفته تهمت‌ها را از ما دور کند و ماها را هر چه بیشتر به هم نزدیک گرداند، و نه آنکه با بعضی از شیعه‌گری‌ها خارج از دستور بر کینه‌توزی‌هاشان بیفزائیم.

مسائلی متفرقه

مسأله ۱- نماز قصر:

برحسب آیاتی از قرآن و احادیثی چند تنها در جائی باید نمازهای چهار رکعتی را دو رکعتی خواند که از وطن یا محل اقامت به اندازه یک روز راه با بیشترین وسائل مسافرت دور شوی، که در زمان‌های گذشته یک روز راه همان هشت فرسنگ بوده ولی اکنون حدود هزار کیلومتر است، زیرا بیشتر وسائل مسافرت امروزی ماشین است. و بیشتر ماشین‌ها در شبانه‌روز بیش از هزار کیلومتر می‌پیمایند، و اگر در آینده هواپیما جای ماشین را بگیرد که وسیله اکثر مسافرت‌ها گردد طبعاً اندازه سفر شرعی نیز یک شبانه‌روز راه هوایی خواهد بود، و چنانچه در آینده‌ای هم وسائلی دیگر که دور کره زمین را در کمتر از یک روز راه می‌پیمایند جای این وسائل را گرفت طبعاً دیگر جای شکستن نماز و افطار روزه نخواهد بود.

فقهای ما در طول تاریخ اسلامی که دربارهٔ اندازهٔ قصر نماز و افطار و روزه بحث‌ها کرده‌اند به همان حساب یک روز قافله‌ها حدسفر شرعی را هشت فرسنگ دانسته‌اند، ولی در موردی که دو میزان: هشت فرسنگ و یک روز راه با هم تفاوت کنند، چون مورد حاجت نبوده است بحثی نکرده‌اند.

در احادیث ما گاه هشت فرسنگ، و بیشتر یک روز راه میزان سفر شرعی مقرر شده است، و هنگامی هم چه این و چه آن، و آنچه در این میان واضح است این است که این دو از نظر حدّ سفر یکسانند جز آنکه یکی نمایندهٔ زمانی است و دیگری مسافتی، و بی‌شک نمی‌تواند هر دو اصل باشند، طبعاً یکی اصل است و دیگری نماینده‌اش، زیرا مسافت زمانی برحسب اختلاف وسائل مسافرت مختلف است ولی مسافت فرسنگی همیشه یکسان.

اکنون اگر یک روز راه همان هشت فرسنگ شد چنان‌که در زمان‌های گذشته چنان بوده جای گفتگو نیست، ولی اگر بیش از هشت فرسنگ شد باید دید اینجا آیا میزان حد مسافتی است یا حد زمانی و قطعاً در این صورت تخییر میان این دو معنی ندارد!

از آیات افطار صوم و قصر صلاة و روایاتی چند به روشنی می‌فهمیم که میزان اصلی همان یک روز راه است که در گذشته با بیشترین وسائل مسافرت هشت فرسنگ بوده و اکنون حدود هزار کیلومتر است چنان‌که در صحیحۀ فضل ابن‌شاذان از حضرت رضا(ع) است که فرمود: «اینکه کوتاه کردن نماز در هشت فرسنگ مقرر شده بی‌کم و زیاد زانروست که هشت فرسنگ یک روز راه است برای نوع مردم و قافله‌ها پس در یک روز راه قصر واجب شد و اگر در یک روز راه واجب نمی‌شد در هزار سال راه نیز واجب نمی‌شد، زیرا همهٔ روزها مانند یکدیگرند... و گاه پیمودن راه فرق می‌کند که گاه یک روز راهش چهار فرسنگ، و اسب بیست فرسنگ است و اینکه یک روز راه را هشت فرسنگ معین کرده‌اند

از این لحاظ است که این راه شتران و قافله‌هاست، این بیشترین وسیله مسافرت است و بیشتر قوافل نیز همین اندازه سیر می‌کنند.^۱ اینجا سه نکته بسی ارزنده نمایان است: ۱- میزان اصلی یک روز راه است نه هشت فرسنگ ۲- یک روز راه با بیشترین وسائل مسافرت، ۳- میزان در این وسیله اکثری بیشترین آنهاست.

بنابراین چنانکه در گذشته این دو اکثریت نتیجه‌اش هشت فرسنگ بود، اکنون هم که اکثر وسائل سفری ماشین است و بیشترین تقریباً هزار کیلومتر در شبانه‌روز است در کمتر از این اندازه هم نماز تمام است و هم روزه را باید گرفت.

اکنون شما چه هزار کیلومتر راه را یک ماهه پیاده‌روی یا با هواپیما یک ساعت یا با ماشین یک شبانه‌روز طی کنی در هر سه صورت سفر همان حد شرعی است (فعلاً ۱۱۰۰ کیلومتر) که باید نماز را شکسته و روزه را افطار کنی، زیرا میزان همان بیشتر وسائل سفر امروزی است آن هم حد بیشترش که حدود شصت کیلومتر در ساعت است، ثلث شبانه‌روز برای استراحت و موانع دیگر می‌ماند شانزده ساعت و جمعاً ۹۶۰ کیلومتر می‌شود.

چنانکه در زمان‌های گذشته هم چه پیاده یک روز راه می‌رفتی که چهار فرسنگ است، و چه با اسب که بیست فرسنگ و چه با قافله‌های معمولی که هشت فرسنگ بوده در هر سه صورت حکم یکسان بود که میزان همان قافله‌هایی است که بیشتر وسائل مسافرت بوده است. (هشت فرسنگ).

علمای گذشته نوعاً مورد اختلاف هشت فرسنگ و یک روز راه را به میدان نیاورده‌اند، زیرا اکثر وسائل در زمان‌هاشان یکنواخت همان قافله‌ها بوده است، از این جهت نسبت به مورد اختلاف نفی و اثباتی نداشته‌اند، آنهایی هم که با روشن‌بینی خاص خود را مورد اختلاف را به میدان بحث آورده‌اند همگی حکم

۱. وسائل الشیعة، ج ۵، ص ۴۹۰، ح ۱، و ۴۹۳، ج ۲.

هشت فرسنگ را نقص کرده، یا حکم سفر را در انحصار همان اندازه یک روز راه نهاده‌اند و یا قائل به تخییر میان قصر و اتمام در کمتر از یک روز راه و بیشتر از هشت فرسنگ شده‌اند.^۱ و هرگز تاکنون از کسی نقل نشده است که در مورد اختلاف این دو میزان همان هشت فرسنگ معتبر باشد، و روی این اصل و با توجه به این که همگی اخبار یک روز راه را نقل کرده‌اند و تضعیف هم نکرده‌اند چنان می‌نماید که همه علماء متفق‌القولند که هشت فرسنگ میزان دائمی نیست، بلکه در گذشته نماینده یک روز راه با بیشتر وسائل مسافرت بوده است، و اتفاق آراء علمای زمان ما هم بر اینکه همان هشت فرسنگ اصل است هرگز دلیل شرعی نیست، زیرا کشف از نص جدیدی که ما در طول تاریخ اسلامی ندیده‌ایم نمی‌کند، و حتی اگر نصی پیدا کنند که هشت فرسنگ را به طور دائمی میزان سفر شرعی معرفی کند، چون برخلاف مستفاد از آیات و روایات است، هرگز پذیرفته نیست، و چه بهتر که هرگز نصی این چنین هم در دست نیست و یکسره ادله قرآن و سنت یک روز راه را میزان اصلی وانمود ساخته است!

بنابراین در این زمان همان یک روز راه با بیشتر وسائل مسافرت میزان قصر نماز و افطار روزه است، که اگر از وطن یا محل اقامت ده روز کمتر از این مقدار سفر کردید نماز همچنان تمام و روزه هم برجاست و اینجا به مناسبت مسائلی چند:

مسئله ۱- کسانی که در مکه توطن دارند چنانچه در موسم حج یا غیر آن به عرفات روند نمازشان تمام است، و اصولاً در غیروقت حج چون رفت و آمد به عرفات در خط مستقیم است و نه دوری، چهار فرسنگ نیست تا مجموعش

۱. شهید اول در کتاب روض همان یک روز راه را اینجا میزان اصلی قرار داده و سیدمحمد نورالدین در کتاب مدارک حکم به تخییر کرده، و احتمال سوّم که همان هشت فرسنگ همچنان میزان باشد در مورد اختلاف از کسی نقل نشده (رجوع شود به نوشته): (متی نقصر من الصلاة) (نماز مسافر).

هشت فرسنگ باشد و بنابراین مقلدان سائر مراجع نیز نمازشان با شرائطش همچنان تمام است.

مسأله ۲- متوطنان در مکه یا مدینه چنانچه هر یک به شهر دیگری، مکی به مدینه یا مدنی به مکه مسافرت کند نمازش تمام و روزه هم برقرار است، زیرا مسافت میان این دو شهر کمتر از یک روز راه است.

مسأله ۳- در هر جای دنیا اگر کمتر از مسافت یک روز راه مسافرت کردی همین حکم جاری است، مثلاً از طهران به اصفهان چه در اصفهان قصد ده روز کنی یا نه زیرا مسافرت بین این دو شهر کمتر از یک روز راه با بیشتر وسائل مسافرت و تفصیل سائر مسائل قصر در جای خود رسیدگی می‌شود.

مسأله ۲- موارد تخییر:

از موارد تخییر بین قصر و اتمام مکه و مدینه است و احادیث در این باره تعبیرات گوناگونی دارند که «۱- مسجدالحرام الرسول و مسجد الکوفة و حرم الحسین» ۲- «حرم الله و حرم رسوله و حرم أمير المؤمنين و حرم الحسين» ۳- مکه و المدينة و مسجد الکوفة و الحيرة».

پس درباره هر یک از مکه و مدینه که مورد متخیرند این سه تعبیر: مکه - حرم الله - المسجدالحرام - مدینه - حرم الرسول - مسجدالرسول به میان آمده، و روی هم رفته حکمتش را مبارک بودن مکان دانسته‌اند، و مقتضای جمع میان اینگونه مطلق و مقیده‌های موافق یکدیگر این است که نماز تمام در مسجدالرسول خیلی رجحان دارد و در همه شهر مدینه نیز خوب است، اما مکه، خود مسجدالحرام خیلی رجحان دارد و در همه شهر مدینه نیز خوب است، اما مکه، مسجدالحرام در درجه اعلاى رجحان، سپس همه شهر مکه و در آخر همه حرم که چهار فرسنگ در چهار فرسنگ است، و نقطه جالب نظر در این احادیث این است که در خصوص مسجدالحرام و مسجدالرسول امر کرده که نماز را تمام بخوانید و در جاهای دیگر مکه و مدینه: حرم الله و حرم الرسول(ص) واجب

نیست شکسته بخوانی گرچه اینجاها نیز احیاناً امر با تمام شده ولی درباره مسجدالحرام و مسجد الرسول خبری که صریح در تخییر میان قصر و اتمام باشد فقط خبر عمران است و بقیه اخبارش صریح در اتمام می باشد که چون رمی به تمام در اینجاها پس از نهی عمومی اتمام است دلالت بر وجوب ندارد. نتیجه در مسجدالحرام و مسجدالرسول مستحب مؤکد بلکه مقتضای احتیاط شدید است که نمازت را تمام بخوانی، و در سایر نقاط مکه و مدینه بهتر است و در سایر جاهای حرم مکه که فعلاً وسیع تر از مکه است در درجه سوم از استحباب می باشد.

مسأله ۳- بیرون آمدن از احرام:

حالت احرام حالتی است که نمی تواند بدون انجام وظائفش چه حج باشد و چه عمره از آن رهایی یافت، و مجرد کندن لباس احرام شما را از احرام بیرون نمی برد.

لباس احرام یکی از کوچک ترین واجبات احرام است و اصولاً احرام بستن و احرام کندن غلطی است مشهور و خیلی عامیانه، زیرا خود احرام نه بستنی است و نه کندن.

بنابراین وقتی محرم شدی متوجه باش که تا اعمالش را انجام ندهی هرگز خلاصی نداری و به هیچ وجه باطل هم نمی شود، بنابراین احتیاط در تجدید احرام در بعضی موارد بی جاست، شما هر وقت با شرائط محرم شدی هر اندازه هم که بگذرد محرمی تا همه اعمالت را به جا آوری، و اگر پیش یا پس از میقات محرم شدی، یا در میقات ولی لبیک نگفتی، بدان که محرم نیستی، گرچه لباس احرام به تن داری، و در صورت وجوب یا استحبابش واجب یا مستحب است با شرائط مقررهای محرم شوی. (سرار حج - ۲۹)

پوشیدن لباس احرام پیش از میقات مانند پوشیدن لباس پیش از نماز است و هرگز اشکالی ندارد، ولی گفتن لبیک پیش از میقات یا پس از آن کافی نیست و چنانکه گذشت نیت و میقات و لبیک بایستی یکجا باشند.

اگر یادت رفت که بعضی لباس‌های را در حال احرام بیرون آری، و یا حتی عمداً ترک کردی احرامت قطعاً درست است ولی در صورت عمد گناه کرده‌ای و کفاره هم دارد، و در صورت غیرعمد نه حرام است و نه کفاره دارد.

مسأله ۴- فاصله میان دو عمره:

در اینکه فاصله میان دو عمره لازم است یا نه فقهاء اختلافاتی دارند که: یک سال - یک ماه، ده روز یا هیچ فاصله شرط نیست.

برحسب اطلاق آیه «وَأْتِمُوا الْحَجَّ وَالْعُمْرَةَ لِلَّهِ»: حج و عمره را برای خدا به اتمام رسانید، و نیز فرموده پیمبر بزرگوار (ص) که: «عمره تا عمره دیگر کفاره گناهان میان آن دو است» چنان می‌نماید که اصولاً فاصله شرط نیست، چه دو یا چند عمره برای خودت انجام دهی و چه برای دیگران و چه تقسیم میان خود و آنان، چه میان عمره تمتع و مفرده و چه میان عمره‌های مفرده، به طور کلی فاصله هرگز شرط نیست و روایاتی هم که برای لزوم فاصله استدلال شده هرگز دلالتی ندارند.

مثلاً حدیث «لکل شهر عمره»^۱ که احیاناً تنها و گاهی هم با دنباله «لکل عشرة أيام عمره» آمده چنان که علی بن ابی حمزة از حضرت موسی بن جعفر (ع) می‌پرسد درباره مردی که در سال یک یا دو یا چهار بار به مکه می‌رود تکلیفش چیست؟ فرمود: «با لبیک (احرام) داخل شود و محلّ: برون شده از احرام - برگرد، فرمود: و برای هر ماهی عمره‌ای است، گفتم: کمتر هم هست؟ فرمود: در

۱. وسائل باب ۶ عمره.

هر ده روزی عمره‌ای است و سپس افزود: امسال شش عمره انجام داده‌ام، با محمدبن ابراهیم در طائف بودم و هرگاه مکه می‌آمد با او می‌آمدم.^۱ و در موثقه اسحاق بن عمار است از حضرت صادق(ع) که: سال دوازده ماه است و برای هر ماهی عمره‌ای است.

در حدیث ابن حمزه که موردش ساکنان خارج مکه یا کسانی است که از خارج قصد مکه می‌کنند، گرچه برای هر ماهی عمره‌ای مقرر کرده ولی این دلالتی بر اینکه در کمترش جائز نیست ندارد، بلکه پاسخ سؤال مجدد که فرمود: «در هر ده روز عمره‌ای است» خود صریح است بر عدم اختصاص به یک ماه، وانگهی اصولاً اینجا بحث پیرامون این است که برای آنان که مکرراً به مکه مسافرت می‌کنند کی عمره واجب می‌شود، که نخست فرمود: هر یکماه، و بعداً افزود «هر ده روز» که طبعاً یک ماهش اندازه واجب و ده روزش مستحب همچون واجب است و اصولاً گفت و شنود هرگز درباره حداقل فاصله لازم میان دو عمره نیست، و الا قابل تبدیل به ده روز نبود که نخست یک ماه و سپس ده روز.

ما دو بحث داریم: یکی اینکه در چه فاصله لازم است کسانی که مکرراً مکه می‌روند محرم شوند که در حدیث فوق جوابش «یک ماه» و سپس «ده روز» مقرر شده که اولی واجب و دومی مستحب مؤکد است، و چون در آن زمان‌ها کسی در فاصله کمتر از ده روز مسافرتی به مکه نمی‌کرده به همین اندازه برای استحباب مؤکدش اکتفا شده، و با حدیث گذشته رسول خدا که «عمره تا عمره دیگر کفاره گناهان میان آن دو است» به طور کلی اشاره به استحباب تکرار هر چه بیشتر عمره شده است.

بحث دوم اینکه میان دو عمره چقدر فاصله برای جواز یا استحباب دومی لازم است، احادیث فوق اصلاً در این باره حتی اشاره‌ای هم ندارد، ولی دلیل

۱. وسائل باب ۶ عمره.

دیگری هم به جز اطلاق آیه و حدیث نبوی نداریم و این دو هم هر گونه تکراری را تجویز بلکه ترغیب می‌کنند.

احادیثی هم که تصریح می‌کند «العمرة فی کل سنة مرة»^۱ محمول بر عمره تمتع است، زیرا اگر هر عمره‌ای را شامل شود نتیجه‌اش این است که کسی که عمره تمتع امسال انجام داد تا سال دیگر نتواند عمره مفرده‌ای انجام دهد و این برخلاف ضرورت است.

و در هر صورت اگر هم احادیث یک ماه و ده روز دلالتی بر لزوم یکی از این دو فاصله می‌داشت، تنها مربوط به عمره‌های مفرده است، نه بین عمره مفرده و تمتع نیز این فاصله‌ها شرط باشد، زیرا «لکل شهر - یا لکل عشرة أيام» تنها عمرهائی را که قابل تکرار در هر ماه یک یا ده روز است می‌گیرد، و عمره تمتع که بیش از یکی در سال نیست، بنابراین اصولاً نظری به فاصله میان عمره مفرده و تمتع ندارد.

در عمره‌های مفرده نیز اصولاً شامل نیابت نیست، بلکه تنها عمره‌هایی که برای خودت انجام می‌دهی.

با همه این اوصاف چه بهتر که در فاصله کمتر از ده روز عمره را به نیابت دیگری انجام دهی که ثوابش هم بر حسب بعضی از اخبار ده برابر است، یک دهم برای دیگری و نه دهم برای خودت، و این خود درسی است اجتماعی و بسی نکته‌دار حتی در عبادات بایستی به فکر دگران باشی تا بهره خودت نیز نزد خدا بیشتر باشد.

شما اگر برای پیمبر بزرگوار(ص) و یا هر یک از امامان و پیمبران(ع) حج یا عمره‌ای انجام دهی به حکم خدا با آن بزرگواران در ثوابش شریک شده‌ای وانگهی این خود تحیه و هدیه‌ای است برای آنان - و ایشان به حکم آیه تحیه

۱. وسائل باب ششم عمره.

مطابق شأنشان بأحسن وجه پاداش شما را از خدا می‌خواهند که «وإذا حییتهم بتحیة فحببوا بأحسن منها أو ردّوها».

اینجا مسلمان دانا و تاجر آخرت به جز یک حج یا عمره واجب برای خودش انجام نمی‌دهد، و بقیه را تا پایان عمر در انحصار دگران می‌نهد: پیمبران - امامان - صالحان و سایر بندگان خدا به جز کافران که عبادتی از آنها و نه برای آنها پذیرفته نیست.

در خصوص حج و عمره مستحبی می‌توان گروهی از مرده و زنده در یک عمل شریک دهی، یا اگر هم برای خود انجام دادی ثوابش را برای هر که خواهی هدیه کنی.

مسئله ۵- از مجموعه مناسک حج و عمره گذشته هر یک هر یک این مناسک بدون احرام نه مستحب است و نه مشروع، که انجامشان به نیت عبادت حرام و بدعت است، مگر طواف و نمازش که به تنهایی و بدون احرام برحسب نصوص مستحب است.

بنابراین سعی یا حلق و تقصیر یا رمی جمرات یا وقوف عرفات و منی و بیتوته منی، اینها بدون احرام بدعت است، مگر آنکه به نیت عبادت نباشد، یا از روی جهل انجام گیرد، چنانکه احرام خالی نیز تحقق‌پذیر نیست که محرم شوی بدون انجام مناسک، و اگر هم چنان احرامی تحقق یابد مناسکش گردن‌گیر شماسست، و چنانچه نیتی خاص برای احرامت نداشته‌ای نه حج و نه عمره، کافی است با انجام مناسک عمره مفرده از احرام خارج شوی مگر آنکه در وقت اختصاصی حج یا عمره تمتع باشد که همان‌ها واجب خواهند بود.

مسئله ۶- اگر کسی در ایام حج برای حج محرم نشد، اگر در گذشته حجش را انجام داده که هیچ و اگر انجام نداده گنهکار است، و به طور کلی برحسب روایات صحیحه در ایام تشریق نمی‌تواند عمره‌ای انجام دهد، خصوص در صورت دوّم که از روز نهم تا دوازدهم حق انجام عمره‌ای ندارد زیرا این وقت

در انحصار حج است، چنانکه به مقدر انجام یک عمره پیش از این هم که در اختصاص عمره تمتع است نمی‌تواند عمره مفرده‌ای انجام دهد، مگر در صورتی که در گذشته واجبش را انجام داده که فقط در نه و ایام تشریق ممنوع از عمره مفرده است

مسئله ۷- انجام عمره مفرده پس از حج تمتع بی‌اشکال است و صحیحه عبدالرحمان از حضرت صادق(ع) در پاسخ همین سؤال که «هرگاه تیغ به سرش کاری شد خوب است»^۱ دلالت بر بدی و عدم استحباب پیش از این وقت ندارد، زیرا اصولاً سرتراشیدن پس از سعی عمره مفرده مستحب مؤکد است نه واجب، بنابراین مراعات زمینه سرتراشی نیز مستحب خواهد بود و نه واجب خصوص برای کسی که تصمیم سرتراشی ندارد، یا سرش اصولاً بی‌مو است.

مسئله ۸- اگر عمره تمتع مستحبی برای خودش یا به نیابت دیگری انجام داد آیا واجب است حج را نیز انجام دهد؟ ... طبعاً چون هر دو یک عمل‌اند اکنون که قسمت اولش را انجام داده واجب است تماش کند.

ولی اگر حجش را انجام نداد و به وطنش برگشت، گرچه ترک واجب کرده، ولی آیا در سال آینده باید تجدید کند؟ ظاهراً دلیلی بر وجوب تجدید نداریم، احادیثی هم که تجدید حج را واجب می‌کند در صورت باطل بودن حج است نه ناقص گذاردنش، گرچه بعید نیست این هم مشمول همان احادیث باشد، زیرا با ناقص گذاشتنش باطل کرده است و دست کم احتیاط واجب است قضایش را به جا آورد ولی کفاره‌ای ظاهراً ندارد.

و آیا در صورت ناقص گذاشتن می‌تواند عمره تمتع دیگری برخلاف گذشته‌اش انجام دهد، که مثلاً برای خودش نیت کرده بود و اکنون نیت نیابت کند یا بعکس و سپس حجش را به همان نیت دوّمی انجام دهد؟

۱. وسائل باب هشتم عمره.

از لحاظ اینکه این زمان در انحصار همان حجی است قبلاً عمره تمتع را انجام داده، جواب منفی است، ولی از جهت ترتب بعید نیست عمل دوّمش صحیح باشد گرچه ترک واجب کرده است، و بعید هم نیست که حشش به همان حساب اولی محسوب شده نیست دیگرش و عمره تمتع دوّمش به هیچ حسابی نیاید، و مقتضای احتیاط این است که در صورت مخالفت نیت اولی دوّمی را به حساب نیاورد و سال دیگر هم حج را تجدید کند، گرچه اصولاً دلیل قابل اعتمادی بر عدم صحت این حج با تغییر نیت نداریم.

ولی اگر تغییر نیت از روی عذری باشد بی‌اشکال صحیح است، مثل اینکه کسی شما را برای حج تمتع نائب بگیرد و پس از آنکه عمره‌اش را انجام دادی از پرداخت اصل پول مقرر یا تمامش خودداری کند، اینجا بر شما واجب نیست نیابت را تکمیل کنید، و همچنین است در تمام مواردی که شما حق فسخ نیابت را به جتی از جهات داشته باشید، که می‌توانی به نیت دیگر مجدداً عمره تمتع انجام داده و حشش را هم به همین نیت دوّمی به جا آوری.

این در حج تمتع - ولی اگر در حج قرآن یا افراد عمره مفرده‌اش را قبلاً به نیتی انجام دادی می‌توانی حشش را به نیت دیگر بیاوری و سپس عمره مفرده دیگری به همان نیت حج انجام دهی و بی‌اشکال صحیح است، زیرا دو عبادت مستقل می‌باشند، که اگر عمداً هم یکی از این دو را ترک کنی ضرری به صحت آن دیگری ندارد به شرط آنکه در همان سال انجامش دهی.

مسأله ۹- در مواردی که چیزی از اعمال حج یا عمره ناقص مانده و او هم از کشور حج بیرون رفته و این عمل هم قابل جبران است واجب است در صورت امکان زود یا دیر برگردد و عملش را تکمیل کند، و اگر اصلاً نتواند برگردد، یا به حرج و مشقت زیاد بیفتد، یا پس از مدتی قادر بر برگشتن است ولی مانند در حال احرام در این مدت زیاد برای او قابل تحمل نیست، در این احوال می‌تواند برای تکمیل عملش نائب بگیرد و کافی است.

مسأله ۱۰- اگر خودش در مکه است و به گمان اینکه نخواهد توانست مثلاً طواف کند و یا عملی دیگر از مناسکش را انجام دهد، چنانچه پیش از تنگ شدن وقت نایب گرفت و بعداً برای خودش ممکن است واجب است خودش انجامش دهد، زیرا عمل نایب در صورتی کافی است که شما در سراسر وقت از انجام تکلیف معذور باشی، و نیز اگر بیرون رفته و از برگشتن برای تکمیل عملش نومید شده نایب گرفت و سپس موفق به بازگشت شد ظاهراً لازم است خودش جبران کند.

مسأله ۱۱- طواف نساء در هیچ یک از حج و عمره مفرده رکن نیست، یعنی اگر عمداً هم ترک شود عملش باطل نیست و فقط ترک واجب کرده و زن و مرد تا این طواف انجام نشد بر یکدیگر حرامند.

مسأله ۱۲- اگر روی اشتباه شش دور سعی کرد و تقصیر نمود و با زنش هم‌بستر شد، و سپس به اشتباهش پی برد برحسب روایت ابن‌مسکان^۱ بایستی یک گاو کفاره دهد و دور هفتم سعی را نیز انجام دهد، و این حکم در ناخن گرفتن پیش از تکمیل سعی نیز جاری است چنانکه در صحیحۀ سعیدبن یسار آمده.^۲

مسأله ۱۳- در مواردی که حج باطل شود مانند آنکه هر دو وقوف را چه اختیاری و چه اضطراری ترک کند، حشش تبدیل به عمره مفرده می‌شود و واجب است آن را تکمیل کند.

مسأله ۱۴- اگر بدون تعمد از واجبات حج یا عمره را برخلاف ترتیب انجام داد حکمش برحسب اتخلاف حالات و احکامش مختلف است:

۱- هرگونه عملی پیش از احرام صحیح باطل است، بدین معنی که به حساب واجبات حج یا عمره محسوب نیست.

۱. وسائل باب ۱۴ سعی.

۲. وسائل باب ۱۴ سعی.

۲- اگر وقوف مشعر را قبل از وقوف عرفات انجام داد چنانچه هیچ‌یک از وقوف‌های این دو را انجام داده باطل است و در بعضی از صورش که مفصلاً گذشت صحیح است.

۳- اگر واجبات سه گانه عید قربان را برخلاف ترتیب انجام داد، در صورتی که برگشتن به همان ترتیب اصلی حرجی و پرمشقت باشد برحسب احادیث «لا حرج لا حرج» که در خصوص همین مورد هم آمده است، صحیح است و تکرار لازم نیست، ولی اگر جبران ترتیب حرجی و پرمشقت نباشد لازم است جبران کند، مانند تقصیر پیش از قربانی که تکرارش پس از قربانی هرگز مشقتی ندارد، و اگر از روی عذر فراموشی یا نادانی و غیره، پیش از حلق یا تقصیر طواف حج را انجام داد صحیح است، چنانکه در صحیحۀ جمیل بن دراج است که از آن حضرت پرسیدم: مردی خانه را پیش از سرتراشی زیارت کرد، فرمود: شایسته نیست مگر آنکه از روی فراموشی باشد، بلکه از جمله (شایسته نیست) چنان می‌نماید که در صورت تعدد هم صحیح است که طواف حج را قبل از حلق انجام دهد ولی برخلاف احتیاط است.

۴- اگر نماز طواف را پس از طوافش نخوانده و یا صحیح بجا نیاورده، یا پیش از طواف خوانده بایستی پس از طواف گرچه با فاصله سعی و تقصیر تکرارش کند، که انجام نماز طواف بعد از آن گرچه با فاصله‌هایی باشد در صورت عذر بی‌اشکال است، ولی پیش از طواف به هیچ صحیح نیست، پس اگر در حال سعی یا بعد از آن فهمید که نماز طواف نخوانده یا غلط بوده آن را بخواند و تکرار سعی لازم نیست گرچه اگر در ضمن سعی است برحسب روایت باید سعی را رها کرده نمازش را بخواند و سپس سعی را از همانجا که

مانده تکمیل کند^۱، و به طور کلی هر وقت یادش آمد گرچه پس از اعمال حج فهمید که نماز طواف عمره را نخوانده بخواند و تکرار گذشته‌ها لازم نیست.

۵- اگر سعی را پیش از طواف انجام داده واجب است پس از انجام طواف تکرارش کند،^۲ و اگر ندانست و تکرار نکرد برحسب حدیث با خونی جبرانش کند،^۳ و سپس حلق یا تقصیر را انجام دهد، و اگر هم تقصیر کرده تکرارش کند. ولی چنانچه داخل طواف شده و هنوز به پایان نرسانده از روی سهو یا نادانی به سعی پرداخت برحسب اطلاق اسحاق بن عمار اگر در حال سعی است بایستی رهاش کرده و از هر جا که ناقص گذاشته تکمیلش کند^۴ چه از نصف گذشته بود یا نه، ولی از لحاظ آنکه این حدیث سند معتبری ندارد دست کم لازم است در انحصار جائی باشد که از نصف طواف گذشته، و مقتضای احتیاط این است که در هر دو صورت گذشتن و نگذشتن از نصف طواف را تکمیل و سپس تکرارش کند، و پس از هر یک دو رکعت نماز طواف انجام دهد و سپس سعیش را تکمیل نماید، مگر در صورت حرج و مشقت زیاد که طبعاً کافی است طواف را در هر جا بوده تکمیل و سپس سعیش را تمام کند.

و چنانچه پس از انجام سعی دانست که طواف را تکمیل نکرده برحسب قاعده لازم است سعی را پس از تکمیل و تکرار طواف مجدداً انجام داده و تقصیر را نیز تکرار نماید.

۱. فقیه، ج ۲، ص ۵۰۶، ح ۳۰۹۱.

۲. فقیه، ج ۲، ص ۴۰۷، ح ۲۸۳۱، معاویه بن عمار از حضرت صادق(ع).

۳. وسائل الشیعة، باب ۶۳ طواف خیر معتبری است از حضرت صادق(ع).

۴. من لا یحضره الفقیه، ج ۲، ص ۴۰۴، ح ۲۸۲۴، از اسحاق بن عمار است که به حضرت صادق(ع) عرض کردم: مردی طواف کرد و سپس مشغول سعی شد در این میان یادش آمد که مقداری از طواف را کم گذاشته، فرمود: برگردد طوافش را تمام کند و سپس سعیش را تکمیل نماید، گفتم: پیش از طواف مشغول سعی شد؟ فرمود: طواف کند و سپس سعی را از سر بگیرد، گفتم: فرق میان این دو چیست؟ فرمود: اولی مقداری طواف کرده و دومی اصلاً داخل طواف نشده است.

۶- اگر طواف نساء را پیش از سائر اعمال حج یا عمره مفرده انجام داده ظاهراً در هر صورت بایستی تکرار کند،^۱ و اگر هم خودش نتوانست یا به مسافرت رفته و نمی‌تواند یا مشکل است برگردد برای آن نایب بگیرد.

و اصولاً قاعده کلی در اعمال حج و عمره مراعات ترتیب است گرچه در صورت جهل یا سهو یا نسیان باشد، مگر در بعضی از موارد که مورد نص است، مانند نماز طواف و واجبات روز عید، و همچنین شروع به سعی پیش از تکمیل طواف، و طواف حج پیش از حلق یا تقصیر.

و به استثنای نماز طواف قبل از تکمیل بقیه اعمال به ترتیب معین قاعده در حال احرام می‌ماند، و برای جبران ترتیب بایستی اگر لباس احرام را کنده مجدداً بپوشد، مگر آنکه پوشیدن مجددش وقت بیشتر یا برابر با وقت عملش بخواهد.

و بعید هم نیست با اطلاق «لا حرج لا حرج» در مورد سؤال از رسول الله (ص) که ظاهراً تمامی اعمال حج بوده است^۲ حکم در تمامی مواردی که تکرارش زحمت و مشقت است یکسان باشد، مگر در چند موردی که منصوص است.

و باید توجه داشت که مورد «لا حرج» در انحصار جاهائی که است تقدیم یا تأخیر عمدی نباشد، چه جهل از روی قصور یا تقصیر یا اشتباه و فراموشی و یا هر علت دیگر غیر عمد باشد، گرچه جاهل مقصر گناهکار است، ولی دلیل «لا حرج» شامل او نیز هست.

۱. چنانکه در کافی، ج ۴، ص ۵۱۲، از حضرت رضا(ع) است که در مورد سؤال دو مرتبه فرمود: «سعی نیست مگر قبل از طواف نساء» بنابراین اعمال پیش از سعی در این حکم اولی است.

۲. چنانکه جمیل بن دراج از حضرت صادق(ع) می‌پرسد: مردی خانه را زیارت می‌کند پیش از سرتراشیدن؟ فرمود: «شایسته نیست مگر فراموش کرده باشد» سپس فرمود گروهی عید قربان خدمت رسول الله(ص) رسیدند و گفتند سرتراشیدیم پیش از قربانی و بعضی گفتند سرتراشیدیم پیش از رمی، چیزی باقی نگذاشتند که شایسته تأخیر است، مگر آنکه جلو انداخته بودند، فرمود: «حرجی نیست» و این جز استنادی به آیه نفی حرج نیست، بنابراین در انحصار موارد حرج خواهد بود، چه حرج خواهد بود، چه حرج و مشقت مالی یا حالی یا وقتی و یا هر حرج و مشقتی دیگر باشد.

مسأله ۱۵- چنانچه در حال عمره یا حج از انجام طواف یا سعی معذور شد، اگر بداند تا آخر وقتش معذور است باید نائب بگیرد و الا واجب است صبر کند تا پس از رفع مانع خودش انجام دهد، و اگر به علت حیض یا نفاس از طواف معذور است به هنگام تنگی وقت بایستی خودش سعیش را انجام دهد و طوافش را نائبش پیش از او به جای آورد، و اگر هم طواف نساء برعهده اوست نائب پس از سعی انجامش دهد.

مسأله ۱۶- در صورتی که بداند پس از انجام واجبات عید قربان از طواف و سعی و حج و طواف نساءش معذور است باید پیش از عرفه انجامش دهد، و اگر عذرش فقط مانع از طواف حج است اکتفا به همان طواف حج پیش از وقوفش کرده و در جای خود سعی و طواف نساءش را انجام دهد، زیرا تأخیر سعی از طواف نساء کافی نیست.

مسأله ۱۷- اگر طواف نساء را بدون تعمد ترک کرد و وقتی فهمید که نمی‌تواند انجامش دهد، چنانچه طواف وداع کرده ظاهراً کافی است، چنانکه در موثقه همچون صحیحۃ اسحاق بن عمار از حضرت صادق(ع) است که: اگر خدا با طواف وداع بر مردم منت نهاده بود، مردم به خانواده‌اش برمی‌گشت در حالی که بر وی حرام بود.

و ظاهراً مقصود اصلی از این مردم برداران سنی هستند که طواف نساء را واجب نمی‌دانند، بنابراین نسبت به شیعه معذور که از جهت جهل یا نسیان طواف نساء را فراموش کرده اگر طواف وداع کرده به طریق اولی کافی است.

مسأله ۱۸- اگر مطاف و پشت مقام ابراهیم برای طواف واجب و نمازش تنگ شود جایز نیست برای کسانی که طواف مستحب و نمازش را می‌خواهند به جا آورند و در این دو مکان شرکت کنند چنانکه در خبر است از حضرت صادق(ع): «اولین عدلی را که حضرت قائم(ع) ابراز می‌دارند این است که

منادیش اعلام می‌کند: اصحاب نافلة حج‌الاسود و طواف خانه را در اختیار صاحبان فریضه گذارند»:

حوزه علمیه قم - محمد صادقی ۲۳۷۸۶.